نامهٔ سرگشاده

آیت الله العظمی مکارم شیرازی(مدظله)

به شیخ عبدالعزیز آل الشیخ

(مفتی و رئیس هیئت کبار العلماء عربستان سعودی)

مقدمه

شیخ عبدالعزیز آل‌الشیخ در اظهاراتی وجود امام زمان(عجل الله تعالی فرجه) را انکار کرده، و شیعیان را صفویه مجوس خوانده بود. وی به هجمه شدید علیه شیعیان پرداخت و تصریح کرد: همه مسلمانان، دوستدار پیامبرﷺ و خاندانش هستند و کسانی که خود را عاشق اهل‌بیت‌علیهم‌السلام جلوه داده و عقایدشان را مرتبط با آنان می‌دانند دروغگویانی هستند که در پی باطلند.

نامه سرگشاده حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(مدظله) در پاسخ به این اظهارات مفتی عربستان همچون دیگر مواضع ایشان در حوادث مشابه، بجا و روشنگر بود. مرجع تقلید شیعیان، تهمت‌های ناروا و بی‌اساس و تکفیر شیعیان را خدمت بزرگی به دشمنان اسلام، مخصوصا آمریکا و اسرائیل عنوان کرد. در بخش دیگری از این نامه آمده است: بیایید منطق پوسیده تهمت و توهین و تکفیر را رها کرده، دست دوستی به هم دراز کنیم و به فکر پیشرفت و عظمت اسلام و مسلمین باشیم. متن نامه به شرح زیر می‌باشد:

باسمه تعالی

با اهدای سلام؛ جناب‌عالی در اظهار نظر اخیر خود، با تعبیرهایِ توهین‌آمیز و زشت و زننده‌ای که در شأن اهل علم نیست، شیعیان جهان را «صفویهٔ مجوس» و دشمن مسلمانان خوانده‌اید و مسلمین را از ایشان برحذر داشته‌اید. اهانت زشت دیگر شما به پیشگاه مقدس حضرت مهدی(عجّل الله تعالی فرجه الشریف) و توهین به شیعیان به سبب اعتقادشان به امام زمان(عجّل الله تعالی فرجه الشریف) کار ناپسند دیگری است که تازگی ندارد و نشان می‌دهد که مفتیان وهابی از بحث منطقی گریزان‌اند و دائماً به هتاکی و توهین پناه می‌برند. و البته بذر اختلاف می‌پاشند و دشمن را شاد می‌کنند.

در این‌جا، چند نکته را خدمت شما یادآوری، می‌کنم:

۱. عجیب است از شما که در چنین مقامی قرار دارید، چرا تعلیمات قرآن مجید را فراموش کرده‌اید ـ که دعوت به سوی راه خدا را از طرق مؤدبانه و «موعظهٔ حسنه» توصیه می‌کند ـ و به توهین و تهمت و دروغ متوسل شده‌اید که اسلام از آن بیزار است.

۲. شما متأسفانه از تاریخ اسلام و کتاب‌هایِ حدیث خودتان اطلاع کافی ندارید، که پیامبر اکرمﷺ نام شیعه را برای پیروان و علاقه‌مندان علی‌علیه‌السلام برگزیده و از همان زمان رواج داشته است. صدها سال پیش از صفویه، شیعیانِ علی‌علیه‌السلام در مکه و مدینه و عراق و شام و مصر و ایران و نقاط دیگر بوده‌اند و حتی حکومت‌هایی را اداره می‌کرده‌اند.

۳. شما، مفتی بزرگ وهابی، فراموش کرده‌اید که اگر شیعیان ایران و لبنان نبودند، اسرائیل و آمریکا بر تمام منطقهٔ خاورمیانه مسلط شده بودند و معلوم نیست در آن زمان، مفتیان شما چه می‌کردند و کجا بودند؟!

۴. هنگامی‌که اسرائیل مسلمانان غزّه را - که عموماً اهل‌سنت بودند ـ قتل عام می‌کرد، شیعیان ایران و نقاط دیگر بیش از همه از آن‌ها حمایت کردند، که اگر این حمایت‌ها نبود، اسرائیل به جنایات خود ادامه می‌داد.

۵. خوب است علمای وهابی تاریخ پیدایش علوم اسلامی را مطالعه کنند تا ببینند پدیدآورندگان این علوم بیشتر شیعیان اهل‌بیت‌علیهم‌السلام بوده‌اند و آثار علمی‌شان از آن زمان در تمام کتاب‌خانه‌هایِ معتبر جهان وجود دارد، جز در کتاب‌خانه‌های شما!

۶. از این حقیقت غافل نشوید که این تهمت‌هایِ ناروا و بی‌اساس و تکفیر شیعیان، خدمت بزرگی به دشمنان اسلام به ویژه آمریکا و اسرائیل می‌کند، زیرا نتیجه آن، تنفر شدید شیعیان جهان از وهابی‌هاست و این همان چیزی است که دشمنان اسلام می‌خواهند؛ این

که نزاع و جنگ مذهبی در میان مسلمین پیدا شود و آنها به راحتی ثروت‌های عظیم منطقه را به غارت برند.

۷. جنابعالی نباید فراموش کنید که بارها از سوی بعضی از علمای وهابی، حکم تکفیر شیعیان صادر شده است، اما این حربهٔ کهنه و زنگ‌زده کمترین اثری در تضعیف آن‌ها نداشته، بلکه ایشان روز به روز در حال پیشرفتِ فرهنگی در جهان اسلام‌اند.

در پایانِ این نامه نیز آمده است: بارها گفته‌ایم اگر جلسه‌ای از ما و شما تشکیل می‌شد، ما اشتباه‌هایِ شما را در این زمینه، از کتاب‌های خودتان به اثبات می‌رساندیم تا بیش از این، به وحدت جامعهٔ اسلامی که مایه شادی دشمنان است ضربه وارد نکنید. بیایید منطق پوسیدهٔ تهمت و توهین و تکفیر را رها کنید و دست دوستی به سوی هم دراز کنیم و به فکر پیشرفت و عظمت اسلام و مسلمین باشیم.

والسلام علی من اتبع الهدی

❖ ❖ ❖

✍ تحلیل و تبیین

در کشوری چون عربستان سعودی که بنیان‌های مشروعیت آن بر پایه اصول وهابیت نهفته است، شیعه‌ستیزی و ضدیت با شیعیان، همچون یک اصل بوده و از بدو تاسیس تا به امروز شواهد تاریخی زیادی در این زمینه به چشم می‌خورد. از اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران و هراس از گسترش حوزه نفوذ شیعه در منطقه، شیعه‌ستیزی از طریق وهابیت به صورت جدی آغاز گردید. با ظهور انقلاب‌های عربی و بیداری اسلامی در اوایل سال ۲۰۱۱م، جهان اسلام شاهد تحولات شگرفی گردید که وهابیت را غافلگیر کرد. بسیاری از صاحب‌نظران و پژوهشگران، معتقدند که انقلاب اسلامی ایران یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در پیشبرد روند بیداری مسلمانان و افزایش فعالیتهای مؤثر اسلامی در جوامع مسلمانان بوده است. آنها این تحولات را به سود ایران و گسترش حوزه نفوذ شیعه می‌دانند و به دنبال این موضوع آل‌سعود مانند گذشته، دست به دامان مفتی‌های وهابی شده و در راستای تامین منافع آنان اظهاراتی از سوی عالمان وهابی صادر شد.

به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی شبکهٔ خبریِ العالم، در یکی از اظهار نظرهای جدید عالمان وهابی، شیخ عبدالعزیز آل الشیخ مفتی و رئیس کمیتهٔ علمای ارشد عربستان سعودی، در

خطبه های نماز جمعهٔ شهر ریاض، ضمن حملهٔ شدید به شیعیان، وجود امام زمان(عجل الله تعالی فرجه) را دروغی بزرگ دانست. او گفت: کسانی‌که معتقدند امام غایبی وجود دارد که با ظهور خود، اوضاع را تصحیح و احکام شرعیِ جدیدی را برپا می‌کند، دروغ‌گو و مغالطه‌گر هستند. اینان باید بدانند دین ما دین کاملی است و پیامبر اکرمﷺ همهٔ رسالت را به صورت کامل تبلیغ کرد و اسلام دیگر به اضافه کردن چیزی نیاز ندارد."

وی به هجمه شدید علیه شیعیان پرداخت و تصریح کرد: همه مسلمانان، دوستدار پیامبرﷺ و خاندانش هستند و کسانی که خود را عاشق اهل‌بیتﷺ جلوه داده و عقایدشان را مرتبط با آنان می دانند دروغگویانی هستند که در پی باطلند و سعی می‌کنند تا فساد را در میان امت ترویج داده و خون مسلمانان را جاری سازند. اهل‌بیتعليهم‌السلام هیچ رابطه‌ای با اینان ندارند و مسلمانان باید نسبت به این فتنه گران هوشیار باشند.

مفتی عربستان بدون ارایه هیچ شاهدی بر سخنان کذبش، مدعی شد: پیروان این مذهب گمراه، شریعت اسلامی را منحصر به گذشته می‌دانند و اعتقاد دارند که احکام شرعی در زمان کنونی کاربردی ندارند و امت نیازمند نظم جدیدی در شریعت است.

وی که به شدت تلاش می‌کرد شیعیان را معتقد به وجود نقص در دین جلوه دهد، تاکید کرد: این افراد اعتقاد دارند که آموزه‌های مرتبط با اسلام و عقایدی که امت اسلامی دنبال می‌کند از منابع تروریسم هستند، در حالی که امتی که بر پایه اخلاق و آموزه‌های دینی پرورش می‌یابد از تروریسم و فتنه کاملا به دور است، زیرا دین اسلام، مردم را بر اساس وحدت کلمه، اخلاص، صداقت و همکاری متقابل پرورش می‌دهد و کسی که ادعا می‌کند شیوه‌های اسلامی، منبع فساد و تروریسم است سخت در اشتباه بوده و از بصیرت به دور است.

بزرگ‌ترین مرجع دینی وهابی‌ها در حالی این سخنان بی‌پایه را می‌گوید که همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی بر ظهور حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) اتفاق نظر دارند و تنها اختلاف آنان در این است که شیعیان معتقد به غیبت این امام(عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستند، ولی اهل‌سنت اعتقاد دارند که امام زمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) هنوز به دنیا نیامده است.

اظهارات مفتی عربستان نشان می دهد که وهابیت به هیچ وجه با عقاید شیعیان آشنایی ندارند و تنها هم و غم آنان، سرکوب پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام است. مهدویت نشانگر خلافت الهی در زمین است و بر طبق روایات معتبر، زمین خالی از حجت الهی نخواهد بود. مهدی موعود(عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارای غیبتی از سنخ غیبت حضرت یوسف علیه‌السلام است که بردارانش او را نمی‌شناختند ولی او همگی آنها را می‌شناخت.

مفتی اعظم عربستان سعودی در یکی دیگر از اظهار نظرهایِ خود، یک بار دیگر به جمهوری اسلامی ایران و ایرانیان اهانت کرد. وی که در حال گفت‌وگوی تلفنی با روزنامۀ عکاظ[1] چاپ عربستان بود، با مجوس خواندن ایرانیان، در مورد آنچه دخالت ایران در امور داخلیِ کشورهایِ حوزۀ خلیج فارس نامید، ابراز نگرانی کرد و گفت: آنچه در مورد صفوی‌هایِ مجوس و آتش‌پرست می‌گویند، در طول تاریخ سیاه و تاریک آنان آشکار است. ادعای اسلام‌خواهیِ ایران در جهان اسلام دسیسه است. رئیس هیئه کبار العلماء عربستان در حالی این نسبت‌های ناروا را ابراز می‌کند که بزرگترین مدافع اسلام و مسلمانان در برابر اسرائیل و آمریکا، نظام جمهوری اسلامی ایران و شیعیان منطقه همچون حزب‌الله لبنان بودند.

او در ادامه افزود: تاریخ صفوی‌ها نشان‌دهندۀ کینه و نفرت آنان از اسلام و اهل‌سنت است! بنابراین ما باید از توطئه‌هایِ آنان بترسیم و فریب سخنان، ادعاها و اسلام آنان را نخوریم، زیرا همۀ آن نفاق، فتنه و کینه است.

وی با تأکید بر این‌که دولت‌های حوزۀ خلیج فارس باید از جاه‌طلبی‌هایِ دولت شیعی برای بسط نفوذ خود در کشورهای عربی نگران باشند، گفت: دسیسۀ ایران برای گسترش تشیع در منطقه با دروغ‌گویی و دخالت در امور کشورهای عربی نمود یافته است.

روزنامۀ کویتی «القبس» با درج مقاله‌ای[2] ضمن انتقاد شدید از گفته‌های شیخ عبدالعزیز آل شیخ، مفتی عربستان، علیه ایران، آن را حرکتی بچه‌گانه و ساده لوحانه دانست.

این روزنامه نوشت: ما دشمنی و تعصب افراطیِ شیخ مکه *(عبدالعزیز آل الشیخ)* را در

---

۱. المفتی العام: الصفویون المجوس حاقدون علی أهل الإسلام، عبدالله الدانی، روزنامه عکاظ، ۱۴۳۲/۵/۱۱ق. مفتی السعودیه: تاریخ الصفویه المجوس أسود مظلم، احمد رشوان، روزنامه الوطن، ۲۰۱۱/۴/۱۵م.

۲. عبداللطیف الدعیج، سؤدد الفرس ودین العرب، روزنامه القبس، ۲۰۱۱/۴/۱۷م.

قبال ملت ایران، که نقشی بسزا در تمدن بشری از جمله تمدن عربی و اسلامی داشته‌اند، محکوم می‌کنیم؛ ملتی که برخی از افراد آن همانند دیگران در راه علم کوشیده‌اند و گاه در مسائل ملی و مذهبی جان‌فشانی نیز کرده‌اند.

در بخش دیگری از این مطلب به قلم عبداللطیف الدعیج، آمده است: عبدالعزیزبن عبدالله آل الشیخ، مفتی اعظم و رئیس شورای فتوای عربستان، پس از گسترش وهابیت به کمک دلارهای نفتی کویت و عربستان، شیخ الشیوخ دین اسلام و نمایندهٔ اصلیِ این دین در مرحلهٔ کنونی شمرده می‌شود. او به گونه‌ای به ایران حمله کرد که این حمله را فقط می‌توان اقدامی بچه‌گانه یا ساده‌لوحانه توصیف کرد. ایرانیان و یونانی‌ها از سازندگان مهم تمدن جهان ما اعراب و تأثیرگذارترین ملت‌ها در فعالیت‌هایِ بشریِ کنونی هستند.

اگر بگوییم که تمدن عربی و اسلامی بیشتر مرهون تلاش بزرگان دین، علم و ادب ایران زمین است، گزاف نگفته‌ایم. کدام یک از ما اعراب می‌تواند فارابی، ابن سینا، خوارزمی، سیبویه و صحابیِ پیامبر، سلمان فارسی، و دیگر نوابغی را که به میراث بشری غنا بخشیدند، فراموش کند؟ با صرف نظر از ادعایِ عرب بودن بسیاری از بزرگان متولد شده و رشد یافته در شمال ایران، مانند بزرگان حدیث، علم و ادب، اقامت این افراد در ایران و تعامل آنان با ایرانی‌ها بی‌شک یکی از دلایل شکوفا شدنِ استعدادها و موهبت‌هایشان بود.

توصیف اختلاف‌هایِ سیاسیِ ما اعراب با ایران به اختلاف‌هایِ ملل و نژادها به معنای تبدیل این اختلاف‌هایِ سیاسی به اختلاف‌هایِ همیشگی و ابدی است که با تغییر دولت‌ها از بین نخواهد رفت. اگر چنین اتفاقی بیفتد، ادعایِ کسانی‌که به کینه‌ورزی و افراط‌گریِ ناپسند مسلمانان معتقدند، ثابت می‌شود. تمام درگیری‌هایِ سران کشورها و تضاد منافع گذرا، مانند دیگر درگیری‌ها و جنگ‌های بشری به وحدت، تعامل وهم‌زیستیِ ملل منجر خواهد شد.

مهدویت در وهابیت

در سخنانِ عبدالعزیزبن عبدالله آل الشیخ، مفتی عربستان، وجود امام زمان(عجّل الله تعالی فرجه الشریف) انکار شد. آموزهٔ مهدویت نزد اهل‌سنت به عنوان یکی از «اشراط الساعه» مطرح بوده و در طول تاریخ، کارکرد بسزایی داشته است. این آموزه چنان مهم می‌نماید که عدهٔ بسیارکمی آن را انکار

کرده‌اند. بنابر نقل اصحاب حدیث، حدیث‌هایِ رسیده در باب مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیشتر از پنجاه حدیث و صدها اثر است که در آن‌ها، صحیح، حسن و ضعیف وجود دارد. حدیث‌هایِ نا آشکار درباره مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) در *صحیح بخاری* و *مسلم* این چنین آمده است: «کیف أنتم إذا نزل ابن‌مریم فیکم و امامکم منکم» و حدیث‌هایِ آشکار نیز در صحاح دیگرِ اهل‌سنت و موسوعه تسعهٔ آنان آمده است. ابن‌ماجه در *سنن*، ابوداوود در *سنن*، تِرمذی در *الجامع الصحیح*، احمد بن حنبل در *مسند*، عبدالرزاق صنعانی در *مصنف*، طبرانی در *المعجم الکبیر* و *المعجم الوسیط*، ابن حبان در *الصحیح* و دیگران، که همگی از علمای قرن سوم و چهارم هستند، حدیث‌هایِ مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در کتاب‌هایِ خویش آورده‌اند. علمای قرون بعدی چیزی فراتر از آن‌ها ندارند و جملگی مطالبشان را از تألیف‌ها یا شاگردان علمای قرن سه و چهار گرفته‌اند؛ عالمانی هم‌چون حاکم نیشابوری در *المستدرک*، ابن‌اثیر در *جامع الاصول*، ابن‌تیمیه در *منهاج السنة النبویة*، ابن‌قیم در *المنار المنیف*، ابن‌کثیر در ***الملاحم و الفتن یا النهایة***، برزنجی در *الاشاعه*، قنوجی در ***الاذاعه***، مبارکفوری در ***تحفة الاحوذی***، عظیم‌آبادی در *عون المعبود* و از عالمان وهابیت بن‌باز در مجله «**الجامعة الاسلامیه**»، محمد ناصرالدین البانی، حدیث‌شناس مشهور معاصر، در *تخریج احادیث فضائل الشام و دمشق* و در ***سلسلة الاحادیث الصحیحه***، عبدالمحسن عباد، نایب رئیس دانشگاه اسلامیِ مدینه، در ***الرد علی من کذب بالاحادیث الصحیحة الواردة فی المهدی***، حمود بن عبدالله تویجری در ***اتحاف الجماعه بما جاء فی الفتن و الملاحم و اشراط‌الساعه***، عبدالعلیم عبدالعظیم بستوی در کتاب مهم *المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه*، یوسف الوابل در ***اشراط الساعه***، احمد بن حجر در ***العقائد السلفیة بأدلتها النقلیه*** و کتاب ارزندهٔ *المهدی و فقه اشراط الساعه* نوشتهٔ دکتر محمد احمد اسماعیل المقدم.

مهدی نزد اصحاب حدیث،[1] یکی از علامت‌های آخرالزمان و از عقاید قطعیِ آنان شمرده می‌شود. او امام عادلی است که در گروه مجددانِ هر صد سال قرار می‌گیرد. در

[1] . سلفیان و وهابیان را شاخص‌ترین ادامه‌دهندگان راه اصحاب حدیث می توان نامید.

سدهٔ آخرالزمان، مجددی به نام مهدی، هم‌نام پیامبر و پدرش هم‌نام پدر پیامبرﷺ از اولاد فاطمه از مکه ظهور می‌کند. خداوند در یک شب امور او را اصلاح می‌کند و زمینی را که از ظلم پر شده، از عدالت می‌آکند. پرچم‌هایِ سیاه خراسان وی را همراهی می‌کند؛ آسمان با باران بسیار زمین را سیراب می‌کند؛ زمین نباتات بسیار می‌رویاند؛ اسلام عزیز می‌شود؛ ثروت مردم انبوه می‌شود و بخشش‌های مهدی در دوران حکومتش بدون حساب است. با ناراحتیِ یهودیان از این مسئله، دجال یهود نیز بر مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) قیام می‌کند؛ خداوند عیسی را به کمک مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌فرستد؛ عیسی دجال را می‌کشد و نماز را به مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) اقتدا می‌کند و مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) هفت یا هشت سال عادلانه حکومت می‌کند و سپس، از دنیا می‌رود. در نگاه اهل‌سنت، مهدی کارکردی همه‌جانبه اجتماعی دارد که بیشتر کوشش او، گسترش عدالت مادی است، اگرچه عمل به شریعت و اسلام در آن دوره رونق می‌گیرد و توجه به معنویات بسیار می‌شود. وی با توفیقات الهی و به قول البانی، با بارزترین صفات، یعنی حکمرانی بر اسلام، عدل را بین مردم گسترش می‌دهد. او در حقیقت، همان مجدد است که در هر سده می‌آید، ولی مسلمانان باید متحد باشند، نه مانند اکنون که احزاب بسیاری را تشکیل داده‌اند. گویا مهدی از همه جهت منحصر به فرد است: در علم، ورع، عبادت و خلق و با این صفات صلح می‌آورد و به تصفیه و تربیت امت می‌پردازد. بنابر تصریح این دسته از اصحاب حدیث، منظور از زمین در احادیث، همان محدودهٔ جهان اسلام است و موعود اینان، موعود پایانی به شمار می‌آید.[1]

برچسب صفویه و مجوس

برچسب «صفوی» و «مجوس» در اظهار نظرهایِ مفتی عربستان، همواره به عنوان یک سمبل خشونت و الحاد به ایران نسبت داده می‌شود. این عنوان‌ها در تحریک احساسات عرب‌های منطقه، حتی شیعیان آنان نیز تأثیر گذارده است. گسترش این القاب زشت در محافل اهل‌سنت توسط صدام، حزب بعث، القاعده و به ویژه زرقاوی شکل گرفت.

۱ . *گونه‌شناسی اندیشهٔ منجی موعود در ادیان*، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی، ۱۳۸۹ش، ص۳۳۹

آنان تصرفات شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی را بر خلاف حقایق تاریخی، تجاوز و اشغال‌گریِ خارجی قلمداد کرده‌اند و نیات کنونیِ ایران را نیز مشابه دوران صفوی می‌دانند و نفوذ معنوی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی ایران در بحرین، لبنان، مصر و عراق را اشغال این کشورها به دست ایران می‌نامند. نکته قابل تامل در نسبت دادن این عنوان‌ها این است که علمای وهابی که صفت مجوسی را به شیعیان نسبت می‌دهند آیا خوش دارند که علمای ما آنها را با واژه عرب جاهلی، بت پرست و ... توصیف کنند؟ و اگر قرار است که اندیشه‌ای مورد نقد قرار گیرد باید وضعیت فعلی آن مورد نقد قرار گیرد، زیرا اگر قرار باشد ایرانی‌ها را به دلیل محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام با تهمت دین هزار سال پیش آنان نقد کنند، می‌توان در مقابل صفت بت پرست را به آنها نسبت داد. اصطلاح‌هایِ یاد شده پیوسته در بیانیه‌ها ومصاحبه‌هایِ آنان به کار می‌رود؛ برای نمونه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

عدنان دلیمی، رهبر جبههٔ توافق وطنی، در ۲۱ مرداد ۱۳۸۶ در مقر گروه «کنگرهٔ اهل العراق» از گروه‌هایِ عضو جبههٔ توافق وطنی در بغداد، در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی، بیانیه‌ای را خطاب به اعراب جهان خواندکه در آن آمده بود:

برادرانِ شما در معرض هجوم صفویه قرار دارند و می‌خواهند عراق را تحت تسلط ایران درآورند و امپراطوری فارس و مجوس را زنده کنند. جنگ از بغداد آغاز شده و متوقف نخواهد شد و به تمام سرزمین‌های عربی کشیده خواهد شد. وی از تمام اعراب، رؤسای جمهور و شاهان کمک خواست و خواستار مداخله در امور عراق شد.[1]

هم‌چنین، روزنامهٔ «الحیات» در مقاله‌ای از شخصی به نام محمد ابورمان این‌گونه آورده است: فرماندهان جیش اسلامی به این نتیجه رسیده‌اند که اشغال صفویِ ایرانی خطرناک‌تر از اشغال امریکایی است و جنگ با آن‌ها بر جنگ با امریکایی‌ها اولویت دارد و چون جنگ در دو جبهه امکان‌پذیر نیست، باید با امریکایی‌ها آتش‌بس برقرار و جبههٔ نبرد با ایران گشوده شود.[2]

حسن اسکندری

[1] . *عملیات روانی علیه جمهوری اسلامی ایران در عراق، فصلنامه «عملیات روانی»*، سال پنجم، *شماره* ۱۹ ، ۱۳۸۷ش.
[2] . روزنامه «الحیات»،۲۰۰۸/۳/۳م.

اسلام و چگونگیِ تعامل و هم‌زیستیِ پیروان مذاهب اسلامی

حسین رجبی
(استاد و پژوهشگر حوزه علمیه قم)

چکیده

این نوشتار پژوهشی است دربارهٔ تبیین راه و روش‌ها، اصول و پایه‌های تعامل و هم زیستی میان پیروان مذاهب اسلام که با هم ارتباط دارند. این نوشتار با بهره‌گیری از منابع مورد قبول مذاهب اسلام یعنی قرآن، سنت و سیرهٔ بزرگان، افزون بر محورها، اصول و اسباب تعامل مثبت، به تبیین آفت و آسیب‌های تعامل پرداخته، تا عوامل ضعف و سستیِ مسلمانان و راه حل آن روشن شود. از آن‌جا که مسلمانان از مذاهب و فرقه‌های گوناگون شکل یافته‌اند و زمینه‌های اختلاف و نزاع فراوانی دارند، شایسته است که نگاه اسلام در مورد چگونگی ارتباط و تعامل مسلمانان با هم را تبیین کنیم.

برای رسیدن به این اهداف، *نخست*، به تبیین واژه‌های تعامل، گفت‌وگو، جدل، مناظره می‌پردازیم. *سپس*، دربارهٔ حفظ اصول و پایه‌هایی بحث می‌کنیم که در منابع اسلامی، به آن توصیه و تأکید شده است. در *قسمت سوم*، شیوه‌های تعامل از نگاه قرآن و روایات، نظیر: استفاده از راه‌های مسالمت‌آمیز، روش‌های عاطفی، روش‌های خیرخواهانه، مجادلهٔ احسن، عفو و اغماض، تلاش فرهنگی برای رفع شبهات عقاید و تبیین دیدگاه‌های مشترک بین مذاهب اسلامی و استفاده از وسیلهٔ مقدس برای معاشرت با یک‌دیگر و غیر آن توضیح داده شده است.

قسمت چهارم، به آسیب‌ها، آفت‌ها و موانع تعامل، نظیر: خشونت، تهدید، تطمیع، تکفیر، دشنام، استهزا، تحقیر و غیرآن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: تعامل، گفت‌وگو، جدال احسن، مناظره، مذاهب اسلامی، آفت و آسیب، حکمت و موعظه، تقریب و وحدت.

مقدمه

رویکرد جدید فرهیختگان و درد آشنایان جهان به گفت‌وگو، حکایت از نیاز کنونی انسان به تفاهم، هم‌فکری، هم‌دلی، خویشتن‌داری، صلح و امنیت دارد. بشر در عصر بحران‌ها، تاریکی‌ها، تفرقه و دشمنی‌ها، خودخواهی و برتری‌طلبی‌ها خسته و افسرده شده و در پی یافتن معانی واقعی زندگی است. امروز انسان جویای راه و روشی است که با آن، به معانی مشترک فرهنگی و مفاهیم مشترک ذهنی دست یابد و با هم‌کاری و هم‌فکری، چاره‌ای برای بحران فراگیر زمان بیندیشد. از هر طرف در جست‌وجوی "کوکب هدایت" است و پس از تجربه‌های ناکام و سپردن راه‌های بی‌سرانجام، به این نتیجه رسیده است که بهترین وسیله برای قدم زدن در راه "مقصود" تعامل و گفت‌وگو است.

دین اسلام، دین استدلال، برهان و تعقل است؛ دین صدق و امانت، شرف و شهامت و کرامت‌های اخلاقی است. پیامبرﷺ فرمود: *انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق*[1]؛ برای کامل کردن کرامت‌های اخلاقی برانگیخته شدم. بدین سبب، پیامبر اسلامﷺ از قومی‌که نه منطق و برهان داشتند و نه علم و آگاهی؛ بلکه سراسر زندگی‌شان را تعصب، جهالت، جنگ و کشتار و خشونت فراگرفته بود، با بهره‌گیری از دستورهای الهی، بهترین امت را ساخت. متأسفانه امروز مسلمانان به ارزش‌های دوران جاهلیت و پیش از اسلام بازگشته‌اند. گرفتاری و درماندگی مسلمانان، از درون، جامعهٔ اسلامی را متزلزل و سست کرده است. یکی از آن گرفتاری‌ها، چگونگی ارتباط و تعامل با یک‌دیگر، به ویژه با پیروان مذاهب اسلامی، است. شاید بتوان گفت: آفت بزرگی که سایر دردها از آن پدید آمده، نحوهٔ ارتباط و رفتار بسیار تندی است که بین فرقه‌های اسلامی، نظیر تکفیر، سبّ و دشنام و ... وجود داشته و دارد.

برای رهایی از چنین آفتی، نیازمند رجوع و بازگشت به منابع شناخت دردها، یعنی قرآن، سنت، سیره و سنت اهل‌بیتﻋﻠﻴﻬﻢﺍﻟﺴﻼﻡ هستیم. بدون تردید، همان‌گونه که قرآن در این‌باره ما را راهنمایی کرده، سیره و سنت پیامبرﷺ و امامانﻋﻠﻴﻬﻢﺍﻟﺴﻼﻡ نیز بر اساس «**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ**

۱. مجمع البیان، ج۱۰، ص۸۶.

اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ[1]، أَطِيعُواْ اللهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»[2] و حدیث ثقلین، سرمشق و الگوی مسلمانان است، زیرا سیره، خود، دریایی ژرف و عمیق از معارف و حقایق است که می‌توان از جزئی‌ترین رفتار آنان قوانین مهمی به دست آورد.

دربارهٔ اهمیت روش‌های تعامل - افزون بر آن‌چه بیان شد - یاد آوری این نکته لازم است که برای تسخیر دل‌ها و نفوذ سخن حق، تنها چگونگی استدلال کافی نیست، بلکه چگونگی تعامل و شیوه‌های آن می‌تواند نقش اساسی داشته باشد. چه بسیارند افرادی که در بحث‌ها، بر مسائل علمی تسلط دارند، اما چون از شیوه‌های تعامل آگاهی یا توانایی به کارگیری آن را ندارند، موفق نمی‌شوند؛ به تعبیر دیگر، نیمی از وجود انسان را عواطف و نیمی دیگر را عقل و فکر شکل می‌دهد. چگونگی استدلال می‌تواند عقل و فکر را قانع کند، اما اقناع عواطف با به‌کارگیری شیوه‌های صحیح تعامل امکان‌پذیر است. به همین سبب قرآن می‌فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ.[3] پس، با رحمت الهی تو را نرم‌خوی گردانید و اگر سخت دل بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می‌شدند.»

خشونت و برتری‌جویی، تحقیر، اظهار کبر و غرور، احترام نگذاشتن به مقدّسات دیگران، نداشتن صمیمیت و صداقت و... هر نوع فکر و استدلال قوی را بی‌اثر می‌سازد.

هدف نهایی تعامل‌کننده این است که زمینه‌ها وشرایطی پدید آید تا طرف مقابل یا مجموعهٔ انسان‌ها در مسیر حق هدایت شوند؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید:

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَا إِلَى اللهِ وَعَمِلَ صَالِحًا[4]. و چه کسی نیکو گفتارتر است از کسی که به سوی خدا دعوت کرده و عمل صالح انجام دهد.»

در این مرحله، باید به شناخت صحیح از اعتقادات حق *(خدا، وحی، نبوت، معاد و سایر باورهای دینی)* توجه شود.

---

۱. احزاب/۲۱.
۲. نساء/۵۹.
۳. آل عمران/ ۱۵۹.
۴. فصلت/ ۳۳.

در مراحل بعدی، به شناخت صحیح از مسائل و محدوده‌های مذهبی، نظیر موارد ذیل توجه می‌شود: شناساندن قوت مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و آموزه‌های آنان، شناساندن مشترکات و مسائل اختلافی جزئی، آگاهی مردم از توطئه‌های دشمن مشترک، معرفی گروه‌های انحرافی که موجب تفرقه و نزاع می‌شوند و فراخواندن به هم زیستی مسالمت‌آمیز که منابع دینی بر آن تأکید دارند.

- **پرسش‌های اصلی**

۱. با توجه به این‌که خدای بزرگ - با عنایت ویژهٔ خویش - بر مسلمانان منّت نهاده و سرچشمهٔ زلال معرفت، یعنی قرآن و سنّت و عترت را در اختیار آنان قرار داده است، چرا در ابعاد گوناگون، بین آنان خصومت، اختلاف‌های دور از منطق، ضعف و ناتوانی وجود دارد؟ چرا بین مسلمانان بدبینی، سبّ و دشنام، افترا، دروغ و خشونت وجود دارد ؟ آیا راهی برای از بین بردن رسوم یاد شده وجود دارد؟

۲. چه اصول و شیوه‌هایی دربارهٔ تعامل بین ادیان الهی و پیروان مذاهب اسلامی‌در قرآن و روایات بیان شده است؟

- **تعریف تعامل و واژه‌های مرتبط با آن**

تعامل در لغت به معنای معامله و داد و ستد مردم با یک‌دیگر است؛[1] بدین دلیل، تعامل باید بین دو طرف صورت گیرد. واژهٔ تعامل، امروزه بیشتر در ارتباطات سیاسی، علمی، فرهنگی و اخلاقی به کار می‌رود.

نکته‌ای که مناسب است در باب تعامل طرح شود، این است که جایگاه تعامل بین دو طرف است که با یک‌دیگر در یک امر، اشتراک و در امر دیگری، اختلاف داشته باشند و اگر هیچ نکتهٔ مشترکی نداشته باشند، تعامل در آن‌جا معنایی ندارد. به طور کلی، تعامل را می‌توان در محور انسان‌ها طرح کرد. نکتهٔ مشترک بین تمام انسان‌ها، انسانیت و هم زیستی و در بین ادیان الهی، اشتراک در اصول و پایه‌های دین است. بین پیروان ادیان نیز

۱. کتاب العین، ج۲، ص۱۵۳.

امور اشتراکی و اختلافی وجود دارد که با تعامل و گفت‌وگوی شایسته و مناسب، می‌توان از آن برای ارتقای فرهنگ، دین و مذهب کمک گرفت.

تعامل قلمروی گسترده دارد و از آن‌جا که تمام محدودهٔ نیازهای فکری، فرهنگی، سیاسی، دینی، و مذهبی را فرا می‌گیرد، در ابعاد گفت‌وگوی حضوری، نوشتاری و نیز امور تبلیغی و پژوهشی صورت می‌پذیرد.

- **گفت‌وگو**

مقصود از "گفت‌وگو" عبارت است از: ارتباط انسان‌ها با یک‌دیگر، رساندن پیام خود به دیگری و شنیدن پیام دیگری، معرفی جایگاه وجودی خود و سعی در شناخت و به رسمیّت شناختن جایگاه وجودی دیگری، شنیدن پیام تمام موجودات و همهٔ طبیعت و نیز تنظیم چگونگی ربط و رابطه و ارتباط بر اساس این شناسایی‌ها و شناخت هم بستگی و انسجام موجود در جهان. واژهٔ "گفت‌وگو" به معانی مکالمه، گفت و شنید و مباحثه آمده است.

تعامل در صورتی امکان‌پذیر است که طرفین دارای برخی نکات مشترک باشند و با محور قرار دادن آن نقاط، به هم‌زیستی با یک‌دیگر بپردازند.

- **جدل**

راغب اصفهانی می‌گوید: جدال، یعنی گفت‌وگو برای رفع منازعه و غلبه بر طرف مقابل. اصل آن از «جدلت الحبل؛ طناب را پیچیدم» است.[1]

قرآن کریم، جدال و مجادله را ابزار و وسیله‌ای معرفی می‌کند که هم در راه حق از آن می‌توان بهره گرفت و هم در راه باطل.

از آن‌جا که به هنگام گفت‌وگو، تلاش دو طرف برای قانع کردن دیگری است، بر آن مجادله اطلاق می‌شود. در قرآن، هر چند در برخی از آیات از مجادله جلوگیری شده؛ نظیر:

«**وَكَانَ الْإِنسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا**.[2] و آدمی بیشتر از هر چیز [با کلمهٔ حق] به جدل بی‌حاصل می‌پردازد.»

۱. المفردات، ص۸۹.
۲. کهف/۵۴.

و آیهٔ:

«**يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ**.[1] با تو در حق مجادله می‌کنند، پس از آن که با چشم می‌نگرند که آنان را به جانب مرگ می‌برند.»

با وجود این، در برخی دیگر از آیات، آن را روش گفت‌وگوی احسن خوانده است:

«**وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**.[2] با آنان به نحو پسندیده‌ای مجادله کن.»

«**و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن**. با اهل کتاب مجادله نکنید، جز از راه پسندیده.»

از این دو دسته آیات به دست می‌آید که از هر نوع مجادله ای که همراه عناد، لجاجت و بدون دلیل باشد، نهی شده است، ولی مجادلهٔ احسن، مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است

- **مناظره**

مناظره در لغت به معنای قرار دادن چیزی شبیه چیزدیگر و در گفت‌وگو نظیر او شدن است:

«**یقال ناظرت فلانا؛ ای جعلته نظیرا له فی المخاطبة و ناظرات فلانا بفلان؛ ای جعلته نظیرا له**»[3]

اما در اصطلاح، تعریف خاصی ندارد، بلکه همان معنای لغوی است که عبارت است از: گفت‌وگویی که بین دو فرد یا دو گروه برای تبیین حقیقت انجام می‌شود. مناظره روشی است که اگر بر اساس قواعد و شیوهٔ خاص آن مبتنی شود، به نتیجهٔ مطلوب خواهد رسید.

از آن‌چه در مفهوم تعامل، جدل و مناظره گفته شد، روشن می‌شود که جدل و مناظره، هر یک گفت‌وگو و تعامل خاص است و هر دو از مصادیق تعامل به شمار می‌رود؛ بنابراین، دایرهٔ تعامل و گفت‌وگو وسیع‌تر از مناظره و جدل است. در مناظره، هدف از گفت‌وگو، تبیین و روشن شدن حق و حقیقت است و در مجادله، هدف غلبه بر طرف دیگر است.

---

۱. انفال/۶

۲. نحل/۱۲۵.

۳. کتاب العین، ج۱۴، ص۱۹۵.

اصول و محورهای شیوه‌های تعامل

تعامل‌های قرآنی

هیچ دینی مانند اسلام و هیچ کتابی مانند قرآن به تعامل، اخوت، هم‌بستگی و هم‌کاری و پرهیز از دشمنی و پراکندگی توصیه نفرموده است. قرآن کریم چگونگی تعامل با فرقه‌ها و پیروان ادیان گوناگون، نظیر: اهل کتاب، منافقین و مشرکان را نیز بیان کرده است. هم‌چنین، نحوهٔ تعامل مسلمانان با یک‌دیگر و سایر ادیان را تبیین کرده است. همان‌گونه که بین ادیان الهی، محورهای اختلاف و اشتراک وجود دارد و این محورها، زمینه‌های تعامل و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را فراهم می‌آورد، بین مسلمانان، محورها و اصول بیشتری وجود دارد که ضرورت تعامل را می‌طلبد. به این ترتیب، مسلمانان باید تعامل بیشتری در روابط با هم داشته باشند.

قرآن کریم **محورهای تعامل** بین مسلمانان را در چند اصل بیان فرموده است:

- **اعتقاد به توحید**

از دیدگاه قرآن، نخستین محور تعامل، توحید است. گرچه موضوع توحید، با سایر ادیان الهی مشترک است، اما توحید و ایمان به معبود یگانه و آنچه مترتب برآن می‌شود؛ نظیر: ایمان به غیب، فرشتگان، کتاب‌ها و پیامبران از ویژگی توحید اسلامی‌است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

> «**وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**[1]؛ و این است *(دوری از شرک و پرهیز از گناهان)* راه راست؛ پس، پیروی کنید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید که موجب پراکندگی شما از راه خدا می‌شود این سفارش خدا به شماست شاید پرهیزگار شوید.»

- **اطاعت و پیروی از رسول خدا**

دومین محور تعامل امت اسلامی، اطاعت از پیامبر و التزام به دستورهای ایشان در تمام ابعاد فردی، اجتماعی، سیاسی و قضایی است، زیرا رسول خدا، فرستادهٔ خداست و جز

۱. انعام/۱۵۳.

با وحی سخن نمی‌گوید:

«وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى[1]. از سر هوس سخن نمی‌گوید، این سخن به جز وحی‌ایی که به او می‌شود نیست.»

بدین جهت، اطاعت ایشان، اطاعت خداست:

«مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا[2]. هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده و هر کس روی گردان شود ما تورا بر ایشان نگهبان نفرستادیم»

عقیده به توحید، اطاعت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، قرآن، سنت اهل‌بیت علیهم السلام و اخوت دینی، عَلَم‌ترین اصول تعامل مسلمانان است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ[3]. ای کسانیکه ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید، پس هر گاه در امری اختلاف کردید به خدا و رسول او عرضه کنید.»

- **قرآن، سنت و اهل بیت**

شکی نیست که سه محور یاد شده از اصول و پایه‌های تعامل مسلمانان است، زیرا به اعتراف تمام مسلمانان، ایمان به قرآن، سنت و عترت واجب است و انکار آن موجب خروج از ایمان می‌شود. قرآن به راه حقیقت و استواری دعوت می‌کند:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ.»[4]

همان‌گونه که سنت هم، امت را به این راه رهنمون می‌سازد، اهل بیت و عترت، در هر زمان، میزان و محور حقیقت قرار گرفته و گفتار و رفتار آنان فصل الخطاب است:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا.[5]»

۱. نجم/ ۴ـ۳.
۲. نساء/۸۰.
۳. نساء/۵۹.
۴. اسراء/۹.
۵. حشر/ ۷.

در آیه دیگر می‌فرماید: «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ.[1]»

از این آیات محوریت قرآن، سنت و اهل‌بیت روشن می‌شود. این حقیقت در حدیث ثقلین نیز بیان شده است.[2]

- **اخوت دینی**

ایمان بین افراد یک جامعه ارتباط ویژه‌ای می‌آفریند؛ به گونه‌ای که بین افراد متعدد و گوناگون از جهت جنسیت، زبان، قومیت و مکان جغرافیایی، گروه واحد و یگانه‌ای را شکل می‌دهد و امتیازهای قبیله‌ای را کم‌رنگ و از بین می‌برد؛ چنان که در قرآن می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا.[3] ای مردم، شما را از زن و مرد آفریدیم و قبیله‌ها قرار دادیم تا یک‌دیگر را بشناسید.»

و دربارهٔ اخوت می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ[4]. مومنان برادرند، پس بین برادران را اصلاح کنید.»

قرآن کریم ضمن دعوت مردم به تفکر، کرامت‌های اخلاقی، زندگی مسالمت‌آمیز، وحدت و اتحاد، از اختلاف و نزاع، که موجب ضعف و سستی امت اسلامی می‌شود، جلوگیری کرده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ایشان، ضمن بیان اصولی که می‌تواند قدرت و عزت اسلام و مسلمانان را حفظ کند، از آسیب‌ها و آفت‌هایی که زمینهٔ درگیری و نزاع را فراهم می‌آورد، جلوگیری کرده و به امت هشدار می‌دهد که در پی آن عوامل حرکت نکند و از آن بپرهیزند. روشن است که رهایی از آفت‌ها و رسیدن به آرمان‌های جامعهٔ توحیدی، در سایهٔ رشد علمی، تعامل و گفت‌وگو در ابعاد گوناگون آن امکان‌پذیر است.

---

۱. نساء/۵۹.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج۳، باب فضائل اهل‌البیت علیهم السلام.

۳. حجرات/۱۳.

۴. حجرات/۱۰.

پیامبر اسلامﷺ می‌فرماید:

«*المؤمن اخو المؤمن یکف علیه ضیعته و یحوطه من ورائه.*[1] مؤمنان در غیاب یک‌دیگر از مال و جان هم نگه داری می‌کنند.»

- **پای‌بندی به ظواهر اسلام**

یکی از راه‌هایی که قرآن کریم برای معالجه و بر طرف کردن نزاع و اختلاف در جامعه به کار گرفته است، تعامل بر اساس رعایت ظواهر اسلام و جست‌وجو نکردن از باطن و نیت‌هاست. می‌توان گفت: بسیاری از اختلاف‌های موجود میان مسلمانان در اثر رعایت نکردن این دستور مهم قرآن است:

«**یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِیلِ اللّهِ فَتَبَیَّنُواْ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَیْکُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا...**[2] ای مؤمنان، چون در راه خدا بیرون روید، جست-وجو کنید و به آن کسی که اظهار اسلام کند و سر تسلیم فرود آورد، نسبت کفر ندهید، تا به بهانه‌ای، مال و جانش را بر خود حلال کنید و از متاع ناچیز دنیا غنیمت برید که غنایم بی‌شمار نزد خداست و شما نیز در پیش از این چنین بودید.»

به همین دلیل، در قرآن از تجسس جلوگیری شده، زیرا در پرتو آن، اسرار مؤمنان آشکار می‌شود؛ چنان‌که پیامبر اسلام خود به این دستور در مورد پیروان خود، حتی منافقان و کسانی که دل‌های آنان مریض بود، عمل فرمود.

پایه‌ها و محورهای تعامل در سنت اهل بیتعلیهم‌السلام

یکی از مسائلی که در سیرهٔ علمی و عملی ائمه به چشم می‌خورد و می‌توان از ضروری‌ترین مسائل مورد ابتلای جهان اسلام دانست، چگونگی تعامل و ارتباط با پیروان ادیان و مذاهب است.

اهل‌بیتعلیهم‌السلام برای حفظ و حراست از دین و عقاید اسلام، وارد تعامل و گفت‌وگو شدند و از حق الهی خویش برای مصلحت مهم‌تر دست کشیدند.

---

۱. سنن ابی داود، ج۲، ص ۴۶۰.
۲. نساء/۹۴.

تعامل اهل‌بیت علیهم‌السلام در رابطه با مخالفان خود، بر اساس اصول و محورهای زیر بوده است:

- **حفظ و حراست از دین**

بدون تردید، اهل‌بیت علیهم‌السلام، مانند پیامبران الهی، به ویژه پیامبر بزرگ اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، برای حفظ و حراست از ایمان و عقیده به خدا، نبوت و اعتقاد به قیامت می‌کوشیدند و با آنچه موجب تضعیف یا نابودی عقیده و باورهای اساسی می‌شد مبارزه می‌کردند. بدین سبب، مجموعهٔ تعامل عملی و علمی اهل‌بیت علیهم‌السلام، معنای دیگری می‌یابد.

حضرت علی علیه‌السلام دربارهٔ موضع خود در برابر خلافت ابوبکر و بیعت با خلفا در نامه‌ای به مردم مصر چنین می‌فرماید:

> ***«فامسکت یدی حتی رأیت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام، یدعون الی محق دین محمد فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فیه ثلما او هدما، تکون المصیبة به علی اعظم من فوت ولایتکم التی انما هی متاع ایام قلائل***[1]؛ از پذیرش خلافت امساک کردم تا که دیدم گروهی از اسلام باز گشتند می‌خواهند دین محمد را نابود سازند؛ پس، ترسیدم اگر اسلام و طرف‌دارانش را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن ببینم یا شاهد نابودی آن باشم که در این صورت، مصیبت آن بر من سخت‌تر از رها کردن حکومت بر شماست که کالای چند روزهٔ دنیاست.»

امام به این واقعیت اشاره دارد که در آن موقعیت، چنانچه حرکت سیاسی مسلحانه را پیش می‌گرفتند، اسلام با خطر بسیار اساسی روبه‌رو می‌شد، به ویژه آن‌که مسلمانان در آن دوران، با حرکت‌های خطرناکی چون ظهور مسیلمهٔ کذاب و مرتدان روبه‌رو شده بودند. این روش در زندگی امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام نیز به خوبی مشاهده می‌شود. این دو امام بزرگوار هر یک با شیوهٔ خاصی به حفاظت و حراست از دین پرداختند، گاه با صلح و گاه با جنگ، که تشخیص آن به دست خود ائمه بود. امام حسین علیه‌السلام حفاظت از اسلام را در مبارزه با یزید و امام حسن علیه‌السلام در صلح با معاویه می‌دانست. امام زین العابدین علیه‌السلام

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۲، بخش ۵-۳.

برای مرزداران دعا و از اعمال آنان تمجید می‌کرد. امام صادق‌علیه‌السلام در برابر حرکت‌های فکری انحرافی و ارتدادی زمان خود به شیوهٔ علمی و فرهنگی رو آورد که این شیوه در سلوک امامان بعدی به خوبی نمایان است. زندگی امام کاظم‌علیه‌السلام، امام رضاعلیه‌السلام و سایر امامان، برای حراست از دین و حفظ نظام سیاسی اسلام از مسائلی بوده که بی‌توجهی به آن‌ها به ضرر اسلام تمام می‌شده است. امامان معصوم‌علیهم‌السلام با مراسم عمومی و مهم، نظیر: پرداخت زکات، شرکت در مراسم حج، نماز جمعه، نماز جماعت و غیر آن معامله می‌کردند و شیعیان خود را نیز به آن تشویق و ترغیب می‌کردند.

گفتنی است که موضع‌گیری امامان در برابر دشمنان خارجی و تهدیدهای آنان بیشتر نمایان بوده است؛ از این‌رو، هرجا تهدید خارجی وجود نداشت و از سویی، نظام سیاسی از درون با چالش روبه‌رو بود، در صورت وجود شرایط، نهضت‌های مردمی را علیه حکومت یاری می‌کردند و گاهی خود به انقلاب و جهاد می‌پرداختند؛ نظیر حرکت امام حسین‌علیه‌السلام در حادثهٔ عاشورای سال ۶۱ هجری. از سوی دیگر، اهل‌بیت‌علیهم‌السلام در برابر وجود انحراف‌ها احساس مسئولیت می‌کردند و در شرایط مناسب، آمادهٔ برخورد می‌شدند. بنابراین، موضع اهل‌بیت‌علیهم‌السلام در این مرحله، روش نقد و اصلاح بود و در صورت تأثیر نپذیرفتن حکام، برخورد ائمه به گونه‌ای دیگر صورت می‌گرفت؛ مثلاً با آنان هم‌کاری نمی‌کردند و شیعیان خود را نیز از مساعدت منع می‌کردند و از شرکت آنان در جنگ‌ها، که بیشتر برای اندوختن غنایم و تسلط بر اراضی و سرزمین‌ها بود، جلوگیری می‌کردند.

راه‌های تعامل و هم‌زیستی از نگاه قرآن

- **تحقیق و انتخاب بهترین**

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللهُ وَأُوْلَئِكَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ[1]؛ پس بشارت بده بندگان مرا که چون سخن بشنوند، نیک‌ترین آن را پیروی کنند. آنان کسانی هستند که خدا به لطف خاص خود هدایت فرموده و آنان خردمندان‌اند.»

۱. زمر/ ۱۷.

در این آیه، چند نکته وجود دارد:

۱. شنیدن گفتار، یعنی اول گوش شنوایی باشد.

۲. پیروی کردن از بهترین گفتار.

جایگاه پیروی در مرحلهٔ پس از شنیدن قرار دارد؛ بدین سبب روشن شدن حقایق و واقعیت‌ها، رمز تبلور بشارت الهی به شمار می‌رود. اگر مرحلهٔ نخست گفت‌وگو تحقق نیابد، زمینهٔ شنیدن و آشنایی پدید نمی‌آید و چنانچه مرحلهٔ دوم صورت نگیرد، شرط پیروی از سخن نیک فراهم نخواهد شد و بشارت الهی زمانی معنا می‌یابد که هر دو مرحله محقق شود.

۳. آیا هر فرد و هر جامعه‌ای می‌تواند از مصادیق آیه باشد؟ روشن است کسانی می‌توانند سخن و کلام دیگران را بشنوند و بهترین آن را برگزینند که خودشان از نظر علمی به حدی رسیده باشند که بتوانند بهترین سخن را بگزینند و احسن را از غیر احسن تشخیص دهند، و چنانچه به این مرحله نرسیده باشند، تحت تأثیر هر سخن و نوشتاری قرار خواهند گرفت؛ پس، از مصادیق این آیه به شمار نمی‌آیند.

۴. اختلاف پسندیده در جایی است که هنوز به علم و یقین نرسیده باشد و چنانچه به علم رسیده و اختلاف آن استمرار داشته باشد، باید نام آن را فتنه گذاشت. اختلاف پیش از علم آن است که برای رسیدن به حقیقت، همواره گفتار و دیدگاه‌ها را بررسی کند تا به نتیجهٔ صحیح دست یابد و پس از آن، تسلیم حق شود. با توجه به این نکته، حدیث اختلاف امتی رحمه بر فرض صحت، در مورد اختلاف پیش از علم است، و گرنه اختلاف مطلق، موجب فتنه و نزاع امت می‌شود.[۱]

۵. جایگاه آزادی بیان در مسایل اختلافی است، اما طرح آن در مباحث مشترک به انتخاب و گزینش نیاز ندارد.

۶. این آیه با بشارت دادن کسانی که در تعامل و گفت‌وگو با یکدیگرند به دست‌یابی به کمالات علمی و عملی می‌فرماید این مهم جز در سایهٔ بررسی و تحقیق دیگران حاصل نمی‌شود

۱. ممکن است مقصود از اختلاف، رفت و آمد بین افراد باشد، چنان که در آیه: ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار؛ آل‌عمران/ ۱۹۰؛ آمده است.

که متأسفانه امروزه میان مسلمانان خبری از شیوهٔ قرآنی نیست یا بسیار اندک دیده می‌شود.

- **احترام و بها دادن برای جذب دل‌ها**

«قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ[1]؛ ای رسول ما، بگو آن کسی که از نعمت‌های آسمان‌ها و زمین، شما را روزی دهد کیست؟ بگو الله است و ما یا شما یکی در هدایت یا ضلالتِ روشن است.»

پیش از این آیه، به پیامبر اسلامﷺ خطاب شده است: «به مشرکان بگو: آن‌هایی را که شما جز خداوند صاحب اثر پنداشتید، به اندازه‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و با خداوند در آفرینش آسمان و زمین شریک نمی‌باشند و حتی در آفرینش، به او کمک و یاری نکرده‌اند.»

کسانی می‌توانند سخن دیگران را شنیده و بهترین آن را برگزینند که خود دارای بهره‌ایی از رشد علمی باشند.

با توجه به این حقیقت روشن، با مشرکان احتجاج می‌کند که از آنان بپرس که این همه نعمت در اطراف شما از کیست؟ در عین حال، برای آنکه زمینهٔ گفت‌وگو و جذب آنان را آماده سازد، به گونه‌ای نتیجه می‌گیرد که گویا آنان نیز بر حق‌اند؛ در صورتی که اگر کسی به استدلال پیشین نظر کند، بطلان و پوچیِ ادعای آنان روشن می‌شود، ولی باز هم با احترام سخن می‌گوید. نکتهٔ دیگری از این آیه، استفاده می‌شود و آن این است، که در گفت‌وگو و تعامل، باید شیوهٔ انعطاف و انصاف را برگزید، تا برای استماع سخن حق، بیشتر آماده شوند. مضمون آیه این است که هر سخنی یا هدایت است یا ضلالت و صورت سومی ندارد. ما و شما دو سخن متفاوت داریم که با یکدیگر قابل جمع نیست؛ بنابراین، یا ما بر هدایت و شما بر ضلالتید یا شما بر هدایت و ما بر ضلالتیم. شما نگاه منصفانه داشته باشید و به دلایلی که یاد کردیم با چشم انصاف بنگرید، تا راه یابید و حق از باطل روشن شود.

۱. سبأ / ۲۴.

- **استفاده از اشتراک‌ها، از شیوه‌های مهم تعامل**

پیامبر اسلامﷺ با استفاده از مشترکات به گفت‌وگو تعامل با اهل کتاب می‌پردازد:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّورَاةُ وَالإنجِيلُ إِلاَّ مِن بَعْدِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ هَا أَنتُمْ هَؤُلاء حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُم بِهِ عِلمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَاللّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلاَ نَصْرَانِيًّا وَلَكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ[1]؛

بگو ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمهٔ حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم و آن کلمه این است که جز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و برخی را به جای خدا به ربوبیت نگیریم؛ پس، اگر از حق روی گردند، بگویید شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم. ای اهل کتاب، چرا در آیین ابراهیم با یک‌دیگر مجادله می‌کنید و حال این که تورات و انجیل، فرستاده نشد، مگر پس از ابراهیم. آیا تعقل نمی‌کنید؟ گیرم در آنچه می‌دانید شما را مجادله روا باشد، چرا در آنچه عالم نیستید باز جدال و گفت‌وگو به میان آورید؟ و خدا همه چیز را می‌داند و شما نمی‌دانید *(باید از کتاب و پیغمبر او بیاموزید)*. ابراهیم به آیین یهود و نصارا نبود، ولی به دین حنیف توحید و اسلام بود و هرگز از آنان نبود که به خدا شرک آورند.»

شیوه‌هایِ تعامل در سنت

اصول و اسبابی که در روایات بیان شده، به دو دستهٔ عام و خاص تقسیم می‌شود. روایت‌هایی که به صورت عام آمده عبارتند از:

- **رعایت احترام مسلمان و حرمت هتک آن**

اسلام از ما خواسته که در مورد یک‌دیگر کمال ادب و احترام را رعایت کنیم. احترام گذاشتن به شخص یا چیزی که امتیاز و شرافتی دارد، پیش از آن که فضیلتِ آن شخص را

۱. آل عمران/ ۶۴-۶۷.

برساند، انسانیت و کرامت احترام‌کننده را می‌فهماند؛ چنانچه اهانت و تحقیر دیگران پستی و رذالت خود فرد را می‌فهماند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«**ان لله فی الارض حرمات، حرمة کتاب الله، حرمة رسول الله، حرمة اهل بیت و حرمة الکعبه، و حرمة المسلم؛**[1] برای خدای بزرگ در زمین حرمت‌هایی است [که باید آن را رعایت کنیم] حرمت کتاب خدا، حرمت رسول خدا، حرمت اهل‌بیت، حرمت کعبه و حرمت مسلمان.»

- **احساس هم‌دردی در امور مسلمانان**

مسلمان نمی‌تواند خودبین باشد، فقط خود و منافع خود را ببیند، بلکه هر مسلمانی باید به فکر مسلمانان دیگر نیز باشد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«**من اصبح لایهتم بامور المسلمین فلیس منهم؛** [2] هر کس صبح کند و در پیِ اهتمام به امور مسلمانان نباشد، مسلمان نیست.»

هم‌چنین می‌فرماید:

«**من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم؛**[3] آن کسی که فریاد مردی را بشنود که درخواست کمک می‌کند و جوابش را ندهد، مسلمان نیست.»

از پیامبر گرامی‌اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال شد، محبوب‌ترینِ مردم نزد خدا کیست؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«**انفع الناس للناس**؛ آن کس که سودش به مردم بیشتر باشد.»[4]

در روایات، مسلمانان به بنایی تشبیه شده‌اند که بعضی از آن موجب استحکام بعضی دیگر می‌شود.

---

۱. بحارالانوار، ج۷۴، ص۲۳۲.
۲. اصول کافی، ج۳، ص ۱۶۹.
۳. همان، ص ۲۵۱.
۴. همان، ص ۲۵۱.

از این رو، امام صادق‌علیه‌السلام مسلمانان را مانند تن یگانه‌ای دانسته که اگر قسمتی از آن به درد آید، آن درد سایر اعضا را دربرمی‌گیرد. ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق‌علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود:

«المؤمن اخو المؤمن کالجسد الواحد ان اشتکی شیئا منه وجد الم ذلک فی سایر جسده و أرواحهما من روح واحدة و ان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها [1] مؤمن برادر مؤمن است. [آن‌ها] مانند یک جسم‌اندکه اگر جایی از آن جسم به درد آید، دیگر اعضای جسم نیز احساس درد می‌کند و روح آن دو نفر یک روح است و [بدانید] ارتباط روح مؤمن به خداوند از ارتباط نور خورشید به خورشید شدیدتر است.

روایت‌هایی که ویژگی‌هایِ تعامل شیعه را با برخی از مذاهب دیگر بیان می‌کند

در زمینهٔ تعامل و برخورد شیعه با اهل سنت، بخشی از روایت‌هایی که آمده بدین قرار است:

۱. **معاویة بن وهب** می‌گوید: به امام صادق‌علیه‌السلام عرض کردم: **کیف ینبغی لنا ان نصنع فیما بیننا و بین قومنا و فیما بیننا و خلطائنا من الناس؟ قال: فقال تؤدون الامانة الیهم و یقیمون الشهادة لهم و علیهم تعودون مرضاهم و تشهدون جنائزهم؛** [2] شایسته است چگونه با مردمی‌که با ما زندگی می‌کنند، رفتار کنیم؟ امام در پاسخ فرمود: امانت آن‌ها را به آن‌ها برگردانید. هنگام نیاز بر سود و زیانشان گواهی دهید. بیمارانشان را عیادت کنید و در جنازهٔ مرده‌هایشان حاضر شوید و در مراسم تشییع و دفن و کفن آن‌ها شرکت کنید.

استفاده از مشترکات، شیوه‌ایی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در هدایت اهل کتاب، بدان توجه دارد.

۲. در روایت دیگری، **معاویة بن وهب** می‌پرسد: با اهل سنت چگونه تعامل و برخورد داشته باشیم؟ امام‌علیه‌السلام می‌فرماید: **تنظرون الی ائمتکم، الذین تقتدون بهم فتصنعون ما یصنعون فوالله انهم لیعودون، مرضاهم؛** [3] به پیشوایان و رهبران خود نگاه کنید.

۱. بحار الانوار، ج۵۸، ص ۱۴۸.
۲. اصول کافی، ج۴،ص ۳۴۷.
۳. همان،ص ۴۴۷.

هرگونه آن‌ها رفتار می‌کنند، شما همان‌گونه رفتار کنید. به خدا سوگند، آنان به عیادت بیمارانشان می‌روند و بر سر جنازه‌هایشان حاضر می‌شوند و به سود و زیان آن‌ها گواهی می‌دهند و امانت‌های آنان را به آن‌ها باز می‌گردانند.

- **شرکت در نماز جماعت**

امروزه پیروان مذهب امام صادق‌علیه‌السلام به هر کشوری که می‌روند و در آن‌جا اکثریت با مذاهب دیگر است. در نماز جماعتِ آن‌ها شرکت می‌کنند؛ نظیر جماعت‌هایِ مکه و مدینه. اسلام و عقل، چنین روشی را تأیید می‌کند، زیرا جدا شدن از اجتماع و انسجام، به ویژه در مراسم و آداب اسلامی پسندیده نیست، بلکه موجب پراکندگی و دشمنی می‌شود از این‌رو، انتظار، این است که تمام مذاهب این‌گونه عمل کنند؛ همان گونه که بین برادران شیعه و سنی ایران این وضعیت برقرار است. روشن است که این شرکت در نماز جماعت نه تنها موجب تضعیف مذهب نمی‌شود، بلکه مایهٔ عزت، احترام و شکوه مراسم عبادیِ مسلمانان و سبب انسجام و اتحاد بیشتر می‌شود و دشمن نمی‌تواند سوء استفاده کند. بنابراین شایسته است که پیروان مذاهب اسلامی، مسائل اختلافیِ جزئی را کنار بگذارند.

فتوای مفتی مصر، آقای دکتر نصر فرید واصل

آقای دکتر نصر دربارهٔ اقتدای به مخالف می‌نویسد:

«کل مسلم یؤمن بالله و یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و لا ینکر معلوما من الدین بالضرورة و هو عالم بالارکان الاسلام و الصلاة و شروطها و هی متوفرة فیه فتصح امامته لغیره و امامة غیره له اذا توافرت فیه تلک الشروط و لو اختلف مذهبها الفقهی، و شیعه اهل البیت من نحلهم، و تشیع معهم لله و لرسوله و اهل بیته و صحابته جمیعا و لا خلاف بیننا وبینهم فی اصول الشریعة الاسلامیة و لا فیما هو معلوم من الدین بالضرورة وقد صلینا خلفهم و صلوا خلفنا فی طهران و فی قم فی الایام التی ظرفنا الله بهم فی دولة ایران الاسلامیة و ندعوا الله ان یحق وحده الامة

الاسلامیة و یرفع عنهم ای شقاق او نزاع او خلاف قد حل بهم فی بعض مسائل الفروع الفقهیه المذهبیة؛[1] هر مسلمانی که به خدا ایمان دارد، شهادتین و ضروریات دین را پذیرفته او آگاه به ارکان اسلام و نماز و شرایط آن است، امامتِ او برای دیگران و امامت دیگران برای او در صورت دارا بودنِ آن شروط صحیح است، هر چند از نظر فقهی با هم اختلافی نداریم، از این رو در تهران و قم پشت سر آنان نماز خواندیم. از خداوند می‌خواهم که وحدت و یک‌پارچگیِ امت اسلامی را محقق سازد.

عبدالرحمان شرقاوی می‌نویسد:

«و نحن نصلی وراء الامام الصالح شیعیا کان ام سنیا... مالکیا کان ام حنفیا ام شافعیا ام حنبلیا ام ظاهریا...؛[2] ما به هر کسی که صالح و شایسته باشد، خواه شیعه باشد یا سنی، مالکی باشد یا حنفی، شافعی باشد یا حنبلی یا ظاهری، به او اقتدا می‌کنیم.»

تقیه، یکی از روش‌های تعامل اهل‌بیت علیهم‌السلام

تقیه یکی از شیوه‌های تعامل علمی و عملی اهل‌بیت علیهم‌السلام، است که نقش فراوانی در محورهای یاد شده داشته است، زیرا تقیهٔ در ابعاد گوناگون آن - خواه تقیهٔ خوفی یا تقیهٔ مداراتی - کمک بسیار اساسی به حفظ مبانی و اعتقادها و از سویی، به هماهنگی و هم سویی با سایر مسلمانان که در دیدگاه مخالف‌اند، می‌کند. بدین سبب، در فرهنگ و مطالب اهل‌بیت علیهم‌السلام، به موضوع تقیه اهتمام ویژه‌ای شده است؛ به گونه‌ای که در روایات از آن به دین تعبیر شده است.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«ان تقیة دینی و دین آبائی و لا ایمان لمن لا تقیة له،[3] تقیه آیین من و آیین پدرانم است و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد.»

۱. اخبارالتقریب، رقم ۵۲-۵۱، ص۲۸-۲۷.
۲. علی امام المتقین، ج ۱، ص ۸ به نقل از اخبار التقریب، رقم ۵۱-۵۲.
۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۶۰.

آسیب شناسیِ تعاملی

بدون تردید، تعامل مثبت در صورتی جامعهٔ اسلامی را فرا می‌گیرد که افزون بر رعایت اصول و محورهای تعامل، از آسیب‌هایی که ممکن است با گفتار و نوشتار پیروان مذاهب در جامعه پدید بیاید، پرهیز شود و با رعایت حقوق اسلامی، که در گذشته بیان شد، زمینه برای از بین بردنِ آسیب‌ها آماده شود؛ در غیر این صورت، مجموعهٔ آفت‌ها و آسیب‌ها جو جامعهٔ اسلامی را بین پیروان مذاهب، متشنج و به نفع دشمن تغییر می‌دهد.

در ذیل به اختصار به بعضی از آسیب‌هایِ تعامل اشاره می‌کنیم:

- **سبّ و دشنام**

«وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ»؛[1] شما مؤمنان به آنان که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، تا مبادا آنان نیز از روی نادانی و دشمنی خدا را دشنام دهند. ما عمل هر قومی را در نظرشان زینت داده‌ایم.

- **به کاربردنِ واژه‌هایِ ناپسند و تند**

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَومٌ مِّن قَوْمٍ عَسَى أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاء مِّن نِّسَاء عَسَى أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛[2] ای اهل ایمان، هرگز نباید گروهی گروه دیگر را، هم‌چنین زن‌هایی زن‌های دیگر را مسخره کند، شاید آن‌ها بهتر از شما باشند. به یک‌دیگر طعن نزنید و به لقب‌های زشت از یک‌دیگر یاد نکنید؛ نام فسق پس از ایمان روا نیست و هر کس توبه نکند، از ستم‌گران است.

- **دوستی با دشمنان اسلام و پذیرش حاکمیت آنان**

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ»؛[3]

۱. انعام/ ۱۰۸.
۲. حجرات/ ۱۱.
۳. ممتحنه/ ۱.

ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید و با آنان طرح دوستی نیفکنید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ»[1] ای اهل ایمان؛ هرگز گروهی را که خداوند بر آنان غضب نموده، دوست خود مگیرید.

- **پیروی از شیطان و وسوسه‌هایِ شیطانی**

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء»؛[2] شیطان می‌خواهد با گناهان - شراب‌خواری و قماربازی - میان شما عداوت و کینه بیندازد.

- **تفرقه، پراکندگی و پیروی از راه‌های گوناگون**

آسیب‌هایی که یادآوری شد، زمینه و شرایط پراکندگی و تفرقه را در جامعهٔ اسلامی پدید می‌آورد؛ به همین دلیل، در آیات مختلفی، به مسلمانان هشدار می‌دهد که موانع و آفت را از خود دور کنید و اجازه ندهید که این آفات در میان شما نفوذ کند و شما را از دست‌یابی به جامعهٔ توحیدی باز دارد.

متأسفانه آفت‌هایی که اشاره شد، امروزه در جامعهٔ اسلامی رو به افزایش است و روشن است که آثار بسیار ناگواری بین مسلمانان به جای می‌گذارد؛ از این رو، قرآن ضمن توصیه و تأکید بر هم‌گرایی، از اختلاف دور داشته است:

«وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَاخْتَلَفُواْ مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛»[3] شما مسلمانان مانند فرقه‌هایی نباشید که پس از آیات و دلایل هدایت، راه تفرقه را پیمودند. چنین گروهی به طور یقین گرفتار عذابی سخت خواهند بود.

تقیه، عامل مهمی در حفظ تعامل و هم‌زیستی با دیگران است.

۱. ممتحنه/ ۱۳.
۲. مائده/ ۹۱.
۳. آل عمران/ ۱۰۵.

«**وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللهِّ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ**»؛[1] به ریسمان خدا چنگ زنید و به راه‌های پراکنده نروید.

«**أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ**»؛[2] دین خدا را بر پا دارید و از تفرقه و اختلاف در آن بپرهیزید.

هم‌چنین می‌فرماید:

«**وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**»؛[3] و این است راه راست *(توحید و دوری از فساد)* و از راه‌های دیگر جز راه خدا که موجب تفرقه و پراکندگیِ شماست پیروی نکنید. این سفارش خدا به شماست، شاید پرهیزگار شوید.

در این‌جا، به سخنان مهم پیامبر اسلامﷺ و اهل‌بیت علیهم‌السلام آن حضرت که دربارهٔ آسیب‌ها و آفت‌هایِ تعامل و زندگیِ مسالمت‌آمیز بیان شده و از سویی، حاکی از جایگاه مهم تعامل است، اشاره می‌کنیم:

- **کینه و دشمنی**

بر اساس آموزه‌های سنت نبوی، مسلمانان باید از ستیزه‌جویی، کینه توزی و تخاصم دوری کنند. در حدیث انس بن مالک از پیامبر اکرمﷺ چنین آمده است:

«کینه‌هایی را که از هم در دل دارید، از خود دور کنید و هرگز به هم پشت نکنید. راه بندگیِ خدا را بپویید و با هم برادر باشید بدانید که برای هیچ مسلمانی جایز نیست بیش از سه روز، از روی عداوت، از برادر ایمانی‌اش دوری گزیند.»[4]

در حدیث ابوایوب انصاری نیز می‌خوانیم:

«برای مسلمانان روانیست که بیش از سه روز از هم دوری گزینند و در این مدت، از کنار هم بگذرند، ولی بر هم پشت کنند و بهترینِ آنان

۱. آل عمران/ ۱۰۳.
۲. شوری/ ۱۳.
۳. انعام/ ۱۵۳.
۴. اللؤلؤ و المرجان، ج ۱، ص ۴۳۸.

کسی است که اول سلام کند.»[1]

محب‌الدین طبری از پیامبر اسلامﷺ روایت کرده است:

«**ضغائن فی صدور اقوام لایبدونها الا من بعدی؛**[2] کینه‌ها در دل گروه‌هایی است که آن را آشکار نمی‌سازند، مگر پس از مرگ من.»

در روایت دیگری آمده است:

«**یا علی انک ستبلی بعدی فلا تقاتلن؛**[3] ای علی، پس از من با سختی‌ها رو به رو خواهی شد، مبادا با آنان پیکار کنی.»

در این روایت، پیامبرﷺ حضرت علی‌علیه‌السلام را از جنگ با کینه ورزان آشکارا منع کرده و به تعامل و گفت وگو فرا خوانده است.

- **پی‌جوییِ عیوب و تحقیر**

در حدیث ابوهریره آمده است:

«از گمان بد بپرهیزید که گمان بد، دروغ‌ترین سخن است. دنبال عیوب هم نگردید و در کار هم تجسس نکنید. از هم کینه به دل مگیرید و بر هم پشت نکنید. بندگان خدا باشید و با هم برادری کنید.»[4]

باز در حدیثی از ابوهریره آمده است:

«مسلمانان با هم برادرند، در حق هم ستم روا نمی‌دارند، در یاری کردنِ هم می‌کوشند و هرگز یک‌دیگر را کوچک و خوار نمی‌شمارند. هان! بدانید که تقوا همین جاست. آنگاه سه بار به سینهٔ خود اشاره کرد و گفت: برای مسلمان، همان بدی کافی است که برادر مسلمانش را تحقیر کند. و تجاوز به حریم مسلمان برای مسلمانان دیگر حرام است: به ویژه به خون، دارایی و آبرویش.»[5]

۱. همان، ص ۴۳۹.
۲. مجمع الزواید، ج۹، ص ۱۱۸.
۳. همان، ج۷، ص ۲۲۵؛
۴. مجمع الزواید، ج۱،ص۴۳۹.
۵. صحیح مسلم، ج۸، ص۱۱.

- **قتل و کشتار و حرمت شکنی**

پیامبر اسلامﷺ در حجة الوداع، پس از بیان اصول و پایه‌های عزت و وحدت امت اسلام که عبارت از قرآن و عترت است، به تمام مسلمانان هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

«ایها الناس ان دمائکم و اعراضکم علیکم حرام الی ان تلقوا ربکم، کحرمه یومکم هذا فی بلدکم هذا الا هل بلغت؟ اللهم اشهد؛[1] ای مردم، خون و آبروی شما بر شما حرام است تا به پروردگار خود برسیم. حرمت شما مانند حرمت این روز است در مکه. آیا این پیام را به امت رساندم؟ بار خدایا گواه باش. [که رساندم].»

- **تعصب و فخرورزی**

«لیس منا من دعا الی عصبیة او قتال؛[2] کسی که به سوی تعصب روی آورده یا از روی تعصب پیکار کند، از ما نیست.»

پیامبر اسلامﷺ فرمود:

«ایها الناس ان اباکم واحد، و ان ربکم واحد، کلکم لادم وآدم من تراب لافخر لعربی علی عجمی‌الا بالتقوی؛[3] ای مردم، همانا خدای شما و پدر شما یکی است. همهٔ شما از آدم آفریده شده‌اید و آدم از خاک است *(اصل و نسب همه به خاک برمی‌گردد)*، عرب را بر عجم فخر و امتیازی نیست، بلکه درجات شما بر اساس تقوای شماست.»

سب، دشنام و تحقیر دیگران و دوستی با دشمنان اسلام و پذیرش حاکمیت ایشان، از آسیب‌های تعامل می‌باشد.

- **دشنام به مؤمن و هتک حرمت او**

پیامبر اسلامﷺ می‌فرماید:

«سباب المومن فسوق و قتاله کفر... و حرمه ماله کحرمه دمه؛[4] دشنام به مؤمن موجب فسق، و جنگ با او کفر، و احترام به مال مؤمن، مانند احترام به جان وی است.»

---

۱. تحف العقول، ص ۳۱.
۲. بحارالانوار،ج ۷۰، ص۲۸۳.
۳. همان، ج ۳۱، ص۳۵.
۴. همان، ج۷۵، ص ۵۰ و کنز العمال، ج۱۵، ص۱۴۸.

در این‌باره، روایت‌هایِ فراوانی از پیامبر اسلام وجود دارد که در بخش‌های دیگر بیان خواهیم کرد.

- **تحقیر و اهانت**

مسلمان حق ندارد مسلمان دیگری را تحقیر یا به او اهانت کند.

پیامبر گرامی‌اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«**یحسب امرء من الشر، ان یحقر اخاه المسلم**؛ در بدیِ آدمی همین بس که برادر مسلمانش را تحقیر کند.»[1]

- **لعن و فحش**

مؤمن مسلمان حق ندارد به برادر مسلمان خود ناسزا بگوید یا او را لعن کند. اسلام حتی فحش و ناسزاگویی به اموات یک‌دیگر را حرام دانسته و ازآن منع کرده است: «لاتسبوا الاموات فانه لایحل سبهم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«**ان الله لایحب کل فحاش متفحش**؛[2] خدا ناسزا گویی و ناسزاجویی را دوست ندارد.»

موانع تعامل از نگاه متفکران

بدون تردید، تعامل بین پیروان مذاهب اسلامی در صورتی امکان‌پذیر است که تعصبات قومی و مذهبیِ پیروان آنان به سعهٔ صدر، تحمل و پذیرش یک‌دیگر تبدیل شود.

- **نسبت‌های ناروا**

دانشمند بزرگ، محمدتقی قمی، مؤسس دارالتقریب، درباره آسیب‌هایِ تعامل میان مسلمان‌ها چنین می‌نویسد:

«ما از این رنج نمی‌بریم که چرا حقوق ما محترم نیست؟ و چرا برای ما حقوقی قائل نیستند؟ بلکه از این شکوه داریم که چرا این خرافات و اوهام

۱. کنز العمال، ج۳، ح۸۸۱۹
۲. همان، ج۳، ح۸۰۷۸

را به ما نسبت می‌دهند و چرا پیشوایان اسلامی اجازهٔ این همه تبلیغات سوء را علیه شیعه داده‌اند؟ و چرا نویسندگانی که خواسته‌اند دربارهٔ شیعه چیزی بنویسند ـ اگر مغرض نبوده‌اند، به جای تحقیق و بررسیِ عقاید شیعه، از مصادر و مآخذ معتبر، از مصادر دشمنان شیعه اقتباس کرده و در افکار عمومی، انعکاس بدی از شیعه مجسم نموده‌اند؟»[1]

بنابراین، مشکل ما از این‌جا سرچشمه می‌گیرد که ما را مغرضانه معرفی کرده‌اند و ما تاکنون نتوانسته‌ایم خود را بشناسانیم؛ درحالی که عقاید شیعه در اصول، «جز عقاید عموم مسلمانان چیزی نیست» و در مسایل غیر اساسی هم، چیزی از خود نساخته و جز پیروی از «دودمان نبوت» و خاندان وحی و رسالت، که بعضی از خواص اصحاب پیامبرﷺ به آن معتقد بوده‌اند، معتقداتی ندارند.

- **نفوذ رذایل اخلاقی، در بین مسلمانان**

کاشف الغطا که از علمای بزرگ شیعه است، پیروی از هوا و هوس، نفاق و فساد اخلاقی را از آسیب‌های تعامل مسلمانان دانسته و باعث ایجاد زمینه‌های هجوم دشمنان خارجی می‌داند. رذایل اخلاقی؛ نظیر: حرص، حسد، خودخواهی و تفوق‌طلبی، سرچشمه انواع بدبختی‌هاست. هر ملتی، این صفات رذیله را در خود پرورش دهد، در حقیقت، راه نابودی را در پیش گرفته است، همت‌های آنها می‌میرد، اراده‌ها سست می‌شود، تفوق و پراکندگی، جای اتحاد و صمیمیت را خواهد گرفت. چنگال خونین استعمار و استثمار، گلوی آنها را خواهد فشرد و دشمنان به آسانی بر آنها پیروز می‌گردند.[2]

- **تعصب در مورد فرقه‌ای خاص**

میرزا محمدحسن شیرازی که با تدبیر و هوشیاریِ خاصی ناظر اوضاع و شاهد فساد انگلیسی‌ها بود، مسلمانان را به رفع اختلاف دعوت می‌کرد. او در پیامش به برادران شیعه می‌نویسد: «من راضی به وقوع امری که موجب کینه‌توزی، ضدیت و نزاع و نفرت و

۱. استراتژی وحدت در اندیشه سیاسی، ج۲، ص۱۹۲.
۲. همان، ص ۳۶۶؛ این است آیین ما، ص ۵۳.

اختلاف کلمه در بین مسلمین گردد نیستم.» او ضمن دعوت به اجتناب از کارهایِ فوق، آن‌ها را به «پیشه ساختنِ محبت و وحدت، به بهترین نحو حسن سلوک» ملزم می‌کند.[1]

- **بدبینی، دشمنی و اختلاف**

یکی از علمای اهل سنت «مسقط» به نام، شیخ احمد بن سعود السیابی، می‌گوید: بی‌تردید، پراکندگیِ مذاهب اسلامی به صورت گروه‌ها و احزاب، نتیجهٔ عمل‌کرد سیاسی و تاریخی بوده است و حتی شکاف میان امت یا تشتت امت، بنا به دلایل سیاسی بوده که پیرامون حکومت‌ها دور می‌زد و امت به شکل احزاب کنونی از هم جدا شد و از نظر اعتقادی و فقهی هم تحت تأثیر دلایل سیاسی قرار گرفت؛ سپس، تاریخ اسلام در این مسیر ادامه یافت و هر از چند گاهی، به این فرقه دامن زده شد، تا این‌که امت اسلامی در جریان تاریخ تمدن خویش، دچار ضعف شد و در برابر استعمارگران، به صورت «شکاری راه گم کرده» در آمد. در ادامه می‌گوید: ما «وحدت امت اسلامی» را می‌خواهیم و این مهم در این زمان امکان پذیر است. مهم این است که تفاهم داشته باشیم. ما نیاز به این فضا داریم، تا جانشین فضای آکنده از خصومت و نفرت میان پیروان مذاهب گوناگون شود. دشمنی میان پیروان مذاهب اسلامی از موضع‌گیری‌هایِ تاریخی و در نتیجه، مذاهب اعتقادی ناشی می‌شود و این‌ها موضوع‌هایی است که می‌توان درباره‌شان به بحث و گفت‌وگو نشست.[2]

اگر مطالبات اقتصادی زنگ مذهبی به خود نگیرد و هر فرقه یا گروهی در صدد کوبیدن دیگران نباشند و نگاه خوش‌بینانه حاکم شود، دست‌یابی به تعامل آسان‌تر خواهد بود.

دکتر محمود حمدی زقزوق می‌گوید: «در مصر، فرقی میان مذهبی و مذهب دیگر قایل نمی‌شوند. مصریان همگی از اول تا آخر بیش از همهٔ مردم، به اهل‌بیت علیهم‌السلام مهر می‌ورزند و این واقعیت به هیچ وجه تظاهر نیست. هر مصری در دورترین نقطهٔ جنوب یا شمال کشور، به امام حسین علیه‌السلام و سیده زینب علیهاالسلام و همهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام دل بسته است.

۱. همان، ص ۲۹۶.
۲. الندوة الاولی للتقریب بین المذاهب الاسلامیة، ص ۴۸.

زمین بارور و آماده برای تقریب در مصر بود که بیش از پنجاه سال پیش، جمعیة التقریب بین المذاهب الاسلامیه را ایجاد کرد و تلاش‌هایی صورت‌گرفته که به خاطر آن مشایخ الازهر، چون شیخ شلتوت، شیخ مراغه‌ای، شیخ عبدالعزیز عیسی و دیگران مبارزه کردند. مجلهٔ «رسالة الاسلام» گواه راستین این مقوله است. این الگوی مصر را می‌توانیم در سایر کشورها توسعه دهیم.

لازم به یادآوری است که تقریب، به معنای ذوب کردنِ مذاهب نیست و نیز به معنای چیره ساختنِ مذهبی بر مذهب دیگرنیست، چه هر کس دیدگاه خود را دارد و اختلاف نظر، اندیشهٔ اسلامی را غنا می‌بخشد و مسئله این نیست که فکر کنیم هر اختلاف نظری به معنای منازعه و پراکندگی است، خیر!

اختلاف نظر لازم است، ولی در کنارش تسامح نیز باید باشد؛ به این معنا که هر یک از ما به دیگری حق اظهار نظر بدهد و به آن احترام بگذارد. اگر تساهل و تسامح، به عنوان یک ارزش حکم‌فرما شود، به محو تمام رسوباتی که همهٔ ما می‌شناسیم و تاکنون نیز هم‌چنان پاره‌ای از آثار آن مشهود است، خواهد انجامید.»[1]

☜ پیشنهاد

پیروان مذاهب باید راهی را برگزینند که زمینه‌هایِ آسیب‌پذیری را از میان بردارد، که در این‌جا به اختصار بدان می‌پردازیم:

به مطالباتی که مربوط به مسائل اجرایی یا اقتصادی کشور می‌شود، نگاه مذهبی نشود، زیرا موضع‌گیرهایِ مذهبی آثار منفی از خود به جا می‌گذارد بنابراین، این مشکلات را باید از راه قانون و مسیر طبیعیِ خودش پی‌گرفت تا کدورت و بدبینی ایجاد نشود و دولت اسلامی باید بدون گرایش مذهبی از تمام توانمندی‌ها و نیروهای فرقه‌ها و گروه‌های مختلف استفاده کند.

از سوی دیگر، شکی نیست که نگاه هر یک از پیروان مذاهب به یک‌دیگر این است

۱. همان، ص۵۸-۵۹.

که مذهب مقابل آنان نقاط قوت و ضعف دارد؛ از این رو، گاهی با مراجعه به کتاب‌های حدیثی، تاریخی و فقهی، روایت‌ها یا نظریه‌هایی ضعیف و غیرصحیح دیده می‌شود که از نگاه خود آن مذهب، چون با اصول و مبانیِ مذهبیِ خاصِ خودشان پی‌ریزی شده، پذیرفتنی است، ولی مذهب مقابل آن را نمی‌پذیرد و گاه از آن به منظور تنقیص، تحقیر، اهانت و طعن استفاده می‌کند. آیا این روش پسندیده و مشروع است؟ آیا این‌گونه تعامل در طول تاریخ به سود مسلمانان بوده است یا به ضرر آنان؟ روشن است که هر انسان منصفی این روش را ناپسند و غیرشرعی می‌داند و از سویی، مسلمانان با مذاهب و دیدگاه‌هایِ مختلف زندگی می‌کنند که باید با اجتهاد شجاعانه یک راه را برگزینند، اما این راه ممکن نیست، زیرا موانع فراوانی وجود دارد و حداقل آن این است که هر فرقه یا عالمی ادعا کند که آنچه او می‌گوید حق است؛ از این رو، راه صحیح آن است که نگاه خوش‌بینانه بین پیروان مذاهب وجود داشته باشد و دیدگاه‌های یک‌دیگر را با نگاه اجتهادی بنگرند؛ به این معنا که همان گونه که علمای یک مذهب در فروعات نظریات گوناگون دارند، در عین حال یک‌دیگر را به سبب نگاه اجتهادی می‌پذیرند و تحمل می‌کنند و به جای مقابله و هجمه، برداشت و نظر مخالف را محترم می‌شمارند. حال، چرا علمای مذاهب باید به یک‌دیگر چنین نگاه و احترامی نداشته باشند؟

پیشنهاد منطقی که قرآن، سنت، اهل‌بیت علیهم‌السلام و صحابه بدان توصیه کرده‌اند، نگاه خوش‌بینانه و اجتهادی به اختلاف‌ها است؛ از این‌رو، موفقیت مسلمانان در مبارزه با نابسامانی‌هایِ موجود در آن است که علما و مبلغان مذاهب به جای حمله و هجمه و بیان ضعف‌ها همراه با تحقیر، تنقیص، طعن و کوبیدن یک‌دیگر به توان‌مندی‌ها و نقاط قوت، که همه در آن مشترک‌اند بپردازیم.

آیا مناسب‌تر نیست که به جای بیان روایت‌هایِ ضعیف در کتاب‌های حدیثیِ اهل‌سنت و کتاب‌های اربعهٔ شیعه، به روش علمای هر فرقه و مذهب در تبیین و رفع ابهام‌ها یا توجیه یا انکار آن رفتار کنیم؟ آیا موقعیت زمانی اقتضا نمی‌کند که به جای نسبت دادنِ برخی عقاید مذهبیِ مخالف به یهود یا ادیان دیگر، به اجتهاد علمای آن فرقه، که از منابع

مورد قبول خودشان استفاده کرده‌اند، نسبت داده شود؟ آیا معقول نیست که به جای نسبت دادنِ تحریف در قرآن به یک‌دیگر، به دلیل وجود برخی از روایت‌هایِ ضعیف، به گونه‌ای که علمای خود آن مذهب به آن روایت‌ها عمل می‌کنند یا توجیه یا مردود می‌دانند برخورد شود؟ زیرا دشمن اسلام از آن استفاده می‌کند و به دیگران اعلام می کند که براساس سخن خود مسلمانان، قرآن تحریف شده است.

البته این روش منافاتی با روش انتقاد علمی و به دور از تعصب ندارد. بیان عقاید و دیدگاه‌هایِ دیگران همراه با نقد و ابطال دلایل مخالف، در صورتی که اصول علمی رعایت شود و با عناد و لجاحت، تحقیر و استهزاء همراه نباشد روش پسندیده و شرعی است و گویندگان و نویسندگانِ اسلامی نباید روش‌هایی را برگزینند که روابط را تیره و تار کند و فاصله‌ها را افزون سازد. اگر به این روش توجه و عمل شود، ما می‌توانیم زمینه‌هایِ آسیب‌پذیریِ فرقه‌های اسلامی‌را از بین ببریم.

پس، علمای شیعه و سنی باید دست از تخریب یک‌دیگر بردارند و علیه هم تبلیغ نکنند و به جای این حرکت‌های تندِ بی‌حاصل به معرفی اسلام، قرآن، پیامبراکرم و مشترکات بپردازند و مسائل اختلافی را بدون تعصب به گفت‌وگو بگذارند. متأسفانه مسلمانان اصل را رها کرده و به فرع چسبیده‌اند و تا اصل را نگیرند، به نجات نخواهند رسید.

☜ نتیجه

آنچه در این نوشتار از قرآن، سیرهٔ گفتاری و رفتاری پیامبرﷺ، اهل‌بیت‌علیهم‌السلام، صحابه و علما بررسی شد گویایِ این واقعیت است که وظیفهٔ تمام مسلمانان و پیروان هر مذهب آن است که برداشت‌ها و برخوردهایِ خود را بر پایهٔ اصول سامان دهند، تا در سایهٔ تعامل و گفت‌وگوهایِ مثبت، بر مشکلات و نابسامانی‌هایِ جوامع اسلامی پیروز شوند. از این نوشتار نتیجه می‌گیریم که پژوهشگران، مبلغان و کسانی که در امور فرهنگی، دینی و مذهبی فعالیت دارند باید کارهای خود را بر اساس اصولی که در قرآن و سنت تبیین شده است، پی بریزند. روشن است که با رعایت این اصول و شیوه‌ها، می‌توان به تعامل مثبت دست یافت و جامعهٔ توحیدی را در مسیر صحیح هدایت کرد؛ در غیر این صورت، با وجود دست‌های مرموز دشمنان و ناآگاهیِ برخی از فرقه‌های متعصب و تندرو، می‌توان بزرگ‌ترین

مشکلات را برای جامعهٔ اسلامی پدید آورد، چنان‌که تجربهٔ تاریخ این واقعیت تلخ را ثابت کرده است. قرآن و سنت با توصیه‌های روشن، حجت را بر مسلمانان تمام کرده و جای هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای باقی نگذاشته است، از این رو، عامل بدبختی، ضعف و ناتوانیِ مسلمانان از آن‌جا سرچشمه گرفته است که قرآن و سنت را کنار گذاشته و فعالیت‌های خودشان را براساس تعصبات قومی و مذهبی شکل می‌دهند و هرگز به فکر رفع مشکلاتی که از تعصبات و هم‌چنین، دست‌های مرموز دشمنان است، نیستند. با مطالعهٔ این نوشتار، چگونگیِ تعامل با گروه‌هایِ انحرافی روشن می‌شود. از آنچه بیان شد، پاسخ پرسش‌های اصلی و فرعی، که در مقدمه بیان شد، روشن می‌شود؛ زیرا رعایت اصول شیوه‌هایِ تعامل و برخوردی که قرآن و سنت بیان می‌کند، به خوبی می‌تواند دردها و نابسامانی‌ها را از بین ببرد.

اصول مهمی که از قرآن و سنت به دست می‌آید، عبارت‌است از:

۱. حفظ اسلام و مسلمانان؛ ۲. حفظ ایمان و توحید؛ ۳. اخوت و برادری؛ ۴. وحدت و انسجام جامعهٔ اسلامی؛ ۵. جذب مخالفان *(از راه منطق، محبت، اخلاق، احترام به باورهای دیگران و مجادلهٔ پسندیده)* هرچند از ادیان دیگر باشند؛ ۶. هدایت گروه‌ها و فرقه‌های انحرافی.

از این نوشتار می‌توان شیوه‌های گوناگون تعامل علمی و گفتاری را با برخی از فرقه‌های منحرف، مانند وهابیت، بهائیت و سایر فرقه‌ها را به دست آورد. این راه‌ها را می‌توان در دو مرحله برشمرد:

۱. مسالمت و ارشاد؛ ۲. قاطعیت و شدت عمل.

گفتنی است که با مطالعهٔ روابط امت‌ها، اقوام، ادیان و مذاهب سه نوع برخورد به دست می‌آید:

* خشونت، که از راه‌های گوناگون اظهار می‌شود:

الف) توهین و دشنام؛ ب) تهدید و تطمیع؛ ج) استهزا و تحقیر؛ د) کوبیدنِ یک‌دیگر و تکفیر؛ هـ) قتل و غارت.

* بی تفاوت بودن در برابر مخالفان؛

* برخوردی میان دو مورد گذشته با انتخاب شیوه‌ای هم‌آهنگ و هم‌سو با عقل و دین الهی. با نگاهی به قرآن، روایت‌ها، سیرهٔ معصومین علیهم‌السلام و سایر مسلمانان روشن می‌شود که بهترین نوع تعامل، راه سوم است.

خدایا، آنچه مورد رضای تو بود، بیان کردم و آنچه وظیفه‌ام بود، برای مسلمانان به صورت شفاف گفتم. امیدوارم با عنایات خاصهٔ تو، مسلمانان از وضعیت نابسامان کنونی با ظهور حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) رهایی یابند.

فهرست منابع

۱. ***قرآن کریم.***
۲. ***استراتژی وحدت در اندیشه سیاسی اسلام،*** سید احمد موثقی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، تابستان ۱۳۷۱.
۳. ***اصول کافی،*** ابوجعفر کلینی، ترجمهٔ محمد باقر کمره ای، محقق محمدباقر بهبودی و علی اکبر غفاری، ناشر مکتبه الاسلامیه، تهران، سال ۱۳۸۸.
۴. ***بحارالانوار،*** محمدتقی مجلسی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳.
۵. ***تحف العقول،*** ابو محمد حسن بن شعبه حرانی، مصحح: علی اکبر غفاری، انتشارات کتاب فروشی اسلامیه تهران، ۱۳۵۲.
۶. ***سنن ابی داود،*** دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰.
۷. ***صحیح مسلم،*** مسلم الحجاج نیشابوری، نشر دارالفکر، بیروت، [بی تا].
۸. ***صحیح بخاری،*** محمد بن اسماعیل بخاری، نشر دارالفکر، بیروت، [بی تا].
۹. ***کتاب العین،*** عبد الرحمن الخلیل احمد فراهیدی، نشر موسسه اعلمی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۰۸.
۱۰. ***کنز العمال،*** علی‌بن حسام الدین متقی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹.
۱۱. ***اللؤلؤ و المرجان فیما اتفق علیه الشیخان،*** محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۳.
۱۲. ***مفردات،*** راغب اصفهانی، نشر دارالعلم، دمشق، ۱۴۱۲.
۱۳. ***مجمع البیان،*** شیخ طبرسی، تحقیق گروهی از علماء، موسسه اعلمی‌بیروت، چاپ اول، [بی تا].
۱۴. ***مجمع الزاوید،*** علی بن ابوبکر هیثمی، نشر دارالکتاب، العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸.
۱۵. ***نهج البلاغه،*** فیض الاسلام، بی جا، [بی تا].
۱۶. ***وسائل الشیعه،*** شیخ حر عاملی، مکتب الاسلامیه، مصحح: عبدالرحیم ربانی شیرازی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۹۸ق.

آیه تطهیر و دیدگاه سلفیه

حسن اسکندری
(دانش‌آموخته حوزه و دانشجوی کارشناسی ارشد مذاهب اسلامی)

مقدمه

فضلیت و جایگاه ویژه اهل‌بیت علیهم‌السلام از سده‌های نخستین اسلام تاکنون، مورد توجه عالمان و دانشمندان اسلامی بوده است و در آثار خویش بدان اذعان کرده‌اند. بی‌شک در آیات و روایات فراوانی بر ضرورت مودت و پذیرش ولایت و مرجعیت علمی اهل‌بیت اشاره رفته است. مناقشات فراوان، عمیق و گسترده جریان‌های مذهبی در این آیات و روایات شگفت‌انگیز است. امامیه با استناد به این ادله، در پی اثبات عصمت برای اهل‌بیت علیهم‌السلام و اثبات صلاحیت حقیقی آنان به عنوان جانشینان رسول خداست و در مقابل، اهل‌سنت آیات و روایات را فقط در مقام تحریک و تشویق مردم برای کسب محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام و نیکویی به آنان می‌دانند. این بخش از حقوق اهل‌بیت علیهم‌السلام فریضه‌ای است که مورد اجماع همه مسلمانان است.[1] در این مقاله به تفصیل به دیدگاه‌های ابن‌تیمیه و به طور اجمال به دیدگاه‌های برخی از سلفیه و دیگر عالمان مذاهب دیگر در آیه تطهیر پرداخته‌ایم.

---

۱. *الشفا بتعریف حقوق المصطفی*، ج۲، ص۶۰۶.

مفهوم اهل‌بیت

واژه «اهل» از نوعی پیوند و رابطه عمیق میان دو انسان و یا چیز دیگر حکایت می‌کند. این رابطه به سبب معاشرت و یا پیوند نسبی در همانند همسر و فرزند پدید آمده است. اهل‌بیت نیز در لغت به ساکنان یک خانه اطلاق شده است.[1] بنابراین همسر و فرزندان یک شخص اهل‌بیت اویند. البته با توسعه یافتن معنای اهل‌بیت، این تعبیر بر قبیله و خویشاوندان یک مرد نیز اطلاق شده است.[2] در عرف دینی اگر واژه «اهل‌بیت» به تنهایی استعمال شود، منظور اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است.[3]

ابن‌تیمیه و شاگردش ابن قیم[4]، با اشاره به اختلاف دانشمندان اسلامی در تعیین اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و با مترداف دانستن این دو اصطلاح[5]، دیدگاه‌های مختلف درباره مصادیق اهل‌بیت علیهم السلام را بیان کرده‌اند:

- **دیدگاه اول**

اهل‌بیت پیامبر علیهم السلام افرادی هستند که زکات بر آنان حرام شده است. این دیدگاه را بسیاری از عالمان اهل سنت برگزیده‌اند.[6] قائلین به این نظریه در محدوده این افراد نیز اختلاف دارند:

۱. شافعی و احمد بن حنبل ـ در نقل قولی منسوب به او ـ و ثعلبی، بنی‌هاشم و بنی‌مطلب را بر می‌شمرند.

۲. ابوحنیفه، احمد بن حنبل ـ در نقل قولی دیگر ـ و ابن قاسم مالکی، فقط بنی‌هاشم را مصداق اهل‌بیت علیهم السلام برشمرده‌اند.[7]

---

۱. *معجم المقاییس فی اللغه*، ج۱، ص۱۵۰؛ *لسان العرب*، ج۱، ص۱۸۶.
۲. *المفردات*، ص۲۹.
۳. *لسان العرب*، ج۱، ص ۱۸۶؛ *المفردات*، ص ۲۹.
٤. *الفتاوی الکبری*، ج۲، ص۱۹٤؛ *منهاج السنه*، ج۷، ص۷۵؛ *جلاء الافهام*، ج۱، ص۲۱۰.
۵. *الفتاوی الکبری*، ج۲، ص۱۹۶؛ *منهاج السنه*، ج٤، ص۲٤.
٦. *جلاء الافهام*، ج۱، ص۲۱۰.
۷. *الدر المنضود*، ص۹۰.

۳. برخی از عالمان مالکی نیز بنی‌مطلب، بنی‌امیه، بنی‌نوفل، بنی‌هاشم و ما فوق آنها تا غالب *(از اجداد پیامبر)* را ذکر کرده‌اند.[۱]

- **دیدگاه دوم**

اهل‌بیت پیامبر علیهم‌السلام فقط شامل همسران و ذریه او می‌گردد. در این نظریه عمده استدلال‌ها بر آیه تطهیر شکل گرفته و در مواردی همچون صلوات در تشهد نیز ازواج و ذریه از مصادیق «آل محمد» شمرده شده است.[۲]

- **دیدگاه سوم**

اهل‌بیت پیامبر علیهم‌السلام فقط شامل همسران او می‌گردد. در این دیدگاه منظور از بیت، محل سکونت پیامبر و همسران او است. در نقلی، بخاری، ابن ابی حاتم و ابن عساکر از قائلین این دیدگاه شمرده شده‌اند.[۳]

- **دیدگاه چهارم**

اهل‌بیت پیامبر علیهم‌السلام، امت او و پیروان او در تمام دوران‌ها هستند. این قول از جابر بن عبدالله و سفیان ثوری نقل شده و نووی و ازهری هم به آن متمایل شده‌اند.[۴]

- **دیدگاه پنجم**

اهل‌بیت پیامبر علیهم‌السلام تنها شامل پرهیزکاران امت او می‌گردد. این دیدگاه را قاضی حسین نقل کرده و راغب اصفهانی به آن متمایل است.[۵]

- **دیدگاه ششم**

اهل‌بیت پیامبر علیهم‌السلام فقط شامل اصحاب کساء هست و آنان عبارت‌اند از علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام این دیدگاه امامیه و برخی از اهل سنت است.

ابن‌تیمیه در بخش مفصلی، آیه تطهیر را بررسی کرده و ایراداتی را بر دیدگاه شیعه

۱. *امتاع الاسماع*، ج۶، ص۱۳.
۲. *الدر المنضود*، ص۹۰؛ *السیدة خدیجة أم المومنین و سباقه الخلق الی الاسلام*، ص۵۲.
۳. *موسوعه المکه المکرمه و المدینه المنوره*، ج۱، ص۱۲۲.
٤. *همان*، ص۱۲۳، *الفتاوی الکبری*، ج۲، ص۱۹۵؛ *جلاء الافهام*، ج۱، ص۲۱۱.
۵. *الفتاوی الکبری*، ج۲، ص۱۹۵؛ *جلاء الافهام*، ج۱، ص۲۱۱.

گرفته است.[1] او مصادیق اهل‌بیت علیهم‌السلام را در آیه ۳۳ احزاب *(آیه تطهیر)* کسانی می‌داند که زکات بر آنها حرام شده است[2] و شامل پیامبر،[3] همسران او، اصحاب کساء و ذریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است[4] و حتی در قول شاذی مصرف زکات را برای ازواج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حرام دانسته است؛ زیرا آنان را از آل محمد علیهم‌السلام شمرده است؛ در حالی که اتفاق فقهای اهل سنت بر این است که همسران پیامبر در ضمن کسانی که زکات بر آنها حرام شده، قرار نمی‌گیرند.[5] ابن‌تیمیه در این حکم شرعی، علاوه بر استناد به سیاق آیه تطهیر، روایتی را بر می‌شمرد که سفره‌ای از اموال زکات از طرف خالد بن سعید بن عاص برای عایشه گسترده شد و او از آن اعراض کرد و گفت: «انا آل محمد لا تحل لنا الصدقه».[6]

ابن‌تیمیه هر زمانی که به سراغ حقوق اهل‌بیت علیهم‌السلام رفته است، قبل از هر چیزی، بر رعایت حقوق صحابه و پیشی ندادن دیگران بر آنها تاکید کرده است. او در قصیده‌ای که به بیان اعتقادات خویش پرداخته، گفته:[7]

حُبُّ الصحابة كُلِّهم لی مَذْهَبٌ ومَـوَّدة القربـی بها أَتَوَسَّل

وَلِكـُلِّهِم قَـدرٌ وفـَضلٌ سـاطع لكنِّما الصِّدِّيقُ مِنْهم أَفْضَل[8]

در سخن دیگری می‌گوید:

«اهل‌السنة فی الإسلام كأهل الإسلام فی الأديان يتولون أصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و أهل‌بيته، ويعرفون حقوق الصحابة، وحقوق القرابة كما أمرالله بذلك و رسوله»[9]

---

۱. *منهاج السنه*، ج۷، ص٥٤.

۲. *مجموع الفتاوی*، ج۳، ص۲۲۱.

۳. *دقائق التفسیر*، ج۲، ص۲٥٦.

٤. *منهاج السنه*، ج۷، ص۷۳؛ *الدرر السنیه فی الاجوبه النجدیه*، ج۱۳، ص۳٦۳.

٥. *الموسوعه الفقهیه* (الکویتیه)، ج۱، ص۱۰۰.

٦. الفتاوی الکبری، ج۲، ص۱۹٤؛ کتب و رسائل و فتاوی ابن‌تیمیه، ج۲۲، ص٤٦۱؛ برای تبیین اختلاف بنگرید: فتح الباری، ج۳، ص۲۸۱.

۷. *مجموع الفتاوی*، ج۳، ص۹۱.

۸. *لامیه ابن‌تیمیه* (در ضمن *اللالیء البهیه شرح لامیه ابن‌تیمیه*)، ص ۳۱.

۹. *سوال فی یزید بن معاویه*، ص ۱۹.

ابن‌تیمیه در تبیین مواضع خویش در آیه تطهیر، بیان می‌کند که این آیه، نهایت چیزی را که در فضیلت اهل‌بیت پیامبرﷺ ثابت می‌کند، این است که خدای متعال از آنها خواسته که تقوا داشته باشند و پیامبرﷺ نیز درباره اهل‌بیت خویش دعا کرده تا خداوند آنها را از متقین قرار دهد و معلوم نیست که دعای پیامبرﷺ مستجاب شده باشد.[1]

بررسی آیه تطهیر

اصطلاح اهل‌بیت در معنای خاندان پیامبر فقط یک بار در قرآن به کار رفته است:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.[2] همانا خدا می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

این آیه که به آیه تطهیر شهرت یافته است، از برترین آیاتی است که زمینه معرفت برتر درباره اهل‌بیتعليهم‌السلام را فراهم می‌سازد. آیه با آمدن ادات حصر و تأکید فراوان، حامل پیام مهم و اختصاصی است. ادات و حالات تأکیدی مانند«انما، تقدیم جارو مجرور بر مفعول‌به *(«عنکم» بر «الرجس»)*، اعراب نصب اهل‌بیت *(بنابر ندا، مدح، اختصاص)*، آمدن مفعول مطلق*(تطهیرا)*»[3]. این ادات تاکید، اراده الهی را در از بین بردن پلیدی به اهل‌بیتعليهم‌السلام منحصر می‌کند.

مصداق اهل‌بیتعليهم‌السلام در آیه تطهیر

در روایات فراوانی از رسول خداﷺ، که از طریق بسیاری از صحابه و تابعین از جمله ام سلمه، عایشه، انس بن مالک، ابوسعید خدری، عمر بن ابی سلمه، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عباس، سعدبن ابی وقاص، واثله بن اصقع، ابوالاسود دوئلی نقل شده، اهل‌بیت در آیه پیامبر و علی و حسن و حسین و فاطمهعليهم‌السلام است.[4] منابع حدیثی، هر کدام بخشی از این

---

۱. *منهاج السنه*، ج۵، ص۱۵؛ همچنین بنگرید به شیوه استدلال و نتیجه گیری از آیه تطهیر و چگونگی تاثیر دیدگاه‌های ابن‌تیمیه در عالمان وهابی: *الدرر السنیه*، ج۱۳، ص۳٦٤.

۲. سوره احزاب، الآیه ۳۳.

۳. *منهاج السنه*، ج۷، ص۷۰.

٤. *تفسیر طبری*، ج۲۲، ص۸؛ *مشکل الآثار*، ج۱، ص۲۲۵؛ *شواهد التنزیل*، ج۳، ص۱٤٦.

روایات را ذکر کرده‌اند تا جایی که حسکانی بیش از ۱۳۰ روایت ارائه کرده است.[۱] علامه طباطبایی طرق این روایات را از اهل‌سنت به چهل طریق و از شیعه به سی طریق می‌داند.[۲] برخی همچون ابوالفتوح رازی و علامه مجلسی نیز به تواتر این روایات اشاره کرده‌اند.[۳] شوکانی نظریه انحصار آیه در این پنج تن را متعلق به ابوسعید خدری، مجاهد، قتاده و در روایتی کلبی می‌داند.[۴] اندیشمندان بزرگی از اهل‌سنت همچون طحاوی،[۵] حاکم نیشابوری،[۶] ابن العربی،[۷] گنجی شافعی،[۸] محب‌الدین طبری،[۹] شبلنجی شافعی،[۱۰] قندوزی،[۱۱] حضرمی،[۱۲] و حسن بن فرحان[۱۳] مصادیق آیه تطهیر را به اصحاب کساء اختصاص داده‌اند و با برشمردن روایات فراوانی بیان می‌دارند که غیر از آنان هیچ کس نمی‌تواند مصداق آیه باشد. برخی بر این باورند که جمهور مفسرین[۱۴] و یا اکثر مفسرین[۱۵] این دیدگاه را اتخاذ کرده‌اند.

در بسیاری از این احادیث این‌گونه آمده که آیه در خانهٔ امّ سَلَمه *(متوفای ۶۲)* همسر پیامبر، در حالی نازل شد که پیامبر اکرمﷺ پارچه‌ای خیبری *(کساء)* را که بر آن نشسته بود، بر روی خود و علی و فاطمه و حسنین کشیده بود و دست‌ها را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: «خدایا، اینان اهل‌بیت من هستند، پلیدی را از ایشان دور فرما و پاکشان گردان». امّ سلمه از پیامبرﷺ پرسید: که آیا او در شمار اهل‌بیت مذکور در این آیه قرار دارد، پیامبرﷺ بلافاصله

---

۱. *شواهد التنزیل*، ج۲، ص۱۸.
۲. *المیزان*، ج۱۶، ص۳۱۱.
۳. *روض الجنان*، ج۱۵، ص۴۱۶؛ *بحار الانوار*، ج۳، ص۲۴۲.
۴. *فتح القدیر*، ج۴، ص۳۴۹.
۵. *مشکل الاثار*، ج۱، ص ۲۲۵.
۶. *مستدرک علی الصحیحین*، ج۳، ص۱۴۸.
۷. *احکام القرآن*، ج۳، ص۴۳۱.
۸. *کفایه الطالب*، ص۵۴.
۹. *الریاض النضره*، ج۴، ص۱۳۰.
۱۰. *نور الابصار*، ص۲۲۳.
۱۱. *ینابیع الموده*، ج۲، ص۴۳۳.
۱۲. *رشفه الصادی*، ص۲۳.
۱۳. *مع الشیخ عبدالله السعد فی الصحبه والصحابه*، ص۲۸۸.
۱۴. *الجواهر الحسان*، ج۴، ص۳۴۶؛ *نهج الحق*، ص۱۷۳.
۱۵. *تفسیر الثعلبی*، ج۸، ص۸۳؛ *الصواعق المحرقه*، ج۲، ص۴۲۱.

جواب رد داد و البته فرمود که تو از همسرانِ رسول خدایی و تو بر راه خیر هستی.[1] کشیدن عبا بر سر آنها به هنگام نزول آیه و فرمودن «اللهم هولاء اهل‌بیتی» و با دادن جواب رد به ام سلمه و در برخی روایات به عایشه و زینب[2] همه قرینه‌ای برای نشان دادن انحصار اهل‌بیت در علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام است. تکرار واقعه کساء باعث شده که برخی قائل به تکرار نزول این آیه شوند؛ در حالی‌که احتمالاً این آیه در یک مرحله نازل شده و آنچه تکرار گردیده، عمل پیامبر درخانه ام‌سلمه، فاطمه، زینب و مسجدالنبی است، تا بدین طریق مصادیق اهل‌بیت علیهم‌السلام کاملاً برای مردم آشکار گردد.[3] همچنین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در پی دستور خداوند بر فرمان دادن اهل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جهت اقامه نماز[4]، چندین ماه به هنگام فجر، پشت درب خانه علی و فاطمه علیهم‌السلام می‌آمد و آیه تطهیر را قرائت می‌کرد و به نماز فرمان می‌داد.[5] امام باقر علیه‌السلام این حرکت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای آشکار شدن دقیق مصادیق اهل‌بیت علیهم‌السلام برای مردم دانسته است؛ چرا که او این عمل را برای هیچ کس انجام نداد.[6]

گفتنی است که گروه بسیاری از اهل‌سنت مانند ترمذی، حاکم نیشابوری، ابن‌تیمیه، البانی بر صحیح بودن حدیث کساء اذعان کرده‌اند[7] و به همین دلایل برخی همچون سید شرف الدین مخالفت با اختصاص آیه به اصحاب کساء را اجتهاد در مقابل نص می‌دانند.[8]

در احادیث دیگری نیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به صراحت از دوازده جانشین خود به عنوان اهل‌بیت خویش و انسان‌های معصوم یاد و با اشاره به آیه تطهیر، رو به امام علی علیه‌السلام کرده و او و

۱. *مسنداحمد*، ج۶، ص۲۹۲؛ *سنن ترمذی*، ج۵، ص۳۲۸.
۲. *شواهد التنزیل*، ج۲، ص۱۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج۵، ص۱۳٤.
۳. *ذخائر العقبی*، ص۲۲؛ *صواعق المحرقه*، ج۲، ص٤۲٤؛ *الکلمه الغراء*، ص۱۵؛ *سوال وجواب*، ص٤٤٤.
٤. سوره *طه*، آیه ۱۳۲.
۵. *مجمع البیان*، ج۷، ص۵۹؛ *عیون اخبار الرضا*، ج۱، ص۲٤۰؛ *مسنداحمد*، ج۳، ص۲۵۹؛ *سنن ترمذی*، ج۵، ص۳۱.
۶. *کافی*، ج۱، ص۲۸۷؛ *مجمع البیان*، ج۷، ص۶۰.
۷. *المستدرک علی الصحیحین*، ج۳، ص۱۹۰؛ *سنن ترمذی*، ج۵، ص۳۶۱؛ *منهاج السنه*، ج۵، ص۶، *الصحیح الترمذی*، ج۳، ص۵۷۰؛ نکته قابل تامل اینکه برخی از عالمان وهابی بدون بررسی مجموعه روایات گفته‌اند که از احادیث کساء تنها یک حدیث به روایت از عایشه صحیح است. (ر.ک: *گفتگوی آرام*، غامدی، ص٤۷۶).
۸. *الکلمة الغراء*، ص۲۰؛ *السنة فی الشریعة الاسلامیة*، ص٤۳؛ *آیه التطهیر فی من نزلت*، ص۷.

دو فرزندش و ائمه بعد از آنها را مورد نزول آیه دانسته است.[1] امام علی‌علیه‌السلام در چندین مرحله به آیه تطهیر استناد جسته و قسم یاد کرده که آیا در بین شما کسی هست که آیه تطهیر در شان او نازل شده باشد.[2] امام علی‌علیه‌السلام در پی این آیه صلاحیت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام برای رهبری جامعه را اعلان می‌کند.[3] امام سجاد‌علیه‌السلام نیز به مرد شامی که برای تحقیر آن حضرت آمده بود، اعلام کرد که آیا آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس» را در سوره احزاب خوانده‌ای که مقصود آیه ما هستیم.[4]

براساس دیدگاه امامیه انحصار آیه در اصحاب کساء براساس شأن نزول است و در تاویل، بر اساس آیه «**وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِّ**»[5] شامل نه نفر از ائمه اطهار‌علیهم‌السلام می‌گردد.[6]

دیدگاه دوم بر آن است که مراد از اهل‌بیت در آیه، همسران پیامبر است. عکرمه، مقاتل، عروه بن زبیر، سعیدبن جبیر و در قولی منسوب به ابن‌عباس این نظر منعکس شده است.[7] برخی انتساب این قول را به ابن‌عباس رد کرده[8]، سند آن را تضعیف می‌کنند،[9] به ویژه این‌که ابن‌عباس در روایتی از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله حدیث کساء را نقل کرده است.[10] این دیدگاه از قرن دوم به بعد در بین عموم دانشمندان اهل سنت مطرود گردید و بیشتر دانشمندان فقط به نقل قولی از این دیدگاه بسنده کردند[11] و یا علاوه بر آن به نقد آن هم پرداختند.[12]

---

۱. *کفایه الاثر*، ص۱۷۰، *کمال الدین*، ج۲، ص٦٦٩؛ *معانی الاخبار*، ص۹۰؛ *اهل البیت فی الکتاب والسنه*، ص۵۷.

۲. *کمال الدین*، ج۱، ص۲۷۹؛ *غیبت نعمانی*، ص٦۹.

۳. *آیة التطهیر روایة مبتکرة*، ص۳۷.

٤. *تفسیر طبری*، ج۲۲، ص۷؛ *تفسیر ابن کثیر*، ج۵، ص۱۳٦

۵. سوره انفال، آیه ۷۵.

٦. بنگرید به روایات: *کافی*، ج۱، ص۲۸۷؛ *علل الشرایع*، ج۱، ص۲۰۵؛ و نقد ابن‌تیمیه و آلوسی: *منهاج السنه*، همان؛ *روح المعانی*، ج۱۱، ص۱۹۸.

۷. *تفسیرمقاتل*، ج۳، ص٤۸۸؛ *الدرالمنثور*، ج٦، ص۵۳۱؛ *فتح القدیر*، ج٤، ص۳٤۸.

۸. *البحر المحیط فی التفسیر*، ج۸، ص٤۷۹.

۹. *آیه التطهیر* (آصفی)، ص۵۸.

۱۰. *مسنداحمد*، ج۱، ص۳۳۰؛ *سنن نسائی*، ص٦۱.

۱۱. *تفسیر طبری*، ج۲۲، ص۸؛ *النکت و العیون تفسیر الماوردی*، ج٤، ص٤۰۱؛ *زاد المسیر*، ج۳، ص٤٦۲.

۱۲. *مشکل الآثار*، همان؛ *تفسیرابن کثیر*، ج۵، ص۱۳۱؛ *البحر المحیط فی التفسیر*، ج۸، ص٤۷۹.

پایه استدلال مدافعان این دیدگاه بر سیاق آیات استوار است.[1] مخاطب خداوند در آیات ۲۸ـ۳۴ سوره احزاب، همسران پیامبر است و وحدت سیاق اقتضا می‌کند که مخاطب این بخش از آیه تطهیر نیز ایشان باشند و در استناد به وحدت سیاق آنچنان پیش رفته‌اند که برخی از آنان بر این باورند اگر روایات کساء انحصار آیه را در پنج تن برساند، باید به دلیل مخالفت با نص قرآن این روایات را کنار بگذاریم.[2]

مخالفان این دیدگاه در پاسخ بیان می‌دارند که شکی نیست وحدت سیاق یکی از امارات مهم در گشودن مراد آیه است، اما این مهم نباید مورد غفلت واقع شود که وحدت سیاق در آیات باید محرز شود و ادله و نصوص دیگری نیز در تعارض با این سیاق قرار نگیرد که موجب شود سیاق از حجیت ساقط گردد. استناد به وحدت سیاق در این آیات با چهار اشکال روبه رو است.

۱. تعارض سیاق با محتوای روایاتی که در شان نزول آیه است. دلالت سیاق ظنی و دلالت روایات قطعی است. علامه طباطبایی بر این باور است که در میان هفتاد روایتی که در شأن نزول آیه آمده است، حتی یک روایت وجود ندارد که نزول این بخش از آیه را دنباله نزول بخش قبل که مربوط به همسران رسول خداست، دانسته باشد.[3]

۲. تغییر ضمایر جمع مؤنث به جمع مذکر است که این تغییر، حکایت از آن دارد که مخاطبان این بخش با بخش پیشین تفاوتی یافته‌اند.[4]

۳. دلالت آیه بر عصمت اهل‌بیت علیهم‌السلام است، اما کسی عصمت را درباره همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ادعا نکرده است و خودشان نیز مدعی نزول آیه در حق ایشان و یا عصمت نبوده‌اند.[5]

۴. تغییر لحن آیه، اشکال دیگر است. آیات قبل سرشار از توصیه به همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، به همراه تهدید آنان است، اما در این بخش، سخن از موهبت الهی و تعظیم اهل‌بیت علیهم‌السلام است.[6]

---

۱. *احکام القرآن (جصاص)*، ج۵، ص۲۳۰؛ *فتح القدیر*، ج٤، ص۳٤۹.

۲. *محاسن التاویل*، ج۸، ص٦۹ به نقل از ابوالسعود.

۳. *اعیان الشیعه*، ج۱، ص۳۰۹؛ المیزان، ج۱٦، ص۳۱۱؛ *آیه التطهیر فی من نزلت*، ص۲۷.

٤. *مشکل الاثار*، همان؛ *البحر المحیط فی التفسیر*، ج۸، ص٤۷۹؛ *الفصول المختاره*، ص۵۵؛ *ذکری الشیعه فی احکام الشریعه*، ج۱، ص۵٦.

۵. *التبیان فی تفسیر القرآن*، ج۸، ص۳٤۱؛ *مجمع البیان*، ج۸، ص۵٦۰؛ *بحارالانوار*، ج۳، ص۲٤۳.

٦. *المنقذ من التقلید*، ج۲، ص۳۲۸؛ *مجمع البیان*، ج۸، ص۵٦۰؛ *لماذا اخترت مذهب اهل البیت*، ص۹۷.

نظریه انفصال این آیه از آیات قبل، از ابتدا در بین عالمان شیعی مشهور بوده است[1] و بزرگانی از اهل سنت که مصداق آیه را تنها اصحاب کساء می‌دانستند، به این نظریه تمایل داشته‌اند.[2] استقلال این بخش از آیه، لطمه‌ای بر بلاغت قرآن نمی‌زند؛ زیرا در قرآن نظایری دارد[3] و در گفتار و اشعار عرب بلیغ هم شواهدی بر آن هست.[4] البته گروهی از اساس، محتمل دانسته‌اند که صحابه باید جای این بخش از آیه را مشخص کرده باشند.[5] تسمیه این بخش از آیه ۳۳ احزاب به نام آیه تطهیر، احتمالاً از سوی اهل‌بیت علیهم‌السلام صورت پذیرفته است و این نیز شاهدی بر انفصال این بخش از دیگر بخش‌هاست. عنوان آیه تطهیر بر این بخش از آیه ۳۳ احزاب در سخنان آنان به کار رفته است[6] و ایراد برخی برای تسمیه بخشی از آیه به آیه تطهیر وارد نیست.[7]

دیدگاه اختصاص آیه تطهیر به همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در دوره تابعین به صورت جدی از طرف برخی گروه‌ها همچون بنی‌امیه و خوارج حمایت می‌شد.[8] منابع رجالی بسیاری در عداوت عکرمه، مقاتل و عروه بن زبیر با امام علی علیه‌السلام گزارش‌هایی را ارائه کرده‌اند.[9] بنابر خبری، عکرمه اصرار بر نزول آیه در خصوص زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشته است، تا جایی که در بازار به تبلیغ آن می‌پرداخت و با فریاد بیان می‌کرد نظریه‌ای که مردم به آن معتقدند، درست نیست و حاضرم در این‌باره مباهله کنم.[10] ظاهراً دیدگاه مشهور در زمان این تابعی، مخالف نظریه او بوده است که این‌گونه او را وادار بر مباهله کرده است. او حتی بر نظریه‌اش هیچ شاهدی از روایات نمی‌آورد.[11] در قرن‌های بعد این دیدگاه تنها از سوی

---

۱. *تفسیر قمی*، ج۲، ص۱۷۸؛ *تاویلات اهل السنه*، ج۸، ص۳۲۸.

۲. برای نمونه ر.ک:به طحاوی و ابن العربی، *مشکل الآثار*، ج۱، ص۲۲۵؛ *احکام القرآن*، ج۳، ص۴۳۱.

۳. سوره *یوسف*، *آیات* ۲۸.۲۹.

٤. *مجمع البیان*، ج۸، ص۱۵۸؛ *ذکری الشیعه*، ج۱، ص٥٦.

٥. *بحارالانوار*، ج۳، ص٢٤٤؛ *المیزان*، ج١٦، ص۳۱۲؛ *مهر تابان*، ص٤١٢.

٦. *خصال*، ج۲، ص٥٦١؛ *امالی طوسی*، ص٥٤٩ و ٥٦١؛ *الاحتجاج*، ج۱، ص۱۱۹.

۷. ر.ک: *آیه التطهیر و علاقتها بعصمه الائمه*، ص۳.

۸. *الکلمه الغراء*، ص١٦.

۹. *نگاهی به آیه تطهیر*، ص۱۱۱.

۱۰. *تفسیر الطبری*، ج۲۲، ص۸؛ *اسباب النزول الایات*، ص۱۹۸.

۱۱. *الکلمه الغراء*، ص٥١؛ *آیه التطهیر رویه مبتکره*، ص٤٦.

عده قلیلی از عالمان اهل سنت اختیار شد.[1]

دیدگاه سوم را بسیاری از اهل سنت برگزیده‌اند که اهل‌بیت علیهم‌السلام در آیه تطهیر، همسران پیامبر و اصحاب کساء است. قرطبی، ثعالبی، ابن‌کثیر، شوکانی، ابوحیان، آلوسی و ابن‌منظور از این جمله‌اند.[2] این دیدگاه متعلق به ضحاک بوده است.[3] آنان علت این شمول را سیاق آیات برای همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و قرابت نسبی و احادیث کساء برای علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌دانند.[4] در واقع بسیاری از مدافعان این نظریه با استناد به معنای لغوی اهل‌بیت ـ که عام است و شامل همسر و ذریه و پیروان می‌شود[5] ـ مصداق آیه را بدون در نظر گرفتن شواهد قطعی شامل همسران و ذریه گرفته‌اند.[6] آنان در پاسخ برخی لغت‌شناسان همچون زبیدی[7] که اطلاق اهل بر همسران را مجاز می‌دانند، بیان کرده‌اند که رابطه همسری در حکم رابطه نسبی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، زیرا ازدواج آنان بعد از مرگ پیامبر منقطع نمی‌گردد و به نص قرآن آنان ام‌المومنین هستند و مانند زنان دیگر نیستند.[8] نکته قابل تأمل این است که آنان معتقدند که این روایات کساء، اختصاص آیه را به اصحاب کساء نمی‌رساند و درصدد تخصیص آیه بدون همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست، بلکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با داخل کردن چهار تن در زیر کساء در پی دفع توهم داخل نبودن آنان در مصداق آیه بود؛ زیرا زنان با سیاق آیه داخل بودند؛[9] در حالی که بسیاری از روایات نبوی تصریح دارند که آیه در شان پنج تن نازل شده است.[10]

---

۱. برای نمونه: *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، ج۳، ص۶۳۷؛ سمرقندی، *بحرالعلوم*، ج۳، ص۶۰؛ از پیروان کرابیسی بنگرید: *الفصول المختاره*، ص۵۳.

۲. *الجامع لاحکام القرآن*، ج۱۴، ص۱۸۳؛ *الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۳۴۶؛ *تفسیر ابن کثیر*، ج۳، ص۴۸۳؛ *فتح القدیر*، ج۴، ص۳۵۱؛ *بحر المحیط*، ج۷، ص۲۳۲، *روح المعانی*، ج۱۱، ص۱۹۶؛ *لسان العرب*، ج۱۱، ص۲۹.

۳. *النکت و العیون تفسیر الماوردی*، ج۴، ص۴۰۱.

۴. *فتح القدیر*، ج۴، ص۳۵۱؛ *اضواء البیان*، ج۶، ص۲۳۷.

۵. *العین*، ج۴، ص۸۹؛ *المفردات*، ص۹۶.

۶. *تاویلات اهل السنه*، ج۸، ص۳۸۳؛ *مفاتیح الغیب*، ج۹، ص۱۵۸؛ *منهاج السنه*، ج۷، ص۷۳؛ *فتح القدیر*، ج۴، ص۳۵۱.

۷. *تاج العروس*، ج۳۶، ۱۴.

۸. *الاعتقاد (بیهقی)*، ج۱، ص۳۳۵؛ *الصواعق المحرقه*، ج۲، ص۴۲۴.

۹. *منهاج السنه*، ج۴، ص۲۳؛ *انوار التنزیل*، ج۴، ص۲۳۱؛ *التحریر والتنویر*، ج۲۱، ص۲۴۸؛ *روح المعانی*، ج۱۱، ص۱۹۶.

۱۰. *اسباب النزول*، ص۱۹۸؛ *الدر المنثور*، ج۶، ص۵۳۳؛ *کفایه الاثر*، ص۵۶؛ *کافی*، ج۱، ص۲۸۶.

طحاوی، از بزرگان اهل سنت، با برشمردن هشت روایتی که پیامبرﷺ اجازه ورود ام سلمه را به زیر عبا نمی‌دهد، در تایید اختصاص آیه به اصحاب کساء کوشیده و در پاسخ به کسانی که به عبارت پیامبرﷺ به ام‌سلمه «انت من اهلی» استناد می‌کنند این‌گونه می‌گوید که ام‌سلمه نیز از عموم اهل‌بیت پیامبرﷺ بود، نه اینکه مصداق آیه باشد.[1] با این حال، برخی از آنان با استناد به روایتی که پیامبرﷺ، ام‌سلمه را در زمره اهل‌بیت خود می‌داند و با صحیح شمردن سند آن و بدون اشاره به چندین روایت متعارض، بیان می‌کنند که زنان پیامبرﷺ نیز از مصادیق اهل‌بیت در آیه هستند.[2]

از موارد دیگر مورد استناد، حدیثی است که بعد از نزول آیه و پایان یافتن دعا درباره اهل‌بیت، پیامبرﷺ اشاره می‌کند که ام سلمه هم تحت کساء قرار گیرد.[3] روایت دیگر نیز از ابوهریره نقل شده که با عبارت «**اللهم صل علی محمد النبي و أزواجه أمهات المؤمنین و ذریته و أهل بیته**» بر پیامبر درود بفرستید. در این عبارت همسران و ذریه در کنار هم قبل از اهل‌بیت آمده است که مشخص شود اهل‌بیت شامل هر دو می‌باشد.[4]

دیدگاه چهارم بر آن است که مراد از اهل‌بیت در آیه تطهیر بنی هاشم است.[5] این دیدگاه مستند به روایتی از زیدبن ارقم است که زید، اهل‌بیت پیامبرﷺ را کسانی می‌داند که خداوند زکات را برآنان حرام کرده است. در این روایت اشاره‌ای به آیه تطهیر نشده است و آل عباس، آل علی، آل جعفر و آل عقیل از این گروه شمرده شده‌اند.[6] برخی همچون ابوالفتوح رازی این قول را شاذ و نادر دانسته‌اند.[7] همچنین برخی در تأیید این قول، به روایت کشیدن عبا بر سرعباس و فرزندانش از سوی پیامبرﷺ و روایت انشعاب

۱. *مشکل الاثار*، ج۱، ص۲۵۱.
۲. *الاعتقاد (بیهقی)*، ج۱، ص۳۳۵؛ *تاویلات اهل السنه*، ج۸، ص۳۸۳.
۳. *مسند احمد*، ج۶، ص۲۹۸.
٤. *منهاج السنه*، ج۷، ص۷٦؛ *الاعتقاد (بیهقی)*، ج۱، ص۳۳۵.
٥. *تفسیر الثعلبی*، ج۸، ص٤٤؛ *الصواعق المحرقه*، ج۲، ص٤۲٤.
٦. *صحیح مسلم*، ج۷، ص۱۲۲.
۷. *روض الجنان*، ج۱۵، ص٤۲۱.

قبیله پیامبرﷺ از بین قبایل که بهترین قبیله شمرده شده و تبیین آن به عنوان تفسیر آیه استناد کرده‌اند.[1]

از دیگر دیدگاه‌های منحصر به فرد، دیدگاه ابی‌حیان اندلسی است که همسران پیامبرﷺ به همراه پدرانشان، از مصادیق اهل‌بیت در آیه می‌داند.[2]

از دیگر مذاهب، زیدیه و برخی از اندیشمندان اهل سنت مانند حسن بن علی سقاف، این آیه را در شأن اصحاب کساء و ذریه آنان تا قیامت می‌دانند و عصمت در اعتقاد و گفتار و رفتار را برای اصحاب کساء قائل‌اند.[3]

مفهوم آیه

در اینکه اراده الهی مبنی بر پاکی اهل‌بیتعليهم‌السلام از پلیدی‌ها به وقوع پیوسته است *(اراده تکوینی)* و یا فقط در حد درخواست خدا از اهل‌بیتعليهم‌السلام مبنی بر اجتناب از پلیدی‌هاست *(اراده تشریعی)*، اختلاف هست. برخی عالمان اهل سنت همچون ابن تیمیه بر این باورند که اراده در آیه، اراده تشریعی است.[4] نتیجه این رویکرد آن است همان‌طورکه عموم مکلفان در قبال انجام تکالیف، پاداش الهی دریافت می‌کنند، در این آیه هم تعلق اراده الهی به «اذهاب رجس» از اهل‌بیتعليهم‌السلام و تطهیر آنها، پاداش الهی در قبال انجام تکالیف مورد نظر در آیات قبل قرار داده شده است و در نهایت آیه ناظر به محبت الهی است که اهل‌بیتعليهم‌السلام باید بیش از دیگران مراقب اعمال خود باشند و خود را از هرگونه پلیدی دور نگاه دارند.[5] گرچه ابن‌تیمیه تطهیر الهی را در جای دیگر به معنای تطهیر از صدقه که اوساخ *(پلیدی)* اموال است، بیان کرده و اهل‌بیتعليهم‌السلام را از کسانی می‌داند که صدقه بر آنان حرام شده است.[6]

---

۱. *جواهر العقدین*، ج۱، ص۱۹؛ *الصواعق المحرقه*، ج۲، ص٤٢٤.

۲. *بحر المحیط*، ج۷، ص٤٧٩؛ برای دیدگاههای دیگر ر.ک: *الصواعق المحرقه*، ج۲، ص٤٢٤.

۳. *المصابیح*، ص۲۹؛ *صحیح شرح العقیده الطحاویه*، ص٦٥٥.

٤. *مجموع الفتاوي*، ج۱۱، ص۱۲۷؛ *منهاج السنه*، ج۳، ص۱۷.

٥. *منهاج السنه*، ج۷، ص۷۱؛ *الفرقان*، ج۱، ص۲٦۷.

٦. *منهاج السنه*، ج٤، ص۲٥.

مهم‌ترین ادله تشریعی بودن اراده در آیه عبارت است از: ارتباط سیاقی این آیه با آیات قبل و بعد، ملازم بودن اراده تکوینی الهی با سلب اختیار از مخاطب، تشابه اسلوب آیه تطهیر با برخی آیات دیگر قرآن که در آنجا منظور اراده تشریعی است[1] و هم‌چنین دعای پیامبر بعد از نزول آیه مبنی بر پاک کردن اهل‌بیت از پلیدی‌ها را *(اللهم هولاء اهلبیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا)* متعارض با اراده تکوینی می‌دانند؛ زیرا اگر قطعاً از پلیدی‌ها پاک بودند پس درخواست پیامبر خداﷺ تحصیل حاصل بوده است و در واقع پیامبرﷺ باید تنها به شکرگزاری اکتفا می‌کرد.[2] در پاسخ از این اشکال بیان شده که ضرورت تکوینی در ممکنات بالذات نیست، بلکه وابسته به مشیّت الهی است و در این صورت انسان موحد باید پیوسته دعا کند و بقای آنچه را از مواهب الهی دارد در خواست نماید.[3] اشکال دیگری که مطرح کرده‌اند، این است که در صورت تکوینی بودن اراده، لازم بود که اهل‌بیتعليهم‌السلام عاری از گناهان باشند؛ در حالی که برخی از آنان مثل امام علیعليه‌السلام به عدم عصمت خود تصریح کرده‌اند.[4] در پاسخ از این اشکال، به جملات مشابه از پیامبر اکرمﷺ استناد شده است و علت صدور این سخنان را، ارشاد دیگران و یا انقطاع الی الله و تقصیر در عبودیت دانسته‌اند.[5] و در مقابل روایتی از امام علیعليه‌السلام نقل شده است که با استناد به آیه تطهیر، خویش را دارای عصمت معرفی می‌کند.[6] آنان علت دعای پیامبرﷺ بعد از نزول آیه را تأکید مضمون آیه و محدود کردن مصداق آیه در اصحاب کساء می‌دانند و دلیل خویش را مستند به روایتی از امام صادقعليه‌السلام می‌سازند که فرمود اگر رسول خداﷺ سکوت می‌کرد و اهل‌بیت را مشخص نمی‌کرد، دیگران مدعی نزول آیه در شان خودشان می‌شدند. با تشریعی بودن اراده در آیه، چه نیازی به دعای پیامبرﷺ و گفتن «اللهم

۱. *منهاج السنه*، ج۷، ص۷۱؛ *مجموع الفتاوی*، ج۱۰، ص۲۹۰.
۲. *منهاج السنه*، ج۷، ص۷۲ و ج٤، ص۲۲؛ *روح المعانی*، ج۱۱، ص۱۹۹.
۳. *پرسمان عصمت*، ص۸۸؛ *دانشنامه کلام اسلامی*، ج۱، ص۹۷.
٤. *منهاج السنه*، ج۷، ص٦۱؛ *روح المعاني*، ج۱۱، ص۱۹۸.
٥. *شرح نهج البلاغه*، ج۱۱، ص۱۰۸؛ *بحارالانوار*، ج۳٤، ص۱۹۷.
٦. *تاویل الآیات الظاهره*، ص٤٥۰؛ *البرهان*، ج٤، ص٤٤۹.

هولاء اهلی» است؛ در حالی که تکالیف شامل همه انسان‌ها است.[1]

در دیدگاه دوم به صراحت از تکوینی بودن اراده الهی درآیه شریفه سخن به میان می‌آید و بی‌آنکه آیه را در مقام تعلیل آیات مربوط به زنان پیامبر بداند، تخلف‌ناپذیر بودن اراده الهی را در حق اهل‌بیت علیهم‌السلام و عصمت آنان را نتیجه می‌گیرد. این نظریه عموم عالمان شیعه همچون شیخ مفید، شیخ طوسی و شیخ طبرسی است.[2] عصمت مستفاد از این آیه در کلام نبوی تصریح شده است.[3] در بین اهل سنت، طبری و قتاده نیز با تبیین آیه به صورت اراده الهی در رفع سوء و فحشا و فرا گرفتن رحمت او در حق اهل‌بیت علیهم‌السلام، به این رویکرد گرایش دارند.[4] آلوسی نیز دیدگاه تکوینی بودن اراده را برگزیده است.[5] در ۱۳۸ مورد اراده الهی در قرآن، ۱۳۵ مورد اراده تکوینی منظور بوده و فقط در سه مورد مقصود از آن اراده تشریعی بوده است و این غلبه استعمال، خود قرینه‌ای در موارد مشکوک است.[6]

براین اساس، آیه تطهیر صرفاً وعده الهی و قرارداد مشروط الهی بر از بین بردن رجس و تطهیر اهل‌بیت علیهم‌السلام و مربوط به آینده نیست، بلکه نوعی خبر قطعی از سنت و قانون الهی درباره آنان است. ادله تکوینی بودن اراده الهی در آیه تطهیر عبارت است از: تغییر سیاق این بخش از آیه با آیات قبل و بعد؛ زیرا درآن هفت آیه *(۲۸-۳۴ احزاب)* ضمایر جمع مؤنث است و فقط در این بخش از آیه ششم، ضمیر جمع مذکر آمده است و این حکایت از آن دارد که این بخش از آیه با بخش پیشین تفاوت یافته است.

در مقابل، برخی به این اشکال چنین پاسخ داده‌اند که مذکر آوردن به اعتبار لفظ اهل است و برای آن شواهدی آورده‌اند.[7] مشکل اساسی در صورت تشریعی بودن اراده الهی این است که مضمون آیه، دیگر اختصاصی به اهل‌بیت علیهم‌السلام ندارد، بلکه اراده تشریعی او در

۱. *آیه التطهیر رویه مبتکره*، ص۵۹؛ *آیه التطهیر فی من نزلت*، ۳۷؛ *برای روایت ر.ک: الکافی*، ج۱، ص۲۸۶.
۲. *الفصول المختاره*، ص۵٤؛ *التبیان فی تفسیر القرآن*، ج۸، ص۳٤۰؛ *مجمع البیان*، ج۸، ص۵٦۰؛ *معالم المدرستین*، ج۱، ص۲٦۹.
۳. *الدر المنثور*، ج٦، ص۵۳٤؛ *مجمع البیان*، ج۹، ص۲۳۰.
٤. *تفسیر الطبری*، ج۱۰، ص۲۹٦.
۵. *روح المعانی*، ج۱۱، ص۱۹۹.
٦. *آیه التطهیر رویه المبتکره*، ص۹۹.
۷. *فتح القدیر*، ج٤، ص۳٤۹.

رفع پلیدی‌ها و تطهیر آنان شامل همه مسلمانان می‌شود و دلیلی برای آوردن ادات حصر و تأکید نمی‌ماند[1] و همچنین اهتمام رسول خدا در تطبیق آیه در مورد اهل‌بیت علیهم‌السلام خصوصیتی پیدا نمی‌کرد. البته این اراده تکوینی به معنای سلب اختیار نیست، بلکه بدین معناست که فرد معصوم تحت تربیت خاص ربوبی، سراغ گناه نمی‌رود و هیچ‌گاه با خداوند خود مخالفت نمی‌کند.

معنای رجس

در این آیه، خداوند، متعلق اراده خود را «لیذهب عنکم الرجس» آورده و برای تأکید بیشتر «ویطهرکم» را ذکر کرده و در پایان نیز لفظ «تطهیرا» را به صورت نکره آورده که برای نشان دادن عظمت این تطهیر و پاکی است.[2] رجس در لغت به معنای پلیدی است[3] و هر چیزی که لایق انسان نباشد و عقل سالم و عرف عادل آن را قبیح بشمارد، «رجس» است و به مناسبت در معانی فراوانی به کار می‌رود. مانند شک، کفر، گناه، عمل زشت، وسوسه، لعنت، عذاب.[4] فخر رازی نکته لطیف در این آیه را آن می‌داند که گاهی ذات پلیدی از بین می‌رود اما محل آن پاک نمی‌شود، اما در این آیه بعد از اذهاب رجس، اهل‌بیت علیهم‌السلام به تطهیر الهی آراسته شدند.[5] اغلب مفسّرین رجس در آیه را به معنای گناه و طهر را به معنای تقوی تفسیر کرده‌اند و این مقام را از باب استعاره دانسته‌اند[6] که شامل پلیدی‌های معنوی همچون کفر و شرک و پلیدی‌هایی که از همانجا در عمل انسان از گناه ظاهر می‌شود که رفع آن همان عصمت الهی است که انسان را از عقاید باطل و اعمال زشت باز می‌دارد. بدین معنا که بعد از رفع پلیدی آنچه مقابل آن است از اعتقاد حق و عمل حق، ایجاد شد.[7] در روایاتی از اهل‌بیت علیهم‌السلام و از تابعین مجاهد، رجس در آیه تطهیر را به معنای

۱. *المنقذ من التقلید*، ج۲، ص۳۲۷؛ *مجمع البیان*، ج۸، ص۲۳۰؛ *بحارالانوار*، ج۳، ص۲۴۳؛ *المیزان*، ج۱۶، ص۳۱۳.
۲. *منشور جاوید*، ج۵، ص۲۸۵؛ *آیة التطهیر رویة مبتکرة*، ص۱۱۳.
۳. *الصحاح*، ج۲، ص۵۷۵؛ *المفردات*، ص۳۴۲؛ *منهاج السنه*، ج۷، ص ۸۱.
۴. *معالم التنزیل*، ج۳، ص۶۳۶؛ *لسان العرب*، ج۶، ص۹۵؛ *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج۴، ص۵۶.
۵. *مفاتیح الغیب*، ج۹، ص۱۸۵.
۶. *الکشاف*، ج۳، ص۵۳۸؛ *فتح القدیر*، ج۴، ص۳۴۸؛ *منشور جاوید*، ج۵، ص۳۲۴.
۷. *المیزان*، ج۱۶، ص۳۱۲.

شک بیان کرده‌اند.[1] در واقع شک باعث آلودگی انسان به معصیت می‌گردد و انسانهایی که به توفیق الهی در دریای یقین سیر می‌کنند با اختیار خود به گناه نزدیک نمی‌شوند.[2]

برخی از اهل‌سنت همچون نبهانی، گرچه عصمت را از آیه نتیجه نمی‌گیرند، اما دعای پیامبر را در تطهیر آنان مستجاب می‌دانند.[3] سمهودی نزول آیه و اخبار از تطهیر اهل‌بیت علیهم‌السلام را مجوز صلوات فرستادن بر آنها و حضور اصحاب کساء در رویداد مباهله می‌داند.[4]

۱. *معانی الاخبار*، ص۱۳۸؛ *معالم التنزیل*، ج۳، ص۶۳۷.
۲. *آیه التطهیر رویه المبتکره*، ص۱۱٤.
۳. *شرف المؤبد*، ص۲۳؛ ر.ك: به نقد آن: *منهاج السنه*، ج۷، ص۷۹.
٤. *جواهر العقدین*، ج۱، ص۲۷.

فهرست منابع

۱. ***آیه التطهیر رویه مبتکره***، محمد فاضل و شهاب الدین اشراقی، مرکز فقه الائمه الاطهار، قم، سوم، ۱۴۲۴ق.
۲. ***آیه التطهیر فی من نزلت***، حسن عبدالله علی، المطبعه العلمیه، بی جا، ۱۴۲۶ق.
۳. ***آیه التطهیر و علاقتها بعصمه الائمه***، عبدالهادی حسینی، بی جا، ۱۴۱۹ق.
۴. ***آیه التطهیر***، *محمدمهدی آصفی*، دارالقرآن الکریم، قم، ۱۴۱۱ق.
۵. ***الاحتجاج***، *احمدبن علی طبرسی*، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ق.
۶. ***احکام القرآن***، ابوبکر محمدبن عبدالله ابن العربی، دارالکتاب العربی، بیروت، بی تا.
۷. ***احکام القرآن***، احمد بن علی جصاص، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۸. ***اسباب النزول***، علی بن احمد واحدی نیشابوری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۸ق.
۹. ***اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن***، محمد امین شنقیطی، دارالفکر للطباعه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۱۰. ***الاعتقاد و الهدایه الی سبیل الرشاد علی مذهب السلف و اصحاب الحدیث***، احمد بن حسین بیهقی، *دار الآفاق الجدیدة*، بیروت، ۱۴۰۱ق.
۱۱. ***اعیان الشیعه***، سید محسن امین، دار التعارف، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۱۲. ***امالی***، محمد بن حسن طوسی، *دار الثقافه*، قم، ۱۴۱۴ق.
۱۳. ***امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال و الاموال والحفده و المتاع***، احمد بن علی مقریزی، تحقیق محمد عبدالحمید النمیسی، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
۱۴. ***انوار التنزیل واسرار التاویل***، عبدالله بن عمر بیضاوی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۱۵. ***اهل البیت فی الکتاب والسنه***، محمد ری شهری، دارالحدیث، قم، ۱۳۷۹ش.
۱۶. ***بحار الانوار***، محمد باقر مجلسی، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۱۷. ***البحر المحیط فی التفسیر***، محمد بن یوسف ابی حیان اندلسی، تحقیق صدقی محمدجمیل، دارالفکر، بیروت، ۱۴۳۱ق.
۱۸. ***بحرالعلوم***، محمد بن احمد سمرقندی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۶ق.
۱۹. ***البرهان فی تفسیر القرآن***، سید هاشم بحرانی، بعثت، تهران، ۱۴۱۶ق.
۲۰. ***تاج العروس من جواهر القاموس***، محب الدین زبیدی، دارالفکر للطباعه والنشر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۲۱. ***تاویل الآیات الظاهره***، سید شرف‌الدین علی حسینی استرآبادی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۹ق.
۲۲. ***تاویلات اهل السنه***، ابومنصور محمدبن محمد ماتریدی، تحقیق مجدی باسلوم، دارالکتب العلمیه، بیروت، اول، ۱۴۲۶ق.
۲۳. ***صراط النجاه***، میرزا جواد تبریزی، بی‌جا، بی‌تا.
۲۴. ***التبیان فی تفسیر القرآن***، محمدبن حسن طوسی، تحقیق احمد قصیر عاملی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
۲۵. ***التحریر والتنویر***، محمدطاهر ابن عاشور، موسسه التاریخ، بیروت، اول، ۱۴۲۰ق.

۲۶. ***التحقیق فی کلمات القرآن الکریم***، حسن مصطفوی، ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ش.
۲۷. ***تفسیر الثعلبی***، ابواسحاق ثعلبی، تحقیق ابی محمد بن عاشور، داراحیاء التراث العربی، بیروت، اول، ۱۴۲۲ق.
۲۸. ***تفسیر القرآن العظیم***، اسماعیل بن محمد دمشقی ابن کثیر، دارالهلال، بیروت، اول، ۲۰۰۷م.
۲۹. ***تفسیر قمی***، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق سیدطیب موسوی جزایری، مکتبه الهدی، نجف، ۱۳۸۷ق.
۳۰. ***تفسیر مقاتل***، ابوالحسن مقاتل بن سلیمان، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۴۲۳ق.
۳۱. ***جامع البیان فی تاویل القرآن***، محمدبن جریر طبری، دارالکتب العلمیه، بیروت، اول، ۱۴۱۲ق.
۳۲. ***الجامع لاحکام القرآن***، قرطبی، دارالکتاب العربی، دوم، ۱۳۷۲ق، ۱۹۵۲م.
۳۳. ***جلاء الافهام فی فضل الصلاه علی محمد خیر الأنام***، محمد بن ابی‌بکر ابن قیم، تحقیق شعیب الأرناؤوط – عبد القادر الأرناؤوط، دار العروبه، کویت، ۱۴۰۷ق.
۳۴. ***الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن***، عبدالرحمن بن محمد ثعالبی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، اول، ۱۴۱۸ق.
۳۵. ***جواهر العقدین فی فضل الشریفین شرف العلم الجلی والنسب العلی (القسم الثانی)***، علی بن عبد الله الحسنی سمهودی، وزاره الاوقاف والشوون الدینیه، عراق، ۱۴۰۷ق.
۳۶. ***خصائص امیرالمومنین***، احمد بن شعیب نسائی، تحقیق محمدهادی امینی، مکتبه نینوی الحدیثه، تهران، بی تا.
۳۷. ***الخصال***، محمد بن علی صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ق.
۳۸. ***دانشنامه کلام اسلامی***، گروهی از محققین، مدخل آیه تطهیر، علی ربانی گلپایگانی، موسسه امام صادق، قم، ۱۳۸۷ش.
۳۹. ***الدر المنثور فی التفسیر بالماثور***، جلال‌الدین سیوطی، تصحیح نجدت نجیب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، اول، ۱۴۲۱ق.
۴۰. ***الدر المنضود فی الصلاه والسلام علی صاحب المقام المحمود***، احمد بن محمد ابن حجر هیثمی، دارالمدینه المنوره، مدینه، ۱۴۱۶ق.
۴۱. ***الدرر السنیه فی الاجوبه النجدیه***، عبدالرحمن بن محمد العاصمی النجدی، ج۱۳، بی جا، چاپ دوم، ۱۴۲۵ق.
۴۲. ***دقائق التفسیر الجامع لتفسیر ابن‌تیمیه***، احمد بن عبدالحلیم، موسسه علوم القرآن، دمشق، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۴۳. ***ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی***، محب الدین طبری، مکتبه القدسی، قاهره، ۱۳۵۶ق.
۴۴. ***ذکری الشیعه فی احکام الشریعه***، محمدعاملی شهیداول، موسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۹ق.
۴۵. ***رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی***، ابوبکر حضرمی، قاهره، بی تا.
۴۶. ***روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم***، محمود آلوسی، دارالکتب العلمیه، بیروت، اول، ۱۴۱۵ق.

۴۷. ***روض الجنان وروح الجنان***، حسین بن علی ابوالفتوح رازی، تصحیح محمدجعفر یاحقی ومحمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، دوم، ۱۳۸۷.
۴۸. ***الریاض النضره***، *محب‌الدین طبری*، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۴۹. ***زاد المسیر فی علم التفسیر***، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق.
۵۰. ***سنن ترمذی***، محمدبن عیسی ترمذی، تصحیح عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفکر، بیروت، دوم، ۱۴۰۳ق.
۵۱. ***السنه فی الشریعه الاسلامیه***، محمدتقی حکیم، بی جا، بی تا.
۵۲. ***سوال فی یزید بن معاویه***، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه، تحقیق صلاح الدین المنجد، دار الکتاب الجدید، بیروت، بی تا.
۵۳. ***سوال وجواب***، سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، مرکز نشر العلوم الاسلامی، تهران، ۱۴۱۵ق.
۵۴. ***السیده خدیجه ام المومنین و سباقه الخلق الی الاسلام***، عبدالحمید محمود طهماز، دارالقلم، دمشق، ۱۴۱۰ق.
۵۵. ***شرح الکافی***، محمدصالح مازندرانی، المکتبه الاسلامیه، تهران، اول، ۱۳۸۲ق.
۵۶. ***شرح نهج البلاغه***، عزالدین ابوحامد ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، انتشارات کتابخانه مرعشی، قم، بی‌تا.
۵۷. ***شرف الموبد لال محمد***، یوسف بن اسماعیل نبهانی، دار البشائر الاسلامیه، قاهره، ۲۰۰۳م.
۵۸. ***الشفا بتعریف حقوق المصطفی***، عیاض بن موسی قاضی عیاض، تحقیق علی محمد البجاوی، دار الکتب العربی، بیروت، بی‌تا.
۵۹. ***شواهد التنزیل***، *ابوالقاسم عبیدالله عبدالله حسکانی*، وزارت فرهنگ وارشاد، تهران، اول، ۱۴۱۱ق.
۶۰. ***الصحاح***، اسماعیل‌بن حماد جوهری، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۳۰ق.
۶۱. ***صحیح شرح العقیده الطحاویه***، حسن‌بن علی سقاف، بی‌جا، بی‌تا.
۶۲. ***صحیح مسلم***، مسلم بن حجاج، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.
۶۳. ***صحیح و ضعیف سنن الترمذی***، البانی، ناصرالدین، مکتبه المعارف للنشر و التوزیع، ریاض، ۱۴۲۰ق.
۶۴. ***الصواعق المحرقه علی اهل الرفض والضلال والزندقه***، ابوالعباس احمدبن محمد هیثمی ابن حجر، موسسه الرساله، بیروت، ۱۹۹۷م.
۶۵. ***العقیده الواسطیه***، احمدبن عبدالحلیم ابن‌تیمیه، شرح محمدبن صالح العثیمین، دار ابن جوزی، عربستان، ۱۴۲۹ق.
۶۶. ***علل الشرایع***، محمدبن علی صدوق، مکتبه الداوری، قم، بی تا.
۶۷. ***عیون اخبار الرضا***، محمد بن علی صدوق، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۷۸ق.
۶۸. ***الغیبه***، محمدبن ابراهیم نعمانی، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۹۷ق.
۶۹. ***الفتاوی الکبری***، احمدبن عبدالحلیم ابن‌تیمیه، تحقیق عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۷۰. ***فتح الباری شرح صحیح البخاری***، أحمد بن علی ابن حجر، دارالمعرفه،بیروت، بی‌تا.
۷۱. ***فتح القدیر***، محمدبن علی شوکانی، دارالمعرفه، بیروت، دوم، ۱۴۱۶ق.
۷۲. ***الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان***، احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، تحقیق علیبن نایف الشحود، بی‌جا، بی‌تا.

۷۳. ***الفصول المختاره***، محمدبن نعمان مفید، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
۷۴. ***الکافی***، محمدبن یعقوب کلینی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، پنجم، ۱۳۶۱ش.
۷۵. ***کتب و رسائل و فتاوی شیخ الاسلام ابن‌تیمیه***، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه، تحقیق عبدالرحمن العاصمی النجدی، مکتبه ابن‌تیمیه، بی تا.
۷۶. ***الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل***، *محمود زمخشری*، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۷۷. ***کفایه الاثر***، علی بن محمد ابن خزاز، تصحیح سیدعبداللطیف حسینی، بیدار، قم، ۱۴۰۱ق.
۷۸. ***کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی‌طالب***، محمدبن یوسف گنجی شافعی، تحقیق محمدهادی امینی، داراحیاء التراث اهل البیت، تهران، سوم، ۱۴۰۴ق.
۷۹. ***الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء***، سیدشرف‌الدین عاملی، انتشارات مسجد جامع تهران، تهران، بی تا.
۸۰. ***کمال الدین و تمام النعمه***، محمدبن علی صدوق، دارالکتب الاسلامیه، قم، دوم، ۱۳۹۵ق.
۸۱. ***گفتگوی آرام با دکتر قزوینی***، احمد بن سعد غامدی، ترجمه محمد حسینی، دارالدراسات العلمیه، جده، ۱۴۲۹ق.
۸۲. ***اللالیء البهیه فی شرح لامیه شیخ الاسلام ابن‌تیمیه***، احمد المرداوی، دار ابن حزم، بیروت، ۱۴۲۷ق.
۸۳. ***لسان العرب***، محمد بن مکرم ابن منظور، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۸۴. ***لماذا اخترت مذهب اهل البیت***، محمدمرعی انطاکی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، اول، ۱۴۱۷ق.
۸۵. ***مجمع البیان فی تفسیر القرآن***، فضل بن حسن طبرسی، انتشارات ناصر خسرو، تهران، سوم، ۱۳۷۲ش.
۸۶. ***مجموع الفتاوی***، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۸۷. ***محاسن التاویل***، محمد جمال‌الدین قاسمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۸۸. ***مراه العقول***، محمدباقر مجلسی، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۴ق.
۸۹. ***المستدرک علی الصحیحین***، محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، دار المعرفه، بیروت، دوم، ۱۴۲۷ق.
۹۰. ***مسند الامام احمد بن حنبل***، دارصادر، بیروت، بی تا.
۹۱. ***مشکل الاثار***، احمد بن محمد طحاوی، تحقیق محمد عبدالسلام شاهین، دارالکتب العلمیه، بیروت، اول، ۱۴۱۵ق.
۹۲. ***المصابیح***، مجدالدین المویدی، مقدمه کتاب، تحقیق عبدالله الحوثی، موسسه الامام زیدبن علی، صنعاء، ۱۴۲۳ق.
۹۳. ***مع الشیخ عبدالله السعد فی الصحبه والصحابه***، حسن بن فرحان المالکی، مرکز الدراسات التاریخیه، اردن، اول، ۱۴۲۲ق.
۹۴. ***معالم التنزیل فی تفسیر القرآن***، حسین بن مسعود بغوی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، اول، ۱۴۲۰ق.
۹۵. ***معالم المدرستین***، مرتضی عسگری، موسسه البعثه، تهران، چهارم، ۱۴۱۲ق.
۹۶. ***معانی الاخبار***، محمدبن علی صدوق، تصحیح علی‌اکبر غفاری، دفترانتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۱ق.
۹۷. ***معجم مقاییس اللغه***، احمد بن فارس، دار الجیل، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۹۸. ***مفاتیح الغیب***، محمدبن عمر فخررازی، دارالفکر، بیروت، اول، ۱۴۲۵ق.
۹۹. ***المفردات فی غریب القرآن***، حسین بن محمد راغب اصفهانی، دارالعلم دار الشامیه، دمشق بیروت، ۱۴۱۲ق.

۱۰۰. ***منشور جاوید***، جعفر سبحانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بی تا.
۱۰۱. ***المنقذ من التقلید***، سدیدالدین حمصی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ق.
۱۰۲. ***منهاج السنه النبویه***، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه، تحقیق محمد رشاد سالم، جامعه الامام محمد بن سعود، ۱۴۰۶.
۱۰۳. ***الموسوعه الفقهیه***، وزاره الاوقاف و الشئون الاسلامیه الکویتیه، طباعه دات السلاسل، کویت، ۱۴۰۴ق.
۱۰۴. ***موسوعه مکه المکرمه والمدینه المنوره***، عمر عثمان عریق، مدخل آل البیت، اشراف احمد زکی یمانی، موسسه الفرقان للتراث الاسلامی، لندن، اول، ۲۰۰۷م.
۱۰۵. ***مهر تابان***، سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، انتشارات علامه، مشهد، ۱۴۱۷ق.
۱۰۶. ***المیزان فی تفسیر القرآن***، سید محمد حسین طباطبایی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
۱۰۷. ***النکت والعیون تفسیر الماوردی***، ابوالحسن علی بن محمد ماوردی، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
۱۰۸. ***نگاهی به آیه تطهیر***، اسمر جعفری، نور علی نور، قم، ۱۳۷۹ش.
۱۰۹. ***نور الابصار***، مومن شبلنجی، منشورات شریف رضی، قم، بی تا.
۱۱۰. ***نهج الحق و کشف الصدق***، ابن مطهر حلی، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، اول، ۱۹۸۲م.
۱۱۱. ***ینابیع الموده لذوی القربی***، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، دارالاسوه، قم، اول، ۱۴۱۶ق.

سازمان کنفرانس اسلامی و نقش آن در گسترش وهابیت

حسن اسکندری
(دانش‌آموخته حوزه و دانشجوی کارشناسی ارشد مذاهب)

اشاره

دبیرخانهٔ سازمان کنفرانس اسلامی در سال ۱۴۳۲ق، کتابی را به نام «*المملکه العربیه السعودیه ومنظمه الموتمر الاسلامی دعم متواصل وتطور مشهود*[۱]» منتشر کرد که اطلاعات مفیدی از نفوذ عربستان در این سازمان دارد. در این کتاب، سخنی از احسان اوغلو، دبیرکل سازمان آورده شده که حکومت سعودی را از پایه‌گذارانِ هم‌بستگی و اخوت اسلامی معرفی و از تلاش‌های ملک عبدالعزیز، فیصل، فهد و عبدالله، به سبب رفع مشکلات امت اسلامی و هدیه آوردنِ ارمغان امنیت و صلح برای آنان تقدیر می‌کند.[۲] نکتهٔ قابل تأمل این است که او افغانستان را از جملهٔ کشورهایی برمی‌شمرد که تلاش‌های عربستان از طریق سازمان کنفرانس اسلامی باعث شد که نیروهای شوروی از آن خارج شوند و صلح و امنیت به این کشور باز گردد. همچنین او عربستان را سکان‌دار سازمان کنفرانس اسلامی می‌داند که ملک فیصل نقش اساسی را در به وجود آمدن آن داشته است.[۳] در این مقاله، سعی شده است توسعهٔ وهابیت از طریق سازمان‌های فراملیتی ارزیابی شود.

---

۱. *عربستان و سازمان کنفرانس اسلامی*، پشتیبانی پیوسته و پیشرفتی آشکار.
۲. *منظمة المؤتمر الإسلامي تعيش عصرها الذهبي في عهد خادم الحرمين*، روزنامه الریاض، ۱۴۳۲/۱/۱۶ق.
۳. *المملكة العربية السعودية ومنظمة المؤتمر الاسلامی*، مقدمه کتاب.

سازمان کنفرانس اسلامی

سازمان کنفرانس اسلامی بزرگترین سازمان، بعد از سازمان ملل متحد است که ۵۷ کشور عضو آن‌اند[۱] و بیش از ۴۰ سال از تأسیس این سازمان از ۱۳۹۸ق/ ۱۹۶۹م می‌گذرد. مقر اصلی سازمان کنفرانس اسلامی و مراکز بزرگ آن در جدهٔ عربستان است.[۲] تنها بخش کمی از مراکز این سازمان در کشورهای ترکیه، پاکستان، بنگلادش و مغرب است. عربستان به تنهایی ده درصد کل بودجهٔ سازمان کنفرانس اسلامی را تأمین می‌کند که بالاترین رقم در بین کشورهای اسلامی است.[۳] در آخرین تلاش عربستان، ساختمان جدید دبیرخانهٔ سازمان کنفرانس اسلامی در جده در زمینی با مساحت ۴۰ هزار مترمربع با مبلغ ۱۰۰میلیون دلار از سال ۱۴۳۲ق درحال ساخت است.

ملک فیصل *(۱۳۸۴ـ ۱۳۹۵ق)* سومین پادشاه عربستان، با شعار دفاع از بیت‌المقدس و مقابله با صهیونیسم و کمونیسم و ناسیونالیسم عرب و استعمار، به کمک سران برخی از کشورها نظیر ایران، مغرب، مراکش، اردن، سومالی و پاکستان، سازمان کنفرانس اسلامی را تأسیس کرد.[۴] شرایط جدید منطقه و قدرت گرفتنِ ناسیونالیسم عربی مهمترین تهدید برای آل سعود بود. فیصل که افکار انقلابی جمال عبدالناصر را تهدیدی جدی برای ستون اصلی قدرت و مشروعیت خویش می‌دانست، از طریق حمایت از جنبش‌های اسلامی و اشاعهٔ سلفیت، به مقابله آن برخاست.

ناسیونالیسم عرب را که بیشتر مسیحیان عرب طرح کرده بودند و با آن خواستار اعطایِ حقوق برابر به اعراب بودند، جنبهٔ مذهبی نداشت[۵] و این فرصت برای آل سعود به دست آمد که به عنوان حامی اسلام و منادی وحدت زیر لوای اسلام، از راه انتشار وهابیت، نفوذ خود را بین کشورهای اسلامی گسترش دهد. جمال عبدالناصر هم تلاش‌های فیصل را برای

۱. *نبذة عن منظمه المؤتمر الاسلامی، مجله المنظمه*، ش۱۰، ص۷۸.

۲. گرچه سازمان کنفرانس اسلامی متعلق به ۵۷کشور اسلامی است، اما مراکز بزرگ زیرمجموعهٔ آن در عربستان است؛ مانند صندوق التضامن الإسلامی، البنک الإسلامی للتنمیه*(بانک توسعه اسلامی)* هیئه الإغاثه الإسلامیه العالمیه *(سازمان بین المللی امداد اسلامی)*، وکاله الأنباء الإسلامیه*(خبرگزاری اسلامی)*،منظمه العواصم الإسلامیه*(سازمان پایتختهای اسلامی)*، منظمه الإذاعات الإسلامیه *(سازمان رادیو و تلویزیون‌های اسلامی)*، مجمع الفقه الاسلامی و صندوق القدس.

۳. http://www.mofa.gov.sa/Detail.asp?InSectionID=۵۷۱۵&InNewsItemID=۷۹۵۰۰

٤. *ملک فیصل والتضامن الاسلامی، مجله الداره*، شماره ۲، سال پنجم.

۵. *ریشه های بحران در خاور میانه*،۱۲۳.۱۱۹.

ممانعت از پیش‌رویِ انقلاب عربی به باد استهزا می‌گرفت و حمایت فیصل از اسلام را برای حفظ سلطنت و استبداد خویش می‌دانست. زمانی ملک فیصل در پارلمان اندونزی گفته بود: «خداوند مرا لایق خدمت به حرمین شریفین دانسته است و همهٔ دوستان باید ما را در مقابل خراب‌کارها وانقلابی‌ها و مارکسیست‌ها یاری دهند.» ناصر هم در جواب گفته بود: «این منطق صهیونیسم‌ها در قدس است که خدا به ما وعدهٔ زمین موعود از نیل تا فرات را داده است.»[1]

با این حال، فیصل مصمم به حرکتی که آغاز کرده بود پیش می‌رفت و به پشتوانهٔ دلارهای نفتی که در آن سال‌ها مقارن با صعود ناگهانیِ قیمت نفت به دست آورده بود نفوذ خود را از طریق اشاعهٔ سلفیت گسترش می‌داد؛ به طوری که در یک دورهٔ ۹ ماهه در ۱۹۶۵م، از کشورهای اردن، سودان، تونس، گینه، مالی، مراکش، ایران، ترکیه و پاکستان دیدار کرد و رهبران این کشورها رادر جریان اهداف خارجی خود که همانا مبارزه با کمونیسم و صهیونیسم و ناصریسم بود قرار می‌داد. در سفر دیگرش به آفریقا در۱۹۷۲م، ازکشورهای اوگاندا، چاد، سنگال، موریتانی و نیجر دیدن کرد. در این دیدارها، رهبران کشورهای آسیایی وآفریقایی از این‌که خود را سهیم در ثروت‌های عربستان می‌دیدند به ملک فیصل پاسخ مثبت دادند.[2] نکتهٔ حایز اهمیت این است که وهابیت در این دوره، مورد حمایت سران کشورهای اسلامی نبود و تنها در مقابل کمک‌های مالی عربستان، با حضورعالمان و مراکز وهابیت در این کشورها موافقت شد. در واقع، نوعی داد و ستد سیاسی در جریان بود که به نام سازمان کنفرانس اسلامی و دعوت به اسلام اصیل و به کام اندیشهٔ وهابیت گسترش می‌یافت. اما پس از انقلاب اسلامی ایران، تعالیم فرقهٔ وهابیت به دست‌آویز اصلی برای جلوگیری ازگسترش تفکرهایِ نواندیشانهٔ این انقلاب شیعی، در این کشورها تبدیل شد.[3]

در این دوره، عربستان سرمایه‌گذاریِ هنگفتی برای تأسیس دانشکده‌ها و مراکز اسلامی و معهدهای علمی و تأسیس مساجد و دارالتحفیظ قرآن در کشورهای اسلامی کرد و عده‌ای

۱. *تاریخ آل سعود*، ص۸.
۲. *عناصر القوه فی توحید المملکه العربیه السعودیه*، ص۱۸۱؛ *سیاست و حکومت در عربستان سعودی*، ص۱۲۸.
۳. *ترکش‌های وهابیت در مراکش*، روزنامه شرق، ۸۲/۱۰/۱۳، به نقل ازپرفسور ظریف.

از علمای وهابی را به آن کشورها اعزام کرد و در نتیجه، جریان شکل‌گیریِ گرایش‌های وهابیت در کشورهای اسلامی قدرت بیشتری گرفت. در این سال‌ها، جنگ اعراب و اسرائیل واقع شد و فیصل در اعتراض به حمایت آمریکا از اسرائیل و برای دفاع از اعراب، فروش نفت به آمریکا را برای مدت ۵ ماه قطع کرد، که موجب بدترین بحران کمبود بنزین در تاریخ آمریکا شد.[۱] طبق نظر برخی از تحلیل‌گران، همین امر مقدمات ترور ملک فیصل به دست برادرزاده‌اش را فراهم آورد.[۲] در سخنی از سلطان بن عبدالعزیز، ولیعهد عربستان، آمده است که در ملاقات خود با نهرو، نخست وزیر هند، ابراز می‌کند که در عربستان دو امتیاز بزرگ وجود دارد، اولین امتیاز کعبه است و نهرو مدتی سکوت کرد و من تصور کردم که دومین امتیاز، را نفت می‌داند، اما او بعد از مدتی، امتیاز دوم را فیصل دانست.[۳] در واقع، فیصل اصول و مبانی مهندسی دیپلماسیِ عربستان را برای سیطره بر افکار مسلمانان جهان روشن کرد.[۴]

این سیاست را بعدها ملک فهد ادامه داد. نکتهٔ قابل تأمل در سخنانِ احسان اوغلی، دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی، این است که او افغانستان را از جمله کشورهایی بر می‌شمرد که تلاش‌های عربستان از طریق سازمان کنفرانس اسلامی باعث شد که آرامش به آن با اخراج نیروهای شوروی از آن باز گردد. شکی نیست که در دورهٔ فهد، سرسپردگی و عمل‌گرایی محض با غرب، سیاست اصلی عربستان شد. در این دوره، آمریکا از اسلام به عنوان تاکتیکی برای ستیز با کمونیسم و ناسیونالیسم عربی و در نهایت، محدودکردنِ نفوذ شوروی بهره می‌جست. هم زمان با کودتای کمونیستی و اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی و وقوع انقلاب اسلامی ایران، منافع آمریکا در منطقه به شدت در خطر بود. به همین دلیل رسانه‌های غربی در آسیای مرکزی و بیشتر کشورهای منطقه، با اختصاص بسیاری از برنامه‌های خود به ترویج اسلام، تلاش بسیاری برای تحریک اشتیاق مذهبی و

۱. *اصلاحات از درون*،همشهری۸۲/۶/۲۴ به نقل از تایمز؛ *فیصل شاهد و شهید*، مجله المنظمه، ش۸، ص۴۸.
۲. *اغتیال الملک فیصل والخلافه السعودیه*، ص۱۸۰.۶۳؛ *ترور فیصل به دست برادر زاده خود، درسهایی از مکتب اسلام*، سال۴۰، شماره ۸.
۳. *عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل سعودو الاصلاح الاسلامی المعاصر*، ص۱۱۹.
٤. *السعودیون النموذج والرساله*، مجموعه مقالات

در نتیجه، مقاومت در برابرکمونیسم انجام دادند. بنابر برآورد آماری، ۹۰درصد برنامه‌های رادیو آزادی، رادیو اروپای آزاد و صدای آمریکا به برنامه‌های اسلامی اختصاص داشت.[۱] هم‌چنین، دیوبندیه در پاکستان، با سیاست‌های ضیاء الحق و حمایت عربستان به شدت گسترش یافت و از ۹۰۰مدرسهٔ در ۱۹۷۱م به ۸۰۰۰ مدرسهٔ رسمی و۲۵۰۰۰ مدرسه غیررسمی در ۱۹۸۸م ارتقا یافت ونیم میلیون طلبه درآن مشغول به تحصیل بود.[۲] عربستان به شدت بر گسترش افکار وهابی بین آن‌ها تأکید داشت.[۳] یکی از نمونه‌های بزرگ این مدارس، مسجد و دانشگاه اسلامی ملک فیصل است. این مسجد با ظرفیت ۱۰هزار نمازگزار به همراه دانشکده و معهدهای علوم اسلامی در اسلام آباد پاکستان در ۱۴۰۸ق تأسیس شد. در این مدارس، مبارزان جوانی پدید آمدند که نیروهای جهادی طالبان را شکل دادند و خواستار برپاییِ حکومت اسلامی درکشور پاکستان و افغانستان شدند. عربستان بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ نزدیک به چهار میلیارد دلار کمک رسمی به مجاهدین پرداخت کرد و در این مدت، کمک‌های غیررسمیِ بسیاری نیز از طریق مراکز اسلامی و خیریه برای آن‌ها فرستاده شد.[۴] مجاهدین، جوانان بین ۱۴ تا ۲۴ ساله‌ای بودند که در مدارس، قرآن و احادیث نبوی را از معلمان کم‌سواد می‌آموختند و بدون فراگیریِ علوم دیگر، در صف مجاهدین قرار می‌گرفتند و هم چون سپاهیان ابن‌سعود، خود را اخوان می‌نامیدند.[۵] طالبان بعد از تسخیر کابل در ۱۹۹۶م، هیئت امر به معروف و نهی از منکر، هم‌چون حکومت سعودی، تشکیل داد و افراطی‌ترین قوانین را به اجرا گذاشت. آن‌ها مدارس دخترانه را تعطیل و زنان را از کارکردن در خارج از خانه منع کردند. تلویزیون‌ها را شکستند و پوشیدن کلیه لباس‌های ورزشی و اعمال تفریحی را ممنوع کردند و به تمام مردان دستور دادند که ریش‌های خود را بلند کنند.[۶] علمای عربستان نظیر بن‌باز، مفتی اعظم عربستان، و محمد بن جابر، رئیس دادگستری عربستان، نقش مهمی در پیشتیبانی از طالبان ایفا کردند.

۱. *سیاسی‌گرایی اسلام در آسیای مرکزی در دوره پس از شوروی*، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره۴۵.
۲. *طالبان*، ص۱۸۵.۱۹۵.
۳. *حرکه طالبان*، ص۷۶.
٤. *طالبان*، ص۴۰۴.
٥. *همان*، ص۷۸.۸۰.
٦. *همان*، ص۷۴ و۴۱۲.

یکی از رهبران طالبان، ملا ربانی در ملاقاتی که با ملک فهد در ریاض داشت، ابراز کرد: از آن جایی که عربستان مرکز دنیای اسلام است، ما مایلیم با عربستان همکاری داشته باشیم. ملک فهد نیز از اجرای شریعت و گزینش معیارهای خوب در افغانستان به دست طالبان ابراز خوشحالی کرد. او به طالبان قول داد که تا جایی که می تواند به آن‌ها کمک کند.[۱]

ملک فهد در۱۹۹۲م، اولین کنفرانس بین‌المللی برای شناساییِ اقلیت‌های مسلمان درکشورهای بیگانه وگرفتن استراتژیک مناسب و درک شرایط و نگرانی‌های آنان برگزار کرد. او به فعالیت‌های گذشتهٔ عربستان درکشورهای غربی وشرقی در مورد اقلیت‌های مسلمانان بسنده نکرد. این فعالیت‌ها مدت‌ها قبل، از طریق سازمان‌هایی نظیر *«رابطه العالم الاسلامی و هیئه الإغاثه الإسلامیه»* و *«الندوه العالمیه للشباب الإسلامی»* با مدیریت سازمان کنفرانس اسلامی در این کشورها گسترش می‌یافت.[۲] در طول زمامداریِ فهد، از طریق رابطه العالم الاسلامی ۶۰۰ مرکز اسلامی و ۱۵۰ مسجد و ۱۵۰۰ مدرسه در جهان تأسیس شد و ۶ میلیارد ریال سعودی در رابطه العالم الاسلامی هزینه شد.[۳] هم‌سوییِ عربستان با سیاست‌های آمریکا در منطقه[۴] باعث شد که عربستان امتیازهایی را برای حضور در کشورهای غربی به دست آورد: ساخت مساجد و آکادمی‌هایِ علوم اسلامی و عربی در بهترین مناطق شهرهای اروپا و آمریکا و تأسیس کرسی‌های اسلام‌شناسی در معتبرترین دانشگاه‌های جهان مانند دانشگاه هاروارد و کالیفرنیا و لندن و مسکو به عنوان قرائت اصیل از اسلام از جملهٔ آن‌هاست.[۵] این فعالیت‌ها دست‌آویزی برای توجیه عموم

---

۱. همان، ص۴۱۲.

۲. *المملکة العربیة السعودیة ومنظمة المؤتمر الاسلامی*، مقدمه کتاب.

۳. الملک فهد ومسیره التنمیه، ص۱۴۸.

٤. ظهور بی‌سابقه یک جنبش اسلامی که موفق به تشکیل حکومت اسلامی در ایران شد و در پی ایفای نقش قاطع در جهان اسلام و عرصه بین‌الملل بود، مبدل به بزرگترین تهدید برای وهابیت شد. درسال۱۳۵۹ش هنری کسینجر برای مقابله با صدور انقلاب اسلامی ایران درمیان سایر جوامع اسلامی پیشنهاد کرد که بهترین راه این است که با ایجاد یک حرکت هدایت شده اسلامی در میان اهل‌سنت که در عین حال مطابق سیاست‌ها و خواسته‌های آمریکا باشد به مقابله با انقلاب اسلامی ایران برخیزیم. کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا به ملک فهد ولیعهد عربستان گفت: تصور نمی‌کنم هیچ ملت دیگری وجود داشته باشدکه ما با آنها رابطه‌ای بهتر و احساس همکاری عمیق‌تری در مقایسه با عربستان داشته باشیم. سخنی که وی در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۷م با لحن دیگری به شاه ایران گفته بود. *(انقلاب اسلامی زمینه‌ها و پیامدها، ص۲۳۳-۲۳۲؛ تکاپوی جهانی، ص۱۹۶)* به همین دلیل زمینه های فعالیت وتقویت اسلام‌گرایان وهابی در کشورهای اسلامی تدارک دیده شد.

۵. جهود خادم الحرمین الشرفین الملک فهد، ص۱۰۰.

مسلمانان برای گسترش تعامل با غرب بود. مسجد به عنوان بارزترین نشانهٔ وجود مسلمانان در هر شهری است که روزها برای نماز و مراسم‌های مختلف، بزرگترین تجمع مسلمانان را شکل می‌دهد. مسلمانان بومیِ این کشورها توانایی تأمین هزینه‌های ساخت و برگزاری مراسم‌ها را ندارند. عربستان برای دست‌یافتن به این پایگاه، سرمایه‌های عظیمی را صرف ساخت و مدیریت آن‌ها کرد؛ برای نمونه می‌توان از مسجد و مرکز اسلامی در ژنو، پایتخت سوئیس؛ بروکسل، پایتخت بلژیک؛ مادرید، پایتخت اسپانیا؛ رم، پایتخت ایتالیا و شهرهای نیویورک، واشنگتن، کالیفرنیا در آمریکا نام برد. برخی از این مساجد گنجایش ۴ هزار نفر نمازگزار را دارند.[۱] در عوض، ملک فهد جلسه‌ای مشتمل بر ۳۵۰ تن از علما را تشکیل داد تا آن‌ها را برای صدور فتوا به منظور اجازهٔ استقرار ارتش آمریکا در عربستان، طی جنگ با عراق متقاعد کند. در نتیجه، عبدالعزیز بن باز، متنفذترین عالم عربستان و رئیس هیئت کبار العلماء، چنین فتوایی صادر کرد: «هرچند آمریکایی‌ها عقاید مذهبیِ محافظه کارانه هم‌چون کافران دارند و مسلمان نیستند، اما سزاوار پشتیبانی‌اند، زیرا آن‌ها در این‌جا هستند تا از اسلام دفاع کنند.»[۲] ملک فهد پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، درکشورهای تحت تأثیر او مانند جمهوری‌های آسیای مرکزی، اروپای شرقی، چین و روسیه فعالیت گسترده‌ای را آغاز کرد. مساجد و مدارس اسلامی فراوانی درآن‌جا تأسیس و آنان را سرپرستی کرد. با دعوت او، بسیاری از مسلمانان چین برای حج و تحصیل در دانشگاه‌های عربستان راهی آن دیار شدند و ترجمهٔ قرآن و کتاب‌های مورد نیاز را به صورت رایگان در اختیار آن‌ها گذاشت.[۳] درپیِ چندین سال فعالیت آنان، حکمرانان ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان وهابیت را بزرگ‌ترین تهدید سیاسی برای ثبات در کشورهای خود خواندند.[۴]

با رشد جمعیت حاجیان بیت‌الله الحرام، ملک فهد توسعهٔ حرمین شریفین را به صورت جدی آغاز کرد. در توسعهٔ شهر مکه و مدینه ۷۰ میلیارد ریال سعودی هزینه شد.[۵] در این دوره، تمرکز بسیاری بر آشنایی حجاج با تفکر سلفی انجام گرفت. کنفرانس و همایش‌های

۱. *المملکه العربیه السعودیه وخدمتها للاسلام و المسلمین فی الغرب*، ص۲۰.
۲. *طالبان*، ص۴۱۱.
۳. *مساهمات المملکه العربیه السعودیه لقضایا المسلمین فی الصین*، مجموعه مقالات.
٤. *طالبان*،ص۴۱۰.
۵. *عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل سعود و الاصلاح الاسلامی المعاصر*،ص۱۲۰.

بسیاری در ایام حج در مقر رابطه العالم و دیگر مراکز برگزار می‌شد و کتاب‌ها و مجلات فراوانی در بین حجاج توزیع می‌شد.

رابطه العالم الاسلامی

از آغاز قرن چهاردهم/ بیستم، تبلیغات اسلامی به یک هدف اصلیِ سازمان‌ها و نهادهای اسلامی نوبنیاد تبدیل شد. در مصر، دو سازمان رقیب، یعنی اخوان المسلمین[۱] و جماعه الشّبان المسلمین،[۲] نه تنها یک کناره‌گیریِ موقت از جامعه *(هجرت)* را تبلیغ می‌کردند، بلکه بر پایهٔ آیهٔ ۱۰۴ سورهٔ آل عمران،[۳] جوانان مسلمان را به پیوستن به گروه‌های اسلامیِ جدید فرا می‌خواندند. در هند به گونه‌ای متفاوت، یکی از پرنفوذترین و فراگیرترین جنبش تبلیغ اسلامی، با نام جماعه التبلیغ و الدعوه ـ بیشتر با عنوان جماعت تبلیغی ـ شروع به کار کرد. این جنبش به رهبری مولوی محمد الیاس کاندهلوی م۱۳۶۳ق صورت گرفت که متوجه شبه قاره و کشورهای همسایه شد. در آفریقا نیز فرقه‌های تیجانیه، سنوسیه، احمدیه و اسماعیلیه اندیشهٔ اسلام را برای نفوذ در میان نومذهبان به کار می‌بردند. اما فعالیت‌های تبلیغیِ سازمان‌هایِ اسلامی هنوز محدود به فعالیت پراکندهٔ چند مرکز آموزش اسلامی بود. تنها پس از جنگ جهانی دوم بود که تشکیلات اسلامیِ فراملی به یک ضرورت اساسی تبدیل شد.[۴]

رابطه العالم الاسلامی بزرگ‌ترین مرکز تبلیغات اسلامی در جهان است که با بیش از ۵۰ سال فعالیت، نقش اساسی در ترویج وهابیت در جهان ایفا کرده است. اکنون نیز وهابیت بر این سازمان ـ که مرکزی‌اش در مکه است ـ سیطره دارد. شورایی که در ابتدا این سازمان را اداره می‌کردند، متشکل از ابوالحسن ندوی *(از هند)*، سعید رمضان *(از مصر)*، ابوالاعلی مودودی *(از پاکستان)* و علّال الفاسی *(از مراکش)* از جمله حامیان جریان‌های

۱. حسن البنّا آن را در ۱۹۲۸م تأسیس کرد.
۲. عبدالحمید بای سعید و دیگران آن را در ۱۹۲۷م تأسیس کردند و افرادی چون حسن البنّا نیز در آن نقش داشتند.
۳. ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون؛ و باید از میان شما گروهی باشد که دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آن‌ها رستگاران‌اند".
٤. سازمان‌های دولتی مانند «المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیه» در ۱۹۶۰م در قاهره و سازمان‌های نیمه دولتی و تحت نظارت دولت تأسیس شد؛ مانند «رابطه العالم الاسلامی» که مرکز اصلی آن عربستان بود *(تأسیس در ۱۹۶۲م)* و «جمعیه الدعوه الاسلامیه» که با حمایت دولت لیبی در ۱۹۷۲م تأسیس شد. ر.ک: *دایره المعارف جهان نوین اسلام*، ج۲، ص۶۰۱.

گوناگون سلفیهٔ نوین بودند[1] و ریاست شورا برعهدهٔ مفتی اعظم عربستان سعودی، محمدبن ابراهیم آل شیخ، قرار داشت و محمد سرور الصبّان، تاجر مکی و نخستین دبیر کل سازمان، به شدت از نگرش وهابی دفاع می‌کرد و بدین طریق، نفوذ وهابی‌ها در این سازمان اسلامی تأمین شده بود.[2] سران عربستان همیشه در تبرئهٔ خویش برای استفادهٔ ابزاری از این سازمان کوشیده‌اند، اما شکی نیست که رابطه العالم منادی تفکرات وهابیت بوده است.[3] پس از مرگ محمدبن ابراهیم آل الشیخ، عالم وهابی دیگر، عبدالعزیزبن باز، ریاست شورای مؤسسان را بر عهده گرفت و در حال حاضر، عبدالعزیزبن عبدالله آل الشیخ ریاست آن را عهده‌دار است که هر سه رئیس هیئت کبار العلماء عربستان هستند.[4] اهمیت این سازمان به حدی است که عضو ناظر در سازمان ملل متحد برای شرکت در سازمان‌های اقتصادی و اجتماعی دارد و به عنوان عضو مراقب در سازمان کنفرانس اسلامی، یونسکو و یونیسف حضور دارد.[5] گرچه در اساسنامهٔ آن ذکر شده که این سازمان بین المللی اسلامی برای ترویج پیام اسلام و تعلیم اصول و مبانی آن و مبارزه با توطئه‌های ضد اسلامی است و به هیچ کشوری تعلق ندارد،[6] به دلیل این‌که ۹۰درصد بودجهٔ آن را عربستان تأمین می‌کند،[7] سیاست‌های آن را نیز عربستان مشخص می‌کند.

«رابطه» در دههٔ ۱۹۷۰م، به تدریج فعالیت‌های خود را در زمینه‌های هماهنگی بین مراکز اسلامی و تبلیغ در سراسر جهان گسترش داد و کوشید شوراهای قاره‌ای *(پنج شورا در ۱۹۸۵م)* و شوراهای اسلامی محلی در ۲۸ جامعه اقلیت مسلمان به وجود آورد. رابطه یک مجمع جهانی مساجد *(المجلس العالَمی للمساجد)* به وجود آورد که کارش هماهنگ کردنِ فعالیت‌هایِ تبلیغی در جهان بود. از آغاز تأسیس «رابطه»، عالمان وهابی خواستار تأسیس یک شورای فقهی شده بود که وظیفهٔ شرح و بسط احکام و قوانین فقهی را، که مورد

۱. شورای مؤسسان از ۲۷ نفر تشکیل شده بود که پیروان مکاتب اشعری، ماتریدی، صوفی و...در آنها دیده می‌شد اما در عین حال گرایش به اهل حدیث، تفکرات ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب در این افراد مشهود است.(علماء الاسلام، ص۲۰۶).
۲. *دائره المعارف جهان نوین اسلام*، ج۲، ص۶۵۷.
۳. مصاحبه با اولیوویه دالاژ *(نویسنده کتاب ژئوپلتیک عربستان سعودی)*، روزنامه ایران، ۱۳۸۶/۷/۱۷.
٤. *رابطه العالم الاسلامی حقایق وارقام*، ص۵.
٥. سایت رابطه العالم اسلامی، http://www.themwl.org/Profile/default.aspx?l=AR
٦. *رابطه العالم الإسلامی* فی ۲۵ عاماً، ص۲۵.
۷. *تعلیم ابناء المسلمین من خلال منح الدارسه، مجموعه مقالات.*

پذیرش جهانی‌اند، برعهده گیرد. این مجمع در ۱۹۷۶م بوجود آمد که به عنوان نمایندهٔ رسمی مسلمانان، با دیگر آکادمی‌های اروپا و دیگر نقاط جهان همکاری داشت.

یکی از زیر مجموعه‌های رابطه العالم الاسلامی، سازمان بین‌المللی امداد اسلامی *(هیئة الإغاثة الإسلامیة العالمیة)* است که موظف به کمک‌رسانی به کشورهای اسلامی است. عربستان از طریق بانک توسعهٔ اسلامی ۷۷ میلیارد ریال به ۳۵ کشور اسلامی و عربی کمک کرد که بعد از آمریکا، دومین رتبه را درکمک‌رسانی به کشورهای عربی اسلامی دارد. این کشور بین ۱۴۱۴ تا ۱۴۱۶ق بیش از دو میلیارد و هفتصد میلیون ریال سعودی در بوسنی و هرزگوین هزینه کرده است. ۸۷۷ مدرسه تحت کفالت آن‌هاست و۱۵۰ مسجد ترمیم و تجهیز شده است. سه میلیون ریال سعودی کتاب به آن جا فرستاده و ۶۴ دورهٔ آموزش زبان عربی برگزار شده است.[۱]

در کنفرانس جهانی که برای بررسی تلاش‌های عربستان در ترویج اسلام در۱۴۳۲ق برگزار شد، گفته شد که در طول سه دههٔ اخیر، عربستان ۳۷۵ میلیارد ریال سعودی برابر با ۱۰۰ میلیارد دلار به ۹۵ کشور درحال توسعه کمک کرده است. این پول برابر چهار درصد سود ناخالص ملیِ این کشور است.[۲]

رابطه العالم برای تربیت مبلغان در پیش‌برد اهداف خود به صدها دانشجو از سراسر جهان نیاز داشت. از بین دانشگاه‌های هفت‌گانهٔ عربستان، سه دانشگاه بزرگ برای آموزش و پژوهش در علوم اسلامی و عربی به وجود آمد: الجامعه الاسلامیه در مدینهٔ منوره، جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامیة در ریاض، جامعه ام القری در مکه مکرمه.[۳]

دانشگاه الامام محمد بن سعود الاسلامیه: تا به حال انشعاب‌هایی از این دانشگاه، به صورت دانشکده‌های فقه و مطالعات اسلامی، در کشورهای آمریکا، ژاپن، اندونزی، امارت، موریتانی، جیبوتی تأسیس شده است. حدود نود هزار دانشجو دراین مراکز تحصیل کرده‌اند که تا ۱۴۱۹ق بیش از بیست و یک هزار نفر از این افراد از دانشکده‌های خارج از عربستان

---

۱. *جهودخادم الحرمین الشرفین الملک فهد*، ص۱۲۵.

۲. http://www.sayidaty.net/article.view.php?aid=۷۶۵۲

۳. *المکانه الدینیه للمملکه العربیه السعودیه*، مجموعه مقالات.

در رشته‌های علوم اسلامی و زبان عربی فارغ التحصیل شده‌اند. هم‌چنین مسئولان دانشگاه در پیِ توافق با بسیاری از دانشگاه‌های کشورهای اسلامی و غربی، استادان این دانشگاه را به صورت مهمان برای تدریس مباحث اسلام‌شناسی با گرایش سلفی‌گری اعزام می‌کنند، که تاکنون ۲۰۰ حلقهٔ علمی برگزار شده است.[۱]

الجامعه الاسلامیه: این دانشگاه به دستور ملک سعود در۱۳۸۱ق در شهر مدینه تأسیس شد.[۲] او دریافته بود که به منظور نشر وهابیت، باید مراکز بزرگ و مجهز برای تحصیل تا سطح عالی تأسیس کند تا پس از جذب دانشجو از سراسر دنیا، به خصوص آسیا و آفریقا و آموزش آنان، به کشور خود باز گردانده شوند و درآن‌جا، با حمایت‌های مادی و معنویِ عربستان، وهابیت را گسترش دهند. به همین منظور، یکی از دانشگاه‌های مهم دینی در مدینه منوره در سال ۱۳۸۱ق با نام الجامعه الاسلامیه تأسیس شد. این مرکز با بودجهٔ سنگین و خصوصی سه میلیون ریال سعودی کارش را آغاز کرد.[۳]

در همان ابتدای حرکت این دانشگاه، گروهی از استادان آن، مانند استاد فاسی و استاد عبد السلام هاشم تأکید کردند که این دانشگاه باید به سرعت مانند دانشگاه الازهر مصر شود، با این تفاوت که هدف این دانشگاه، دعوت به عقیدهٔ سلفیه در سطح جهان است و دانشجویان آن هر یک نمایندهٔ این کشور در شهرهای دوردست خواهند بود.[۴]

در این دانشگاه، فراگیری اسلام بر اساس کتاب‌های سلفیه مورد تأکید است و هرگونه تفکر خارج از آن تخطئه می‌شود. برخی اسلوب دانشگاه را در نقد آرای دیگران بدون حضور صاحب‌نظر، از ضعف‌هایِ دانشگاه برشمرده‌اند.[۵] ۸۵ درصد دانشجویان این دانشگاه از خارج از عربستان بورسیه می‌شوند و پانزده درصد نیز سهمیهٔ تحصیل مردم عربستان است.[۶]

این دانشگاه پنج دانشکده دارد: دانشکدهٔ شریعت، دانشکدهٔ دعوت واصول دین، دانشکدهٔ

۱. *تعلیم ابناء المسلمین من خلال منح الدارسه*، مجموعه مقالات و سایت دانشگاه امام محمدبن سعود:
http://www.imamu.edu.sa/support_deanery/pnircs/aslam/Pages/Role%۲۰of%۲۰the%۲۰university.aspx

۲. *تاریخ الملک سعود*، ج۳، ص۱۳۶.

۳. *همان*، ج۳، ص۱۵۹.

٤. ***جهود المملکة العربیة السعودیة فی الدعوة الی الله***، ج۱، ص۲۳۸.

٥. بنگرید به اعتراض عبدالله الشمری در کنفرانسی در ***جامعة الاسلامیه***:
http://saudiyoun.com/index.php?option=com_content&view=article&id=۴۴۸

٦. جهود *خادم الحرمین الشرفین الملک فهد*، ص۹۷.

قرآن کریم و مطالعات اسلامی، دانشکده ادبیات عرب و دانشکدهٔ حدیث که تا سال ۱۴۲۸ق، تعداد فارغ‌التحصیلان این دانشکده‌ها بیش از ۱۰۰۰۰ نفر بوده است.[۱] علاوه بر این دانشکده‌ها، پنج مرکز مطالعات اسلامی زیر نظر این دانشگاه مشغول آموزش هستند. در آماری که در سال ۱۴۱۹ق منتشر شد، گفته شد که تعداد ۲۵۰۶۲ نفر از ۱۷۹ کشور جهان برای تحصیل به این دانشگاه آمده‌اند.[۲] این افراد در پیِ بازگشت به کشورهای خویش، برای امام جماعت، تدریس و تربیت، مورد حمایت عربستان قرار می‌گیرند و با ایجاد مراکز علمی و فرهنگی و ترجمهٔ کتاب‌های سلفیه از عربی به زبان بومی سهم بسیاری در گسترش سلفیت دارا می‌باشند.[۳] حدود۲۴۰۰ نفر از فارغ‌التحصیلان تا ۱۴۱۸ق از این دانشگاه، برای تدریس به مراکز مختلف جهان فرستاده شده‌اند.[۴]

یکی از دانشکده‌های اساسی در دانشگاه‌هایِ علوم اسلامی عربستان، دانشکدهٔ تبلیغات اسلامی *(کلیه الدعوه)* است که به امور محتوایی و روش‌های تبلیغات می پردازد. بیش از ده هزار طلبهٔ دینی ازاین دانشکده‌ها در سطح کارشناسی ارشد و دکترا فارغ‌التحصیل و در این امر متمرکز شده‌اند. سران این تفکر بر این امر پافشاری می‌کنند و تصمیم دارند از این راه ندای سلفیت را به گوش جهانیان برسانند. برای این منظور، با تأسیس وزارت «الشؤن الاسلامیه و الاوقاف و الدعوه و الارشاد»، سیاست‌گذاریِ تبلیغ سلفیت در سراسر جهان و داخل عربستان به صورت جدی پی‌گیری می‌شود.

۱. *برای اطلاع ازآمار به سایت دانشگاه مراجعه* شود: http://iu.edu.sa/web/content.aspx?id=۱۱۵

۲. برای اطلاع از آمار دقیق تعداد دانشجویان هر کشور، تعداد فارغ‌التحصیلان کارشناسی ارشد و دکتری هر کشور، ر.ک: *تعلیم ابناء المسلمین من خلال منح الدارسه*، همان.

۳. *تعلیم ابناء المسلمین من خلال منح الدارسه*، همان.

٤. *جهود خادم الحرمین الشرفین الملک فهد*، ص۱۰۴.

فهرست منابع

۱. ***اصلاحات از درون***، قدیری، نیلوفر، «همشهری» ۸۲/۶/۲۴ ۱۳.

۲. ***اغتیال الملک فیصل والخلافة السعودیة***، خلیل، نبیل خلیل، دارالفارابی، بیروت، ۲۰۰۷م.

۳. ***انقلاب اسلامی زمینه‌ها و پیامدها***، محمدی، منوچهر، انتشارات نهاد، قم، ۱۳۸۱ش.

۴. ***تاریخ آل سعود***، السعید، ناصر، مطبعه الاتحاد، بیروت، [بی تا].

۵. ***تاریخ الملك سعود الوثیقة والحقیقة***، سلمان بن سعود، دار الساقی، بیروت، ۲۰۰۵م.

۶. ***ترکش‌های وهابیت در مراکش***، رشیدی، الهام، «روزنامه شرق»، ۱۳۸۲/۱۰/۱۳.

۷. ***ترور فیصل به دست برادرزاده خود***، بی نام، مجله «درسهایی از مکتب اسلام»، شمارهٔ ۸، سال ۴۰، ۱۳۷۹ش.

۸. ***تعلیم ابناء المسلمین من خلال منح الدارسه***، المغامسی، سعید، مجموعه مقالات المملکه العربیه السعودیه فی ماه عام بحوث ودارسات، داره الملک عبدالعزیز، ریاض، ۱۴۲۸ق. برای دیدن این منبع بنگرید به: http://www.darah.org.sa/bohos/۰.htm

۹. ***جهود خادم الحرمین الشریفین الملك فهد بن عبد العزیز في دعم الأقلیات المسلمة***، وزارة الشئون الإسلامیة و الأوقاف و الدعوة و الإرشاد، ریاض، ١٤٢٣ق.

۱۰. **جهود المملکه العربیه السعودیه فی الدعوه الی الله، بی نام، وزاره الشؤون الاسلامیه و الاوقاف و الدعوه و الارشاد**، ریاض، ۱۴۱۹ق.

۱۱. ***حرکه طالبان من النشوء الی السقوط***، سرافراز، محمد، دارالمیزان، بیروت،]بی تا].

۱۲. ***دائره المعارف جهان نوین اسلام***، زیر نظر جان ل. اسپوزیتو سرپرست، ترجمهٔ حسن طارمی و دیگران، نشر کتاب مرجع و نشر کنگره، تهران، ۱۳۸۸ش.

۱۳. ***رابطة العالم الإسلامي في ۲۵ عاماً إنجازات وتطلعات***، دبیرخانه رابطه، چاپ رابطه، ۱۴۰۷ق؛ ۱۹۸۷م.

۱۴. ***رابطه العالم الاسلامی حقایق وارقام***، تحریریه رابطه، انتشارات رابطه، مکه، ۱۴۲۲ق.

۱۵. ***ریشه‌های بحران در خاور میانه***، احمدی، حمید، انتشارات کیهان، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۸ش.

۱۶. **السعودیون النموذج والرساله**، سعود بن سلمان آل سعود، مجموعه مقالات المملکة العربیة السعودیة فی ماه عام بحوث ودارسات، داره الملک عبدالعزیز، ریاض، ۱۴۲۸ق. برای دیدن این منبع بنگرید به: http://www.darah.org.sa/bohos/۰.htm

۱۷. ***سیاست و حکومت در عربستان سعودی***، *سید داود آقایی*، انتشارات تهران، ۱۳۶۸ش.

۱۸. ***سیاسی‌گرایی اسلام در آسیای مرکزی در دوره پس از شوروی***، *آکینر، شیرین، فصلنامه «مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، شماره ۴۵، ۱۳۸۳ش.*

۱۹. ***طالبان زنان تجارت مافیا و پروژه عظیم نفت در آسیای مرکزی***، رشید، احمد، ترجمهٔ نجله خندق، نشر بقعه، تهران، ۱۳۸۲ش.

۲۰. **عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل سعود والاصلاح الاسلامی المعاصر**، الکیلانی، کمال، **الأمانة العامة للاحتفال بمرور مائة عام علی تأسیس المملکة العربیة السعودیه**، ریاض، ۱۴۱۹ق.

۲۱. ***عناصر القوه فی توحید المملکه العربیه السعودیه***، محمد الفقیر، بدر بن عادل، **الأمانة العامة للاحتفال بمرور مائة عام على تأسيس المملكة العربية السعوديه**، ریاض، ۱۴۱۹ق
۲۲. ***فیصل شاهد و شهید***، *بی نام*، مجله «المنظمه»، ش۸، ص۴۸، ۲۰۰۸م
۲۳. ***مساهمات المملکه العربیه السعودیه لقضایا المسلمین فی الصین***، چونگ چین، مجموعه مقالات المملکه العربیه السعودیه فی ماه عام بحوث ودارسات، داره الملک عبدالعزیز، ریاض، ۱۴۲۸ق. برای دیدن این منبع دیجیتالی بنگرید به:
http://www.darah.org.sa/bohos/۰.htm
۲۴. ***المکانه الدینیه للمملکه العربیه السعودیه***، السدلان، صالح،، مجموعه مفالات المملکه العربیه السعودیه فی ماه عام بحوث و دارسات، داره الملک عبدالعزیز، ریاض، ۱۴۲۸ق؛ برای دیدن منبع دیجیتالی بنگرید: http://www.darah.org.sa/bohos/۰.htm
۲۵. ***الملک فهد مسیره التنمیه***، المسلم، ابراهیم، الدار الثقافیه للنشر، قاهره، ۱۴۲۳ق.
۲۶. ***ملک فیصل والتضامن الاسلامی***، سندی، عبدالله محمد، مجله داره، شماره ۲، سال پنجم، ۱۴۰۰ق.
۲۷. ***المملکه العربیه السعودیه وخدمتها للاسلام والمسلمین فی الغرب***، الترکی، عبدالله بن عبدالمحسن، **وزارة الشئون الإسلامية و الأوقاف و الدعوة و الإرشاد**، عربستان، ۱۴۱۷ق.
۲۸. ***المملکه العربیه السعودیه ومنظمه المؤتمر الاسلامی*** دعم متواصل و تطور مشهود، إدارة الإعلام بالأمانة العامة لمنظمة المؤتمر الإسلامی، جده، ۱۴۳۲ق.
۲۹. *منظمة المؤتمر الإسلامي تعيش عصرها الذهبي في عهد خادم الحرمين*، **الزهراني، عبدالرزاق**، روزنامه «الرياض»، ١٤٣٢/١/١٦ق.
۳۰. ***نبذه عن منظمه المؤتمر الاسلامی***، بی‌نام، مجله «المنظمه»، ش۱۰، ص۷۸، ۲۰۰۹م.
۳۱. ***علماء الاسلام تاریخ و بنیه الموسسه الدینیه في السعودیه بین القرنین الثامن عشر و الحادي عشر***، ملین، محمدنبیل، ترجمه محمد الحاج سالم و عادل بن عبدالله، الشبکة العربیة للابحاث و النشر، بیروت، ۲۰۱۱م.

بررسی انتقادهای ابن تیمیه بر آیه ولایت

روح الله فروغی
(مدرس حوزه و کارشناسی ارشد فلسفه)

مقدمه

مدرسهٔ پربار و یقین‌آور ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام همواره سیراب کنندهٔ تشنگان معرفت بوده تا با حضور نزد این میراث گران‌بها، که در حقیقت میراث پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله است، برای مشکلات فکری خویش چاره‌ای جویند و به حقیقت ناب دست یابند. تبیین این مدرسه و تلاش برای شناساندنِ درست آن نیز وظیفهٔ تمام کسانی است که بر درستی این راه و حقانیت این بزرگان آگاه‌اند. البته در این میان، برخی با وجود آفتاب، بیراهه پیموده‌اند و به جای آب، در پیِ سراب دویده‌اند و در انتها، هم‌چنان سرگردان‌اند.

در این میان، ابن‌تیمیه، رهبر یک جریان فکری که ریشه‌های آن را می‌توان در میان برخی از گذشتگان نیز دید، به اظهار عقاید خاصی پرداخته که حجم فراوانی از آن مربوط به مبارزه با اندیشهٔ شیعه است؛ به گونه‌ایی که برخی از علاقه‌مندانِ وی از صرف عمر ایشان در راه مبارزه با شیعه اظهار تأسف کرده‌اند. به نظر می‌رسد، ابن‌تیمیه به نحوی به مبارزه با مدرسهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌پردازد و تمام توان خویش را در کم‌رنگ کردنِ این اندیشهٔ ناب به کار می‌گیرد و چنان در این زمینه تندروی می‌کند که مدافعان امروزین او نیز در اثبات نداشتنِ عداوت و دشمنیِ ابن‌تیمیه با اهل‌بیت علیهم‌السلام به نگاشتنِ کتاب می‌پردازند.[1]

این نگاشته کلام ابن‌تیمیه را در مقابل آرایِ مرحوم علامه حلّی درباره آیهٔ ولایت بررسی می‌کند و در پایان، اثبات خواهد کرد که انتقادهایِ ابن‌تیمیه بر کلام علامه حلی پذیرفته نیست.

کلید واژه: آیهٔ ولایت، امامت، اجماع، نقد، ابن‌تیمیه، علامه

---

۱. *ابن‌تیمیه لم یکن ناصبیاً*، سلیمان بن صالح الخراشی.

منهاج الکرامه فی معرفه الامامه یکی از کتاب‌هایِ بی‌نظیری است که در تبیین و استدلال بر عقاید امامیه نگاشته شده است و در آن، علامه با بیان استدلال‌هایِ عقلی و نقلی، به اثبات حقانیت مکتب تشیع پرداخته است. شخصیت علامه حلّی نیز نیازی به توصیف ندارد. شخصیتی که در علوم گوناگون همچون فقه و حدیث و به ویژه کلام، سرآمد دوران بوده است.

این کتاب تا جایی اهمیت یافت که کسی هم‌چون ابن‌تیمیه را بر آن داشت تا در ردّ آن و به گمان خویش، برای جلوگیری از انتشار عقاید شیعه کتابی را بنگارد. این کتاب که *منهاج السنه النبویه فی رد کلام الشیعه القدریه* نامیده شده، در مقابل کتاب علامه نگاشته شد و چون آن کتاب «منهاج الکرامه» نام گرفت، ابن‌تیمیه کتاب خویش را «منهاج السنه» نامید تا به گمان خویش از اندیشهٔ گذشتگان دفاع کند.

علامه کتاب خویش را بدون توجه به تعصّب‌هایِ ناشی از احساسات و توهین به دیگران آغاز کرده و به پایان رسانده است، به خلاف ابن‌تیمیه که برخی از عبارت‌هایِ رکیک را نیز چاشنی کلام خویش کرده است. او در سراسر کتاب خویش، هنگام نقل کلام از علامه، با عنوان «قال الرافضی» از ایشان یاد می‌کند برای نمونه، خطبهٔ این دو کتاب قابل تأمل است.

ابتدا *منهاج الکرامه* نگاشتهٔ علامه چنین است:

> **اما بعد فهذه رسالة شریفه و مقاله لطیفه اشتملت علی اهم المطالب فی احکام الدینی و اشرف مسایل المسلمین و هی المسأله الامامه التی یحصل بسبب ادراکها نیل درجه الکرامه و هی احد ارکان الایمان المستحق بسببه الخلود فی الجنان و التخلص من غضب الرحمان فقد قال رسول الله ﷺ: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته الجاهلیه.** پس این رساله شریف و نگاشته‌ای لطیف است که بر مهم‌ترین مطالب در احکام دین و مسایل شریف مسلمین مشتمل است و آن مسأله امامت است که با درک آن می‌توان به درجه کرامت رسید و امامت یکی از ارکان ایمان است که بواسطه جاودانگی در بهشت و رهایی از خشم خداوند حاصل می شود که پیامبر فرمود هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

و ابتدا *منهاج السنه* آمده است:

و هذا المصنف سمی کتاب منهاج الکرامه فی معرفه الامامه و هو خلیق بان سمی منهاج الندامه کما ان من ادعی الطهاره و هو من الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم بل من اهل الجبت و الطاغوت و النفاق کان وصفه بالنجاسه و التکدیر أولی من وصفه بالتطهیر و من اعظم خبث القلوب التی یکون فی قلب العبد غل لخیار المومنین و سادات اولیاء الله بعد النبیین .. و لهذا کان بینهم و بین الیهود من المشابهه فی الخبث و اتباع الهوی و غیر ذلک من اخلاق الیهود و بینهم و بین النصاری من المشابهه فی الغلو و الجهل وغیر ذلک من اخلاق النصاری[1]. و نیز در پاورقی کتاب صفدی چنین نقل شده است: ذکر الصفدی فی ترجمه ابن‌تیمیه انه سمع ابن‌تیمیه یقول ابن المنجس و یرید به ابن المطهر. و این نگارنده نام کتاب خویش را منهاج الکرامه فی معرفه الامامه گذاشته است در حالی که مناسب این بود که منهاج الندامه نام گیرد که مصنف به طهاره خوانده می‌شود در حالی که او از کسانی است که خداوند اراده تطهیر قلوب آنان را رد کرده است. بلکه از اهل جبت و طاغوت و نفاق است که انصاف آنان به نجاست و تیرگی اولی است و بزرگترین خبائثی که در قلب شخص وجود دارد کینه او نسبت به بهترین مومنان و سادات اولیاء خداوند است و لذا میان اینان و یهود در خبائث و هواپرستی مشابهت وجود دارد و میان این‌ها و نصارای در غلو و جهل مشابهت وجود دارد.

در بخشی از *منهاج الکرامه*، مرحوم علامه دلایل قرآنی فراوانی را بر امامت علی علیه‌السلام اقامه می‌کند که با رجوع به کتاب‌هایِ آنان صدق کلام علامه روشن می‌شود. اما نحوهٔ رفتار ابن‌تیمیه با هر یک از این دلایل قابل توجه است.

اولین آیهٔ مورد استدلال، آیه ۵۵ سورهٔ مائده است که به آیهٔ ولایت مشهور شده است. مرحوم علامه چنین می‌فرماید:[2]

الاول (من البراهین الدالة علی امامة علی علیه‌السلام، قوله تعالی انما ولیکم الله و

۱. *منهاج السنه*،ج ۱،ص۲۱.
۲. *منهاج الکرامة فی معرفة الامامة*، ص ۱۴۰.

رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلاة و یوتون الزکوة و هم راکعون[1]

و قد أجمعوا انها نزلت فی علی، قال الثعلبی فی اسناده الی ابن‌ذر قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله بهاتین و الاصمتا و رأیته بهاتین و الاعمیتا یقول: "علی قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره و مخذول من خذله" اما انی صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و آله یوما صلاة الظهر فسأل سائل فی المسجد فلم یعطه احد شیئاً فرفع السائل یده الی السماء و قال اللهم انک تشهد انی سألت فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یعطنی احد شیئاً و کان علی بن ابی طالب راکعاً فوماً بخضره الیمین و کان متختماً فیها فأقبل السائل حتی اخذ الخاتم و ذلک بعین النبی صلی الله علیه و آله فلما فرغ من صلاته رفع رأسه الی السماء و قال اللهم ان موسی سالک ... اللهم و انا محمد نبیّک و صفیّک. اللهم فاشرح صدری و یسرلی امری و اجعل لی وزیراً من اهلی علیاً اشدد به ظهری. قال ابوذر فما استقم قال اقرأ انما ولیکم الله و رسوله الی راکعون.[2] اولین برهان بر امامت علی علیه السلام فرمایش خداوند است که اولیای شما تنها خداوند و رسول و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند. کسانی که نماز را اقامه می‌کنند و زکاه می‌دهند در حالی که در رکوع هستند. پس اجماع کرده‌اند که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است. ثعلبی به اسناد خود از ابی‌ذر نقل می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به دو گوش خود شنیدم و الا کر باد و به دو چشم خود دیدم و الا کور باد که فرمود علی علیه السلام پیشوای خوبان است و قاتل کافران. هر کس او را نصرت دهد نُصر خواهد دید و هر که با او مخالفت کند پشیمان خواهد شد و ما با پیامبر صلی الله علیه و آله در حال نماز بودیم که گدایی وارد مسجد شد و هیچ کس به او کمک نکرد پس سایل دستانش را به سوی آسمان گشود و گفت خدایا شاهد باش که در مسجد پیامبرت کسی به من کمک نکرد و علی ابن ابی طالب علیه السلام در نماز بود پس اشاره به دست راست خویش کرد در حالی‌که در آن انگشتری بود. پس سائل

۱. مائده/ ۵۵.
۲. *الکشف والبیان، المعروف بتفسیر الثعلبی*، ج۴، ص۸۰، دار احیاء و التراث العربی.

انگشتر را گرفت و این در مقابل چشمان پیامبرﷺ بود. پس پیامبر پس از فراغت از نماز رو به آسمان نمود و این دعا را خواند. ابوذر می‌گوید کلام پیامبر تمام نشده بود که جبرئیل نازل گردید و گفت محمد بخوان انما ولیکم الله و رسوله و....

ابن‌تیمیه در پاسخ به این دلیل، ابتدا با پرخاش و دشنام به شیعیان شروع می‌کند و می‌گوید بیشترین فضایلی که آنان به اهل‌بیت‌علیهم‌السلام نسبت می‌دهند یا مناقبی که برای علی‌علیه‌السلام می‌گویند دروغی بیش نیست و شیعیان از این فضایل ساختگی، فراوان نقل کرده‌اند ـ که این ادعا البته مانند بیشتر ادعاهایِ ابن‌تیمیه بی‌دلیل و بنیان است.

برای نمونه، به این سخن از ابن‌تیمیه توجه فرمایید:

و الجواب (جواب از استدلال علامه بر دلالت آیه ولایت بر امامت علی‌علیه‌السلام من وجوه: احدها ان یقال لیس فی ما ذکره ما یصلح ان یقبل ظناً بل کل ما ذکره کذب و باطل من جنس السفسطه و هو لو افاده ظنوناً کانت تسمیته براهین تسمیه منکره ... فالصادق لابد له من برهان علی صدقه و الصدق المجزوم بانه صدق هو المعلوم و هذا الرجل جمیع ما ذکره من الحجج فیها کذب فلا یمکن ان یذکر حجه واحده جمیع مقدماتها صادقه فان المقدمات الصادقه یمتنع ان تقوم علی باطل و سنبین ان شاء الله تعالی عند کل واحده منها ما یبین کذبها فتسمیه هذه براهین من احتج الکذب ثم انه سیعتمد فی تفسیر القرآن علی قول یحکی عن بعض الناس مع انه قد یکون کذبا علیه و ان کان صدقا فقد خالفه اکثر الناس...

بل سنبین ان شاء الله قیام البراهین الصادقه التی لا تتناقض علی کذب ما یدعیه من البراهین و ان الکذب فی عامتها کذب ظاهر لا یخفی الا علی من اعمی الله قلبه ... و هذا لان اصل الرفض کان من وضع قوم زنادقه منافقین و مقصودهم الطعن فی القرآن و الرسول ...

و لهذا دخلت عامه الزنادقه من هذا الباب فان ما تنقله الرافضه من الاکاذیب

تسلّطوا به علی الطعن فی الاسلام ... ثم نقول ثانیا الجواب عن هذه الایه.[1]

پس جواب به این کلام از چند وجه است. اول آنچه مولف گفته است اصلا قابل گمان بردن نیست بلکه هر چه گفته دروغ و باطل است و از جنس سفسطه می‌باشد و آنکه صادق است باید بر صدق خویش برهان بیاورد و آنچه واضح الصدق است معلوم می‌باشد و هر حجتی این مرد ذکر کند دروغ است و امکان ندارد که دلیلی بیاورد که مقدمات آن همگی راست باشد چون مقدمات صادق بر شیء باطل اقامه نمی‌شود و ما بعداً دروغ او را یک به یک روشن خواهیم نمود. پس این کلمات را برهان نامیدن از دروغ‌های بزرگ است. علاوه بر اینکه مؤلف در تفسیر قرآن بر قول برخی تمسک کرده است که بر او دروغ بسته است و اگر راست هم باشد مخالف بیشتر مردم است. پس ما انشاء الله براهینی اقامه می‌کنیم تا کذب براهین او واضح شود و اینکه کذب به این روشنی بر کسی مخفی نمی‌ماند مگر آنکه خداوند قلب او را میرانده باشد.

گمان بر این است که تاکنون در عالم استدلال و محاجه، هیچ کس چنین شیوه‌ای را برنگزیده باشد و به حق، این شیوهٔ ابن‌تیمیه قابل بررسی است. اولین پاسخ این شخص به علامه، نسبت دادنِ کذب به ایشان در بیش از ۵ مورد است و سپس، بیان این‌که چه کسی زندیق و چه کسی کافر است. این‌گونه استدلال و بی‌ادبی در مناظره را باید در مقابل متانت و ادب علامه سنجید، که بدون تعرض به شخصیت افراد و حفظ احترام متقابل، تنها به ذکر دلایل خویش اکتفا می‌کند. توهین‌های ابن‌تیمیه به این مورد اختصاص ندارد و تقریباً اولین پاسخ او به استدلال‌هایِ علامه، به جای بهره‌گیری از مقدمات استوار تکرار این‌گونه کلمات است. در ادامه، ابن‌تیمیه در جواب می‌گوید:

شیوه ابن‌تیمیه در مناظره قابل بررسی می‌باشد او در ابتدای هر پاسخ به علامه، به توهین می‌پردازد و شخص مقابل را به کفر و الحاد متهم می‌نماید و سپس به پاسخی می‌پردازد که قسمت اصلی آن ادعاهای بی‌دلیل است.

همین که یک حدیث در *تفسیر ثعلبی* باشد یا بگویند این حدیث اجماعی است فایده‌ای ندارد، بلکه باید اسناد این حدیث را بشناسیم.

۱. *منهاج السنه*، ج۷، ص۹.

ابن‌تیمیه ظاهراً به فرمایش علامه توجهی نکرده است. علامه نفرموده است که چون ثعلبی چنین مطلبی را گفته است، پس مسلّم است، بلکه می‌فرماید این نکته که حضرت، انگشتر را صدقه داده و این آیه در مورد او نازل شده است، مورد اجماع است و ثعلبی نیز در تفسیر خود این مطلب را آورده است.

تلاش بعدی ابن‌تیمیه جالب‌تر است. او می‌گوید:

> **الثانی قوله (علامه حلّی) قد اجمعوا انها نزلت فی علی من اعظم الدعاوی الکاذبة بل اجمع اهل العلم بالنقل علی انها لم تنزل فی علی بخصوصه و ان علیاً لم یتصدق بخاتمه فی الصلاة و اجمع اهل العلم بالحدیث علی ان القصة المروية فی ذلک من الکذب الموضوع**. دوم قول حلی که می‌گوید اجماع کرده‌اند که این آیه درباره علی نازل شده است. از بزرگترین ادعاهای دروغین است، بلکه اهل علم اجماع کرده‌اند که درخصوص علی نازل نشده است و اصلاً علی‌علیه‌السلام در نماز انگشتر خویش را صدقه نداده است و اهل علم به حدیث اجماع کرده‌اند که این حدیث ساختگی و دروغ است.

در این‌جا، ابن‌تیمیه از سه اجماع سخن می‌گوید، ولی حتی برای یکی از این سه نیز شاهدی نمی‌آورد؛ این در حالی است که او مدعی بود اجماع فایده‌ای ندارد. آنچه ابن‌تیمیه بدان اجماع دارد این است:

۱. علما اجماع دارند که این آیه فقط دربارهٔ علی نازل نشده است.

۲. اجماع کرده‌اند که علی انگشتر خود را در نماز صدقه نداده است.

۳. اجماع کرده‌اند که این قصه دروغ بوده است.

اجماع بر نازل شدن آیه ولایت درباره امیرمومنان‌علیه‌السلام قابل تردید نمی‌باشد و این اجماع درکتب اهل‌سنت بیان گردیده است.

بیان چنین جمله‌هایی از چنین کسی عجیب نیست که هدف اصلیِ خویش را دشمنی با اهل‌بیت‌علیهم‌السلام و امیرمؤمنان‌علیه‌السلام قرار داده است. اجماع چهارمی که ابن‌تیمیه ادعا می‌کند چنین است:

«و اما ما نقله من تفسیر الثعلبی فقد اجمع اهل العلم بالحدیث ان الثعلبی

یروی طائفه من الاحادیث الموضوعات کالحدیث الذی یرویه فی اول کل سورة عن ابی امامة فی فضل تلک السورة و کامثال ذلک».[1] اما آنچه از تفسیر ثعلبی نقل شده است پس اهل علم به حدیث اجماع کرده‌اند که ثعلبی برخی روایات ساختگی را نقل کرده است مانند روایاتی که دراول هر سوره درباره فضایل آن سوره نقل کرده است.

و اجماع پنجم چنین است:

و قد أجمع اهل العلم بالحدیث علی انه لا یجوز الاستدلال بمجرد خبر یرویه الواحد من جنس الثعلبی و النقاش والواحدی و امثال هولاء المفسرین لکثرة ما یروونه من الحدیث و یکون ضعیفاً بل موضوعاً ... .

پس اهل علم به حدیث اجماع کرده‌اند که جایز نیست به مجرد خبر واحدی که افرادی همچون ثعلبی و نقاشی و واحدی روایت کرده‌اند استدلال شود چون این‌گونه مفسران بسیاری از احادیث ضعیف و حتی ساختگی را نقل می‌کنند.

پس از اجماع پنجم، برای این‌که انحصار ادعای اجماع را از دست دیگران خارج کند، بار دیگر به علامه حلّی حمله می‌کند و می‌گوید:

و سنذکر انشاء الله ما تبین کذبه عقلاً و نقلاً و انما المقصود هنا بیان افتراء هذا المصنف او کثرة جهله حیث قال: "و قد اجمعوا انها نزلت فی علی فیالیت شعری من نقل هذا الاجماع من اهل العلم العالمین بالاجماع فی مثل هذا الامور فان نقل الاجماع من مثل هذا لا یقبل من غیر اهل العلم بالمنقولات و ما فیها من اجماع و اختلاف فالمتکلم و المفسّر و المورخ و نحوهم لو ادعی احدهم نقلاً.[2]

از بیان شیخ ابن‌تیمیه چنین استفاده می‌شود:

الف) هیچ کس در عالم به منقولات آگاهی ندارد به جز خود ابن‌تیمیه.

ب) در مقابل یک اجماع می‌توان ادعای شش اجماع کرد، بدون این‌که دلیلی بر آن اقامه کنیم.

ج) ادعای اجماع حق مسلّم یک نفر است و آن ابن‌تیمیه است.

---

۱. *منهاج السنه*، ج۷، ص۱۲.
۲. همان، ج۷،ص۱۴.

د) کسی حق ندارد از ابن‌تیمیه دربارهٔ تعداد اجماع‌هایی که نقل کرده و صحت و سقم آن سؤال کند.

هـ) ابن‌تیمیه به جای پژوهش و تحقیق در این باره که چه کسانی این اجماع را نقل کرده‌اند به لیت و لعلّ روی می‌آورد و آرزو می‌کند که ناقل این اجماع را بیابد که البته راه مناسبی برای پنهان کردنِ جهل است.

به نظر می‌رسد، با این روش ابن‌تیمیه می‌توان پاسخ تمام اشکال‌هایِ موجود در عالم را داد و بعد هم بگوییم هر کس خلاف اجماع مدعای من بگوید، یا ضعیف است یا دروغ‌گوست و در آخر از آرزوهای خویش دربارهٔ یافتنِ ناقل مدعا سخن بگوییم. انصافاً این یکی از روش‌هایِ عجیب این شخص در استدلال‌ها و کتاب‌های خویش، به ویژه در *منهاج السنه* است که دیگران برای ادعای اجماع خویش باید دلیل اقامه کنند، اما خود ابن‌تیمیه به هر تعداد که لازم باشد اجماع از آستین خویش خارج می‌کند.

در سطرهای آینده اثبات خواهیم کرد که ابن‌تیمیه لااقل در دو ادعای خویش، بیهوده سخن گفته است، زیرا هم اجماع بر این وجود دارد که مقصود از آیه، علی بن ابی طالب است و هم اجماع وجود دارد که ثعلبی مورد تأیید علماست. علامه چنین ادعا کرده که اجماع اهل سنت بر این شده که این آیه در حق علی علیه‌السلام نازل شده و بیش از این ادعایی را طرح نکرده است. ایشان برای اثبات کلام خویش دلیل اقامه کرده و در ادعای خویش صادق و صائب است، زیرا اگر کسی ادعا کند که این مسئله اجماعی است، قصد او از اجماعی این است که دست‌کم یکی از علما یا این اجماع را خود تحصیل کرده و برای ما نقل کرده یا او نیز ناقل اجماع است. مقصود از اجماع در این‌جا اجماع شیعه نیست، بلکه واضح است که وقتی به اجماع اشاره می‌شود، مقصود اجماع کسانی است که قول آنان در ادعای اجماع حجیت دارد، و گرنه به تقید آن به «اجماع شیعه» یا دیگر عبارت‌ها نیاز می‌شد؛ همان‌گونه که در کتاب‌هایِ ما نیز هنگامی‌که لفظ اجماع نقل می‌شود، مقصود اجماع علمای شیعه است، و گرنه با تعبیرهایی هم‌چون «اجماع عامّه» تذکر داده می‌شود.

ابن‌تیمیه در رد کلام علامه ادعای پنج اجماع نموده است که حتی یکی از آنها را نیز اثبات نکرده است.

در هر دو صورت، ادعای اجماع صحیح است، گرچه نسبت به گذشتگان احتمال اجماع محصّل بیشتر است، زیرا تتبع آنان فراوان‌تر و دایرهٔ کتاب‌ها محدودتر بوده است. اما ابن‌تیمیه که پنج اجماع را ادعا کرده است چه خواهد کرد؟ اگر برای یکی از این پنج اجماع دلیل اقامه کند، باز هم بی‌فایده است، مگر این‌که به دقت پنج اجماع را برای ما نقل کند تا در قول خود صادق باشد.

اما کسانی که در مورد نزول این آیه در حق علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل اجماع کرده‌اند، عبارت‌اند از:

۱. قاضی عضدالدین ایجی *(متولد ۵۶ ق)* در کتاب *المواقف فی علم الکلام* می‌گوید: **«اجمع ائمة التفسیر ان المراد علی»**[۱].

دربارهٔ قاضی عضدالدین ایجی آمده است: **قاضی قضاة الشرق، شیخ العلماء، کان اماماً فی المعقولات، محققاً مدققاً قائماً بالاصول والمعانی و العربیة، شارکاً فی الفقه و غیره من الفنون.** و دربارهٔ کتاب *مواقف*، شوکانی می‌گوید: «و هو کتاب یقصر عنه الوصف و لا یستغنی عنه من رام تحقیق الفن.»

بعید می‌دانم که کسی بتواند در میزان احاطهٔ قاضی عضدالدین ایجی خدشه‌ایی وارد آورد و قطعاً آرای او بر ابن‌تیمیه برتری دارد. مهم‌ترین کتاب کلامیِ اهل سنت نگاشتهٔ اوست و شروح و حواشیِ فراوانی بر آن نگاشته شده است که یک دهم آن نصیب کتاب‌های ابن‌تیمیه نشده است. پس، ابن‌تیمیه نمی‌تواند با حربهٔ همیشگیِ خویش، او را ناآگاه به منقولات معرفی کند.

هم ایجی و هم تفتازانی چنین تعبیر می‌کنند که امامان تفسیر و بزرگان این علم اجماع کرده‌اند که مقصود از ولی در این آیه، علی بن ابیطالب است.

علاوه بر این به این، عبارت توجه کنید.

جصاص در تفسیر خود می‌نویسد:

روی عن مجاهد والسدی و ابی‌جعفر و عتبة بن ابی حکیم انها نزلت فی علی بن ابیطالب علیه‌السلام حین تصدق بخاتمه و هو راکع.[۲]

۱. *المواقف فی علم الکلام*، ص۴۰۵.
۲. *احکام القرآن*، ج۴، ص۱۰۲.

۲. شجری جرجانی در *کتاب امالی* خود بیش از ده سند برای این روایت نقل می‌کند:

اخبرنا ابوبکر محمد بن علی بن احمد الجورذانی بقراءتی علیه باصفهان، قال اخبرنا ابومسلم عبد الرحمن بن شهدل المدینی، قال اخبرنا احمد بن محمد بن سعید الکوفی، قال: اخبرنا احمد بن الحسن بن سعید بن ابوعبدالله، قال حدثنا ابی، قال حدثنا حصین بن مخارق عن الحسن بن زید بن حسن عن ابیه عن ابائه عن علی علیه‌السلام انی تصدق بخاتمه و هو راکع فنزلت فیه هذه الایة «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا ...»، و باسناده قال حدثنا حصین بن مخارق عن عبد الصمد عن ابیه عن ابن عباس انما ولیکم الله ... نزلت فی علی بن ابیطالب علیه‌السلام، و باسناده قال حدثنا حصین بن مخارق عن عمرو بن خالد عن الامام الشهید ابی الحسین، زید بن علی عن ابائه عن علی علیه‌السلام.

۳. ابن کثیر دمشقی سلفی می‌گوید:

عن ابی صالح عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله الی المسجد والناس یصلون بین راکع و ساجد و قائم و قاعد و اذا مسکین یسأل فدخل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و قال أعطاک احد شیئاً؟ قال: نعم، قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: من؟ قال ذلک الرجل القائم، قال: و علی ای حال اعطاکه؟ قال: و هو راکع، قال: و ذلک علی بن ابیطالب علیه‌السلام، قال: فکبر رسول الله عند ذلک و هو یتولّ و من یقول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون و هذا اسناد لا یقدح به.[1]

۴. سیوطی، محدث، مفسر و ادیب مشهور، می‌گوید:

قوله تعالی انما ولیکم الله ... اخرج الطبرانی فی الاوسط بسند فیه مجاهیل عن عمار بن یاسر قال وقف علی بن ابی طالب علیه‌السلام و هو راکع فی تطوع فنزع خاتمه فاعطاه السائل فنزلت انما ولیکم الله ... و له شاهد قال عبد الرزاق حدثنا عبدالوهاب عن مجاهد عن ابیه عن ابن عباس انما ولیکم الله

۱. *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۲، ص ۷۲.

.. قال نزلت فی علی بن ابی طالب علیه السلام و روی ابن مردویه عن وجه اخر عن ابن عباس؟ و اخرج ایضا عن علی مثله و اخرج ابن جریر عن مجاهد و ابن ابی حاتم عن سملة بن کهیل فهذه شواهد یقوی بعضها بعضا.[1]

و در *الدرر المنثور* می‌گوید:

۱. اخرج الطیب فی المتفق عن ابن عباس، قال تصدق علی بخاتمه و هو راکع فقال النبی صلی الله علیه و آله المسایل من اعطاک هذا الخاتم؟ قال ذاک الراکع فانزل الله تعالی انما ولیکم الله ...

۲. اخرج عبد الرزاق و عبد بن حمید و ابن جریر و الشیخ و ابن مردویه عن ابن عباس قال انها نزلت فی علی.

۳. اخرج الطبرانی فی الاوسط و ابن مردویه عن عمار بن یاسر.

٤. اخرج ابوالشیخ و ابن مردویه عن علی.

٥. اخرج ابن ابی حاتم و ابو الشیخ و ابن عساکر عن سلمه بن کهیل قال تصدق علی بخاتمه.

٦. اخرج ابن جریر عن اسدی و عنبه بن حکیم مثله.[2]

۵. شریف جرجانی *(میر سید شریف) (م ۸۱۶ ق)* در *شرح مواقف* می‌فرماید:

و قد اجمع ائمة التفسیر علی ان المراد به الذین یقیمون الصلاة الی قوله و هم راکعون علیّ فانه کان فی الصلاة راکعاً فسأله سایل فاعطاه خاتمه فنزلت الایة.[3]

۶. سعد الدین تفتازانی *(م ۷۹۳ ق)* در *شرح مقاصد* می‌گوید:

نزلت باتفاق المفسرین فی علی بن ابیطالب علیه السلام حین اعطی السائل خاتمه و هو راکع فی صلاته و کلمة انما للحصر بشهادة النقل و الاستعمال.[4]

در دَوَران میان پذیرش قول ابن‌تیمیه و دیگران، قول دیگران مقدم است، چون بسیاری از این افراد که ثعلبی را ستوده‌اند اهل فن رجال‌اند که ابن‌تیمیه قطعاً به پای آنان نمی‌رسد و

۱. *لباب النقول*، ج۱، ص۹۳.
۲. الدر المنثور،ج۳، ص۴۴.
۳. شرح المواقف،ج۸، ص۳۶۰.
۴. شرح المقاصد، ج۵، ص۱۷۰.

ثانیاً اگر در کلام این افراد اشکالی باشد، در خود ابن‌تیمیه چندین برابر اشکال است که همین امر سبب شده برخی به هیچ وجه او را نپذیرند. بنابراین، این جناب باید به خود زحمت می‌داد و بر ادعای اجماع خویش دلیل اقامه می‌کرد، همان‌گونه که مرحوم علامه در ادعای خویش صادق بود و بر اجماع مورد ادعای خود، دلیل اقامه فرمود.

بخش دوم ادعای ابن‌تیمیه مربوط به خدشه در ثعلبی می‌باشد و معتقد است که ثعلبی برخی از احادیث موضوع را نقل نموده است که این احادیث مربوط به فضایل برخی سوره‌های قرآن می‌باشد و برخی از احادیث دیگر که ابن‌تیمیه با عبارت «و امثال ذلک» از آن تعبیر می‌نماید. لکن آنچه که به عنوان اتهام بر ثعلبی وارد است نقل روایاتی ساختگی در فضیلت برخی سوره‌هاست و ابن‌تیمیه بر این عقیده است که روایت کردن ثعلبی از این احادیث ساختگی مورد اجماع اهل علم به حدیث است معنای این سخن البته اجماع بر ضعف خود ثعلبی نمی‌باشد.

ابن‌تیمیه در پنجمین اجماعِ بی دلیل خود می‌گوید:

و قد اجمع اهل العلم بالحدیث علی انه لا یجوز الاستدلال بمجرد خبر یرویه الواحد من جنس الثعلبی و النقاش و الواحدی و امثال هولاء المفسرین لکثره ما یروونه من الحدیث یکون ضعیفاً بل موضوعاً.

طبق ادعای ابن‌تیمیه در پنجمین اجماع بی‌دلیل خود، اهل علم به حدیث اجماع کرده‌اند و از آن‌جا که به خبر واحدی که ثعلبی و امثال او روایت کرده‌اند نمی‌توان استدلال کرد، زیرا بسیاری از احادیثی که این افراد نقل کرده‌اند ضعیف یا ساختگی است. لکن سوال این است که آیا اجماع بر این مطلب اقامه شده است؟ برای نمونه به این اقوال علماء درباره ثعلبی بنگرید.

قاضی ابن خلکان می‌گوید:

کان اوحد زمانه فی علم التفسیر و صنف التفسیر الکبیر الذی فاق غیره من التفاسیر و له کتاب العرائس ... و قال ابوالقاسم القشیری رأیت رب العزّه عزوجل فی المنام و هو یخاطبنی و اخاطبه فکان فی اثناء ذلک ان قال الرب تعالی: أقبل الرجل الصالح فالتفت فاذا احمد الثعلبی مقبل.

ابوالقاسم قشیری می‌گوید من خداوند را در خواب دیدم که با یکدیگر صحبت می‌کردیم که در این میان خداوند فرمود، مرد صالح آمد و من دیدم که ثعلبی در حال آمدن است.

و ذکره عبد الفاخر بن اسماعیل الفارسی فی کتاب سیاف تاریخ نیشابور و أثنی علیه و قال: و هو صحیح النقل موثوق به و کان کثیر الحدیث کثیر الشیوخ.[1]

عبدالفاخر در کتاب سیاف تاریخ نیشابور ثعلبی را نقل نموده و او را ستوده است و می‌گوید او به درستی نقل می‌کند و احادیث و شیوخ فراوانی داشته است.

هم‌چنین، برای نمونه می‌توان مدح ثعلبی را در این کتاب‌ها دید:
تذکره الحفاظ،ج۳، ص۱۰۹۰؛ *المختصر فی اخبار البشر*، ج۲، ص۱۰۶؛ *الوافی بالوفیات*، ج۷، ص۳۰۷؛ *البدایه و النهایه*،ج۱۲، ص۴۰ و *طبقات المفسرین*،ج۱، ص۶۵ .

کم‌ترین نتیجهٔ این مدح‌ها دربارهٔ ثعلبی این است که اجماع ادعا شده از ابن‌تیمیه واضح البطلان است و ابن‌تیمیه با اعتماد بر اندوخته‌هایِ شخصیِ خویش، ادعای اجماع می‌کرده است. علاوه بر این در کتب تفسیری دیگر نیز این مسأله بیان شده است و به تفسیر ثعلبی اختصاص ندارد.[2]

نگارنده بر این عقیده است که راز بی‌محابا بودن ابن‌تیمیه در ادعای اجماع و انکار دیگران، اعتماد او بر حافظهٔ خویش بوده است و این امری است که در برخی کتاب‌هایی که شرح احوال او را نگاشته‌اند به چشم می‌خورد. به ویژه زیادنویسیِ ابن‌تیمیه و نبودنِ بسیاری از منابع در اختیار او باعث شده است که در بسیاری از موارد، به استدلال‌هایِ خودساختهٔ خویش اتکا و در مسئله ادعای اجماع کند؛ ادعاهایی که پس از او، زمینهٔ مشکلات فراوانی را پدید آورده است.

۱. *وفیات الاعیان*، ج۱، ص۶۱.
۲. *تفسیر بیضاوی*،ج ۲، ص۸۸؛ *روح المعانی*،ج۵،ص۲۸ و *تفسیر ابی السعود*،ج۲، ص۲۵۷.

آخرین مطلبی که عمق اشتباه ابن‌تیمیه را در این باره نشان می‌دهد و بر ضعف معلومات او به روشنی دلالت دارد، این نکته است که ابن‌تیمیه گمان کرده نقل این‌که این آیه دربارهٔ امیر مؤمنان نازل شده است، به ثعلبی اختصاص دارد؛ بنابراین، تمام اهتمام خویش را بر تخریب ثعلبی استوار کرده است؛ در حالی که هجده نفر از صحابه و تابعین با توجه به سندهایِ خویش این روایت را در مدح امیر مؤمنان نقل کرده‌اند. علاوه بر آن، بیش از شصت کتاب حدیثیِ اهل‌سنت این روایت را نقل کرده است،[1] که برای نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. ابن اثیر از زین حافظ از نسایی چنین نقل می کند:

«عبدالله بن سلام قال اتیت رسول الله صلی الله علیه و آله و رهط من قومی فقلنا ان القوم حادونا لما صدقنا الله و رسوله و اقسموا لایکلمونا فانزل الله تعالی انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا. ثم اذن بلال لصلاة الظهر فقام الناس یصلون فمن بین ساجد و راکع اذا سائل یسأل فاعطاه علیّ خاتمه و هو راکع فاخبر السائل رسول الله فقراً علینا انما ولیکم الله و رسوله والذین ... اخرجه رزین[2] و رزین بن سعاویه العبدی قد وصف به «الامام المحدث الشهیر».[3]

۲. ابن ابی حاتم در تفسیر آیه می‌گوید:

«حدثنا الربیع بن سلیمان المرادی حدثنا ایوب بن سوید عن عتبه بن ابی حکیم فی قوله انما ولیکم الله و رسوله ... قال: علی بن ابیطالب علیه السلام.

حدثنا ابو سعید الاشبح حدثنا الفضل بن رکین ابو نعیم الاحول عن موسی بن قیس الحضرمی عن سلمه بن کهیل قال تصدق علی بخاتمه و هو راکع فنزلت انما ولیکم الله ورسوله ... .»[4]

۳. طبری در تفسیر خود چنین نقل می‌کند:

۱. *نفحات الازهار*، ج۲۰،ص۱۲-۱۸.
۲. *جامع الاصول*، ج۹، ص۴۷۸.
۳. *سیر اعلام النبلاء*، ج۲۰، ص۲۰۴.
۴. *تفسیر الطبری*، ج۶، ص۱۸۶.

«و امّا قوله (والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاه و يؤتون الزكاه و هم راكعون) فإن اهل التاويل اختفلوا فی المعنی به فقال بعضهم عنی به علی بن ابی طالب، و قال بعضهم عنی به جمیع المومنین» ثم ذکر: «حدّثنا اسماعیل بن اسرائیل الرملی قال، ایوب بن سوید قال حدثنا عتبه بن أبی حکیم فی هذه الآیه: (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا ...).

قال: حدثنی الحرث قال حدثنا عبدالعزیز قال حدثنا غالب بن عبید الله قال: سمعت مجاهدا یقول فی قوله (انما ولیکم الله و رسوله) الایه. قال: نزلت فی علی بن ابی طالب، تصدق و هو راکع»[1]

۴. حاکم نیشابوری نقل می‌کند:

«حدثنا ابو عبدالله محمد بن عبدالله الصفّار قال حدثنا أبو یحیی عبدالرحمن بن محمد بن سلم الرازی بإصبهان، قال حدثنا یحیی بن الضریس، قال حدثنا عیسی بن عبدالله بن عبیدالله[2] من عمر بن علی بن أبی طالب قال حدثنا أبی عن أبیه عن جده عن علی قال: نزلت هذه الآیه علی رسول الله و (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکاه و هم راکعون) فخرج رسول الله و دخل المسجد، والناس یصلّون بین راکع و قائم، فصلّی، فإذا سائل قال: یا سائل أعطاک أحد شیئاً؟ فقال: لا الاّ هذا الراکع ـ لعلیّ ـ أعطانی خاتماً.

قال الحاکم: هذا حدیث تفرّد به الرازّیون عن الکوفیین، فان یحیی بن الضریس الرازی قاضیهم و عیسی الغلوی من اهل الکوفه.[3]»

۵. طبرانی در معجم الاوسط می‌گوید:

«حدثنا محمد بن علی الصائغ قال: حدثنا خالد ابن یزید العمری، قال: حدثنا اسحاق بن عبدالله بن محمدبن علی بن حسین، عن الحسین بن زید، عن أبیه

۱. *همان.*
۲. *کذا و سیأتی صحیحه.*
۳. *معرفه علوم الحدیث*،ص ۱۰۲.

زید بن الحسن، عن جده قال: سمعت عمار بن یاسر یقول: وقف علی علیّ بن ابی طالب سائل و هو راکع فی تطوّع فنزع خاتمه فأعطاه السائل، فأتی رسول اللهﷺ فأعلمه ذلک، فنزلت علی النبیﷺ هذه الایه (انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون) فقرأها رسول اللهﷺ ثم قال: من کنت مولاه فعلیّ علیه السلام مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه لا یروی هذا الحدیث عن عمّار بن یاسر إلاّ بهذا الإسناد، تفرّد به خالد ابن یزید»[1]

۶. ابو نعیم حافظ با سند خود نقل می‌کند:

«حدثنا ابراهیم بن عیسی التنوخی قال: حدثنا یحیی بن علی، عن عبیدالله بن موسی، عن أبی الزبیر، عن جابر قال: جاء عبدالله بن سلام و أناس معه، فشکرا مجانبه الناس إیّاهم فقد أسلموا، فقال ابغونی سائلاً، فدخلنا المسجد، فدنا سائل الیه فقال أعطاک احد شیئا؟ قال: نعم مررت برجل راکع فأعطا فی خاتمه. قال: فاذهب فأره فذهبناه و علی قائم قال: هذا فنزلت: (انما ولیکم الله ...)»[2]

۷. ثعلبی نقل می‌کند:

«قوله تعالی: (إنما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون). قال ابن عباس: و قال السدی، و عتبه بن حکیم، و غالب بن عبدالله: إنما عنی بقوله (والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون) علی بن أبی طالب رضی الله عنه، مر به سائل و هو راکع فی المسجد فأعطاه خاتمه. أخبرنا أبوالحسن محمد بن القاسم بن أحمد، قال: حدّثنا أبو محمدعبدالله بن أحمد الشعرانی، قال: حدّثنا أبو علی احمدبن علی بن رزین، قال: حدّثنا المظفر بن الحسن الأنصاری، قال حدّثنا السید بن علی،قال:

۱. *المعجم الأوسط*،ج۷، ص۱۲۹.
۲. *خصائص الوحی المبین*،ص۲۰ *عن کتاب ما نزل فی علی لأبی نعیم الاصفهانی*.

حدّثنا يحيى بن عبدالحميد الحمانى، عن قيس بن الربيع، عن الأعمش، عن عبابه بن الربعى، قال: بينا عبد الله بن عباس جالس على شفير زمزم إذ أقبل رجل متعمم بعمامه، فجعل ابن عباس لا يقول قال رسول الله إلا قال الرجل قال رسول الله.»

«فقال ابن عباس: سألتک بالله من أنت؟ قال: فكشف العمامه عن وجهه و قال: يا ايها الناس من عرفنى فقد عرفنى، و من لم يعرفنى فدنا جندب بن جناده البدرى أبوذر الغفارى، سمعت رسول اللهﷺ بهاتين و الاصمتا (و أشار به أذنيه) و رأيته بهاتين و الا فعميتا (و أسار إلى عينيه) يقول: على قائد البرره، وقاتل الكفره، منصور منصره مخذول من خذله. أما إنى صلّيت مع رسول اللهﷺ يوماً من الأيّام صلاه الظهر فسأل سائل فى المسجد فلم يعطه احد ما فرفع السائل يده الى السماء و قال: اللهم اشهد إنى سألت فى مسجد رسول اللهﷺ فلم يعطنى أحد شيئا و كان على راكعاً فأومى اليه يختصره اليمنى و كان يتختّم فيها، فأقبل السائل حتى أخذ الخاتم من خنصره، وذلک بعين النبىﷺ.

فلما فرغ النبىﷺ من صلاته رفع رأسه الى السماء وقال: اللهم إن أخى موسى سألک فقال: (ربّ اشرح لى صدرى ويسّرلى امرى. واجعل لى وزيرا من اهلى هارون اخى. اشدد به ازرى...) الآيه، فأنزلت عليه قرآنا ناطقا: (سنشد عضدک بأخيک ونجعل لكما سلطانا) اللهم و أنا محمد نبيّک و صفيّک، اللهم فاشرح لى صدرى، يسرلى امرى، واجعل لى وزيراً من أهلى، عليا اشدد بى ظهرى. قال ابوذر: فوالله ما استتم رسول الله7 الكلمه حتى أنزل عليه جبرئيل من عندالله فقال: يا محمد اقرأ قال: و ما أقرا؟ قال: اقرا (انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاه و يؤتون الزكاه و هم راكعون).

سمعت ابا منصور الجمشاذى، سمعت محمدبن عبدالله الحافظ، سمعت اباالحسن على بن الحسن، سمعت اباحامد محمد بن هارون الحضرمى، سمعت

محمد بن منصور الطوسی، سمعت احمدبن حنبل یقول: ما جاء لأحد عن اصحاب رسول اللهﷺ من الفضائل ما جاء لعلّی بن أبی طالبعليه‌السلام »

۸ . واحدی در اسباب النزول می‌گوید:

«قوله تعالی: (انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا) قال جابر بن عبدالله: جاء عبدالله بن سلام الی النبیﷺ فقال: یا رسول الله إن قوماً من بني نضیر قد هاجرونا و فارقونا و أقسموا أن لا یجالسونا، و لانستطیع مجالسه اصحابک لبعد المنازل و شکی ما یلقی عن الیهود، فنزلت هذه الآیه فقرأها علیه رسول اللهﷺ فقال: رضینا بالله و برسوله و بالمومنین اولیاء و نحو هذا. قال الکلبی وزاد: إنّ آخر الایه فی علی بن أبی طالبعليه‌السلام ، لأنّه أعطی خاتمه سائلا وهو راکع فی الصلاه.أخبرنا أبوبکر التمیمی قال أخبرنا عبدالله بن محمدبن جعفر قال حدثنا الحسین بن محمد بن أبی هریره قال: حدّثنا عبدالله بن عبدالوهاب قال: حدّثنا محمد بن الأسود عن محمد بن مروان عن محمد بن السائب عن أبی صالح عن ابن عباس قال: أقبل عبدالله بن سلام و معه نفر من قومه قد آمنوا فقالوا: یا رسول الله إن منازلنا بعیده و لیس لنا مجلس و لا متحدّث، و إن قومنا لما رأونا آمنا بالله و رسوله و صدّقناه رفضونا و أنفسهم أن لایجالسونا و لا یناکحونا ولا یکلمونا فشق ذلک علینا، فقال لهم النبیﷺ (إنما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا) الایه ثم إن النبیﷺ خرج الی المسجد والناس بین قاریء» و راکع، فنظر سائلاً فقال: هل اعطاک احد شیئا؟ قال: نعم خاتم من ذهب. قال: من اعطاکه؟ قال: ذلک القائم و أوما بیده الی علی بن ابی طالبعليه‌السلام . فقال: علی أیّ حال أعطاک؟ قال: أعطانی و هو راکع، فکبّر النبیﷺ ثم قرأ: (و من یتولّ الله ورسوله والذین آمنوا فإنّ حزب الله هم الغالبون).[1] »

۹. حاکم حسکانی نقل می‌کند:

«قوله سبحانه: (إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة

۱. *اسباب النزول*، ص۱۱۳.

و يؤتون الذكاة و هم راكعون)»

قول ابن عباس فيه:

«أخبرنا أبوبكر الحارثى قال: أخبرنا أبوالشيخ، قال: حدثنا أحمد بن يحيى بن زهير التسترى، و عبدالرحمان بن أحمد الزهرى قالا: حدثنا أحمدبن منصور قال: حدثنا عبدالرزاق، عن عبدالوهاب بن مجاهد، عن أبيه: عن ابن عباس فى قوله تعالى: و(انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا) قال: نزلت فى على بن أبى- طالب عليه السلام أخبرنا السيد عقيل بن الحسين العلوى قال: أخبرنا ابو الحسين محمد بن عبدالله المزين قال: أخبرنا أبوبكر احمد بن محمد ابن عبدالله قال: حدثنا الفهم بن سعيد بن الفهم بن سعيد بن سُليک بن عبدالله الغطفانى صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله قال: حدثنا عبدالرزاق ابن همام عن معمر»

عن ابن طاووس عن أبيه قال:

«كنت جالسا مع ابن عباس اذ دخل عليه رجل فقال: أ خبرنى عن هذه الايه: (إنما وليكم الله و رسوله) فقال ابن عباس: أنزلت فى علىبن أبى طالب عليه السلام .»

اخبرنا الحسين بن محمد الثقفى قال:

«حدثنا عبدالله بن محمدبن أبى شيبه قال: حدثنا عبيدالله بن أحمد بن منصور اكسائى قال: حدثنا أبوعقيل محمد بن حاتم قال: حدثنا عبدالرزاق قال: حدثنا ابن مجاهد، عن أبيه: عن ابى عباس فى قوله: (إنما وليكم الله و رسوله والذين آمنوا). قال: على عليه السلام .»

و أخبرنا الحسين *(ابن محمد الثقفى)* قال:

«حدثنا أبو الفتح محمد بن الحسين الأزدى الموصلى قال: حدثنا عصام بن غياث السمان البغدادى (قال) حدثنا أحمد بن سيار المروزى قال: حدثنا عبدالرزاق به، (و) قال: نزلت فى على بن أبى طالب.»

أخبرنا عقيل بن الحسين قال: أخبرنا على بن الحسين قال: حدثنا محمد ابن عبيدالله قال: حدثنا أبوعمر وعثمان بن احمد بن عبدالله الدقاق ببغداد ابن السماک قال: حدثنا

عبدالله بن ثابت المقرى قال: حدثنى أبى عن الهذيل، عن مقاتل، عن الضحاک [عن] ابن عباس [به]. و حدثنى الحسن بن محمد بن عثمان الفسوى عن ابن عباس.

و حدثنا الحسن بن محمد بن عثمان الفسوى بالبصره، قال:

«حدثنا يعقوب بن سفيان قال: حدثنا أبونعيم الفضل بن دكين، و حدثنى الأعمش عن مسلم البطين عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس فى قوله تعالى: (انما وليكم الله و رسوله) يعنى ناصركم الله و (رسوله) ثم قال: (و الذين آمنوا) فخص عن بين المومنين على بن أبى طالب فقال: (الذين يقيمون الصلاه) يعنى يتمون وضوءها و قراءتها و ركوعها و سجودها و خشوعها فى مواقيتها (ويؤتون الزكاه و هم راكعون) و ذلک أن رسول اللهﷺ صلّى يوما بأصحابه صلاه الظهر و انصراف هو و أصحابه، فلم يبق فى المسجد غير على قائما يصلى بين الظهر و العصر، اذا دخل (المسجد) فقير من فقراء المسلمين، فلم يرفى المسجد أحدا خلا عليا فأقبل نحوه فقال: يا ولى الله بالذى يصلى له أن تتصدق على بما أمكنک. و له خاتم عقيق يمانى احمر (كان) يلبسه فى الصلاه فى يمينه، فمد يده فوضعها على ظهر و اشار إلى السائل بنزعه، فنزعه دعا له، و مضى و هبط جبرئيل فقال النبىﷺ لعلى: لقد باهى الله بک ملائكه اليوم، اقرأ (إنما وليكم الله و رسوله)»

أخبرنا أحمد بن محمد بن احمد الفقيه، قال: أخبرنا عبدالله بن محمد ابن جعفر قال: حدثنا الحسن بن محمد بن أبى هريره قال: حدثنا عبدالله بن عبدالوهاب،قال: حدثنا محمدبن الأسود عن محمد بن هارون، عن محمد ابن السابک، عن أبى صالح:

عن ابن عباس قال:

«أقبل عبدالله بن سلام و معه نفرمن قومه ممن قد آمنوا بالنبى فقالوا: يا رسول الله إن منازلنا بعيده و ليس لنا مجلس و لا متحدث دون هذا المجلس، و ان قومنا لما رأونا آمنا بالله و برسوله و صدقناه رفضونا و آلوا على أنفسهم أن لا يجالسونا و لايناكحونا و لا يكلمونا فشق ذلک علينا

فقال لهم النبیﷺ: (إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون).

ثم إن النبی خرج إلی المسجد و الناس بین قائم و راکع فبصر بسائل فقال له النبیﷺ: هل أعطاک أحد شیئا؟ قال: نعم خاتم عن ذهب. فقال له النبی: من أعطاکه؟ قال: أعطانی و هو راکع. فکبر النبیﷺ ثم قرأ: (ومن یتول الله ورسوله و الذین آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون)»

اخبرنا عبدالله بن یوسف فی الفوائد قال: أخبرنا علی بن محمد بن عقبه، قال:

«عن أنس: إن سائلا أتی المسجد و هو یقول: من یقرض الملی الوفی؟ و علیؑ راکعه یقول بیده خلفه السائل خذه أی اخلع الخاتم من یدی.

فقال رسول اللهﷺ: یا عمر وجبت. قال: بأبی أنت و أمی رسول الله ما وجبت؟ قال: وجبت له الجنه و الله ما خلعه من یده حتی خلعه من کل ذنب و من کل خطیئه. قال: بأبی و أمی یا رسول الله هذا لهذا؟ قال: هذا عن فعل هذا من أمتی.»

أخبرنی الحاکم الوالد، و محمدبن القاسم أن عمر بن احمد بن عثمان الواعظ أخبرهم: أن محمد بن أحمد بن أیوب بن الصلت المقرىء حدثهم قال: حدثنا أحمد بن إسحاق ـ و کان ثقه ـ قال: حدثنا أبو أحمد زکریا بن دویر بن محمد بن الأشعث بن قیس الکندی: قال: حدثنا حمید الطویل عن أنس قال:

«خرج النبیﷺ إلی صلاه الظهر فإذا هو بعلی یرکع و یسجد، و اذا بسائل یسائل فأوجع قلب علی کلام السائل، فأومأبیده الیمنی إلی خلف ظهره فدنا السائل عنه فسل خاتمه عن إصبعه، فأنزل الله فیه آیه من القرآن و انصرف علی إلی المنزل، فبعث النبیﷺ إلیه فأحضره فقال: أی شیء عملت یومک هذا بینک وبین الله تعالی؟ فأخبره فقال: هنیا لک (أ) به الحسن قد أُنزل الله فیک آیه من القرآن: (إنما ولیکم الله و رسوله) الآیه.

«أخبرنا أبو سعيد المطرز، و أبو على حداد، و أبوالقاسم غانم بن محمد ابن عبدالله . ثم أخبرنا أبو المعالى عبدالله بن احمد بن محمد، أنبانا أبو على الحداد قالوا: أنبانا أبونعيم الحافظ، أنبانا سليمان بن أحمد، أنبانا عبدالرحمان بن محمد بن سالم [سلم] الرازى، أنبانا محمدبن يتحيى بن ضريس العبدى[1] [الضيدى].

۱۰. دمشقی می‌گوید:

«(و هم راكعون) نزلت فى على عليه السلام تصدق وهم راكع.»[2]

۱۱. ابن کثیر می گوید:

«و قال ابن أبى خاتم: حدثنا الربيع بن سليمان المرادى، حدثنا أيوب بن سويد عن عتبه بن ابى حكيم فى قوله (إنما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا قال: هم المؤمنون و على بن أبى طالب.»

«وحدثنا أبوسعيد الاشج، حدثنا الفضل بن دكين أبونعيم الاحول، حدثنا موسى بن قيس الحضرمى، عن سلمه بن كهيل قال: تصدق على بخاتمه و هو راكع فنزلت (إنما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاه و يؤتون الزكاه و هم راكعون).»

وقال ابن جرير:

«حدثنى الحارث، عبدالعزيز، حدثنا غالبا بن عبدالله سمعت مجاهدا يقول: فى قوله (انما وليكم الله و رسوله) الايه، نزلت فى على بن ابى طالب عليه السلام، تصدق و هم راكع.»

و قال عبد الرزاق:

حدثنا عبدالوهاب بن مجاهد، عن أبيه عن ابن عباس فى قوله: (إنما وليكم الله و رسوله)، الايه، نزلت فى على بن ابى طالب عليه السلام .

۱. *شواهد التنزيل لقواعد التفضيل*: ج۱، ص۲۰۹-۲۴۶.
۲. *تفسیر قرآن*، ج۱، ص۳۹۳.

و روی ابن مردویه من طریق سفیان الثوری، عن أبی سنان، عن الضحاک، عن ابن عباس قال:

کان علی بن أبی طالب قائما یصلی. فمر سائل و هو راکع، فأعطاه خاتمه. فنزلت (إنما ولیکم الله و رسوله) الایه.

الضحاک لم یلق ابن عباس.

و روی ابن مردویه أیضا من طریق محمدبن السائب الکلبی- و هو متروک -عن أبی صالح عن ابن عباس قال: خرج رسول الله صلی الله علیه و آله الی المسجد و الناس یصلون بین راکع و ساجدو قائم و قاعد، و اذا مسکین یسأل، فدخل رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: «أعطاک أحد شیئا؟ قال: نعم قال: عن؟ قال: ذلک الرجل القائم، قال: علی أی حال اعطاکه؟ قال و هو راکع، قال و ذلک علی ابن ابی طالب علیه السلام، قال: فکبر رسول الله صلی الله علیه و آله عند ذلک وهو یقول (ومن یتولّ الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون) و هذا إسناد لایقدح به. ثم رواه ابن مردویه من حدیث علی بن أبی طالب علیه السلام نفسه و عمار بن یاسر و أبی رافع»[1]

۱۲. ابن حجر می‌گوید:

«رواه ابن أبی حاتم من طریق سلمه بن کهیل قال: تصدق علی بخاتمه و هو راکع، فنزلت: (إنما ولیکم الله و رسوله) و لإبن مردویه من روایه سفیان الثوری عن ابن سنان عن الضحاک عن ابن عباس قال: کان علی علیه السلام قائما یصلی، فخرّ سائل و هو راکع فأعطاه خاتمه فنزلت. و روی الحاکم فی علوم الحدیث من روایه عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی: حدثنا أبی عن أبیه عن جده علی بن أبی طالب علیه السلام قال: نزلت هذه الآیه: (إنما ولیکم الله و رسوله) الآیه فدخل رسول الله صلی الله علیه و آله المسجد والناس یصلون، بین قائم و راکع و ساجد و اذا سائل، فقال له رسول الله: أعطاک أحد شیئا؟ قال لا الا هذا الراکع یعنی

۱. *تفسیر ابن کثیر*، ج۲،ص۶۴

علیا، أعطانی خاتمه . رواه الطبرانی فی الأوسط فی ترجمه محمد بن علی الصائغ. و عند ابن مردویه من حدیث عمار قال: وقف بعلی سائل و هو واقف فی صلاتهم الحدیث . و فی اسناده خالدبن یزید العمری و هو متروک. و رواه الثلبی من حدیث أبی ذرمطولا و اسناده ساقط»[1]

۱۳. و سیوطی می‌گوید:

«أخرج الخطیب فی المتفق عن ابن عباس قال: تصدق علی بخاتمه و هو راکع فقال النبیﷺ للسائل: من أعطاک هذا الخاتم؟ قال: ذاک الراکع. فأنزل الله (انما ولیکم الله و رسوله)

و اخرج عبد الرزاق و عبد بن حمید وابن جریر و أبو الشیخ و ابن مردویه، عن ابن عباس فی قوله: (و انما ولیکم الله و رسوله) الآیه قال: نزلت فی علی ابن ابی طالب علیه‌السلام .

و اخرج الطبرانی فی الأوسط و ابن مردویه عن عمار بن یاسر قال: وقف بعلی سائل و هو راکع فی صلاه تطوع، فنزع خاتمه فأعطاه السائل، فأتی رسول اللهﷺ فأعلمه ذلک، فنزلت علی النبیﷺ هذه الآیه:(إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون) فقرأها رسول اللهﷺ علی اصحاب ثم قال: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و أخرج أبوشیخ و ابن مردویه عن علی بن أبی طالب قال: نزلت هذه الآیه علی رسول اللهﷺ فی بیته (إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا) إلی آخر الآیه، فخرج رسول اللهﷺ فدخل المسجد و جاء الناس یصلون بین راکع و ساجد و قائم یصلی. فإذا سائل فقال: یا سائل هل أعطاک احد شیئا؟ قال: لا الا ذاک الراکع لعلی بن ابی طالب علیه‌السلام أعطانی خاتمه.

و أخرج ابن جریر عن مجاهد فی قوله (انما ولیکم الله و رسوله) الآیه نزلت فی علی ابن أبی طالب علیه‌السلام تصدق و هو راکع و أخرج ابن مردویه عن طریق الکلبی عن أبی صالح عن

۱. *الکاف الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف*، ج۱، ص۶۴۹ مع الکشاف.

ابن عباس قال: أتى عبدالله ابن سلام و رهط معه من أهل الكتاب نبى اللهﷺ عند الظهر فقالوا: يا رسول الله إن بيوتنا قاصيه، لانجد من يجالسنا و يخالطنا دون هذا المسجد، و إن قومنا لما رأونا قد صدقنا الله و رسوله و تركنا دينهم أظهروا العداوه، أقسموا أن لايخالطونا و لايؤاكلونا، فشق ذلک علينا، فبيناهم يشكون ذلک الى رسول اللهﷺ إذ نزلت هذه الآيه على رسول اللهﷺ (انّما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاه و يؤتون الزكاه و هم راكعون) و نودى بالصلاة صلاة الظهر، و خرج رسول اللهﷺ فقال: أعطاک أحد شيئا؟ قال: نعم. قال: من؟ قال: ذاک الرجل القائم. قال: على أى حال أعطاكه؟ قال: و هو راكع، قال: و ذاک على بن ابى طالب، فكبر رسول اللهﷺ عند ذلک و هو يقول: (ومن يتولّ الله و رسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون).

و اخرج طبرانى و ابن مردويه و أبو نعيم عن أبى رافع قال: دخلت على رسول اللهﷺ و هو نائم يوحى إليه، فإذا حيه فى جانب البيت فكرهت أن أبيت عليها فأوقظ النبىﷺ و خفت أن يكون يوحى إليه، فاضطجعت بين الحيه و بين النبى اللهﷺ لئن كان منها سوء كان فى دونه، فمكث ساعه فاستيقظ النبىﷺ و هو يقول(إنما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاه و يؤتون الزكاه و هم راكعون) الحمد الله الذى أتم لعلى نعمه و هنيئا لعلى بفضل الله إياه»[1]

١. *الدر المنثور فى التفسير بالمأثور*، ج٣، ص١٠٥.

فهرست منابع:

۱. القرآن الکریم.
۲. ***احکام القرآن***، احمد بن علی جصاص، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳. ***اسباب النزول***، واحدی، دار الکتاب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱.
۴. ***تاریخ دمشق***، ابن عساکر، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۵.
۵. ***تفسیر ابی السعود*** *(ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن)* محمد بن محمد عمادی، دار احیاء التراث، بیروت.
۶. ***تفسیر بیضاوی***، دار الفکر، بی‌تا، بیروت.
۷. ***تفسیر طبری***، محمد بن جریر طبری، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۵.
۸. ***الدّر المنثور***، سیوطی، کتابخانه ایت الله نجفی، ۱۴۱۴، قم.
۹. ***روح المعانی***، آلوسی، دار احیاء التراث، بیروت، بی تا.
۱۰. ***جامع الاصول فی احادیث الرسول***، ابن اثیر، مکتبه المدبولی، قاهره، ۱۳۸۹.
۱۱. ***الکشف والبیان المعروف بتفسیر الثعلبی***، دار احیاء التراث العربی.
۱۲. ***شواهد التنزیل لقواعد التفضیل***، *حاکم حسکانی*، موسسه الطبع والنشر لوزاره الثقافه، طهران، ۱۴۱۱.
۱۳. ***شرح المواقف***، شریف جرجانی، دار الکتب العلمیه.
۱۴. ***شرح المقاصد***، تفتازانی، دار المعارف، پاکستان، ۱۴۰۱.
۱۵. ***سیر اعدام النبلاء***، ذهبی، موسسه الرساله، بیروت،۱۴۳۰.
۱۶. ***لباب النقول***، سیوطی، دار احیاء العلوم، بیروت، بی تا.
۱۷. ***منهاج الکرامه***، حسن بن یوسف مطهر حلی، تحقیق عبدالرحیم مبارک، نشر عروج
۱۸. ***منهاج السنه النبویه***، ابن‌تیمیه، تحقیق محمد رشاد سالم.
۱۹. ***المواقف فی علم الکلام***، عضدالدین ایجی، ۱۴۱۹، بیروت
۲۰. ***المعجم الاوسط***، طبرانی، دار الحرمین للطباعه و النشر، بی جا، ۱۴۱۵
۲۱. ***نفحات الازهار***، میلانی، قم، ۱۳۷۸
۲۲. ***وفیات الاعیان و ابناء ابناء الزمان***، ابن خلکان، دار الثقافه، لبنان

فدک
از پیامبر صلی الله علیه و آله تا خلافت

مجید جعفرپور
(پژوهشگر و دانش‌پژوه سطح سه امامت)

از روزی که سرزمین فدک با نام فاطمه علیها السلام ارتباط یافته، ارزش اعتقادی به خود گرفته است. از آن روز، دیگر فدک یک ماجرای تاریخیِ پایان یافته نیست. آن‌گاه که به امر خاص خداوند، فدک به فاطمه علیها السلام اعطا شد، دوست و دشمن فاطمه علیها السلام معرفی شدند. از آن پس، فدک چراغی شد که هرگز خاموش نشده و نخواهد شد و غصب آن مسئله‌ای است عظیم که تا ابد کسی نمی‌تواند آن را کوچک بشمارد.

فدک ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که یهودیان ساکن آن ملتزم گستند هر سال بخشی از درآمد آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت نمایند.

فدک سند دائمیِ شیعه

در طول تاریخ، فدک چون شاهدی محکم در دست شیعیان حضرت زهرا علیها السلام بوده و هست که با گذشت قرن‌ها، خود را به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسانند و ندای جان‌سوز و آه دل شکسته یادگار وحی را پاسخ مثبت می‌دهند. فاطمه علیها السلام این مدرک قوی را به دست دوستان خود سپرده، تا در هر کجا و هر زمان، نشان دهند که در مورد مقام عصمت کبری بی‌تفاوت نیستند.

فدک مجموعه وقایعی را تداعی می‌کند که طی آن، این سرزمین به فاطمه علیها السلام بخشیده و سپس، از آن حضرت به اجبار گرفته شد و در نتیجه، حضرت برای دفاع از حق خود مراحلی را طی کردند.

نخستین سوالی که مسئله «فدک» در ذهن‌ها ایجاد می‌کند آن است که چرا «غصب فدک» در میان غصب‌هایی که از حقوق اهل بیت علیهم السلام شده شاخص است و اهمیت آن در چیست؟ چرا امیر المومنین و حضرت زهرا علیها السلام این اندازه بر سر آن پافشاری کردند؟ چرا ائمه معصومین علیهم السلام در فرصت‌های مناسب آن را نزد مردم طرح می‌کردند و نام آن را زنده نگاه می‌داشتند؟

فدک دارای سندی مکتوب بود که در هنگام احتجاج حضرت زهرا علیها السلام بدان استناد گردید.

برای به دست آوردن دلیل یا دلایل اصلی مسئله، مطالعه کامل و تحلیل همه جانبه تاریخ فدک، از ابتدای فتح آن سرزمین تا پایان اقدام‌های غاصبین و نیز اقدامات امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام در مقابل آنان، راه گشاست و عمق فاجعه و ریشه‌هایِ اصلیِ آن را روشن می‌کند.

فتح فدک و اعطای آن به حضرت فاطمه علیها السلام

فدک سرزمینی آباد در سراشیبی خیبر با چشمه‌ای پر آب[1] و منطقه وسیع کشاورزی و قلعه‌ای مهم بود و نخلستان‌هایش از خیبر بیشتر بود. ساکنان آن، عده‌ای از یهود بودند که با اهل خیبر در ارتباط بودند و رئیس آنان در روز فتحِ آن‌جا، مردی به نام یوشع بن نون بود. نام این سرزمین هم به اسم «فدک بن هام»، اول کسی است که در آن جا سکونت داشته، است.[2] این باغ‌ها در شمال مدینه واقع شده بود و هم اکنون نیز باقی است و فاصله آن تا مدینه حدود ۱۶۰ کیلومتر است.

۱. *لسان العرب*، ج ۱، ص ۴۳۷؛ *معجم البلدان*، ج ۴، ص ۲۳۸. در توصیف فدک می‌نویسند: در آن چشمه و درختان نخل بسیاری وجود داشت.
۲. *معجم البلدان*، ج ۴، ص ۲۳۸.

فتح فدک به دست پیامبرﷺ و امیر المؤمنینعليه‌السلام

پس از فتح خیبر در سال هفتم هجرت و حدود چهار سال پیش از رحلت پیامبرﷺ جبرئیل نازل شد و از جانب خداوند دستور فتح فدک را آورد. در این فرمان، تصریح شده بود که این مهم را شخص پیامبرﷺ و امیرالمؤمنینعليه‌السلام انجام دهند و مسلمانان در آن شرکت نکنند.

آن دو بزرگوار، اسلحه لازم را برداشتند و اسب‌های خود را آماده کردند و در تاریکی شب، از لشکر جدا شدند و از خیبر حرکت کردند تا به سرزمین فدک رسیدند و کنار قلعه آن آمدند.

مردم فدک که پی‌گیر اخبار فتح خیبر بودند و روز قبل، خبر فتح آن قلعه عظیم را دریافته بودند، از وحشت به قلعه پناه برده و درها را محکم بسته بودند و شبی سراسر اضطراب را گذراندند.

در چنین شرایطی که بر داخل قلعه حکم فرما بود، پیامبرﷺ و امیرالمؤمنینعليه‌السلام به پای قلعه رسیدند و به صورت عادی، هیچ راهی برای نفوذ به قلعه نداشتند. از سوی دیگر، می‌بایست افراد داخل قلعه وجود کسی را بیرون قلعه احساس نکنند. تصمیم بر آن شد که مخفیانه از دیوار قلعه بالا روند و بر فراز آن، با صدای بلند اذان بگویند. در این صورت، اهل قلعه خود را در محاصره می‌دیدند و قلعه را فتح شده می‌پنداشتند. آن گاه، باید فرار می‌کردند و به راحتی، اقدامی بزرگ را به انجام می‌رساندند.

امیرالمؤمنینعليه‌السلام بر کتف پیامبرﷺ قرار گرفت و سپس، حضرت برخاست و او را با خود بلند کرد و با معجزه الهی، امیرالمؤمنینعليه‌السلام از دیوار قلعه فدک بالا رفت. آن‌گاه که بر فراز دیوار قرار گرفت، رو به اهل قلعه، با صدای بلند اذان گفت.

مردم قلعه که گمان می‌کردند سربازان مسلمان بر فراز قلعه هستند، فرارکنان رو به سوی درب قلعه نهادند و آن را باز کردند و از آن خارج شدند تا در زمین‌های بیرون قلعه پراکنده شوند.

امیرالمؤمنینعليه‌السلام از دیوار قلعه پایین آمد و با پیامبرﷺ که بیرون قلعه منتظر بود، در مقابل آنان قرار گرفت و با آنان درگیر شد و هجده نفر از بزرگان آنان را به قتل رساند. در

نتیجه، دیگران تسلیم شدند.

پیامبرﷺ خود و فرزندانشان را اسیر کرد و غنایم را همراه آنان به مدینه آورد.[1]

فدک، ملک شخصی پیامبرﷺ

یهودیان فدک از پیامبرﷺ خواستند که آزادشان کند و در مورد اموال، به تناسب نصف با آنان مصالحه کند. حضرت این پیشنهاد را پذیرفت و امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام را فرستاد و با ضمانت حفظ خونشان، با آنان مصالحه کرد و قرار بر این شد که «**هر کس از اهل فدک مسلمان شود خمس اموال او را گرفته و هر کس بر دین خود باقی بماند، همه اموالش را بگیرند**».

این قرارداد بین پیامبرﷺ و یهود فدک به امضا درآمد و به آنان داده شد تا همیشه بدان عمل شود.

این درباره جان و اموال شخصیِ آنان بود، اما سرزمین فدک ملک شخصی پیامبرﷺ شد و قرار شد سالیانه یک‌صد و بیست هزار دینار *(سکه)* طلا به عنوان در آمد فدک برایشان بفرستند.

همان‌گونه که گذشت، ملک شخصی پیامبرﷺ شدنِ فدک بر اساس حکم صریح قرآن است، زیرا این سرزمین بدون لشکرکشیِ مسلمانان و بدون کوچک‌ترین دخالت آنان فتح شد.[2]

از این رو، سرزمین فدک به صورت یک‌پارچه از آنِ پیامبرﷺ شد[3] که می‌بایست مردم فدک در آن کار می‌کردند و درآمد آن را به حضرت تسلیم می‌کردند و فقط اجرت می‌ستاندند.

اعطای فدک به حضرت فاطمه‌علیهاالسلام

به دستور خداوند و به دست پیامبرﷺ *(به نقل از شیعه و سنّی)*

---

۱. *بحار الانوار*، ج ۲۱، ص ۲۲، ج ۲۹، ص ۱۱۰، ۱۱۴، ۳۴۸؛ *تهذیب الاحکام*، ج ۱، ص ۴۲۴ و *الخرائج*، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. حشر، آیات ۱تا۳.

۳. *سیره ابن هشام*، ج ۳، ص ۳۶۸؛ عمر بن شَبه، *تاریخ المدینهٔ المنوّره*، ج ۱، ص ۱۹۴و ابن ابی الحدیدَ، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

پس از فتح فدک، آیه «**وَاتِ ذَاْلْقُرْبی حَقَّهُ**»[1] نازل شد؛ یعنی «حق خویشان را به آنان بده.» پیامبرﷺ از جبرئیل پرسید: منظور چه کسانی هستند و این حق کدام است؟ جبرئیل از طرف خداوند عرضه داشت: «**فدک را به فاطمه عطا کن.**»

پیامبرﷺ حضرت زهراعليها السلام را فراخواند و فرمود: خداوند فدک را برای پدرت فتح کرد و چون لشکر اسلام آن‌جا را فتح نکرده، مخصوص من است و به مسلمانان تعلق ندارد و هر تصمیمی بخواهم درباره آن می‌گیرم. دستور خداوند نیز بر عطای آن به تو نازل شده است. از سوی دیگر، مهریهٔ مادرت، خدیجه، بر عهده پدرت مانده است و پدرت در قبال این مهریه و به دستور خداوند، فدک را به تو عطا می‌کند. آن را برای خود و فرزندانت بردار و مالک آن باش.

حضرت زهراعليها السلام عرض کرد: تا شما زنده‌اید، نمی‌خواهم تصرفی در آن داشته باشم. شما بر جان و مال من صاحب اختیارید. پیامبرﷺ فرمود: ترس آن دارم که نااهلان تصرف نکردنِ تو در زمان حیاتم را بهانه‌ای قرار دهند و پس از من، آن را از تو منع کنند. عرض کرد: آن‌گونه که صلاح می‌دانید عمل کنید.[2]

- **اشکال:** ابن کثیر می‌گوید: آیهٔ «**وآتِ ذَا الْقُربی حَقَّهُ**» از آیاتی است که در مکه نازل شده و فتح خیبر و فدک در مدینه بوده است؛ پس، این آیه ربطی به ماجرای فدک ندارد، بلکه شیعیان این حدیث را در مورد این آیه وضع و جعل کرده‌اند![3]

❖ **پاسخ:** این کلام به دو دلیل باطل است:

اول: بسیاری از مفسران قائل‌اند که: سوره اسراء در مکه نازل شده است، به جز پنج آیه از این سوره که در مدینه نازل شده و آیه مورد بحث از این آیات است.[4]

---

۱. اسراء، آیه ۲۶ و در سوره روم، آیه ۳۸ این‌گونه آمده است: «**فَآتِ ذَاْلْقُرْبی حَقَّهُ**». همه مفسران اتفاق دارند که این دو آیه در خصوص فدک نازل شده است. که در قسمت قبل گذشت.

۲. *بحار الانوار*، ج ۲۱، ص ۲۲، ۲۵؛ ج ۲۹، ص ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۹۵؛ *میزان الاعتدال*، ج ۲، ص ۲۲۸، *شواهد التنزیل*، حسکانی، ج ۱، ص ۴۳۸؛ *حیاه الصحابه*، کاندهلوی، ج ۲، ص ۵۱۹؛ *الدر المنثور*، ج ۲، ص ۱۵۸ و ج ۵، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۴؛ *میزان الاعتدال*، ج۷، ص۷۹؛ *فتح القدیر*، ج۳، ص۲۲۴ و....

۳. *تفسیر ابن کثیر*، ج۳، ص۳۹.

۴. *تفسیر الجلالین*، ص۳۶۴، *مجمع البیان*، ج۶، ص۶۰۷.

دوم: اگر بپذیریم که این آیه در مکه نازل شده، با این‌که بار دیگر در مدینه، برای ماجرای فدک نازل شده باشد منافات ندارد.[1]

سند و شاهد بر ملکیت فدک

پیامبرﷺ برگه‌ای خواست و امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام را فرا خواند و فرمود: «**سند فدک را به عنوان بخشوده و اعطایی پیامبر بنویس و ثبت کن.**» امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام آن را نوشت و خود حضرت و ام ایمن بر آن شهادت دادند. پیامبرﷺ در آن‌جا فرمود: «ام ایمن زنی از اهل بهشت است.» حضرت زهراعلیهاالسلام این نوشته را تحویل گرفت و هنگام غصب فدک آن را عیناً نزد ابوبکر آورد و برای مدرک ارائه فرمود.[2]

سپس، پیامبرﷺ مردم را در منزل حضرت زهراعلیهاالسلام جمع کردند و به آنان خبر دادند که فدک از آنِ فاطمه‌علیهاالسلام است و در همان جا، از درآمد آن به عنوان اعطایی فاطمه‌علیهاالسلام بین مردم تقسیم کردند و بدین صورت تصرف، مالکانه فاطمه‌علیهاالسلام در فدک را به آنان نشان دادند.[3]

- **سؤال:** چرا ابوبکر شهادت شاهدان را نمی‌پذیرفت؟

❖ **پاسخ** این پرسش را در سخنان علمای اهل تسنّن می‌جوییم:

۱. سعد الدین تفتازانی هنگام بیان ایرادهای وارد شده بر امامت ابوبکر می‌گوید:

یکی دیگر از ایرادهای وارد شده این است که او مانع تصرف فاطمه‌علیهاالسلام در فدک شد. فدک روستایی در نزدیکی خیبر بود که با وجود این که فاطمه‌علیهاالسلام ادعا می‌کرد که پیامبرﷺ آن را به او بخشیده و علی‌علیه‌السلام و اُمّ‌ایمن نیز بر این موضوع گواهی دادند، ابوبکر سخن آنان را نپذیرفت، اما ادعای همسران پیامبرﷺ درباره مالکیت خانه را بدون شاهد قبول کرد. بدیهی است که این‌گونه ستم و روی‌گردانی از حق، شایستهٔ امام و رهبر

۱. *فدک و العوالی او الحوائط السّبعه*، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۱.

۲. *بحار الانوار*، ج ۲۱، ص ۲۳.

۳. *همان* ج۲۹، ص۱۱۸ ـ ۱۲۳و *معجم البلدان*، ج۴، ص۲۷۰ ـ ۲۷۱، ش ۹۰۵۳.

نیست؛ از همین رو، عمر بن عبدالعزیز در دوران خلافتش، فدک را از مروانیان ستاند و به فرزندان فاطمه علیها السلام بازگرداند.

آن‌گاه، تفتازانی این اشکال را چنین پاسخ می‌دهد:

پاسخ این است که بر فرض که صحت و درستیِ ماجرا را بپذیریم، باز هم بر حاکم لازم نیست که شهادت یک مرد و یک زن را بپذیرد، گرچه فرض کنیم که ادعا کننده و شاهد، معصوم باشد.[1]

۲. شریف جرجانی در این مورد می‌گوید:

شاید ابوبکر معتقد بود که برای حکم در این موضوع، شاهد و سوگند لازم نیست.[2]

ما در پاسخ این دو نفر و کسانی که این‌گونه می‌اندیشند می‌گوییم:[3]

ما از نگاه شما که به عصمت قائل نیستید، پاسخ می‌دهیم:

۱. ابوبکر می‌توانست تنها با شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام در این قضیه حکم کند، همچنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فقط با گواهی خُزَیمهِ بن ثابت حکم فرمود و او به «ذوالشهادتین» ملقب شد.[4]

در مورد دیگر، آن حضرت فقط با گواهی عبدالله بن عمر قضاوت فرمود.[5]

ـ آیا مقام امیرمؤمنان علی علیه السلام از خُزَیمه و عبدالله بن عمر هم کمتر بود؟!

ـ اگر ابوبکر در این مسئله از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می‌کرد، چه زیان می‌دید؟

۲. طبق احکام قضاوت، ابوبکر می‌توانست علاوه بر شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام، از حضرت فاطمه علیها السلام نیز سوگند بخواهد، همچنان که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، در ماجرایی

---

۱. *شرح المقاصد*، ج۵، ص۲۷۸ و ۲۷۹.

۲. *شرح المواقف*، ج۸، ص۳۵۶.

۳. *فدک در فراز و نشیب*،آیت الله سید علی حسینی میلانی، ص۵۲ و ۵۳.

۴. *سنن ابی داود*، ج۳، ص۳۰۶، ح۳۶۰۷.

۵. *جامع الاصول*، ج۱۰، ص۱۸۷، ح۷۶۸۶. در این منبع آمده است: بخاری روایت می‌کند که مروان بن حکم همان فردی است که در داوری، فقط شهادت عبدالله بن عمر را پذیرفت، نه پیامبر صلی الله علیه و آله.

که فقط یک شاهد داشت، جبرئیل نزد آن گرامی فرود آمد[1] و حکم آورد که با همان یک شاهد و با سوگند دادنِ مدعی قضاوت کند و ایشان نیز همان گونه حکم کرد.[2]

پس، چرا ابوبکر این‌گونه عمل نکرد؟

داستانی جالب و خواندنی(نظیر جریان غصب فدک) **و اقرار غاصب فدک به محکومیت**

مردی نزد ابوبکر و عمر آمد و گفت: من مردی از اهل یمن هستم که به قصد حج از دیار خود بیرون آمده‌ام. در همسایگیِ ما بانویی است که هنگام سفر به من گفت: «به زودی کسی را که خود را جانشین پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌داند ملاقات می‌کنی. هرگاه او را دیدی پیام مرا هم به او برسان.»

ابوبکر گفت: پیام او را بازگو.

آن مرد گفت: آن زن چنین پیغام داده است که من زنی ضعیف و عائله‌مندم. پدرم در زمان حیاتش، زندگی‌ام را اداره می‌کرد. او زمین‌هایی داشت که خود و همسر و فرزندانم از درآمد آن زندگی را اداره می‌کردیم. وقتی پدرم از دنیا رفت، حاکم آن شهر زمین‌ها را به زور از من گرفت و به تصرف خود درآورد و نماینده خود را به آن‌جا فرستاد. اکنون، محصول آن‌را برمی‌دارد و از خرما و گندم آن چیزی به من نمی‌دهد.

ابوبکر گفت: چنین حقی ندارد. این لقمه بر آن ظالم متجاوز گوارا مباد! به خدا قسم، آبرویش را می‌برم و او را از مقامش برکنار و بر ضدش اقدام می‌کنم.

عمر رو به ابوبکر کرد و گفت: ای خلیفه پیامبر، آن حاکم خبیث نابکار را مهلت مده و کسی را سراغ او بفرست تا او را دست بسته حاضر کند و او را به دلیل خیانت و فسقش به اشدّ مجازات برسان که ظلم و تجاوز را از حد گذرانده است!

ابوبکر پرسید: این حاکم کیست و در کدام شهر است و نام آن بانوی مظلوم چیست؟

مرد یمنی گفت: از ناخشنودی خدا به خدا پناه می‌برم و از غضب او به حضرت او می‌گریزم!

---

[1]. *کنزالعمال*، ج۵، ص۵۸۵، ح۱۴۰۴۰.

[2]. *جامع الاصول*، ج۱۰، ص۱۸۴ و ۱۸۵، حدیث‌های ۷۶۸۱ ـ ۷۶۸۵. این حدیث را مالک، مسلم، ابوداود و ترمذی نقل کرده‌اند.

چه کسی ظالم‌تر و ستم‌گرتر از کسی است که به دختر پیامبرﷺ ظلم کرده است؟![1]

خلیفه در محکمه اهل‌سنّت

در جنگ بدر، ابوالعاص، شوهر زینب[2] از جمله اسرای مشرکان بود. زینب برای آزادی شوهر خود، گردن بندی را که حضرت خدیجهعليها‌السلام در شب ازدواج به او بخشیده بود، فرستاد.

چون چشمان پیامبرﷺ به گردن بند افتاد، به یاد فداکاری‌هایِ خدیجهعليها‌السلام سخت گریست. آن گاه، رو به مسلمانان فرمود:

ایـن گـردن بنـد متعلـق بـه شـما و در اختیـار شماست. اگر مایلید، گردن بند او را رد و ابوالعـاص را بدون پرداخت فدیه آزاد کنید.

یاران رسول خداﷺ موافقت کردند.

پیامبرﷺ از ابوالعاص پیمان گرفت که بگـذارد زینب به مدینه بیاید. او نیز به پیمان خود عمل کرد و خود نیز اسلام آورد.

برخی عالمان اهل‌سنت بر این عقیده‌اند که لزوم احترام دختر پیامبرﷺ بسیار مهم‌تر از رعایت بیت‌المال است.

ابن ابی الحدید[3] می‌گوید:

داستان فوق را برای استادم، ابو [یحیی] جعفر بصری علوی، خوانـدم. او آن را تصـدیق کرد و افزود:

آیا مقام فاطمهعليها‌السلام از زینب بالاتر نبود؟

آیا شایسته نبود که خلفا با پس دادن فدک، رضایت فاطمهعليها‌السلام را به دست آورند؟ حتی

---

۱. *عوالم العلوم*، ج۱۱، ص۸۸۷ و، *ابن شهرآشوب المثالب*، ص۳۲۷.

۲. زینب ربیبه پیامبرﷺ بود و ابوالعاص، داماد پیامبر ﷺ محسوب می‌شد

۳. در اثبات تعصبات مذهبی و اندیشه‌های تند تسنّن‌گرایانه و دوری از باورهای اصیل شیعیِ ابن ابی الحدید می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف) او جلد دوازدهم از شرحش بر نهج البلاغه را به دفاع از خلیفه دوم و ذکر فضائل ساختگی او اختصاص داده است.

ب) تقدّم مفضول بر فاضل.

ج) نپذیرفتنِ ایمان حضرت ابوطالب.

د) نپذیرفتنِ اسلام پدران انبیاءعليهم‌السلام. رک: *طلامه الزهراء*عليها‌السلام فی روایات اهل السنه *(تألیف یحیی عبدالحسین الدوخی)*، ص۹۶ ـ ۱۰۰.

بر فرضِ این که فدک متعلق به مسلمانان باشد!

گفتم: فدک طبق روایتِ «از پیامبران ارث برده نمی‌شود» برای مسلمانان بود. چگونه ممکن است مال مسلمانان را به دختر پیامبر بدهند؟

استاد گفت: مگر گردنبند زینب که آن را برای آزادی ابوالعاص فرستاده بود، متعلق به مسلمانان نبود؟

گفتم: پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله صاحب شریعت بود و زمام امور در دست وی قرار داشت [و می‌توانست تنفیذ حکم کند]، اما خلفا چنین اختیاری نداشتند.

استاد در پاسخ گفت: من نمی‌گویم خلفا به زور فدک را از مسلمانان می‌گرفتند و به فاطمه‌علیهاالسلام می‌دادند. من می‌گویم: چرا خلیفه رضایت مسلمانان را در پس دادنِ فدک جلب نکرد؟

چرا بسان پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله برنخاست و در میان اصحاب او نگفت: مردم، زهرا دختر پیامبر شماست. او می‌خواهد همانند زمان پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله، نخلستان‌های فدک در اختیارش باشد. آیا حاضرید با طیب خاطر فدک را پس دهید؟

ابن ابی الحدید در انتها می‌نویسد:

من در برابر سخنان شیوای استاد پاسخی نداشتم و فقط برای تأیید گفتم: ابوالحسن عبدالجبّار نیز چنین اعتراضی به خلفا دارد و می‌گوید: اگرچه رفتار آن‌ها طبق شرع بود[!]،احترام زهراعلیهاالسلام و مقام او رعایت نشد.[1]

اهل‌بیت‌علیهم‌السلام و حدیث ارث نبردن از پیامبران‌علیهم‌السلام

با وجود اصرار فراوان خلیفه اول، مبنی بر شنیدنِ حدیثِ «از ما پیامبران ارث برده نمی‌شود» از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله، خاندان آن بزرگوار از چنین حدیثی بی‌اطلاع بوده و حتی به مخالفت شدید با آن برخاسته‌اند. این مخالفت تا بدان‌جاست که ردّپای آن در منابع و مدارک اهل سنّت نیز به وفور یافت می‌شود چنانچه نوشته‌اند:

۱. *شرح نهج البلاغه* ابن ابی الحدید، ج۱۴، ص۱۹۱.

فقالَ أبوبکر: قال رسول الله: «**لا تُورَثُ ما تَرَکْنا صَدَقةٌ.**»

فقالَ علیٌّ: «**وَوَرَثَ سلیمانُ داوُد**»[1] و قال زکریّا «**یَرِثُنی ویَرِثُ مِن آل یعقُوب.**»[2]

قالَ ابوبکرٍ: هُو هکَذا.

فقال علیٌّ: هذا کتابُ الله یَنْطقُ.[3]

ابوبکر گفت: رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله گفته است: «از ما پیامبران ارث برده نمی‌شود و آنچه از ما باقی می‌ماند، صدقه است [و به عموم مسلمانان تعلق دارد.]

پس، علی‌علیه‌السلام گفت: [چگونه چنین چیزی ممکن است؛ در حالی که قرآن درباره پیامبران الهی‌علیهم‌السلام می‌فرماید:] سلیمان از داود ارث برد و زکریا می‌گوید: [خداوندا، فرزندی به من عطا کن] که از من و آل یعقوب ارث بَرد. [یعنی رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله مخالف قرآن سخن نمی‌گوید.]

ابوبکر گفت: روایت همان بود که گفتم.

حضرت علی‌علیه‌السلام پاسخ فرمود: این هم کتاب خداست که سخن می‌گوید [و رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله مخالف قرآن سخن نمی‌گوید].

حضرت صدّیقه طاهره‌علیهاالسلام نیز در خطبه مشهور به «فدکیّه»، با مضمون حدیث ابوبکر به شدت مخالفت کردند و آن را مخالف قرآن دانستند.

شواهد دیگری نیز نشان می‌دهد که خاندان رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر را در نقل این حدیث قبول نداشتند.

از جمله این موارد، ماجرای مشهور زیر است:

... فقال عُمَر: ... فَلَمّا تُوفّی رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله، قال ابوبکر: أنا ولیُّ رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله؛ فجئتُما

---

۱. نمل/ ۱۶. ر.ک: *تفسیر کبیر*، ج۲۴، ص۱۸۶ و *تفسیر کشاف*، ج۴، ص۹۱.

۲. مریم/ ۶ ر.ک: *تفسیر طبری*، ج۸، ص۳۰۸، ح ۲۳۴۹۱ و....

۳. طبقات *ابن سعد*، ج۲، ص۳۱۵؛ *مُسند فاطمه* سیوطی، ص۳۳ *(چاپ الکتب الثقافیه)* و *کنزالعمّال*، ج۵، ص۳۶۵.

تَطلُبُ میراثک مِن ابن أخیک ویطلبُ هذا میراثِ امْرأتِهِ مِن أبیها، فَقالَ ابوبکر: قال رسول‌اللهﷺ: «ما نُورَثُ ما تَرَکْناه صَدَقَةٌ».

فَرَأَیْتُماهُ کاذباً آثِماً غادِراً خائناً.[1]

عمر گفت: زمانی که رسول خداﷺ وفات یافت، ابوبکر خود را جانشین آن حضرت دانست.

حال، شما دو نفر *(امیرمؤمنان علیه‌السلام و عبّاس)* آمده‌اید و تو *(عبّاس)* میراث خود را که از پسر برادرت *(= رسول خداﷺ)* به ارث می‌بری، می‌خواهی[2] و این *(علی علیه‌السلام)* میراث همسرش *(= حضرت زهرا علیهاالسلام)* را که از پدرش به ارث می‌برد، می‌طلبد.

در حالی که ابوبکر گفت: از پیامبر شنیده است: از ما *(انبیا)* ارث برده نمی‌شود و هرچه از ما باقی بماند، صدقه است.

پس، شما دو نفر او را دروغ‌گو، گناه‌کار، حیله‌گر و خائن دانسته‌اید.[3]

اسرار غصب فدک

ای کاش فدک این همه اسرار نداشت ای کاش مدینه در و دیوار نداشت.

در مبانی «اصحاب صحیفه»[4] که در حجهٔ الوداع نوشته و امضا شد و براساس آن

---

۱. صحیح مسلم، الجهاد و السیر، ج۵، ص۱۵۱ ـ ۱۵۳؛ گفتنی است که کتاب *صحیح مسلم* از کتاب‌های مهم اهل تسنّن است.

۲. صحیح آن است که عبّاس، سهم بنی هاشم از خمس خیبر سهم ذوی القربا را مطالبه می‌کرد. (*جامع البیان* (: طبری)، ج۱۰، ص۹).

۳. نقل مشابه از سایر مدارک: *تاریخ المدینه المنوّره*، ج ۱، ص ۲۰۳ ـ ۲۰۴: تَزْعُمانِ أنَّ أبابَکْرٍ فیها ظالِمٌ فاجِرٌ.

ابن شبّه در مدرک دیگری عبارت «غادرٌ فاجرٌ؛ حیله گر و ستمگر» را به کار می‌برد. *(تاریخ المدینه المنوّره، ج ۱، ص ۲۰۸ ـ ۲۰۹)*. در بسیاری از منابع اهل سنّت، تلقّی امیرمؤمنان علیه‌السلام و عبّاس از عمل‌کرد ابوبکر که به نقل از خلیفه دوم آمده، حذف شده است.

برای مثال: بُخاری در کتاب *صحیح* خود، فصل «فصل الجهاد والسیر» فصل الخمس، ج۴، ص۹۶ ـ ۹۸ و فصل «بدء الخلق» (المغازی، حدیث بنی النضیر)، ج۵، ص۱۱۳ ـ ۱۱۵ و فصل «النفقات»، ج۷، ص۸۱ ـ ۸۳ و فصل «الاعتصام بالکتاب والسنّه»، ج۹، ص۱۲۱ ـ ۱۲۳ حدیث فوق را می‌آورد و به جای عبارت‌های «ظالم فاجر» و «کاذباً اثماً غادراً خائناً» عبارات‌های دیگری مانند «کذا و کذا؛ چنین و چنان» و «کَما تقولان؛ آن‌چنان که می‌گویید» می‌آورد.

۴. ابوبکر، عمر، ابوعبیده جرّاح، معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه هم پیمان شدند و صحیفه‌ای بدین مضمون نوشتند: «اگر پیامبر از دنیا رفت یا کشته شد، خلافت را از اهل بیت او دور می‌کنیم.» ر.ک: *بحارالانوار*، ج۲۴، ص۳۱۹ و ج۲۸، ص۸۵ و ج ۳۰، ص۱۲۵؛ *کافی*، ج۱، ص۴۲۰؛ *مثالب ابن شهرآشوب*، ص۹۲، ۹۳.

«اصحاب سقیفه» شکل گرفت، دو جهت شاخص دیده می‌شود که بدان تصریح کرده‌اند:

۱. پیش‌گیری از خلافت خاندان وحی و حکومتی که اهل‌بیت علیهم‌السلام رهبر آن باشند؛ در حالی که این راهی است که خدا و رسول برای سعادت و تکامل بشر تعیین کردند.

۲. استحکام حکومتی که ارتباطی با خدا ندارد و نامی از خاندان وحی در آن نیست؛ در حالی که این ضد راهی است که خدا و رسول تعیین کردند و جز از جاهلیت از جای دیگری سر بر نمی‌آورد.

با توجه به این مطالب، غصب فدک اهداف مهمی را برای غاصبان برآورده می‌کرد که با آن، پایه‌هایِ اصلیِ راه خود را استحکام می‌بخشیدند، که در ذیل به بیان این مهم می‌پردازیم.

در ماجرای غصب فدک، آنچه به ضدیّت با اهل‌بیت علیهم‌السلام منتهی می‌شود موارد زیر است:

۱. مقابله با مقام عصمت؛

۲. مقابله با احترام و محبت خاص به اهل‌بیت علیهم‌السلام؛

۳. زیر پا گذاردنِ مبانی دینی، که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تبیین کرده بود؛

۴. پیش‌گیری از قوانین بعدی اسلام که باید اهل‌بیت علیهم‌السلام بیان می‌کردند؛

۵. گرفتن منبع مالی از اهل‌بیت علیهم‌السلام.

و آنچه به استحکام حکومت ساخته بشر برمی‌گردد، که نامی از وحی و اهل‌بیت علیهم‌السلام در آن نیست، از این قرار است:

۱. نشان دادنِ قدرت بر بدعت‌گذاری؛

۲. نشان دادنِ قدرت اجرایی؛

۳. جذب طرف‌داری مردم؛

۴. به دست آوردنِ منبع مالی.

سبب برنگرداندن فدک به نقل از «ابن ابی الحدید» شافعی مذهب

یکی از دلایل بازگردانده نشدنِ فدک، نکته‌ای است که شارحِ سنّی *نهج البلاغه*، «ابن ابی الحدید» معتزلی، بیان می‌کند.

تأمل در این سند کوتاه و گویا، حاکی از اهمیت مطالبـه فـدک و نقـش آن در دفـاع از خلافت منصوصه امیرمؤمنان علیه‌السلام است.

او می‌گوید:

«سَأَلْتُ عَلِیَّ بْنَ الْفارِقِیِّ مُدَرِّسَ الْمَدْرَسَةِ الْغَرْبِیَّةِ بِبَغْدادَ، فَقُلْتُ لَهُ: أَکانَتْ فاطِمَةُ صادِقَةً؟

قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَلِمَ لَمْ یَدْفَعْ إِلَیْها أَبُوبَکْرٍ فَدَکَ وَ هِیَ عِنْدَهُ صادِقَةٌ؟

فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قالَ کَلاماً لَطیفاً...

قالَ: لَوْ أَعْطاها الْیَوْمَ فَدَکَ بِمُجَرَّدِ دَعْواها، لَجاءَتْ إِلَیْهِ غَداً وَ ادَّعَتْ لِزَوْجِها الْخِلافَةَ وَزَحْزَحَتْهُ عَنْ مَقامِهِ، وَلَمْ یَکُنْ یُمْکِنُهُ الإِعْتِذارُ وَالْمُوافَقَةُ بِشَیْءٍ لِأَنَّهُ یَکُونُ قَدْ أَسْجَلَ عَلی نَفْسِهِ أَنَّها صادِقَةٌ فِیما تَدَّعِی کائِناً ما کانَ مِنْ غَیْرِ حاجَةٍ إِلی بَیِّنَةٍ وَلا شُهُودٍ؛

از علی بن فارقی، مدرس و استاد مدرسه غربیّه در شهر بغداد، پرسیدم: آیا فاطمه [در ادعای خویش در ماجرای فدک] صادق بود؟ علی بن فارقی پاسخ داد: آری.

گفتم: پس، چگونه است که ابوبکر فدک را پس نداد؛ در حالی که می‌دانست او راست‌گوست؟ استاد لبخندی زد و سخن لطیفی گفت:

اگر آن روز ابوبکر به محض ادعای [حضرت] فاطمه علیهاالسلام فدک را باز می‌گرداند،

[و به راست‌گوییِ وی اعتراف می‌کرد]، فاطمه علیهاالسلام فردا [روزی] می‌آمد و خلافت همسرش را طرح و ابوبکر را از مقامش دور می‌کرد و ابوبکر نیز در قبول نکردنِ گفتار او عذر و بهانه‌ای نداشت، زیرا خودش از قبل، به صداقت آن بانو اعتراف کرده و بدون گواه و بیّنه، ادعای وی را پذیرفته بود.»

«ابن ابی الحدید» در انتهای این گفت‌وگو می‌نویسد:

«**وَهَذا کَلامٌ صَحِیحٌ**»؛[1] و این سخن، مطلبی درست و صحیح است.

۱. *شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید*، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

رازهایِ پی‌گیری اهل‌بیت علیهم‌السلام در مسئله فدک

در مقابل نیت‌هایی که غاصبان برای غصب فدک داشتند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام اهدافی متقابل، به اضافه مقاصد مقدس دیگری در نظر داشتند که آن‌گونه برخورد کردند و استقامت نمودند.

در بین این اهداف، فقط یکی به خود اهل‌بیت علیهم‌السلام مربوط می‌شد و بقیه، مقابله با دشمنان دین به صورت‌های مختلف بود، تا از اجرای اهداف خود عاجز شوند:

۱. دفاع از عصمت اهل‌بیت علیهم‌السلام؛

۲. معرفیِ آزاردهندگانِ حضرت فاطمه علیهاالسلام؛

۳. معرفیِ بدعت گذاران جاهل و اعتراض به آن‌ها؛

۴. اثبات ضدیت غاصبان با دین خدا؛

۵. مقابله با استناد کامل کارها به اجتماع و اتفاق مردم؛

در این باره، حضرت زهرا علیهاالسلام فرمودند: **در جایی که خدا حکم مخالف داشته باشد و مقام عصمت سخن بگوید، رضایت و اتفاق مردم ارزشی ندارد!**

۶. شکستنِ قدرت ظالم و مقابله با زور؛

۷. ندادنِ شرایط مالی به غاصبان؛

۸. در دست داشتنِ شرایط مالی مناسب.

حضرت زهرا علیهاالسلام می‌فرماید: **این ملک برایم عزیز بود، زیرا از جانب خداوند و به دست پیامبرش عطا شده بود و این را برای فرزندانم نگاه داشته بودم که به مردم محتاج نباشند.**

اما فدک ذخیره این نسل پاک بود تا مایه جهاد بجویند از برش.

نکته: امام کاظم علیه‌السلام از راز مطالبه فدک این‌گونه پرده برمی‌دارند که می‌توان آن را در دو عبارت خلاصه کرد:

۱. اعلام حق امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بر امامت و خلافت پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و این

که قریش به آن حضرت خیانت کردند و انصار او را وانهادند.

۲. اعلام ناشایستگیِ ابوبکر برای خلافت و امامت پس از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، به سبب نداشتنِ شرط‌های لازم آن و حتی محقق نشدنِ اجماع بر او. *(اگر محقق شدنِ امامت را به غیر نص بپذیریم)*

• **سؤال:** چرا فدک در حکومت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بازگردانده نشد؟

اگر هزار بار هم فدک را برگردانند، جنایت هولناکی که در سایه آن، فدک غصب شد رنگ نمی‌بازد و آن روزهای غارت‌گری هرگز فراموش نخواهد شد و از پرونده دشمن پاک‌شدنی نیست.

❖ **پاسخ** این سؤال در کلام اهل‌بیت‌صلی‌الله‌علیه‌وآله:

۱. دلیل این مطلب را می‌توان در نامه امیرمؤمنان‌علیه‌السلام به یکی از عاملان خویش یافت:

«بَلی کانَتْ فِی أَیدینا فَدَکُ مِنْ کُلِّ ما أَظَلَّتْهُ السَّماءُ فَشَحَّتْ عَلَیْها نُفُوسُ قَوْمٍ وسخَتْ عَنْها نُفُوسُ آخَرینَ ونِعْمَ الحَکَمُ اللهُ وَما أَصْنَعُ بِفَدَکَ وغَیْرِ فَدَکَ والنَّفْسُ مَظانُّها فی غَدٍ جَدَثٌ تَنْقَطِعُ فِی ظُلْمَتِهِ آثارُها وَتَغیبُ أَخْبارُها؛[1]

آری، از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدک در دست ما بود که گروهی *(دستگاه خلافت)* بر آن دیده حرص و طمع دوختند و گروهی دیگر *(اهل‌بیت علیهم‌السلام)* سخاوت‌مندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور و حَکَم خداست.

مرا با فدک و غیر فدک چه کار؛ در حالی که آرامگاه فردای آدمی قبری است که در تاریکیِ آن آثارش محو و اخبارش ناپدید می‌شود.

نکته: این سخن به آن معناست که واگذاریِ فدک در دوران حکومت امیرمؤمنان‌علیه‌السلام، نه از روی خشنودی، بلکه به دلیل زهد و بی‌رغبتی به دنیا و اِعراض از آن بوده.

هم‌چنین، این کلام نشان‌دهندهٔ آن است که فدک، آن زمان که لازم بود به خاندان رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله داده نشد و اینک، ارزش و اهمیت پیشین خود *(وسیله‌ای برای اعلانِ غصبِ خلافت)* را از دست داده است.

---

۱. *نهج البلاغه*، نامه ۴۵.

ابن ابی الحدید در شرح این نامه چنین می‌نویسد:

سخاوت در این‌جا به معنای صرف نظر کردن از فدک نیست، زیرا آن حضرت و خاندانش فدک را رها نکردند، مگر از روی غضب و زور. آن حضرت نظیر این الفاظ را درباره غصب خلافت هم فرموده و پس از آن‌ها گفته است: **نِعْمَ الْحَكَمُ اللّهُ؛** بهترین داور خداوند است.

در پایان این نقل می‌نویسد:

وَهذا الكلامُ، كَلامُ شاكٍ مُتَظَلِّمٍ؛[1]

و این کلام، سخن کسی است که شکایت دارد و تظلم می‌کند.

۲. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «**ما اهل‌بیتی هستیم که هرچه از ما به ظلم گرفته شده باشد، بازپس نمی‌گیریم و به همین دلیل، امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی به حکومت رسید، فدک را باز نگردانید.**»[2]

۳. هم‌چنین فرمودند: زیرا ظالم و مظلوم هر دو در پیشگاه خداوند عزوجل قرار گرفتند و خداوند به مظلوم پاداش داد و ظالم را عقاب کرد. **او خوش نداشت چیزی را بازستاند که خداوند غاصبش را به سبب آن کیفر کرد و آن را که حقش غصب شده، جزا داد.**[3]

۴. امام کاظم علیه‌السلام نیز در جواب همین سؤال فرمود: «**ما اهل بیتی هستیم که ولی و صاحب اختیار امور ما خداوند عزوجل است و جز او حق ما را از ظالمانِ بر ما نمی‌گیرد.**»[4]

۵. از همه پیش‌تر، حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام در خطابه خود فرمودند: «اکنون که سخن حق را نمی‌پذیرید، فدک را غصب کنید و زمام آن را به دست بگیرید و بار آن را محکم کنید تا روز حشر در مقابل شما درآید. آن‌گاه، خداوند قاضی خوب و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زعیم و موعد ما قیامت خواهد بود و بسیار زود است که پشیمان شوید و در قیامت اهل باطل زیان می‌کنند و آنگاه که پشیمان شوید، برایتان سودی ندارد. هر خبری زمانی به عمل می‌رسد

۱. *شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید*، ج۱۶، ص۲۰۸ ـ ۲۰۹.

۲. *بحارالانوار*، ج۲۹، ص۳۹۶، ح۲.

۳. *علل الشرایع*، ج۱، ص۱۸۵، ح۱.

۴. *بحارالانوار*، ج۲۹، ص۳۹۶، ح۳.

و به زودی خواهید دانست که عذاب خوارکننده سراغ چه کسی می‌رود و چه کسی است که عذاب دائمی بر او نازل می‌شود.»

هم‌چنین فرمودند: «بار این غصب را متصل به آتش برافروخته الهی محکم ببندید که سوزش آن بر دل‌ها اثر می‌گذارد. خدا می‌بیند چه می‌کنید و به زودی، ظالمان خواهند دانست که به کجا باز می‌گردند.»[1]

فهرست منابع:

۱. قرآن.
۲. ***نهج البلاغه***، محمد دشتی.
۳. ***بیت الاحزان***، عباس قمی، قم، انتشارات ناصر، ۱۳۸۰ش.
٤. ***فدک در فراز و نشیب***، سید علی میلانی، قم، مرکز حقایق اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
٥. ***فدک و العوالی او الحوائط السبعه***، السید محمد الحسینی الجلالی، قم، دبیرخانه کتاب سال ولایت، ۱۳۸۴ش.
٦. ***اسرار فدک***، محمد باقر انصاری،سید حسین رجائی، قم، انتشارات دلیل ما،۱۳۸۹ش.
۷. ***گزارش حجه الوداع***، محمد باقر انصاری، قم، انتشارات دلیل ما،۱۳۸۷ش.
۸. ***درسنامه فاطمیه***، علی لباف، تهران، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸ ش.

[1]. به متن خطبه حضرت زهرا علیها السلام مراجعه شود.

نگاهی به زندگی بنیان‌گذار وهابیت

محمدعلی موحدی پور
(دانش‌آموخته حوزه و کارشناسی تاریخ اسلام)

وهابیت از فرقه‌های نوپای جهان اسلام است. این مسلک که در زادگاه اسلام، یعنی در عربستان رشد یافته است، به دلیل پشتوانه قوی سیاسی و اقتصادی، در حال گسترش به دیگر کشورهای اسلامی است. این فرقه منسوب به پایه‌گذار آن محمدبن عبدالوهاب سلیمان نجدی است. در این مقاله سعی شده است با استفاده از متون اصیل وهابی، به شرح و تبیین زندگانی محمدبن عبدالوهاب پرداخته شود.

دوران کودکی

محمدبن عبدالوهاب[1] از عالمان مذهب حنبلی، مؤسس مکتبی خاص در اصول عقاید اسلامی است که این مکتب به لحاظ نسبت یافتن به او، «وهابی»[2] نام گرفته است و ریشه‌های فکری آن برگرفته از آرا و افکار برخی از متقدمان اهل‌سنت مانند ابن‌تیمیه حرانی *(۶۶۱-۷۲۸ق)* و ابن قیم جوزی *(۶۹۱-۷۵۱ق)* است. وی در سال ۱۱۱۵ق *(۱۷۰۳م)*[3] در

۱. محمدبن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی بن محمدبن أحمدبن راشدبن بریدبن محمدبن بریدبن مشرف التمیمی *(روضة الأفکار والأفهام*، ص۸۱).

۲. نسبت «وهابی» از نام پدرش عبدالوهاب گرفته شده است.

۳. در تاریخ تولد شیخ اختلاف است. برخی تولد محمدبن عبدالوهاب را درسال ۱۱۱۱ق می‌دانند (*خلاصة الکلام*،

شهر عیینه[1] در صحرای دور افتاده نجد متولد شد.[2] او در خانواده‌ای علمی چشم به جهان گشود. پدرش دانشمندی حنبلی، مردی شایسته و قاضی عیینه و مادرش دختر محمدبن عزاز مشرفی بود.[3] جد پدری او، سلیمان، رئیس عالمان نجد بشمار می‌رفت.[4] در گزارش‌های کتب تاریخ وهابیت آمده است که او قرآن را قبل از ده سالگی فراگرفت و حافظ قرآن گردید. او را تیزهوش، دارای حافظه‌ای قوی، زیرک و با گفتاری فصیح وصف کرده‌اند[5]. همچنین او در کودکی کتب تفسیری، حدیثی و کلام علما را بسیار مطالعه می‌کرد و چنان سرعت حفظ و کتابت داشت که همه را متحیر می‌کرد.[6] سلیمان‌بن عبدالوهاب می‌گوید که پدرمان از فهم و ادراک او با وجود کمی سنش متعجب گردیده بود و می‌گفت که از محمد در احکام بهره‌ها برده است. به دلیل آگاهی از احکام، از کودکی پدرش او را امام جماعت قرار داد.[7] همچنین نقل شده که او قبل از دوازده سالگی به بلوغ رسید و پدرش در همان سال برای او همسری برگزید.[8]

عده‌ای دیگر معتقدند که پدرش از همان ابتدا با او مخالفت می‌کرد و از طرز تفکر او

ص۲۲۹). برخی دیگر وفاتش را در نود سالگی در ۱۲۱۲ق دانسته‌اند پس تاریخ تولد او در سال۱۱۲۲ق است (*المع الشهاب، ص۱۰۲*). همچنین برخی دیگر وفات محمدبن عبدالوهاب را در ۹۶ سالگی در ۱۲۰۶ق می‌دانند؛ یعنی او متولد سال ۱۱۱۰ق است (*خزانة التوارخ النجدیه*، ج۵، ص۵۰). همچنین برخی از مستشرقین مانند ولفرد بلنت، صمویل زویمر، توماس باتریک هیوس تاریخ تولد او را در سال ۱۱۰۳ق بیان کرده‌اند (*الشیخ محمدبن عبدالوهاب حیاته ودعوته في الرویه الاستشراقیه*، ص۴۱ـ۴۲).

۱. برخی از مستشرقین محل تولد او را حوطه دانسته‌اند (ر. ک: همان، ص۴۱).

۲. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۱؛ *تاریخ ابن لعبون*، ص۱۴۳.

۳. *علماء نجد*، ج۱، ص۱۲۹.

۴. *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۱ برخی در نسب او تشکیک کرده و او را از خانواده‌ای یهودی دانسته‌اند. نام جد پدری او شولمان است که خربزه فروش بود. و چون برای او ثمره‌ای نداشت، به تجارت دین می‌پردازد. نام خود را به سلیمان تغییر داد و سرانجام به نجد آمد و در شهر عیینه ساکن این خطه شد و خود را از نسل ربیعه معرفی کرد و بعد از سال‌ها محمدبن عبدالوهاب در شهر عیینه به دنیا آمد. اولین کسی که به یهودی بودن نسب محمدبن عبدالوهاب اشاره کرده است، شاعری به نام حمیدان الشویعر *(م۱۱۸۰ق)* است که هم‌عصر محمدبن عبدالوهاب و محمدبن سعود بوده و به دست آنها مسموم شد *(تاریخ آل سعود*، ص۱۹ـ۲۵).

۵. *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۱؛ *روضة الافکار والاوهام*، ص۸۱ ـ۸۲.

۶. *عنوان المجد*، ج۱، ص۱۳۳؛ *روضة الافکار و الافهام*، ص۸۲.

۷. پدرش او را در شانزده سالگی امام جماعت نمود *(الامام الشیخ محمدبن عبدالوهاب فی التاریخ، ص۱۱)*.

۸. همان، ص۸۲. برخی قائلند که محمدبن عبدالوهاب ابتدا ازدواج کرد و سپس عازم حج گردید *(روضة الافکار و الافهام*، ص۸۱، ۸۲). برخی دیگر بر این باورند که ابتدا به حج رفت و بعد از بازگشت ازدواج کرد *(مشاهیر علماء نجد، ص۳۲)* و برخی هم می‌گویند که محمدبن عبدالوهاب تا ۳۸ سالگی یعنی سال ۱۱۵۳ق ازدواج نکرد و اولین همسر او دختر عبد الله بن معمر بود *(المرأة في حیاة محمدبن عبدالوهاب*، ص۱۰).

هراسان بود. پدر، برادر و استادان او در گفتار و کردارش ضلالت و گمراهی را می‌دیدند و او را بسیار نکوهش می‌کردند و مردم را از او برحذر می‌داشتند.[1]

سفرها

محمدبن عبدالوهاب پس از فراگیری مقدمات علمی و آموزش فقه حنبلی نزد پدر، سخنانی درباره توحید، توسل، زیارت قبور و غیره بیان می‌کند که خوشایند رؤسای قوم نبود و سخن او را نمی‌پذیرفتند. لذا او برای تحصیل علم عازم سفر[2] به حرمین شریفین مکه و مدینه شد.[3]محمدبن عبدالوهاب در مکه، روش تعلیمی آنجا را نپسندید و به مدینه رفت. در آن زمان فضای فرهنگی مدینه از ارتباط و تعامل مجموعه‌ای از علمای اقصی نقاط جهان اسلام که در آن شهر گرد آمده بودند، تشکیل می‌شد. از نیمه‌های قرن هفده مکتبی حدیثی در مدینه پدید آمده بود که علاوه بر اسناد، بر متون نیز تاکید ویژه‌ای داشت و با سردمداری ابراهیم الکورانی، نوعی نهضت بازنگری بر ارزش‌های فقه و کلام اشعری شکل گرفت که شامل مسائل مهمی چون دیدگاه کلام اشعری در باب ویژگی‌های خداوند، دلالت، حضور او و مسئولیت انسان در قبال اعمالش را شامل می‌شد. اصلی‌ترین ویژگی این نهضت تلاش و تمایل آنها برای احیای اندیشه‌های احمدبن حنبل و ابن‌تیمیه بود.[4]

---

۱. *خلاصة الکلام*، ص۲۲۹ـ۲۳۰؛ *السحب الوابلة علي ضرائح الحنابلة*، ص۲۷۵.

۲. برخی بر این باورند که محمدبن عبدالوهاب بیش از دو مرتبه به حرمین شریفین و بصره سفر کرده است (*مجموعة الرسائل والمسائل النجدیه*، ص۳۸۰؛ *تاریخ نجد من خلال کتاب الدرر السنیه فی الاجوبه النجدیه*، ص۳۲۲؛ *عقیدة الشیخ محمدبن عبدالوهاب السلفیة وأثرها في العالم الإسلامي*، ص۱۴۱؛ *الدعوة الوهابیه واثرها في الفکر الاسلامي الحدیث*، ص۳۶، به نقل از روضة الافکار والافهام، ولی در نسخه دکتر اسد یافت نگردید).

۳. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۲؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۴ـ۳۵. طبق نظر برخی محمدبن عبدالوهاب برای بار اول در دوازده سالگی و بعد از رسیدن به سن بلوغ به زیارت خانه خدا و مدینه منوره رفت. و دومین سفر او به مکه حدود بیست سالگی است که آغاز سفرهای علمی‌اش بود (*روضة الافکار والافهام*، ص۸۲؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۲؛ *مجموعة الرسائل والمسائل النجدیة*، ص۳۸۰). ولی برخی دیگر استفاده علمی او را از علمای مدینه مربوط به دوازده سالگی و اولین سفر او می‌دانند (*احتساب الشیخ محمدبن عبدالوهاب*، ص۹۸). برخی هم از رفتن او به حج در دوازده سالگی سخنی نگفته و فقط از ابتدای سفرهای علمی او در حدود بیست سالگی خبر داده‌اند که با قول دسته اول قابل جمع است (*عنوان المجد*، ج۱، ص۳۴ـ۳۵). همچنین برخی سفر او را به بصره در سال ۱۱۳۶ق در ۲۱ سالگی دانسته‌اند (*حیاة الشیخ محمدبن عبدالوهاب وحقیقة دعوته*، ص۳۰). برخی هم سال ۱۱۳۶ق را سال سفر به مکه و مدینه و هم سفر به عراق می‌دانند که به نظر می‌رسد در سال سفر به عراق دچار اشتباه گردیده‌اند (*الامام الشیخ محمدبن عبدالوهاب فی التاریخ*، ص۱۷).

۴. *محمدبن عبدالوهاب، محمد حیاه السندی، و روش‌شناسی اصحاب حدیث*، ترجمه محمدحسین رفیعی، پیام بهارستان، دوره دوم، س۲، ش۶، زمستان ۱۳۸۸.

اقامت او در مدینه بر طرز فکر آینده او بسیار تاثیر گذاشت[1] و او بعد از آشنایی با افکار و آرای ابن‌تیمیه در اظهار عقاید خود راسخ‌تر و کوشاتر شد. از اینرو، می‌توان او را گسترش‌دهنده، مدافع و پیرو اندیشه‌های ابن‌تیمیه دانست.[2] او در این شهر با عالمی حنبلی به نام شیخ عبدالله بن ابراهیم نجدی *(م. ۱۱۴۰ق)* از پیروان ابن‌تیمیه و شاگرد عبدالباقی حنبلی *(م. ۱۰۷۱ق)* از اهالی بعلبک آشنا گردید. همچنین او هنگام اقامت در مدینه با علمای زیادی ازجمله محمدبن حیات سندی *(م. ۱۱۶۵ق)*[3]، علی افندی داغستانی، اسماعیل عجلونی، عبداللطیف عفالقی احسایی و محمد عفالقی احسایی دیدار کرد[4] و از عده‌ای از علما همچون عبدالله بن ابراهیم، محمدبن حیات السندی، داغستانی و احسایی اجازه‌نامه حدیثی گرفت.[5] او مدت زیادی را در مدینه ماند و مردم را از استغاثه و تبرک جستن به قبر پیامبرﷺ که از نظر او بدعت به شمار می‌آمد، نهی می‌کرد.[6] سپس به نجد بازگشته، یک‌سال در آنجا ماند[7] و سپس به سمت بصره به راه افتاد[8].

---

۱. آموزش‌های دو عالم حنبلی مدینه *(ابراهیم بن سیف و محمدبن حیاه السندی)* که ازمدافعان و حامیان ابن تیمیه بودند، تأثیر شگرفی بر عقاید ابن‌عبدالوهاب گذاشت؛ بطوری که نگرش پرخاشگرانه‌تری به علماء پیدا کرد *(دایرة المعارف جهان نوین اسلام*، ص۷۳).

۲. *نظری بر تاریخ وهابیت*، ص۱۹ـ۲۰.

۳. محمدبن حیاه بن ابراهیم السندی در میان قبیله السندی جاجار متولد شد. تاریخ تولد او به صراحت بیان نشده، لیکن از شواهد و قرائن پیداست که در اواخر قرن یازدهم هجری بوده است. حیاه السندی آموزه‌های ابتدایی فقه حنفی و کلام اشعری ـ ماتریدی را در شهر طاطا در منطقه سند فراگرفت. در پی افزایش ارتباطات بین مسلمانان هندوستان و سرزمین‌های مقدس حجاز، در جوانی سند را به مقصد حجاز ترک کرد. حیاه السندی در مدینه به حلقه درس محمدبن عبدالهادی السندی ملحق شد و مدت‌های مدیدی نزد او شاگردی کرد. همچنین اساتید او افرادی چون حسن بن علی العجیمی *(حنفی مذهب)*، عبدالله بن سلیم البصری *(شافعی مذهب)*، و محمدبن ابراهیم الکورانی *(شافعی مذهب بوده‌اند)* او از سال ۱۷۳۱م با حضور در حلقه درس محمد کورانی اقامت دو ساله‌اش در مدینه را گذراند و بن‌مایه‌های اعتقاداتش شکل گرفت. و سرانجام در سال ۱۱۶۳ق درگذشت *(برای اطلاعات بیشتر بنگرید:* محمدبن عبدالوهاب، محمد حیاه السندی، و روش‌شناسی اصحاب حدیث، ترجمه محمدحسین رفیعی، پیام بهارستان، د۲، س۲، ش۶، زمستان ۱۳۸۸ش).

۴. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۲؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۵ـ۳۶؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۲.

۵. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۲؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۱؛ ***الشیخ محمدبن عبدالوهاب عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه***، ص۱۷.

۶. *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم و مفتری علیه*، ص۴۱؛ *مجله الزهراء*، ج۷، م۳، ص۴۲۱ رجب ۱۳۴۵ق؛ ابن بشر نقل کرده است که روزی محمدبن عبدالوهاب کنار قبر پیامبر ایستاده بود و نظاره‌گر مردمی بود که حوائجشان را از پیامبرﷺ می‌خواستند. در همین حین محمد حیات السندی او را دید، سویش رفت و او را درحال گفتن سخنانی دریافت. از او می‌پرسد که چه می‌گوید: شیخ در جواب، آیه ۱۳۹سوره اعراف را قرائت می‌کند. یعنی روشی که این قوم دارند نابودشدنی است و اعمالی که انجام می‌دهند باطل و بی‌فایده است. *(عنوان المجد، ج۱، ص۳۶)*

۷. *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۲.

۸. برخی مدت اقامت محمدبن عبدالوهاب در بصره را به نقل از ابن غنام بسیار طولانی دانسته‌اند ولی در کتاب روضة الافکار والافهام یافت نشد *(بحوث وتعلیقات في تاریخ المملکة العربیة السعودیة*، ص۲۱).

یکی از دلایل مهم سفرهای محمدبن عبدالوهاب به خارج از نجد بدست آوردن علوم علمای حرمین و بصره بود؛ زیرا تلاش علمای نجد بیشتر بر محور آموزش فقه حنبلی بود. او در این سفرها با علمای بسیاری دیدار کرد.[1] او در مدرسه بصره نزد شیخ محمد مجموعی فقه اللغه و حدیث را آموخت.[2] همچنین عقاید خود را برای استادش آشکار کرد و استادش او را بر عقیده توحید ستود.[3]

محمدبن عبدالوهاب در نهی مردم از عقایدشان و دعوت آنها به عقاید خود بی‌پروا بود. هنگام سکونت در بصره عقاید خود را در زمینه توحید، دعا، توسل و... آشکار می‌کرد و مردم را به آنها فرا می‌خواند و با علمای آنها مناظره می‌کرد. ادامه یافتن روش محمدبن عبدالوهاب در توهین به مقدسات مسلمانان در بصره، موجب نارضایتی مردم و علما را به همراه داشت؛ به طوری که مورد هجوم و اذیت و آزار مردم قرار گرفت و سرانجام در یکی از روزهای گرم تابستان او را از بصره اخراج کردند. همچنین به شیخ مجموعی، استاد او در بصره، به جهت دوستی و کمک به او، اذیت و آزار رساندند.[4]

محمدبن عبدالوهاب پس از اخراج از بصره به سمت شام روانه شد[5] و در شهر زبیر، در چند فرسخی بصره، چند روزی ساکن می‌گردد.[6] او قصد ادامه سفر به سمت شام را داشت، ولی به دلیل ناتوانی مالی از سفر به شام منصرف شد و به سمت نجد به راه افتاد. در راه

---

۱. *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۲ـ۱۳۳.

۲. *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۶؛ *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۴۲؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۲؛ ***الشیخ محمدبن عبدالوهاب عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه***، ص۱۷.

۳. عنوان المجد، ج۱، ص۳۶.

۴. ***روضة الافکار والافهام***، ص۸۲ـ۸۳؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۶؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۲؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۳؛ *مجله الزهراء*، ج۷، م۳، ص۴۲۲ رجب ۱۳۴۵ق؛ *تاریخ نجد*، ص۱۰۷؛ *دعوه محمدبن عبدالوهاب و اثرها فی العالم الاسلامی*، ص۲۲؛ *الامام محمدبن عبدالوهاب دعوته و سیرته*، ص۱۲؛ ***الشیخ محمدبن عبدالوهاب عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه***، ص۱۷؛ *بحث حول الشیخ محمدبن عبدالوهاب و حرکته المجدده*، ص۷.

۵. برخی قائل هستند که شیخ بعد از بصره به مکه می‌رود و از خداوند یاری در امر دعوتش را طلب می‌کند. سپس با کاروانی که قصد سفر به شام را داشتند، عازم مدینه می‌شود. در راه راهزنان به آنها حمله کرده، کاروانیان از جمله محمدبن عبدالوهاب را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند و دیگر او نمی‌تواند به سفر خود ادامه دهد؛ لذا از آنجا به نجد باز می‌گردد (ر. ک: *تاریخ نجد من خلال کتاب الدرر السنیه فی‌الاجوبه النجدیه*، ص۳۲۴؛ *منهج شیخ الإسلام محمدبن عبدالوهاب فی التفسیر*، ص۱۱؛ *من اعلام المجددین*، ص۵۱).

۶. محمدبن عبدالوهاب در طی مسیر بر اثر شدت گرما، تشنگی به او فشار بسیار آورد و نزدیک بود جان خود را از دست بدهد. در همین حین شخصی از شهر زبیر به نام بنی حمیدان که از آن حوالی عبور می‌کرد، او را دیده، سیرابش می‌کند و او را به شهر زبیر می‌برد (ر.ک: *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۲ـ۲۳؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۶ـ۳۷؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۳؛ *تاریخ نجد*، ص۱۰۷؛ ***الشیخ محمدبن عبدالوهاب عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه***، ص۱۷؛ *تاریخ نجد ودعوه الشیخ محمدبن عبدالوهاب*، ص۵۵).

بازگشت به احسا رفت[1] و از عالمانی چون عبدالله بن عبداللطیف احسایی و عبدالله بن فیروز بهره گرفت[2]. محمدبن عبدالوهاب سرانجام با آگاهی از انتقال پدرش از عیینه به حریمله، به حریمله بازگشته، دعوت خویش را آغاز کرد. برخی از جمله فرزند شیخ، معتقدند که او کتاب توحید خود را در بصره نگاشت و برخی دیگر قائل‌اند که در حریملاء، پس از بازگشت از بصره، نوشته شده است.[3]

در مقابل منابع وهابی که اختلاف اندکی در سفرهای محمدبن عبدالوهاب دارند و سفرهای محدودی برای او نقل کرده‌اند، منابع غیروهابی از کثرت سفرهای محمدبن عبدالوهاب یاد کرده‌اند. نویسنده *لمع الشهاب* معتقد است که محمدبن عبدالوهاب پس از خروج از بصره، به بغداد[4] می‌رود و دو سال در مدرسه وزیر ساکن می‌شود. او در این دو سال کتاب *صحائف الاعمال* و *مقاصد تفتازانی* را نزد عبدالرحیم کردی می‌خواند. سپس با زنی ثروتمند ازدواج می‌کند و ثروتی معادل دوهزار دینار بعد از مرگ زنش به ارث می‌برد. در این زمان به کردستان عراق می‌رود و یک‌سال در آنجا می‌ماند. سپس به اصفهان مسافرت می‌کند و هفت سال در مدرسه عباسیه اقامت می‌گزیند. وی در این مدت شرح *تجرید قوشچی* و *شرح مواقف* میر سیدشریف و *حکمت العین* کاتبی را نزد میرزاجان اصفهانی، محشی *شرح تجرید*، می‌آموزد. سپس از اصفهان به ری و از آنجا به قم می‌آید و با دوست همراه خود به نام علی قزاز، یک ماه در قم می‌ماند. سپس به بلاد عثمانی رفته، و از آنجا عازم حلب می‌شود و در شش ماه سکونتش در حلب مشغول تدریس عربی می‌گردد. سپس از آنجا به شام می‌رود و بعد از یک سال اقامت در شام راهی قدس شریف می‌گردد. دو ماه در قدس می‌ماند و از آنجا به مصر مسافرت می‌کند. او حدود دوسال و اندی در مصر می‌ماند و از آنجا راهی مدینه منوره می‌گردد. سپس از آنجا به مکه مشرفه می‌رود و بعد از زیارت به زادگاهش باز می‌گردد.[5] گفته شده شیخ

۱. برخی معتقدند ورود او به احساء بین سال‌های ۱۱۴۴. ۱۱۴۸ق است؛ چون محمدبن عبدالوهاب نامه‌ای از عیینه به استادش عبداللطیف نگاشته است و نشان می‌دهد که او ده‌سال پیش در احساء بوده است (*عقیدة الشیخ محمدبن عبدالوهاب السلفیة وأثرها في العالم الإسلامي*، ص۱۴۲).

۲. *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۴؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۷.

۳. *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۳؛ **روضة الافکار و الافهام**، ص۸۴؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۴؛ *من اعلام المجددین*، ص۵۰.

۴. *زعماء الاسلام فی العصر الحدیث*، ص۱۰؛ *تاریخ البلاد العربیه السعودیه*، ج۱، ص۱۸۸ـ۱۹۴؛ *جزیره العرب فی القرن العشرین*، ص۳۳۶؛ *تاریخ الکویت*، ج۱، ص۲۱۵، به نقل از مدرسی طباطبایی در مقاله روابط ایران با حکومت مستقل نجد بررسی‌های تاریخی ش ۴س ۱۱، ص۳۳ـ ۷۹؛ لمع الشهاب، ص۱۷. ۲۲.

۵. همان.

به موصل هم رفته و از ملا احمد جمیلی استفاده کرده است. در این میان منابع فرانسوی و وقایع نویس مغربی نیز از مسافرت شیخ به سوریه خبر داده‌اند.[1]

گفتنی است که مدرسی طباطبایی ماجرای سفر محمدبن عبدالوهاب به ایران و درس خواندن او در این ولایات را که با شرح و بسط فراوان در *لمع الشهاب* آمده است، با استناد به برخی از مصادر ایرانی از قبیل *ناسخ التواریخ*، *روضه الصفای ناصری*[2]، *مآثر سلطانیه*، *تحفه العالم* سیدعبداللطیف شوشتری[3] و نامهٔ میرزای قمی به فتحلی شاه، تردید ناپذیر دانسته است.[4]

مایکل کوک با اشاره به منابع ایرانی، بیان می‌دارد که دو منبع دیگر نیز برای تضمین اعتبار گزارش‌هایی‌که از ایرانیان رسیده، وجود دارد: یکی از آنها سفرنامهٔ کارستن نیبور، سیّاح آلمانی است. وی توضیح می‌دهد که چگونه شیخ پس از تحصیل در نجد، چند سال در بصره زندگی می‌کند و پس از آن به بغداد و ایران سفر می‌کند. و منبع متقدم دیگر که البته با صراحت کلام کمتری است، خود شیخ است. شیخ نامه‌ای به عبدالله بن سُحَیم، مفتی مجمعه، در باب دشمنی ابن المویس با اندیشه‌هایش می‌نویسد و در آن نامه متذکر می‌شود که ابن المویس نامه‌ای به مردم وَشم *(درون منطقهٔ نجد)* نوشته و در آن عقاید مرا بدعتی از سوی خراسان دانسته است. مایکل کوک در ادامه بیان می‌دارد که با وجود دردست داشتن تمام این اطلاعات، هنوز هم مسیر سفر شیخ در پرده‌ای از ابهام قرار دارد و براستی سخن چه کسی را باید پذیرفت؟ منابع وهابی تا جایی بر دیگر منابع رجحان دارند که عقاید اصلی وهابیت را به ما منتقل می‌کنند و طبیعی است که آنها هیچ علاقه‌ای ندارند که به موضوعاتی بپردازند که شیخ علاقه‌ای به اطلاع همگان از آنها نداشته است. با این حال، این منابع به دلیل ناقص بودنشان، قابل اتکا نیستند و بخش قابل اطمینانی که می‌توان بدان اشاره کرد، آن است که شیخ قطعاً مدتی را در بصره گذرانده است. به این نکته منابع وهابی و غیروهابی، اشارات صریحی داشته‌اند. علاوه بر این، باید به این مطلب توجه داشت که بررسی روایات متفاوت مسیر سفر شیخ، منبع صحیح و کاملی برای درک عقاید و جهان‌بینی او نخواهد بود و برای نیل به مقصود خود باید به سخن محققّانی

۱. *سرچشمه اندیشه وهابیت*، *میقات حج*، ش۶۵، پاییز ۱۳۸۷. در کتاب *الشیخ محمدبن عبدالوهاب المجدد المفتری* علیه، ص۱۱ از *کتاب غرائب* الاثر نقل می‌کند که او به موصل هم رفته و از محضر ملا حمد جمیلی هم استفاده کرده است.
۲. *روضه الصفای ناصری*، ج۱۳، ص۷۵۱۷.
۳. *تحفه العالم وذیل التحفه*، ص۴۷۷.
۴. بررسی‌های تاریخی ش ۴، س ۱۱، ص۷۹ـ۸۰.

توجه کرد که شیخ احتمالاً برخی از دیدگاه‌های خود را با ایشان در میان گذاشته است.[1]

نکته دیگر درباره مؤسس این فرقه، ارتباط او با جاسوس انگلیسی مستر همفر در بصره است. همفر انگیزه مخالفت با دولت عثمانی را در او ایجاد کرد و شیخ را برای تشکیل حکومتی جدید روانه نجد ساخت. از اینرو، عده‌ای فرقه وهابیت را به استناد اعترافات مستر همفر ساخته انگلیس می‌دانند، اما در مقابل، عده‌ای با گزارش‌های مستر همفر مخالفت کرده و از اساس آن را کذب شمرده و این سخنان را ساخته دست عالمان شیعی دانسته[2] و به دلایلی این کتاب را رد کرده‌اند. برخی از این دلایل عبارت است از:

۱. هنگام ملاقات همفر با شیخ در بصره، شیخ ده سال بیشتر نداشته است؛ در حالی‌که همفر او را جوانی بلند پرواز وصف کرده که به سه لغت عربی، فارسی و ترکی آشنا بوده است و پر واضح است که ده سالگی با این اوصاف سنخیت ندارد.

۲. همفر بیان می‌دارد که او دعوت خود را در سال ۱۱۴۳ق آغاز کرده؛ در حالی‌که تمام کتب تاریخ وهابیت آغاز دعوت علنی محمدبن عبدالوهاب را پس از مرگ پدرش در سال ۱۱۵۳ق دانسته‌اند.[3] گرچه دلایل این عده هم قابل مناقشه است و با چنین دلایلی، نمی‌توان کتاب خاطرات مستر همفر را مردود دانست.

استادان

درباره استادان محمدبن عبدالوهاب اختلاف نظر است. شاید علت این امر، ردیه‌هایی است که بعضی از استادانش بر او نوشته‌اند. همچنین در اطلاق نام استاد به برخی از اینان و استفاده علمی او از آنها مناقشه جدی وجود دارد. در این مقاله سعی شده نام تمام استادانی که در کتب مختلف به آنها اشاره شده است، بیان شود که به این قرار است:

۱. عبدالوهاب بن سلیمان *(پدرش)*؛[4] ۲. شهاب‌الدین موصلی *(قاضی بصره)*؛[5] ۳. حسن الاسلامبولی

۱. «سرچشمه اندیشه وهابیت»، *میقات حج*، ش۶۵، پاییز ۱۳۸۷ش.

۲. *داعیه ولیس نبیا*، ص۱۲۶.

۳. «*مذاکرات همفر فی المیزان*»، *مجله الاصاله*، ش۳۱، ۳۲، ۳۳، محرم ۱۴۲۲؛ *داعیه ولیس نبیا*، ص۱۲۶.

۴. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۲؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۱؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۳؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۲۹؛ *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۳۹؛ *تاریخ نجد*، ص۱۰۶؛ *الإمام محمدبن عبدالوهاب دعوته وسیرته*، ص۱۱؛ *دعوة الشیخ محمدبن عبدالوهاب وأثرها في العالم الإسلامي*، ص۲۱؛ *دایره المعارف جهان نوین اسلام*، ص۷۲

۵. *الإمام محمدبن عبدالوهاب ومنهجه في مباحث العقیدة*، ص۳۴؛ *الامام الشیخ محمدبن عبدالوهاب فی التاریخ*، ص۱۲؛

(علمای بصره)؛[1] ۴. عبدالله بن عبداللطیف شافعی احسایی؛[2] ۵. زین‌الدین مغربی؛[3] ۶. حسن تمیمی؛[4] ۷. محمدبن حیاه السندی؛[5] ۸. محمد مجموعی؛[6] ۹. یوسف آل سیف؛[7] ۱۰. ابراهیم بن سیف؛[8] ۱۱. انس بن درویش؛[9] ۱۲. علی داغستانی؛[10] ۱۳. محمدبن سلیمان کردی؛[11] ۱۴. عبدالرحمن بن احمد؛[12] ۱۵. حسان تمیمی؛[13] ۱۶. عبدالرحیم کردی شافعی؛[14] ۱۷. میرزاجان الاصفهانی؛[15] ۱۹. صبغه الله حیدری؛[16] ۲۰. اسماعیل عجلونی؛[17] ۲۱. عبداللطیف عفالقی احسایی؛[18] ۲۲. محمد عفالقی احسائی؛[19] ۲۳. حمد جمیلی؛[20] ۲۴. محمدبن ناصر؛[21] ۲۵. ابراهیم بن سلیمان؛[22] ۲۶. عبدالله بن سالم بصری؛[23]

---

۱. *الامام الشیخ محمدبن عبدالوهاب فی التاریخ*، ص۱۲.

۲. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۳؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۳؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۷؛ ***دعوة الشیخ محمدبن عبدالوهاب وأثرها في العالم الإسلامي***، ص۲۲.

۳. *لمع الشهاب*، ص۲۲؛ *الإمام محمدبن عبدالوهاب ومنهجه فی مباحث العقیدة*، ص۳۴؛ *الامام الشیخ محمدبن عبدالوهاب فی التاریخ*، ص۱۲.

۴. الإمام محمدبن عبدالوهاب ومنهجه فی مباحث العقیده، ص۳۴؛ الامام الشیخ محمدبن عبدالوهاب فی التاریخ ص۱۲؛

۵. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۲؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۲؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۵؛ *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۴۱؛ *تاریخ نجد*، ص۱۱۵؛ *خلاصه الکلام*، ص۲۲۹؛ *بحوث و تعلیقات فی تاریخ المملکه العربیه السعودیه*، ص۲۰؛ *دایره المعارف جهان نوین اسلام*، ص۷۳؛ *تاریخ نجد من خلال کتاب الدرر السنیه فی الاجوبه النجدیه*، ص۳۶۱.

۶. *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۲؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۶؛ *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۴۲.

۷. *الامام الشیخ محمدبن عبدالوهاب فی التاریخ*، ص۱۳.

۸. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۲؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۲؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۵؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۱؛ *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۴۰؛ *تاریخ نجد*، ص۱۰۶؛ *الإمام محمدبن عبدالوهاب دعوته وسیرته*، ص۱۱.

۹. *الامام الشیخ محمدبن عبدالوهاب فی التاریخ*، ص۱۸.

۱۰. *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۴۱؛؛ *مجلةالزهراء*، ج۷، م۳، ص۴۲۱رجب۱۳۴۵ق.

۱۱. *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۴۱؛ *خلاصه الکلام*، ص۲۲۹.

۱۲. *لمع الشهاب*، ص۱۵.

۱۳. همان.

۱۴. همان، ص۱۸.

۱۵. همان، ص۱۹.

۱۶. *عنوان المجد فی بیان احوال بغداد والبصره ونجد*، ص۲۳۹؛ *تاریخ نجد*، ص۱۱۵.

۱۷. ***الشیخ محمدبن عبدالوهاب عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه***، ص۱۷.

۱۸. *همان*.

۱۹. همان؛ *الشیخ محمدبن عبدالوهاب المجدد المفتری علیه*، ص۱۱؛ *الإمام محمدبن عبدالوهاب ومنهجه فی مباحث العقیدة*، ص۳۴.

۲۰. *الشیخ محمدبن عبدالوهاب المجدد المفتری علیه*، ص۱۱؛ ***عقیدة الشیخ محمدبن عبدالوهاب السلفیة وأثرها في العالم الإسلامي***، ص۱۷۳.

۲۱. *احتساب الشیخ محمدبن عبدالوهاب*، ص۸۵.

۲۲. *همان*، ص۱۰۵؛ *الإمام محمدبن عبدالوهاب ومنهجه فی مباحث العقیدة*، ص۳۴.

۲۳. از عالمانی است که در حجاز شاگردیشان را کرده است (*احتساب الشیخ محمدبن عبدالوهاب*، ص۱۰۶؛ *منهج شیخ الإسلام محمدبن عبدالوهاب فی التفسیر*، ص۲۵؛ *عقیدة الشیخ محمدبن عبدالوهاب السلفیة وأثرها في العالم الإسلامي*، ص۱۴۶).

۲۷. عبدالله بن فیروز؛[۱] ۲۸. عبدالکریم أفندی داغستانی؛[۲] ۲۹. محمد برهانی؛[۳] ۳۰. عثمان الدیار بکری.[۴]

در توانایی علمی او نیز ابراز تردید کرده‌اند. عالمان وهابی از او عالمی برجسته ساخته‌اند که در علوم مختلف اجتهاد داشت. او را شیخ الوجود وصف کرده و از جمله عالمانی دانسته‌اند که امت پیامبر به او بر سایر امت‌ها افتخار می‌کند. در طرف مقابل، برخی سلفیان دیدگاه دیگری برگزیده‌اند. برای مثال، البانی که از شخصیت‌های برجسته سلفیت است، درباره سلفیت سهم بسیاری برای دو مبلغ بزرگ آن ابن‌تیمیه و محمدبن عبدالوهاب برمی‌شمرد، اما در تفاوت این دو می‌گوید: محمدبن عبدالوهاب شناختی از احادیث و علوم مربوط به آن نداشت. ابن‌تیمیه تلاش بسیاری برای برحذر داشتن مردم از تمسک به احادیث ضعیف در فقه و عقاید سلفی داشت، ولی به عکس او، محمدبن عبدالوهاب در امر فقه و حدیث توجهی به این نمی‌کرد و در واقع شناختی از این علوم نداشت. او برای اثبات این مدعا به رساله *آداب المشی الی الصلاه* استناد می‌کند و می‌گوید: در این کتاب بنگرید که در مطلع آن روایتی از ابوسعید خدری آمده است؛ در حالی که این حدیث به دو علت ضعیف است و هر کدام آن دو برای عدم حجیت کافی است. علاوه بر آن، این روایت مخالف دیدگاه ابن‌تیمیه است که توسل به غیر از خدا را نمی پذیرفت؛ در حالی‌که در این روایت این‌گونه آمده است که پیامبر فرمود: هنگام بیرون آمدن از منزل برای رفتن به مسجد این دعا را زمزمه کنید: «اللهم إنی أسألک بحق السائلین علیک، وبحق ممشای هذا...»، و این توسل به مقام و جاه دیگران است. ابن‌تیمیه بر ضعف این حدیث و عدم استناد به آن تأکید دارد.[۵]

برادر محمدبن عبدالوهاب که از ابتدای پیدایش افکار انحرافی محمدبن عبدالوهاب به مخالفت با او پرداخته بود، در وصف او می‌گوید: در این زمان مردم گرفتار کسی شده‌اند که خود

۱. *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۴؛ *منهج شیخ الإسلام محمدبن عبدالوهاب فی التفسیر*، ص۱۰.
۲. *عقیدة الشیخ محمدبن عبدالوهاب السلفیة وأثرها فی العالم الإسلامی*، ص۱۶۱.
۳. همان.
۴. همان.
۵. بنگرید: متن و صوت البانی در گفتاری با نام «*حقیقه الدعوه السلفیه*»:
http://audio. islamweb. net/audio/index. php?page=FullContent&audioid=٪۲۰۱۰۹۳۷۶
برای دفاع از محمدبن عبدالوهاب در برابر این گفتار به دو کتاب بنگرید: ***الانتصار لشیخ الاسلام محمدبن عبدالوهاب بالرد علي مجانبة الالباني فيه الصواب؛ الفصل بين المتنازعين في حديث اللهم اني اسالك بحق السائلين.***

را به کتاب و سنت منتسب می‌سازد و احکام الهی را استنباط می‌کند و بر عالمانی که سخن او را نپذیرند، تهمت کفر می‌زند؛ در حالی‌که او حتی یکی از ده خصلت اهل اجتهاد را ندارد.[1]

حامد الگار نیز با مقایسه‌ای، با بی‌اساس دانستن مواضع ابن‌تیمیه، او را متفکری جدی و دقیق و عالمی بسیار پرکارتر از محمدبن عبدالوهاب برمی‌شمرد. او همه آثار محمدبن عبدالوهاب را از نظر محتوا و حجم کم‌اهمیت و مختصر خوانده، آنها را اثری ساده می‌داند که بیشتر شبیه جمع‌آوری احادیث است و به یادداشت‌های یک طلبه شباهت دارد.[2] حسن بن فرحان، یکی از نقادان جدی مسلک تکفیری وهابی، می‌گوید: با مطالعه کتاب‌های شیخ محمد پی بردم که او چندان عالم محقق و دقیقی نبوده است، به خصوص که ضعف علمی او در حدیث و تاریخ هویداست و بینش عالم مسلمان با این دو علم شکل می‌گیرد. از اینرو، وی در محکوم کردن شرک و بدعت، سختگیری می‌کند و برای این عمل، به اطلاق نصوص صحیح و صراحت نصوص ضعیف استناد می‌جوید و در صدور احکام تکیفری، بر احادیث ضعیف، ساختگی و قیاس فاسد تکیه می‌کند.[3]

بازگشت به زادگاه

محمدبن عبدالوهاب سرانجام با آگاهی از انتقال پدرش از عیینه[4] به حریمله، [5] به حریمله رفته، در آنجا ساکن می‌شود. او در بدو ورود به شهر[6] و مشاهده اموری که آنها را شرک

۱. *الصواعق الالهیه*، ص۱۵.
۲. *وهابیگری*، ص۱۹ـ۲۲.
۳. *داعیه ولیس نبیا*، ص۱۴۱ـ۱۴۲.
۴. بعد از مرگ امیر عیینه در سال ۱۱۳۹ق بر اثر وبا، عبدالله بن معمر جانشین او می‌گردد و در نزاعی که بین او و پدر محمدبن عبدالوهاب رخ می‌دهد او را از منصب قضاوت عزل می‌کند و پدرش به همراه خانواده‌اش به حریمله کوچ می‌کنند (*روضة الافکار والافهام* ص۸۳؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۷؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۴) برخی می‌گویند که محمدبن عبدالوهاب در اوایل بیست سالگی آنچه را که به عنوان اعتقادات و اعمال مشرکانه در جامعه‌اش وصف می‌کرد، محکوم می‌کرد و با نفی سهل انگاری دینی در جامعه، بر حمایت جدی از شریعت، اصرار می‌ورزید. عقاید وی موجب دوری وی ازجمع علما گردید و منجر به انفصال پدرش از پست قضا شد. به دنبال این امر، خانواده وی همراه پدرش ناگزیر شدند که در ۱۱۳۹ق، عیینه را به سمت حریمله در همسایگی آن ترک کنند (*دایره المعارف جهان نوین اسلام*، ص۱۷۲؛ *وهابیگری*، ص۱۷).
۵. برخی قائلند او به یمامه رفته است (*المع الشهاب*، ص۲۲)؛ یمامه منطقه‌ای بزرگ در عربستان به حساب می‌آید که حریمله و عیینه جزء آن محسوب می‌شوند.
۶. برخی بر این باورند که محمدبن عبدالوهاب پس از بازگشت ازسفر، هشت ماه گوشه‌نشینی را انتخاب کرد و مشغول مطالعه گشت و بعد از هشت ماه با در دست داشتن کتاب حجیمی دعوت خود را علنی ساخت (*المع الشهاب*، ص۲۷).

می‌نامید، شروع به دعوت مردم[1] به عقاید خویش می‌کند و مردم را از پرستیدن غیر خدا باز می‌دارد و در این راه تمام نیرو و توان خود را به کار می‌گیرد؛ به طوری‌که در شهرهای نجد مانند عیینه، درعیه، ریاض، منفوحه و... مشهور می‌شود و پیروانی هم برای خود پیدا می‌کند.[2] پدرش که یکی از علمای حنبلی بود، او را از این اعمال و عقاید منع می‌کرد و مردم را از او برحذر می‌داشت و مانع رواج اندیشه‌های او می‌شد.[3] تا اینکه پس از مرگ پدر در سال ۱۱۵۳ق، جرئت بیشتری پیدا می‌کند و عقاید خود را بی‌پروا آشکار می‌سازد و به آرا و اعمال مورد اتفاق مسلمانان حمله می‌کند.

در زمان ورود شیخ محمدبن عبدالوهاب به شهر، مردم آنجا از دو قبیله بودند که هر یک مدعی برتری بر دیگری بود. افراد یکی از آن دو قبیله که حمیان نامیده می‌شدند، غلامانی داشتند که آلوده به فسق و فجور و منکرات بودند. شیخ درصدد برآمد که غلامان مزبور را امر به معروف و نهی از منکر کند. آنان تصمیم گرفتند شب هنگام به طور پنهانی شیخ را به قتل برسانند و به همین قصد پشت دیواری کمین کردند، اما با فریاد چند تن از مردم که از قصد آنان آگاه شده بودند، غلامان گریختند و شیخ از مهلکه نجات یافت.[4]

شیخ محمد بعد از این واقعه به شهر عیینه رفت.[5] رئیس شهر عیینه، عثمان بن حمد بن معمر، شیخ را پذیرفت و او را گرامی داشت و به او قول کمک و یاری داد[6] و او را به

---

۱. او بعد از مستقر شدن در حریملاء به نزد پدر رفته، معلومات خود را به پدر ارائه می‌کند و بعد از آن به تدریس و مطالعه قرآن، سنت، تفسیر و به خصوص کتاب‌های ابن تیمیه و ابن قیم مشغول می‌گردد *(مشاهیر علماء نجد، ص۲۳)*.

۲. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۴؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۴.

۳. *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۷؛ *تاریخ نجد*، ص۱۰۸؛ *بحوث وتعلیقات فی تاریخ المملکه العربیه السعودیه*، ص۲۱؛ *خلاصه الکلام*، ص۲۲۹؛ *کشف الارتیاب*، ص۸؛ *آیین وهابیت*، ص۲۵. برخی به این نزاع اشاره نکرده‌اند *(روضة الافکار والافهام، ص۸۳ـ۸۴؛ الشیخ محمدبن عبدالوهاب المجدد المفتری علیه، ص۱۶)*؛ برخی گفته‌اند که پدر از او درخواست کرد که با ملاطفت بیشتر با مردم رفتار کند و بر مردم سخت نگیرد *(علماء نجد، ج۱، ص۱۳۶)*. و برخی دیگر این منازعه و اختلاف را از ریشه منکر گشته‌اند و قائل به کذب محض بودن این مطلب هستند *(تاریخ نجد من خلال کتاب الدرر السنیه فی الاجوبه النجدیه، ص۳۶۱)*.

۴. *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۷ـ۳۸؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۴؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۶؛ *تاریخ نجد*، ص۱۰۸؛ *مجله الزهراء*، ج۷، م۳، ص۴۲۳ رجب۱۳۴۵ق.

۵. برخی بر این باورند که ورود محمدبن عبدالوهاب به عیینه در سال ۱۱۵۷ق بوده است *(علماء نجد، ج۱، ص۱۶۵)*، ولی برخی دیگر می‌گویند ورودش به عیینه در سال ۱۱۵۴ق بوده است؛ زیرا او در سال ۱۱۵۸ق به درعیه کوچ کرد و چهار سال در عیینه اقامت گزید *(حیاه الشیخ محمدبن عبدالوهاب ودعوته، ص۵۲ ـ۵۶)*.

۶. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۴؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۴؛ *الشیخ محمدبن عبدالوهاب عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه*، ص۲۲ـ۲۳؛ *الإمام محمدبن عبدالوهاب دعوته وسیرته*، ص۱۲.

عقد جوهره، دختر عبدالله بن معمر، در آورد. شیخ محمد نیز در مقابل، اظهار امیدواری کرد که عثمان تمام نجد را تصرف کند و همه اهل نجد از او اطاعت کنند.[1] بعد از بیعت امیر عیینه با او، شیخ به همراه پیروانش امر به معروف و نهی از منکر را آغاز کردند[2] و در این زمینه سخت‌گیری بسیاری نشان دادند.[3] محمدبن عبدالوهاب در مدت اقامت در عیینه، متولی منصب قضاوت بود[4] و از جمله اقدام‌های او با کمک عثمان بن معمر در عیینه، بریدن درختان مورد احترام مردم بود. او همچنین بعد از مدتی که کارش در عیینه بالا گرفت و اعوان و انصاری گردش جمع شدند، تصمیم به ویران کردن قبه زید بن خطاب – برادر عمر بن الخطاب، که در جنگ یمامه، جنگ میان مسلمانان با مسیلمه کذاب، در سال ۱۲ق به قتل رسیده بود– گرفت، اما از آن رو که محمدبن عبدالوهاب از مردمان جبیله *(محله ای که قبر زید در آنجا مدفون بود)* هراسان بود، از عثمان بن معمر کمک خواست و او با ششصد نفر به یاری‌اش آمدند. زمانی‌که مردم جبیله عثمان بن معمر را مشاهده کردند و او را آماده جنگ یافتند، دست به اقدامی نزدند و محمدبن عبدالوهاب خود قبه زید را ویران ساخت. از دیگر اقدامات اوجاری کردن حد بر زن زناکاربود.[5]

با اوج گرفتن دعوت شیخ، خبر او به سلیمان بن محمد[6]، امیر احساء، رسید[7]. وی نامه‌ای برای عثمان، امیر عیینه، فرستاد و نوشت:

---

۱. *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۸؛ *تاریخ نجد*، ص۱۰۸؛ *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۴۶ـ۴۷؛ *مجله الزهراء*، ج۷، م۳، ص۴۲۴ رجب۱۳۴۵ق.

۲. *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۹. همچنین برخی دچار اشتباه شده و امر به معروف و نهی از منکر و... را به عثمان بن معمر نسبت داده‌اند *(حیاه الشیخ محمدبن عبدالوهاب و دعوته، ص۴۲)*.

۳. *تاریخ نجد*، ص۱۰۸.

۴. *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۴۷.

۵. *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۹؛ *روضة الافکار والافهام*، ص۸۴ـ۸۶؛ *تاریخ نجد*، ص۱۰۸؛ *مشاهیرعلماء نجد*، ص۲۵؛ *الشیخ محمدبن عبدالوهاب عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه*، ص۲۳. همچنین او در عیینه نماز جماعت را مجدداً برپا نمود و خراج‌ها و پول‌هایی را که حاکمان از مردم می‌گرفتند، به غیر از زکات، همه را منع کرد *(محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه، ص۴۹)*.

۶. برخی او را سلیمان بن شامس نامیده‌اند که به رؤسای قبیله یمامه نامه نوشت و خواستار اخراج محمدبن عبدالوهاب گردید *(المع الشهاب، ص۲۸)*.

۷. برخی قائل‌اند که علت نامه‌نویسی امیر احساء به امیر عیینه، مذهب و اقدامات محمدبن عبدالوهاب نبود بلکه این مکر و حیله‌ای بود که بعضی از معاندین و مخالفینش طراحی کرده بودند مبنی بر اینکه به هنگام شکایت بردن نزد سلیمان رئیس بنی‌خالد و احساء، به اقدامات محمدبن عبدالوهاب اشاره نکنند، بلکه بگویند او می‌خواهد شما را از ملکتان اخراج کند و حکومت و آنچه را که در دست شماست، از شما بگیرد و مالیات شما را قطع کند. لذا سلیمان به عثمان نامه نوشت و دستور اخراج و قتل او را صادر کرد *(روضة الافکار والافهام ص۸۶؛ مشاهیر علماء نجد، ص۲۶)*.

آن مردی که نزد تو است، کرد آنچه کرد و گفت آنچه گفت. چون این نامه را دریافت داری، او را به قتل برسان[1] و اگر این کار را انجام ندهی، خراجی که از احساء برای تو می‌فرستم، قطع خواهد شد.[2]

چون نامه امیر احساء به عثمان رسید، قدرت مخالفت در خود ندید. شیخ را طلبید و او را از مضمون نامه مطلع ساخت و گفت که ما توان جنگ با امیر احساء را نداریم. شیخ محمد در جواب او را موعظه کرد و در صورت یاری، قول حکومت تمام نجد را به او داد. در نتیجه عثمان از اخراج شیخ منصرف شد و شیخ به خانه بازگشت، اما مجدداً بر اثر ترس از امیر احساء او را طلبید و او گفت: سلیمان امیر احساء دستور قتل تو را داده است و از مروت به دور است که ما تو را در شهر خود به قتل رسانیم. پس بهتر است که از شهر ما بیرون روید. سپس سواری به نام فرید ظفری را مأمور کرد تا شیخ را از عیینه بیرون کند.[3]

آشنایی محمدبن عبدالوهاب با محمدبن سعود

شیخ در سال ۱۱۵۷ق[4]، بعد از رانده شدن از عیینه، به درعیه رفت و در خانه مردی به نام عبدالله بن سویلم ساکن گردید.[5] در آن زمان امیر درعیه محمدبن سعود بود. برخی

---

۱. در برخی از کتب گفته شده که عثمان بن معمر را مامور به قتل محمدبن عبدالوهاب یا اخراجش از عیینه کرد *(روضه الافکار و الافهام، ص۸۶؛ عنوان المجد، ج۱، ص۳۹)*. بعضی دیگر معتقدند که فقط امر به اخراج او از شهر کرده است *(علماء نجد، ج۱، ص۱۳۷؛ مشاهیر علماء نجد، ص۲۶)* و بعضی هم فقط قائل به قتل او شده‌اند *(مجله الزهراء، ج۷، م۳، ص۴۲۴، رجب ۱۳۴۵ق؛ تاریخ نجد، ص۱۰۸؛ الإمام محمدبن عبدالوهاب دعوته وسیرته، ص۱۵ـ۱۶؛ الشیخ محمدبن عبدالوهاب عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه، ص۲۳)* در تاریخ نجد به هیچ گفتگویی اشاره نشده است و فقط گفته است او را از عیینه اخراج کردند.

۲. *الإمام محمدبن عبدالوهاب دعوته وسیرته*، ص۱۵ـ۱۶؛ *الشیخ محمدبن عبدالوهاب عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه*، ص۲۳. خراج مزبور ۱۲۰۰ سکه طلا و مقداری خوراکی و لباس بود. *مجلة الزهراء*، ج۷، م۳، ص ٤٢٤، رجب ١٣٤٥ق؛ *تاریخ نجد*، ص۱۰۸؛ *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتري علیه*، ص۵۰).

۳. *عنوان المجد*، ج۱، ص۴۰؛ به عقیده برخی در اثنای راه ظفری قصد داشت محمدبن عبدالوهاب را به قتل برساند، ولی وحشتی او را فراگرفته، به عیینه فرار کرد *(تاریخ نجد، ص۱۰۹)*. همچنین برخی در بیان خروج محمدبن عبدالوهاب می‌گویند: فعالیت‌های ابن عبدالوهاب و حمایت فرمانروای عیینه از او علمای آن ناحیه را شوراند و منجر به آن شد که ایشان حملاتشان را علیه جنبش وهابی افزایش دهند، و هشداری بود به حکام که ابن عبدالوهاب مردم عوام را تحریک می‌کند تا علیه اصول ومناصب رسمی شورش کنند. در پی این امر، حاکم عیینه پشتیبانی‌اش را از ابن عبدالوهاب قطع کرد و از محمدبن عبدالوهاب خواست تا شهر را ترک کند *(دایره المعارف جهان نوین اسلام، ص۷۳)*.

۴. برخی در بین سالهای ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ق تردید دارند *(روضه الافکار والافهام، ص۸۶؛ محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم و مفتری علیه، ص۵۲)* و برخی ورودش به درعیه را در سال ۱۱۶۰ق می‌دانند *(تاریخ نجد، ص۱۰۹)* و برخی سال ۱۱۵۸ق دانسته‌اند *(مشاهیر علماء نجد، ص۲۶؛ علماء نجد، ج۱، ص۱۳۸؛ حیاه الشیخ محمدبن عبدالوهاب و حقیقه دعوته، ص۵۶)* و برخی سال ۱۱۵۷ق دانسته‌اند *(عنوان المجد، ج۱، ص۴۱)*.

۵. *(روضة الافکار والافهام*، ص۸٦؛ *عنوان المجد* ج۱، ص٤١؛ *تاریخ نجد*، ص۱۰۹؛ *مجله الزهراء*، ج۷، م۳، ص٤٢٥، رجب ١٣٤٥ق؛

معتقدند زمانی که محمدبن عبدالوهاب به درعیه رسید و محمدبن سعود از آمدن او آگاهی یافت، بلافاصله به دیدن او شتافت و به احترام و تکریم او پرداخت[1] اما برخی دیگر بر این باورند که محمدبن عبدالوهاب ابتدا وارد خانه عبدالله بن سویلم گردید. ابن سویلم با ورود محمد بن‌عبدالوهاب به خانه‌اش از امیر درعیه هراسناک بود. محمدبن عبدالوهاب با سخنانش او را آرام کرد. او مدتی مخفیانه به تبلیغ اندیشه خود پرداخت. بعد از گذشت مدتی عده‌ای از مریدانش تصمیم گرفتند محمدبن سعود را از مذهب او آگاه سازند. لذا با برادران محمدبن سعود، ثنیان و مشاری، ارتباط برقرار کردند. آن دو نیز موضوع را با همسر محمدبن سعود، موضی دختر ابی و حطان از آل کثیر در میان می‌گذارند. وقتی او از وضعیت شیخ اطلاع می‌یابد، با محمدبن سعود سخن گفته، به او می‌گوید: «این مرد، غنیمتی است که خدا نزد تو فرستاده است او را گرامی دار و در بزرگداشت او بکوش و همکاری و همیاری او را غنیمت بدان» سپس محبت شیخ در قلب محمدبن سعود افتاد و محمد نیز پیشنهاد زوجه خود را پذیرفت و به خانه عبدالله بن سویلم[2] برای دیدن او رفت. محمدبن عبدالوهاب در این دیدار قدرت و غلبه بر تمام بلاد نجد را به او بشارت داد و درباره روش پیامبر اکرمﷺ و اصحاب آن‌حضرت درباره امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا سخن گفت. همچنین به او یادآور می‌شود که هر بدعتی گمراهی است و گفت که مردم نجد بدعت‌هایی بکار می‌برند و مرتکب ظلم می‌شوند و دچار اختلاف و تفرقه هستند. محمدبن سعود سخنان شیخ را موافق دین و دنیای خود دید و به او قول داد که با دو شرط به یاری او خواهد برخاست: اول اینکه وقتی همه کارها اصلاح شد، شیخ از او جدا نشود و به دیگری نپیوندد و دوم اینکه مجاز باشد خراجی را که همه ساله هنگام برداشت محصول از اهل درعیه می‌گرفت، همچنان دریافت کند. شیخ شرط اول را پذیرفت، اما شرط دوم را نپذیرفته و گفت: «امیدوارم خداوند فتوحات و غنایم بسیار بیشتر

☜ *الشیخ محمدبن عبدالوهاب عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه*، ص۲٤) برخی صاحب خانه را محمدبن سویلم دانسته‌اند *(الإمام محمدبن عبدالوهاب دعوته وسیرته، ص۱۶)*، و برخی هم قائلند که محمدبن عبدالوهاب شب اول در خانه محمدبن سویلم ساکن گردید و فردای آن روز به خانه احمد بن سویلم رفت *(روضه الافکار والافهام، ص۸۶)*.

۱. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۷؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۸؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۷؛ *آیین وهابیت*، ص۲۶.

۲. بعضی قائلند در خانه احمد بن سویلم به دیدن شیخ رفت *(روضة الافکار والافهام، ص۸۶)*، و بعضی هم خانه حمد بن سویلم را بیان می‌کنند *(مشاهیر علماء نجد، ص۲۷)*.

از خراج مزبور نصیب گرداند»[1] بدین ترتیب شیخ محمدبن عبدالوهاب و محمدبن سعود در مورد جنگ با مخالفان و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه شعائر دینی طبق معتقدات خود با یکدیگر بیعت می‌کنند و جمعی از رؤسای قبایل و مردم، گردشان جمع می‌شوند. این اتحاد منجر به تشکیل حکومت سعودی می‌گردد و از پیوند این دو اساس حکومت وهابی پی‌ریزی می‌شود.

بعد از آنکه محمدبن عبدالوهاب در درعیه آزادانه مشغول دعوت خویش گردید، پیروان او از شهرهای اطراف به درعیه آمده در آنجا مستقر شدند. در همین زمان بود که عثمان بن معمر، امیر عیینه که محمدبن عبدالوهاب را از شهر خویش اخراج کرده بود و از قدرت‌گیری شیخ هراسان شده بود، از کرده خود پشیمان شد و با جمعی از بزرگان و یاران خویش برای عذرخواهی نزد او آمدند و از او دعوت کردند که دوباره به عیینه بازگردد. محمدبن عبدالوهاب بازگشت خود را به نظر محمدبن سعود موکول کرد که او نپذیرفت و عثمان بن معمر با پشیمانی به شهر خود بازگشت.[2]

هنگامی که شیخ از راه هم‌پیمانی با محمدبن سعود احساس نیرومندی نمود و یقین کرد که حکومت آل سعود از او پشتیبانی می‌کند، پیروان و یاران خویش را گردآورد و آنها را به جهاد ترغیب کرد و به مسلمانان شهرهای مجاور نیز نامه نوشت که مذهب او را بپذیرند و از او پیروی کنند.[3]

محمدبن عبدالوهاب در پرتو قدرت حاکم، هجوم به قبایل اطراف و شهرهای نزدیک را به بهانه گسترش توحید و نفی بدعت و شرک و مظاهر آن آغاز کرد و سیل غنایم از اطراف به شهر درعیه که شهروندان فقیری داشت، سرازیر شد؛ زیرا محمدبن عبدالوهاب یک دهم از اموال *(از قبیل پول، کالا و چهارپایان)* کسی را که اطاعت او را می‌پذیرفت می‌گرفت و هرکس از فرمان او سرپیچی می‌کرد با او وارد جنگ می‌شد و اگر تسلیم نمی‌شد، او را کشته، اموالش را به غنیمت گرفته، خانواده‌اش را اسیر می‌کرد[4] پس این غنایم چیزی جز اموال

---

۱. *عنوان المجد*، ج۱، ص۴۱-۴۲؛ *الشیخ محمدبن عبدالوهاب عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه*، ص۲۴-۲۵؛ *الإمام محمدبن عبدالوهاب دعوته وسیرته*، ص۱۶-۱۷؛ *مجله الزهراء*، ج۷، م۳، ص۴۲۵-۴۲۷، رجب۱۳۴۵ق؛ *تاریخ نجد*، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۲. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۸؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۴۳؛ *تاریخ نجد*، ص۱۱۱؛ *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتري علیه*، ص۵۵.

۳. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۸-۸۹؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۴۵-۴۶؛ *تاریخ نجد*، ص۱۱۳؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۳۰.

۴. *هذی هی الوهابیه*، ص۲۳۳؛ *فتنه الوهابیه*، ص۳.

مسلمانان منطقه نجد نبود که به اتهام شرک و بت‌پرستی، اموال و ثروتشان بر سپاه محمدبن عبدالوهاب حلال شده بود. ابن بشر نجدی، تاریخ‌نگار وهابی، چنین نقل می‌کند:

مردم درعیه در آغاز کار فقیر و تنگدست بودند، ولی من دیدم این شهر در زمان سعود (نوه محمدبن سعود) به صورت شهری ثروتمند درآمد؛ تا آنجا که سلاح‌های مردم آن با زر و سیم زینت یافته بود. بر اسبان اصیل و نجیب سوار می‌شدند و جامه‌های فاخر در بر می‌کردند و از تمام امکانات مادی بهره‌مند بودند.[1]

گفتنی است که تمام امور با صلاحدید ونظر شیخ انجام می‌گرفت و کاری خودسرانه و بدون مشورت شیخ انجام نمی‌شد. محمدبن عبدالوهاب پس از فتح شهر ریاض و شکست دادن مخالفان خویش و برقراری امنیت در شهرهای تصرف شده، تمام اختیارات خود را به عبدالعزیز واگذاشت و خود به عبادت و تدریس مشغول گردید، اما عبدالعزیز دست از او نکشید و همچنان تمام امور با نظر ودستور وی انجام می‌یافت.[2]

وضع به همین منوال سپری می‌گردید تا اینکه محمدبن عبدالوهاب در ماه شوال[3] به مرض بدی دچار گردید و به همان مرض در سال ۱۲۰۶ق *(۱۷۹۲م)*[4] در ۹۱ سالگی در دو شنبه[5] آخر ماه ذی‌القعده[6] از دنیا رفت و او را در مقبره طریف در درعیه دفن کردند.[7]

شاگردان محمدبن عبدالوهاب

منابع وهابی شاگردان متعددی را برای محمدبن عبدالوهاب بیان کرده‌اند که برخی از

---

۱. *عنوان المجد*، ج۱، ص۴۳ـ۴۴؛ *تاریخ نجد*، ۱۱۱ـ۱۱۲.

۲. *روضة الافکار والافهام*، ص۸۹ـ۹۰؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۴۶ـ۴۷؛ *تاریخ نجد*، ص۱۱۳؛ *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۵۷.

۳. برخی زمان ابتلا به بیماری را بین ماه شوال و ذی‌القعده دانسته‌اند (ر. ک: *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۶۵).

۴. برخی وفات او را در سال ۱۲۰۷ ق بیان می‌کنند *(خلاصة الکلام، ص۲۲۹)*، و برخی از مستشرقین هم وفات او را ۱۲۰۷ق و برخی ۱۲۰۱ق بیان کرده‌اند *(الشیخ محمدبن عبدالوهاب حیاته ودعوته في الرؤیة الاستشراقیة*، ص۴۱ـ۴۲)؛ برخی هم سال ۱۲۰۵ق دانسته‌اند (*دایرة المعارف جهان نوین اسلام، ص۷۲)*.

۵. برخی جمعه بیان کرده‌اند *(علماء نجد، ج۱، ص۱۶۸)*. برخی هم روز آخر ذی‌القعده را بیان کرده‌اند که با هر دو قول سازگاری دارد؛ چون امکان دارد هم دوشنبه یا جمعه باشد وهم آخر ذی القعده باشد *(تاریخ الفاخوری، ص۱۵۳؛ تاریخ ابن لعبون، ص۲۰۱)*.

۶. برخی قائل‌اند که در ماه شوال مرده است *(حیاه الشیخ محمدبن عبدالوهاب وحقیقه دعوته، ص۶۷)*.

۷. *روضة الافکار والافهام*، ص۱۸۰؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۱۸۰، تاریخ ابن عیسی، ص۸۵. ابن عیسی تولد محمدبن عبدالوهاب را در ۱۱۱۵ق می‌داند و وفاتش را در۱۲۰۶ق. پس او باید ۹۱ سال عمر کرده باشد که به سهو ۹۲ سال ذکر شده است *(همان)*.

آنها عبارتنداز: ۱. احمدبن راشد العرینی *(قاضی سدیر)*؛ ۲. حمدبن حسین؛ ۳. عبدالعزیزبن حسین؛ ۴. حمدبن ابراهیم *(قاضی مرات و صهره)*؛ ۵. علی بن محمدبن عبدالوهاب *(پسرش)*؛ ۶. حسین بن محمدبن عبدالوهاب *(پسرش)*؛ ۷. ابراهیم بن محمدبن عبدالوهاب *(پسرش)*؛ ۸. عبدالله بن محمدبن عبدالوهاب *(پسرش)*؛ ۹. احمدبن ناصربن معمر؛۱۰. احمدبن سویلم؛ ۱۱. حسن بن عبدالله *(قاضی حریملاء)*؛ ۱۲. سعودبن عبدالعزیز؛ ۱۳. سعیدبن حجی *(قاضی حوطه)*؛ ۱۴.عبدالرحمن بن خمییس *(امام الدرعیه)*؛ ۱۵. عبدالعزیزبن سویلم *(قاضی قصیم)*؛ ۱۶. امیر عبدالعزیزبن محمدبن سعود؛ ۱۷. حسن بن عبدان *(قاضی حریملاء)*؛ ۱۸. عبدالعزیزبن عبدالله الحصین *(قاضی وشم)*؛ ۱۹. حسین بن غنام؛ ۲۰. عبدالرحمن بن نامی *(قاضی عیینه و سپس احساء)*؛ ۲۱. عبدالرحمن بن حسن؛ ۲۲. حمدبن معمر؛ ۲۳. محمدبن سلطان عوسجی؛ ۲۴. عبدالرحمن بن عبدالمحسن.[۱]

تألیفات

فعالیت محمدبن عبدالوهاب تا زمان مرگش هم در قلمرو دین و هم در قلمرو سیاست ادامه داشت. اغلب نوشته‌های او کوتاه و همراه با آیات قرآنی واحادیث است. اثر عمده وی کتاب *التوحید* است که چندین بار تجدید چاپ شده است و در بردارنده تعلیمات وی مطابق اصول مذهب حنبلی است.

کتاب *الاصول الثلاثه* کتاب دیگری است که وی به درخواست امیر عبدالعزیز تألیف کرد. در واقع نوعی رساله شرعیات رسمی است.

مجموعه *الحدیث النجدیه (چاپ قاهره ۱۳۴۶ق)* شامل چند رساله کوچک از شیخ است، با عناوین *اصول الایمان، فضل الإسلام، الکبائر ونصیحه المسلمین* در تعریف ایمان و اسلام است.

دیگر تألیفات وی عبارتند از: عقیدة الفرقة الناجیة*(چاپ بیروت)*، مسائل الجاهلیه *(چاپ قطر)*، مختصر سیرة الرسول*(چاپ قطر)*، الهدیة الطیبة*(چاپ قطر)*، کشف الشبهات، مختصر زاد المعاد، احادیث الفتن، آداب المشی إلی الصلوة، مختصر الانصاف والشرح الکبیر، مفید المستفید فی حکم تارک التوحید، استنباط القرآن، شروط الصلوة واارکانها، القواعد الاربع، ستة مواضع من السیرة، تفسیر الفاتحه، تفسیر الشهادة، تفسیر لبعض سور القرآن، الهدی النبوی، مختصر المنهاج، مختصر صحیح البخاری، مختصر فتح الباری، مختصر العقل

۱. *علماء نجد*، ج۱، ص۱۶۷ـ۱۶۸؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۳۲؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۱۹۱؛ الشیخ محمدبن عدبالوهاب، *عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه*، ص۲۲؛ *احتساب الشیخ محمدبن عبدالوهاب*، ص۱۰۹ـ۱۱۱.

والنقل، مختصر الصواعق، مجموع الاحادیث علی ابواب الفقه، مختصر الایمان، سیرة المطولة، رسالة فی الرد علی الرافضة، معنی الطاغوت ورؤوس انواعه.[1] انتشارات نهضت اسلامی سعودی در مکه نوشته‌های شیخ را چاپ و منتشر کرده است.[2]

مشهورترین عالمان مخالف وهابیت

از روزی که محمدبن عبدالوهاب جنبش خویش را در صحرای نجد آغاز کرد، مخالفان و موافقان او اظهار نظرهای متفاوتی درباره او ابراز کرده‌اند این نظریه‌ها را می‌توان چند دسته کرد:

گروه اول افرادی بودند که در نقد او دچار افراط شدند و او را مدعی نبوت دانستند. آنان معتقدند که محمدبن عبدالوهاب در کودکی علاقه فراوان به مطالعه اخبار مدعیان دروغین نبوت مثل مسیلمه کذاب، سجاح، اسود عنسی و طلیحه اسدی داشت که تاثیراین مطالعات به گونه‌ای بود که از آغاز جوانی بسیاری از اعمال مذهبی مسلمانان را زشت می-شمرد و آرزوی نبوت را هم در سر می‌پروراند.[3]

دسته دوم گروهی‌اند که در شخصیت محمدبن عبدالوهاب غلو کردند و او را عالمی ممتاز دانستند که مانند او در میان عالمان جهان اسلام نیامده است. همچنین او را شیخ الوجود خواندند که امت محمد به خاطر او بر سایر امت‌ها افتخار می‌کند.[4]

دسته سوم گروهی بودند که با توجه به شخصیت وعملکرد محمدبن عبدالوهاب، درباره او قضاوت کردند و تلاش کردند از برخوردهای سلیقه‌ای و مقطعی پرهیز کنند.

در گزارش ذیل سعی شده است که از مشهورترین علمای مخالف وهابیت در شهرهای مختلف نام ببریم.

---

۱. روضة الافکار والافهام، ص۹۰ـ۹۱؛ علماء نجد، ج۱، ص۱۴۹ـ۱۵۰؛ مشاهیر علماء نجد، ص۳۲؛ عنوان المجد، ج۱، ص۱۸۲؛ محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه، ص۱۶۱ـ۱۷۰؛ تاریخ نجد، ص۱۱۴ـ۱۱۵؛ احتساب الشیخ محمدبن عبدالوهاب، ص۱۱۱ـ۱۱۵؛ الإمام محمدبن عبدالوهاب ومنهجه في مباحث العقیدة، ص۳۸ـ۴۱؛ نظری بر تاریخ وهابیت، ص۲۷.

۲. احتساب الشیخ محمدبن عبدالوهاب، ص۱۱۵. برخی قائلند که اساس دعوت محمدبن عبدالوهاب مبنی بر قرآن، سنت رسول خدا ﷺ و بیان عقیده صحیح بوده است. لذا بیشترین دغدغه شیخ در تألیفاتش بود. برای مطالعات بیشتر در تألیفات شیخ و روش او (ر. ک: منهج شیخ الاسلام محمدبن عبدالوهاب فی التألیف)

۳. خلاصة الکلام، ص۲۲۹ـ۲۳۰؛ کشف الارتیاب، ص۷؛ دعاوی المناوئین، ص۸۱ـ۸۴

۴. تذکرة اولي النهي و العرفان، ج۱، ص۱۷۳، به نقل از نقد الشیخ محمدبن عبدالوهاب من الداخل، ص۱۰ـ۱۱.

۱. سلیمان بن سحیم حنبلی نجدی *(۱۱۳۰-۱۱۸۱ق)*: وی فقیه و اهل ریاض بود. او فقیه حنبلی، فاضل، نکته‌سنج، اهل تحقیق و تتبع بود که پس از استیلای وهابیت بر ریاض به شهرک زبیر رفت و در همان‌جا درگذشت. شیخ محمد او را به کفر اکبر که باعث خروج از دین می‌شود، محکوم کرد و با بکار بردن واژه سیاه، در مذمت او افراط کرد وبه وی ناسزا گفت.[۱]

۲. سلیمان بن عبدالوهاب تمیمی نجدی *(م. ۱۲۰۸ق)*: وی برادر تنی شیخ محمد است که از دانش بالاتری نسبت به وی برخوردار بود. او فقیه حنبلی و از قضات و علمای معتدل نجد است که در عیینه متولد شد و در زمان حیات پدرش در حریملاء تحصیل کرد و قاضی آن شهر بود. او پس از سقوط حریمله به دست وهابیان به سدیر رفته، بیش از سی سال در آنجا ماند. سلیمان بعد از گسترش یافتن دامنه دعوت شیخ به مرکز نجد، با اکراه به درعیه آمد و به اجبار حدود هیجده سال در درعیه ماند. و این شایعه که او از عقایدش دست برداشت، صحیح نیست و او تا لحظه مرگ بر عقاید خود ثابت قدم بودو فقط نسبت برادری او با شیخ او را از قتل نجات داد. کتاب وی با نام *الصواعق الالهیه* که در رد دیدگاه های برادرش نوشته شده، از قویترین ردیه‌هایی است که علیه وهابیت نوشته شده است و مخالفان وهابیت بارها آن را در هند، مصر و ترکیه چاپ کرده‌اند.[۲]

۳. محمدبن عبدالرحمن بن عفالق حنبلی احسائی *(۱۱۰۰-۱۱۶۴ق)*: از علمای بزرگ حنبلی و فقیه فاضلی است که کتاب‌هایی درباره فقه و علم نجوم نوشته است. او عامل جدا شدن عثمان بن معمر، امیر عیینه، از شیخ محمد بود و کتابی با نام «*تهکم المقلدین فی مدعی تجدید الدین*» در رد محمدبن عبدالوهاب نگاشت. شیخ محمد او را به کفر اکبر که باعث خروج از دین می‌شود، متهم کرد.[۳]

۴. عبدالله المویس *(م. ۱۱۷۵ق)*: فقیه اهالی حرمه در نجد است. نام او عبدالله بن عیسی تمیمی مشهور به مویسی و از بزرگترین شیوخ اهل نجد است. او به شام رفته، نزد علامه سفارینی که به اعتراف شیخ محمد از بزرگ‌ترین علمای نجد بود، کسب علم کرد. او

۱. *علماء نجد*، ج۲، ص۳۸۱ـ۳۸۲؛ *دعاوی المناوئین*، ص۳۹ـ۴۰؛ *داعیه و لیس نبیا*، ص۱۲۷.
۲. *علماء نجد*، ج۲، ص۳۵۰ـ۳۵۷؛ *تاریخ ابن لعبون*، ص۱۸۵؛ *دعاوی المناوئین*، ص۴۰ـ۴۱؛ *داعیه ولیس نبیا*، ص۱۲۸.
۳. *علماء نجد*، ج۶، ص۳۹ـ۴۳؛ *السحب الوابله*، ص۳۸۲؛ *دعاوی المناوئین*، ص۴۲ـ۴۳؛ *داعیه ولیس نبیا*، ص۱۲۸.

همان کسی است که توانست عبدالله بن سحیم، از حامیان شیخ، و بسیاری از مردم را از حمایت او بازدارد. از این رو، شیخ بر او غضب کرد و او را متهم کرد به کفر اکبر که باعث خروج از دین می‌شود. او سرانجام بر اثر وبا در شهر حرمه در گذشت.[1]

۵. عبدالله بن محمدبن عبداللطیف احسایی: یکی از اساتید شیخ محمد و از سرسخت-ترین مخالفان مسلک وی است. او کتابی با نام «*سیف الجهاد لمدعی الاجتهاد*» در رد محمدبن عبدالوهاب نوشت.[2]

۶. محمدبن عبدالله فیروز احسایی *(م.۱۲۱۶ق)*: خاندان فیروز جزء تمیمی‌های وهبه از قبیله شیخ محمد است. ابن فیروز، پدر و پدربزرگش از علمای حنابله بودند. او یکی از اساتید محمدبن عبدالوهاب به شمار می‌رود و بعد از استیلای وهابیت بر احساء به بصره رفته، علمای بصره از او به گرمی استقبال کردند. او جایگاه رفیعی نزد سلطان عثمانی داشت و با تمام نیرو با شیخ محمد به مخالفت برخاست. مخالفت او به دلیل جایگاه علمی او در حوزه‌های مختلف علوم شرعی، بسیار تأثیر گذار بود. او کتابی با نام «*الرساله المرضیة فی الرد علی الوهابیة*» در رد محمدبن عبدالوهاب نوشت. شیخ او را به کفر اکبر که باعث خروج از دین می‌شود، متهم کرد. [3]

۷. محمدبن سلیمان کردی *(م۱۱۹۴ق)*: وی در شام متولد شد و پس از عزیمت به مدینه منوره، مفتی مذهب شافعیه گردید. او یکی از استادان محمدبن عبدالوهاب بودو ازمخالفان دعوت به وهابیت به شمار می‌آید و ردیه‌هایی با نام *مسائل و اجوبه*و *ردود علی الخوارج* علیه شیخ نگاشت. [4]

۸. مربد بن احمد تمیمی *(م۱۱۷۱ق)*: وی از علمای بزرگ نجد است که در نجد وشام کسب علم کرد و منصب قضاوت در حریملاء را به عهده داشت و در سفر به صنعاء با

۱. *علماء نجد*، ج۴، ص۳۶۴ـ۳۶۷؛ *تاریخ الفاخوری*، ص۱۳۸؛ *مجله العرب*، ج۹ـ۱۰، س۱۲، ص۶۹۲؛ *دعاوی المناوئین*، ص۳۲ـ۳۸؛ *داعیه ولیس نبیا*، ص۱۲۹.

۲. *دعاوی المناوئین*، ۴۲؛ *داعیه ولیس نبیا*، ص۱۲۹؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۳؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۷؛ *تاریخ نجد من خلال کتاب الدرر السنیه فی الاجوبه النجدیه*، ص۳۲۳؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۴.

۳. *علماء نجد*، ج۶، ص۲۳۹ـ۲۴۳؛ *السحب الوابله*، ص۴۰۰ـ۴۰۴؛ *دعاوی المناوئین*، ص۴۱ـ۴۲؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۳۴؛ *تاریخ نجد من خلال کتاب الدرر السنیه فی الاجوبه النجدیه*، ص۳۲۳؛ *عقیدة الشیخ محمدبن عبدالوهاب السلفیة وأثرها في العالم الإسلامي*، ص۱۷۱؛ *داعیه ولیس نبیا*، ص۱۳۰.

۴. *دعاوی المناوئین*، ص۴۳؛ *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۴۱؛ *خلاصه الکلام*، ص۲۲۹؛ *داعیه ولیس نبیا*، ص۱۳۱.

علامه محمد امیر صنعانی ملاقات کرده. صنعانی در قصیده ای شیخ و دعوت او را ستوده بود، اما شیخ مربد با اینکه خودش صنعانی را با کتاب‌های شیخ آشنا کرده بود، وی را قانع می‌کند تا از آن قصیده اعلام برائت کند وصنعانی با سرودن قصیده ای دیگر، آن قصیده را نقض و از دیدگاه اول خود اعلام برائت می‌کند.وهابیان به دلیل جایگاه علمی صنعانی تلاش کرده اند در انتساب آن به او تشکیک ایجاد کنند اما قصیده وی مستند و در دیوان صنعانی موجود است و بسام، حمد جاسر و دیگران انتساب آن را به صنعانی تایید کرده اند. و سرانجام مربد بن احمد در شهرک رغبه به دست وهابیان به قتل رسید.[1]

همچنین برخی دیگر از مخالفان او عبارت‌ند از: عبد الله بن احمد بن سحیم *(م۱۱۷۵ق)*، محمدبن علی بن سلوم *(م۱۱۲۶ق)*، عثمان بن منصور ناصری *(م۱۲۸۲ق)*، عثمان بن سند بصری *(م۱۲۵۰ق)*، سیف بن احمد عتیقی *(م۱۱۸۹ق)*، صالح بن عبدالله صائغ *(م۱۱۸۳ق)*، عبدالله بن داود زبیری *(م۱۲۲۵ق)*، علوی بن احمد حداد حضرمی *(م۱۲۳۲ق)*، محمدبن عبدلله بن کیران مغربی *(م۱۲۲۷ق)*، محمدبن عبدالله بن حمید *(م۱۲۹۵ق)*، عبدالعزیزبن عبد الرحمن بن عدوان *(م۱۱۷۹ق)*، و حسین بن عمر شطی دمشقی *(م۱۲۷۴ق)*.[2]

فرزندان

محمدبن عبدالوهاب چهار فرزند[3] پسر داشت که عبارتند از: عبدالله، حسن، حسین و علی.[4]

پس از درگذشت پدر *(عبدالله بن محمدبن عبدالوهاب)*، پسر بزرگ‌تر کار او را دنبال کرد و بعد از وی پسرانش به ترتیب سلیمان و عبدالرحمن جانشینان وی شدند. سلیمان مردی بسیار متعصب بود و در سال ۱۲۳۳ق به دست ابراهیم پاشا به قتل رسید. برادرش عبدالرحمن نیز گرفتار و به مصر تبعید شد و در آنجا درگذشت.

از حسن‌بن محمدبن عبدالوهاب، دومین پسر محمدبن عبدالوهاب، فرزندی به نام عبدالرحمن باقی ماند که در روزگار تسلط وهابی‌ها بر مکه، متصدی پست قضاوت در آن

۱. *دعاوی المناوئین*، ص۳۹؛ *داعیه ولیس نبیا*، ص۱۳۱.
۲. *دعاوی المناوئین*، ص۳۸. ۵۰؛ *داعیه ولیس نبیا*، ص۱۲۹_۱۳۳.
۳. او دارای دو فرزند دیگر به نام‌های عبدالعزیز و ابراهیم بود، آل الشیخ ادامه نسل آن چهار فرزند دیگر است. همچنین او چهار دختر داشت که نام دو تای آنها فاطمه و ساره بود و نام دو تن دیگر ذکر نشده است *(علماء نجد، ج۱، ص۱۵۵_۱۵۶)*.
۴. *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۷۱.

شهر بود. عمری در حدود صدسال داشت و از او پسری به نام عبداللطیف برجای ماند.

از حسین و علی نیز فرزندان زیادی باقی ماندند که هنوز هم در شهر درعیه به آل الشیخ معروف‌اند.[1]

فهرست منابع:

۱. ***آیین وهابیت***، سبحانی، جعفر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ ۱۱، ۱۳۸۸ش.
۲. ***احتساب الشیخ محمدبن عبدالوهاب***، مرفت بن تکامل بن عبدالله أسرة، دارالوطن، بی‌جا، بی‌تا.
۳. ***الامام الشیخ محمدبن عبدالوهاب فی التاریخ***، عبدالله بن رویشد، مصر، عیسی البابی الحلبی وشرکاه، ۱۳۹۲ ق.
۴. ***الامام محمدبن عبدالوهاب دعوته وسیرته***، عبدالعزیزبن عبدالله بن باز، مدینه، ۱۳۸۵ق.
۵. ***الإمام محمدبن عبدالوهاب ومنهجه فی مباحث العقیده***، آمنه محمد نصیر، بیروت ـ لبنان، دارالشروق، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
۶. ***الانتصار لشیخ الاسلام محمدبن عبدالوهاب بالرد علی مجانبة الالبانی فیه الصواب***، اسماعیل بن محمد انصاری، عربستان، مکتبة الامام الشافعی، ۱۴۱۰ق.
۷. ***بحث حول الشیخ محمدبن عبدالوهاب وحرکته المجدده***، ابو أیوب، عربستان، وزارت الشؤون الاسلامیه، بی‌تا.
۸. ***بحوث وتعلیقات فی تاریخ المملکه العربیه السعودیه***، عبدالله صالح عثیمین، ریاض، مکتبه التوبه، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.
۹. ***بررسی‌های تاریخی***، روابط ایران با حکومت مستقل نجد، مدرسی طباطبایی، ش ۴، س ۱۱.
۱۰. ***پیام بهارستان***، «محمدبن عبدالوهاب، محمد حیاه السندی، و روش‌شناسی اصحاب حدیث»، مایکل کوک، ترجمه محمدحسین رفیعی، دوره۲، س۲، ش۶ زمستان ۱۳۸۸ش.
۱۱. ***تاریخ آل سعود***، ناصر سعید، بیروت، مطبعة الاتحاد، بی‌تا.
۱۲. ***تاریخ ابن عیسی منقول من کتاب خزانه التواریخ النجدیه***، جمع و ترتیب عبدالله بن عبدالرحمن بن آل بسام، ریاض، دار العاصمه، جلد دوم، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۳. ***تاریخ ابن لعبون***، حمدبن لعبون، تحقیق عبدالله البسام، اول، بی‌جا، بی‌تا.
۱۴. ***تاریخ الفاخوری***، محمدبن عمر فاخوری، تحقیق و تعلیق الدکتور عبدالله بن یوسف الشبل، ریاض، الامانة العامه للاحتفال بمرور مائة عام علی تاسیس المملکه العربیه السعودیه، ۱۴۱۹ق.

۱. *خلاصة الکلام*، ص۲۲۹. همچنین برای اطلاعات بیشتر ر. ک: به *عنوان المجد*، ج۱، ص۱۸۷ـ۱۹۱؛ *محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۷۲ـ۸۷.

۱۵. ***تاریخ روضه الصفای ناصری،*** قلی‌خان هدایت، رضا، تصحیح جمشید کیان‌فر، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۱۶. ***تاریخ نجد من خلال کتاب الدرر السنیه فی الاجوبه النجدیه،*** سلیمان بن صالح خراشی، (نوشته عبدالرحمن بن محمدبن قاسم)، بیروت ـ لبنان، الدار العربیه الموسوعات، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
۱۷. ***تاریخ نجد ودعوه الشیخ محمدبن عبدالوهاب (السلفیه)،*** سنت جون فیلیپی، ترجمه عمر الدیسراوی، قاهره، مکتبه مدبولی، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۱۸. ***تاریخ نجد،*** آلوسی، محمود شکری، تحقیق محمد بهجه الاثری، قاهره، مکتبه مدبولی، بی‌تا.
۱۹. ***تحفه العالم وذیل التحفه،*** شوشتری، عبداللطیف، تصحیح صمد موحد، تهران، گلشن، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.
۲۰. ***حیاة الشیخ محمدبن عبدالوهاب وحقیقة دعوته،*** سلیمان بن عبدالرحمن الحقیل، بی‌جا، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۲۱. ***خزانه التواریخ النجدیه،*** جمع و ترتیب و تصحیح عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح البسام، چاپ اول، ج۵.
۲۲. ***خلاصهٔ الکلام فی بیان امراء بلد الحرام،*** احمدبن زینی دحلان، مصر، مطبعه الخیریه، ۱۳۰۵ق.
۲۳. ***داعیه ولیس نبیا،*** حسن بن فرحان مالکی، اردن، دار الرازی، اول، ۱۴۲۵ق.
۲۴. ***دایره المعارف بزرگ اسلامی،*** مدخل ابن غنام، عنایت‌الله فاتحی‌نژاد، کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۰ش.
۲۵. ***دایره المعارف جهان نوین اسلام،*** ایمن الیاسینی، مدخل ابن عبدالوهاب، ویراستار جان ل. اسپوزیتو، ترجمه و تحقیق حسن طارمی راد، محمد دشتی، مهدی دشتی، تهران، نشر کتاب مرجع ـ نشر کنگره، ۱۳۸۸ش.
۲۶. ***دعاوی المناوئین لدعوه الشیخ محمدبن عبدالوهاب عرض و نقض،*** عبدالعزیزبن محمدبن علی عبداللطیف، ریاض، دارطیبه، ۱۴۰۹ ق.
۲۷. ***دعوه الشیخ محمدبن عبدالوهاب بین المعارضین والمنصفین والمویدین،*** محمدبن جمیل زینو، ریاض، وزارت الشؤون الاسلامیه، چاپ دوم، بی‌تا.
۲۸. ***الدعوه الوهابیه واثرها فی الفکر الاسلامی الحدیث،*** ظاهر، محمد کامل، بیروت ـ لبنان، دارالسلام، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۲۹. ***دعوه محمدبن عبدالوهاب واثرها فی العالم الاسلامی،*** عبدالله بن سلیمان سلمان، ریاض، وزارت الشؤون الاسلامیه، بی‌تا.
۳۰. ***روضه الافکار والافهام لمرتاد حال الامام،*** حسین بن غنام، تحقیق دکتور ناصرالدین اسد، بیروت ـ قاهره، دارالشروق، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
۳۱. ***زعماء الاسلام فی العصر الحدیث،*** احمد امین، بیروت ـ لبنان، دار الکتاب العربی، بی‌تا.

۳۲. ***السحب الوابله علی ضرائح الحنابله***، ابن حمید نجدی صنبلی، ریاض، مکتبه الامـام احمـد، چـاپ اول، ۱۹۸۹م.
۳۳. ***السحب الوابله***، حمد الجاسر ، مجلهٔ العرب، ج۹ و ۱۰، س۱۲، ۱۹۷۸م.
۳۴. ***الشیخ محمدبن عبدالوهاب المجدد المفتری علیه***، أحمد آل بوطامی آل بن علـی، *الإمارات المتحدة العربیة، دارالفتح الشارقة*، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۳۵. ***الشیخ محمدبن عبدالوهاب حیاته ودعوته في الرؤیة الاستشراقیة***، ناصـربن إبـراهیم بـن عبـدالله التویم، ریاض، وزارت الشؤون الاسلامیه، بی‌تا.
۳۶. ***الشیخ محمدبن عبدالوهاب عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه***، أحمـد آل أبوطامی آل بن علی، تصحیح عبدالعزیز بن عبدالله الباز، مدینه، مطبوعات الجامعه الاسلامیه، بی‌تا.
۳۷. ***الصواعق الالهیه فی رد علی الوهابیه***، سلیمان بن عبدالوهاب، الهدایه، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۳۸. ***صوت البانی در گفتاری با نام «حقیقه الدعوه السلفیه»:***
http://audio.islamweb.net/audio/index.php?page=FullContent&audioid=٪۲۰۱۰۹۳۷۶
۳۹. ***عقیده الشیخ محمدبن عبدالوهاب السلفیهٔ وأثرها فی العالم الإسلامی***، صـالح بـن عبـدالله بـن عبدالرحمن عبود، ریاض، وزارت الشئون الاسلامیه، بی‌تا.
۴۰. ***علماء نجد خلال ثمانیه قرون***، عبدالله آل بسام، ریاض، دائر العاصمه المملکه العربیه السعودیه، دوم، ۱۴۱۹ق.
۴۱. ***عنوان المجد فی بیان احوال بغداد والبصره ونجد***، ابـراهیم فصـیح بـن سـید صـبغه الله حیـدری بغدادی، بغداد، دار الحکمه، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۴۲. ***عنوان المجد فی تاریخ النجد***، عثمـان بـن عبـدالله بـن بشـر، تحقیـق وتعلیـق عبـدالرحمن بـن عبداللطیف آل الشیخ، ریاض، مطبوعات دارالملک عبدالعزیز، چاپ چهارم، ۱۴۰۲ق.
۴۳. ***فتنه الوهابیه***، دحلان زینی، استانبول، مکتبهٔ الحقیقه، ۱۴۲۲ق.
۴۴. ***الفصل بین المتنازعین فی حدیث اللهم انی اسالک بحق السائلین***، عصـیمی، صـالح عبـدالله، عربستان، دار اهل الحدیث، ۱۴۱۳ق.
۴۵. ***کشف الارتیاب فی اتباع محمدبن عبدالوهاب***، سید محسن امین، قم، ستار، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
۴۶. ***لمع الشهاب فی سیره محمدبن عبدالوهاب***، حسن بـن جمـال بـن احمـد ریکـی، تحقیـق احمـد ابوحاکمه، بیروت، مطابع بیبلوس الحدیثه، چاپ اول، ۱۹۶۷م.
۴۷. ***مجله الاصاله***، «مذاکرات همفر فی المیزان»، ش۳۱، ۳۲، ۳۳، محرم ۱۴۲۲ق.
۴۸. ***مجله عربی الزهراء***، ج۷، م۳، قاهره، ۱۳۴۵ق.
۴۹. ***مجموعة الرسائل والمسائل النجدیة***، شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن، اعداد مرکز الکتب الالکترونیه، بی‌جا، بی‌تا.
۵۰. ***محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه***، مسعود ندوی، ترجمه و تعلیق عبـدالعلیم عبـدالعظیم

البستری، ریاض، وزرات الشؤون الاسلامیه، ۱۴۲۰ق.
۵۱. ***المراه فی حیاه الشیخ محمدبن عبدالوهاب،*** حمد الجاسر ، عربستان، وزارت لشؤون الاسلامیه، بی‌تا.
۵۲. ***مشاهیر علماء نجد وغیرهم،*** عبدالرحمن بن عبداللطیف آل الشیخ، تحقیق وتعلیق باشراف دار الیمامه للبحث والترجمه والنشر، بی‌جا، چاپ دوم، ۱۳۹۴ق.
۵۳. ***من اعلام المجددین،*** صالح بن فوزان، ریاض، دار عالم الکتب، ۱۴۲۳ق.
۵۴. ***منهج شیخ الإسلام محمدبن عبدالوهاب فی التألیف،*** عبدالمحسن بن حمد عباد بدر، ریاض، وزارت الشؤون الاسلامیه، بی‌تا.
۵۵. ***منهج شیخ الإسلام محمدبن عبدالوهاب فی التفسیر،*** مسعدبن مساعد حسینی، الجامعهٔ الإسلامیهٔ بالمدینهٔ المنوره، بی تا.
۵۶. ***میقات حج،*** سرچشمه اندیشه وهابیت، مایکل کوک، ترجمه محمدحسین رفیعی، ش۶۵، پاییز ۱۳۸۷ش.
۵۷. ***نظری بر تاریخ وهابیت،*** مسجد جامعی، زهرا، تهران، صریر دانش، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۵۸. ***نقد الشیخ محمدبن عبدالوهاب من الداخل،*** عصام یحیی علی العماد، قم، الاجتهاد، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
۵۹. ***وهابیگری،*** الگار، حامد،، ترجمه احمد نمایی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.
۶۰. ***هذی هی الوهابیه،*** مغنیه، محمدجواد، تحقیق و پژوهش سامی الغریری، موسسه دار الکتاب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.

گفت‌وگو:

* نقدی بر مصاحبه حجة الاسلام والمسلمین آقای حسینی قزوینی
* مصاحبه با حجة الاسلام والمسلمین آقای غیب غلامی

بازتاب یک گفت‌وگو

نـقدی بـر مصـاحبه
حجة الاسلام والمسلمین آقای حسینی قزوینی

اشاره:

*✍: در شماره قبل، مصاحبه‌ای با **حجة الاسلام والمسلمین آقای حسینی قزوینی** ارائه شد که واکنش یکی از بزرگان حوزه علمیه قم را در پی داشت. بنا به درخواست ایشان از ذکر نام وی خودداری کردیم، ولی متن نامه ایشان را برای آگاهی خوانندگان می‌آوریم.*

در پیش شماره اول فصل‌نامه وزین سراج منیر گفت‌وگویی با جناب ***حجة الاسلام والمسلمین آقای حسینی قزوینی*** به چاپ رسید که دارای نقاط قوت فراوانی بود، لکن باید به برخی نکات آن توجه اساسی شود که در صورت رعایت این نکات سخنان ایشان پسندیده است. گرچه ایشان سال‌هاست در زمینه مبارزه با وهابیت و دفاع از مکتب تشیع فعالیت کرده‌اند و چه بسا از نزدیک با میزان حجم فعالیت‌های این فرقه آشنا هستند، لکن در مقابل، آن تلاش‌ها و مجاهدت‌های فراوان از سوی علمای دین و بزرگان شیعه انجام شده است کم رنگ و بدون تاثیر شمرده شده است و شاید چنین القاء شود که اکنون وهابیت با نوشتن کتابهای فراوان

مقالات و جزوات و در اختیار داشتن سایت‌ها و ماهواره‌های فراوان هجمه گسترده و بی‌سابقه‌ای را بر علیه مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام تدارک دیده است، آن گونه که تا پیش از این خبری از چنین فعالیت گسترده وجود نداشت و سبب این تلاش بی شائبه وهابیت، استقبال مسلمانان جهان از مکتب غنی و بی بدیل اهل‌بیت علیهم‌السلام است که البته علاقه فطری مسلمانان به پیامبر و اهل‌بیت اطهار علیهم‌السلام ایشان مهم ترین زمینه برای چنین تمایلی است؛ نمونه آن را اکنون می‌توان در حمایت مردم مصر از مقبره حضرت نفیسه و مقام رأس الحسین در آن دیار برشمرد که قاطعانه در مقابل کج‌فکران و کورباطنان وهابی ایستاده و به آنها اجازه جسارت به اهل‌بیت علیهم‌السلام پیامبر را ندادند.

البته وهابیت با بهره‌مندی از دلارهای حاصل از فروش نفت و موقعیت حرمین شرفین و پشتیبانی بی‌قید و شرط امریکا و اروپا دارای امکانات فراوانی است که امکانات علاقه‌مندان به مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام در مقایسه با آن ناچیز جلوه می‌کند، لکن عالمان و بزرگان دین نیز از هجوم امروزه وهابیت غافل نمانده‌اند و تا جایی که توانسته‌اند با تیزبینی و تدبیر به این امر پرداخته‌اند. از راویان و اصحاب ائمه اطهار علیهم‌السلام گرفته تا بزرگانی همچون صدوق و مفید و طوسی رحمه الله علیهم تا صاحب عتبات الانوار و الغدیر که همگی داعیه خویش را دفاع از این اندیشهٔ ناب و زلال برخاسته و در این راه زحمات و شداید و سختی‌های فراوان را متحمل گشته‌اند. اکنون نیز بسیاری از طلاب و فضلاء، دفاع از اندیشه اهل‌بیت علیهم‌السلام را مهم‌ترین وظیفه دینی و علمی خویش می‌دانند و در راه آن تلاش می‌کنند. کسانی که با نگاشته‌های وهابیت سر و کار دارند خواهند دید که این عده تعدادی از کلمات ابن‌تیمیه حرّانی و محمدبن عبدالوهاب را نصب العین خویش کرده‌اند و اگر به روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله استناد می‌جویند آن را از دریچه تفسیر ناقص و شاذ ابن‌تیمیه به آن می‌نگرند و با این اندیشه بذر نفاق و دشمنی در میان مسلمانان منتشر می‌کنند و هر روز بلای جدیدی بر مسلمانان وارد می‌سازند اما با وجود این تلاش‌ها، در برابر منطق شیعه و استدلال او که میراث ائمه اطهار علیهم‌السلام است و از رهاورد این فرمایش امام رضا علیه‌السلام که فرمود:[1] «اگر مردم نیکویی کلام ما را در می‌یافتند از ما تبعیت می‌نمودند روز به روز ناتوان‌تر می‌گردند.»

۱. *(رحم الله عبدا احیی امرنا قلت کیف یحیی امرکم قال یتعلم علومنا و یعلمها الناس فان الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتبعونا)*، وسایل الشیعه ۹۲/۲۷.

برای نمونه می‌توان به گزارش برایان واکر در روزنامه گاردین اشاره کرد که معتقد است موج گرایش مردم سنی مذهب کشورهای عربی از جمله مصر باعث نگرانی رژیم‌های این کشورها گردیده است. این نویسنده عامل این گرایش را مبارزه‌طلبی حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه بر علیه اسرائیل می‌داند.

بر این اساس، شایسته است که با توجه به تناسب امکانات و فعالیت‌ها در این مورد اظهار نظر شود. حوزه شیعه لااقل در چندین شاخه علمی همچون حدیث، فقه، اصول، فلسفه و تفسیردر اوج قرار دارد و در علوم دیگر نیز کمتر از این نیست. در کنار این فعالیت‌ها عالمان شیعه با کمترین امکانات مادی به این مهم نیز مشغول‌اند. و در مقابل وهابیت نیز ایستاده‌اند و البته از امکانات فراوان برخوردارند که به نقل برخی، بودجه دستگاه فرهنگی عربستان که عموما وهابیون کنترل می‌کنند نامحدود است و تا هرجا که نیاز باشد هزینه می‌نمایند. با این حال، محصول کار آنان تعطیل همه رشته‌های علوم اسلامی و روی آوردن به قرائت کتب ابن‌تیمیه و ابن‌قیم جوزی و محمد بن عبدالوهاب بوده که حاصل آن به جز چاپ و انتشار کتب حدیثی همچون بخاری و مسلم در رنگ‌های مختلف و چاپ‌های و اندازه‌های گوناگون نبوده است و با این شعار که هرچه جدید باشد، حتماً بدعت است، عده‌ای را سرگرم و مشغول به افکار باطل خویش کرده‌اند.

البته جای بسی گلایه وجود دارد که مسئولین امر می‌بایست بیشتر از گذشته در اندیشه حمایت جدی و همه جانبه از چنین فعالیت‌هایی بپردازند و همانگونه که حاکمیت عربستان همه حمایت خویش را در این راه مبذول می‌کند، در کشور اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز باید حمایت جدیدتری و پرتوان‌تری از مدافعین مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام گردد تا بی‌دغدغه این راه ادامه دهند.

و به جاست که در انعکاس فعالیت‌های انجام شده موجب دل‌گرمی و امیدواری به علاقه‌مندان مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام شویم؛ گرچه تحذیر از خطرات و برنامه‌های دشمن نیز نباید فراموش گردد.

امضاء محفوظ است

مصاحبه با
جناب حجة الاسلام والمسلمین غیب غلامی

مقدمه

حجة الاسلام و المسلمین حسین غیب غلامی از پژوهشگران برجسته در زمینه حدیث و مباحث اهل‌سنت می‌باشند که تحقیقات گسترده‌ای درباره صحیح بخاری انجام داده‌اند و تا کنون چند اثر مستقل در این‌باره نگاشته‌اند. ایشان در مراکز مختلف آموزشی نیز به تدریس مشغول می‌باشند آنچه پیش رو دارید گفت‌وگویی با ایشان است که با عنوان بازخوانی دیدگاه وهابیت در حدیث صورت گرفته است.

سراج منیر: به عنوان اولین پرسش، ضرورت امروز در پژوهش درباره وهابیت چیست؟

● به نظر می‌رسد مهم‌ترین ضرورت درباره وهابیت تحقیقات تخصصی در این باره است. کار اگر روی تخصص باشد، حل مشکل می‌کند. یعنی ما ابدا نباید این حرف را بپذیریم که کسی با علم عناد دارد. ناصبی آن‌هایی هستند که از ریشه خرابند و واقع مطلب این است که حقیقت به مردم نرسیده است، شما نمی‌توانید یک نفر را پیدا بکنید که با علم مکابره و لجاجت داشته باشد، اصلا نیست.

بنده در ایام حج به مدرسه وهابیها در مدینه در مسجد النبی صلی الله علیه و آله رفتم، که عصرها در آنجا حلقات درس برگزار می‌شود. شخصی صحیح بخاری درس می‌داد و هنگامی‌که من برای شنیدن سخنان او در میان جمع نشستم کسی که کنار من بود با بی‌احترامی از من

دور شد و نگاهی به استادش کرد و گفت: یا شیخ دیدگاه حق، درباره انجام اعمال برای مردگان چیست؟ استاد هم که گویی منتظر بود بلافاصله گفت: که الان ایام حج است، و قبوریین برای مرده خود هرکاری می‌کنند. و شروع به فحاشی کرد.

به خودم گفتم شاید باعث این کار من بودم اگر من اینجا نمی‌آمدم این همه بد گفتن به شیعه هم در کار نبود. حالا باید چکار کنم؟ نمی‌توانستم بروم بیرون چون کار بدی بود. حرف زدن و مداخله رسمی هم صحیح نبود تنها مطلبی که به ذهنم رسید این بود که کاغذی تهیه کردم و سوالی نوشتم و به دست استاد رساندم.

استاد گفت، سوالی از من شده است ولی من خسته‌ام و این سوال را بگذارید برای فردا. من رفتم جلویش را گرفتم و گفتم من مسافرم و ای کاش به سوالم جواب می‌دادید. با یک تکبر خاصی گفت فردا انشاء الله

شاگردان دور من را گرفتند و گفتند که سؤال شما از شیخ چه بود؟

گفتم: از استاد پرسیدم که بیش از ۱۰ روایت در صحیح بخاری است که پیامبرﷺ می‌فرماید: موسی و یونس را بر من برتری ندهید.[۱] اینها به همدیگر نگاه می‌کردند و می‌گفتند آیا این روایات در بخاری موجود است؟

یکی از آنها گفت که این شیخ که رفت، می‌رویم و دیگری را می‌آوریم که جواب دهد. ما در مدرسه حفّاظ و مدرسین بخاری داریم و ... در همین گفتگو بودیم که بنده خدایی با غیظ و غضب از پشت سر به ما حمله کرد. او شرح ابن قاسم *(کتاب فقهی وهابی)* را زیر بغل گرفته بود. ابن قاسم جد ابن‌تیمیه است. یک نفر از همین‌ها که قوی هیکل بود جلوی او را گرفت و امر به صبر می‌کرد. ما را به اتاق اساتید بردند. عده‌ای رفتند و عده‌ای ماندند. مدتی طول کشید دیدم یکی از اساتید آنها با چفیه قرمز دارد می‌آید. همین‌که به نزدیکی ما رسید با نگاه تندی شروع به توهین کرد. جلوی من رسید و دو دست را برهم زد و گفت: ما تقول فی البخاری؟ گفتم من با تو حرف نمی‌زنم. چون تو آداب اسلامی را رعایت نکردی و توهین کردی. شاگردها اصرار کردند، گفتم یا باید شیخ استغفار کند و یا کس دیگری را

۱. لا تخیرونی علی موسی، بخاری ج۳، ص۸۸؛ چاپ دارالفکر، ۱۴۰۱ق؛ لا تخیرونی من بین الانبیاء، بخاری، ج۵، ص۱۹۶، بخاری ج۴،ص۱۳۳.

برای گفتگو بیاورید. یکی از شاگردها رو به او کرد و گفت: **یا شیخنا یا عبدالرحمن قل استغفرالله، ان نبینا یقول استغفرالله فی کل یوم سبعین مرة.** او خیلی ناراحت شد و رگهای گردنش متورم شده بود. گفتم من برای مجادله نیامده‌ام، من سئوال دارم، من مدرس بخاری در ایران هستم. مدینه باید مشکلات ما را حل کند نه اینکه فحش دهد، اینجا مرکز وحی است.

بعد از اصرار فراوان از طرف شاگردان همان مدرسه آن شیخ گفت: شاهد باشید که من استغفار کردم همانگونه که پیامبرﷺ استغفار می‌کرد. من الحمدالله گفتم و رو به او کرده و گفتم: **و اما فی البخاری اکثر من عشرة روایه في تفضیل موسی و یونس علی نبیّناﷺ، یا شیخ ما تقول فی هذه الروایات.** بیش از ده روایت در بخاری است که موسی و یونس را بر پیامبر اسلامﷺ تفضیل داده است و این مخالف سنت و دیدگاه مسلمانان است. پرسید: در کدام کتاب بخاری است؟ گفتم در کتابهای متعدد، کتاب الاحکام، کتاب الانبیاء، کتاب تفضیل موسی و یونس، کتاب التفسیر. گفت روایت را بخوان. من هم چند روایت را با سند خواندم و اشاره به سخن ابن حجر کردم که این روایات دلالت بر تفضیل موسی و یونس بر پیامبرﷺ می‌کند و این خلاف است.[1] در جواب گفت: «**و اما نحن لانعتقد بعصمة البخاری و لابعصمة ابن حجر العسقلانی**» و این‌گونه بخاری و ابن حجر را در جلوی جمع رد کرد. طلبه‌ها تعجب کردند. زمانی که او تحیر شاگردانش را دید شروع به برشمردن اشکالات به شیعه کرد. گفتم من برای مناظره نیامدم. اما حاضرم از بخاری جواب بدهم. بعد از تمام شدن این مجلس، همان که به من هجوم آورد، شد رفیق ما، دست من را بوسید و اشاره به اساتید وهابی کرد و می‌گفت "عفوا یا شیخنا کلهم جهله، اساتیدنا کلهم جهله".

اینها واقعاً مستضعف هستند. یعنی آدرس و کد اشتباه به اینها دادند. اینها را به بیراهه کشانده‌اند. و دیده‌اید که اینها در اوقات نماز چگونه مقید هستند و آداب آن را انجام می‌دهند. اینها را از علم محروم کرده‌اند و آدم به حال اینها افسوس می‌خورد و روز به روز تکلیف حوزه سنگین‌تر می‌شود.

۱. فتح الباری، ج۶، ص۴۴۶ دارالمعرفه.

کشورهایی مثل مصر و تونس اگر فردا عالم خواستند چه داریم که بفرستیم؟ چه کسی را می‌توانیم بفرستیم؟ ما این حوزه را خوب می‌شناسیم. برای حوزه‌های آفریقا ممکن است افرادی پیدا کنیم چون یک مقداری اشتراکات ما با آنها بیشتر است. ولی آنهایی که دنبال حدیث می‌گردند و اصول و فقه و استنباط و استدلال را قبول ندارند، آنهایی که ما را با سواد نمی‌دانند.

حوزه ما حوزه قم و نجف مبتنی بر اجتهاد و استنباط است که خوب کار هم شده است. کتابی در ریاض چاپ شده به نام «*کتب حذر منها العلماء*» که حتی کتاب‌های فخر رازی را هم ممنوع می‌داند. کتاب‌های سقاف و ابوریه که جای خودشان دارند. آن وقت ما چگونه و به چی می‌خواهیم استدلال کنیم. لذا از قرن دوم شافعی گفته است که روافض شر الفرق هستند. ما اشعاری از شافعی در مدح شیعه داریم، که وهابی‌ها حتی یکی از آنها را قبول ندارد. شافعی که در نزد ابن‌تیمیه است غیر از آن شافعی است که ما می‌شناسیم. شافعی می‌گوید که بدترین فرقه روی زمین روافض هستند. اینها سواد ندارند. عالم ندارند.

می‌دانیم که کتاب درباره حضرت زهرا علیها السلام زیاد نوشته شده است. همه استشهاد کرده‌اند به این روایت بخاری، که **«ماتت فاطمه و هی واجدة علی «ابي بكر» یا توفیت فاطمه و هی واجده علی ابي بكر»** در صحیح بخاری ۵ جا است که استشهاد می‌کند به مطالبه فدک و غضب فاطمه علیها السلام. در مجله *ندای اسلام* در زاهدان کسی مقاله نوشته و می‌گوید: **کانت روایات بخاری فی غضب فاطمه علی ابی بکر من مدرجات الزهری.** حالا این مدرجات الزهری چه هست؟ حوزه ما در این اصطلاحات کار نکرده است. تازه اگر مدرج را بشناسیم، مدرجات الزهری فی بخاری را چه کنیم. برای شناختن اینها چند پله علمی را باید بگذرانیم. اگر بخواهیم بدون گذراندن این پله‌ها جواب بدهیم، جواب ما علمی نیست و تعصبی می‌باشد.

ما در سفری به بلوچستان دنبال این شخص گشتیم و گفتیم که می‌خواهیم از این آقا تشکر کنیم. گفتند چرا؟ ما گفتیم که ۱۲۰۰ سال از بخاری می‌گذرد و هنوز کسی پیدا نشده که بخاری را اینجوری خراب بکند.

گفتن یعنی چه؟ گفتم از زهری در صحیح بخاری ۱۲۵۰ روایت وجود دارد. این ترجیح بلا مرجح است و قبیح است که تنها ۵ روایت مدرج باشد و بقیه را نادیده بگیرید. چون زهری کان کثیر الادراج فی الحدیث و لم یفصل. باید با ادات تفصیلیه *(أی، او، اعنی)* بیاورد. باید ادراج را جدا کند که نکرده است. و حدیث را با ادراج خودش بیان می‌کند. در همان مجلس برخی شروع کردند به همان نویسنده مقاله فحش دادن، که چرا اجازه می‌دهند چنین افرادی مقاله بنویسند. این قضیه منفصله‌ای است که احد شقین این منفصله را بگیرید ما تابع هستیم. بپذیرید که این از ادراجات زهری است، باید دست از ۱۲۵۰ روایت بردارید و اگر نپذیرید باید مخاصمه صدیقه طاهره را با ابی بکر بپذیرید. هر دو طرف به نفع شیعه است.

سراج منیر: این اصطلاحات در حدیث اهل سنت از چه زمانی شروع شد؟

● بعد از قرن هفت که دوران ابن‌تیمیه تمام شد و تلاشی که ابن تیمیه برای تخریب احادیث مناقب در منهاج السنه بکار برد، بعد از آن یک طبقه دیگر آمدند مثل ذهبی، ابن قیم، ابن حجر و ... که توسط اینها تقسیمات حدیث شروع شد. اینها شروع کردن به اسم‌گذاری بر روی احادیث. و بخاری را به اقسام متعدد تقسیم کردند. ۱۳ قسم را ما شناسایی کردیم که خودشان اسم گذاشتند. معاصرین که آمدند یک مقدار چاشنی دادند به این مصطلحات حدیثی، و الان این مسأله، روند خاصی به خودش گرفته است مصطلحات حدیث در حوزه‌های اهل حدیث بخصوص وهابیت رواج دارد و که اگر کسی وارد به این تقسیمات و تنویعات نباشد زود گیر می‌افتد. یعنی شما استدلال می‌کنید، می‌گویند: کانت من مدرجاته ... یا من تعالیقه... یا تراجمه ... من متابعاته... مجزومه ... غیر مجزومه ... معلقاته... موقوفاته. یک قسم حدیث متصل و مسند هست که این یک قسم تقریبا ۳۰۰۰ حدیث از ۹۰۰۰ حدیث هست که قابل تمسک می‌شود که تخصیص اکثر است این خودش مشکل دارد. این همان دفع و دخل مقدری است که اینها در نظر گرفته‌اند و یک روند خاصی است برای صیانت از حریم اعتقادیشان و حریم فقهی‌شان، ناچار هستند که این را اعمال کنند. این جریان در بین معاصرین هست. البته مالکی‌ها و احناف زیر این بار نرفتند، یعنی آن‌ها کاری ندارند نسبت به این تقسیمات، فقط در حوزه‌ی حنابله و شوافع

هست، شوافع هم خیلی رنگ و بوی مذهبی خاص را ندارند که اعمال تعصب بکنند؛ فقط حنابله هستند که الآن متصدی این فکر هستند و شاید هم یک روش علمی برای مقابله با مذاهب متخاصم با خودشان، باشد که یکی از شگردهایشان به حساب آید. شما مثلا می‌آیید اسم این حدیث را می‌گذارید مدرج، به همین اسامی خاصی که در تنویعات حدیث هست. الان خصائص نسایی را آمده‌اند این کار را کرده‌اند یعنی یک حدیث در خصائص نسایی شما صحیح نمی‌بینید. همه را به این اسامی تخریب کرده‌اند. خودشان هم چاپ کرده‌اند. در پاورقی‌ها احادیثش را به همین اسامی خراب کرده، که این حدیث مثلا به فلان علت، کتاب سیوطی در موحد بودن اجداد النبی چاپ می‌کنند احادیث این را با آن اسامی. خیلی از کتاب ها را الان تخریب کرده‌اند به همین بهانه.

سراج منیر : آیا این مسأله در حدیث شیعه نیز وجود دارد؟

● ببینید مرحوم مجلسی وقتی که این تحرکات را دید، مجبور شد *مرآة العقول* را بنویسد. *مرآة العقول* کتابی است به ضرر شیعه. الان شما هر کنفرانسی که می‌روید یا هر جایی که بحث شیعه و سنی باشد، روی میزشان یک *مرآة العقول* است. ببینید از ۱۶۰۰۰ حدیث کافی، ۹۰۰۰ حدیث را خود مجلسی شما تضعیف کرده، چه می‌گویید شما؟

ببینید مرحوم مجلسی گاهی در *مرآة العقول* حدیثی را تضعیف می‌کند؛ خوب این به اعتبار سند حدیث دارد تضعیف می‌کند. مرحوم مجلسی که اصلاً قائل به این حرف‌ها نیست. مرحوم مجلسی و اصلاً کلینی، قدمای شیعه، متاخرین تا حتی متاخر متاخرین مثل مرحوم نائینی و مرحوم کمپانی و ... اصلاً قائل به رجال نبودند. متون را این‌ها نگاه می‌کردند، متون حدیث را نگاه می‌کردند. مرحوم آقای خویی آمد این کار را در نجف آغاز کرد و معجم رجال را نوشت و الا متاخرین هم این حرف‌ها را قبول نداشتند.

بنابراین مرحوم مجلسی آمد و اسناد را دخالت داد در حالی که مرحوم مجلسی حدیثی را که در *مرآة العقول* تضعیف می‌کند، در *بحار* کتاب الصلاه، طبق آن فتوا می‌دهد. این جا می‌گوید حدیث ضعیف است، آن جا می‌گوید و جاء فی الصحیح. ببینید مشرب را، در *بحار* نگاه به متن می‌کند در کتاب *مرآة العقول* نگاه به سند می‌کند.

ما در کتاب‌های مصطلح الحدیث در درایه و حدیث این تقسیمات را نداریم، ولی در عامه هست. فرق است بین حدیث ضعیف و حدیث مضعّف. حدیث مضعّف به حدیثی گفته می‌شود که به وجهی از وجوه در سندش اشکالی باشد ولی متنش دارای متن قوی‌ای باشد. این در کتاب‌های ما هم هست. اگر ماهم بخواهیم این تقسیم‌ها را بکنیم مثلاً زیادات الثقات، مدرجات، درکتاب‌های حدیثی می‌بینید زراره یک تکه اضافه کرده به حدیث برای توضیح، برای به اصطلاح شرح الحدیث. بعضی از آقایان متوجه هستند و جدا هم می‌کنند یعنی اهل مقابله و اهل دقت‌اند، این زحمت را به خودشان می‌دهند که بروند نسخه‌ها را ببینند و مقابله کنند.

در مقدمهٔ *منتقی* الجمان مرحوم شیخ حسن صاحب معالم، پسر شهید، آن جا مقدمه‌ای مفصلی دارد . بعضیها می‌گفتند: هرکسی علیه شهیدین حرف بزند جوان مرگ می‌شود. شرح لمعه را نباید کسی تضعیف کند. شهیدین در بین حوزه‌های شیعه یک قداست خاصی دارند. مرحوم صاحب معالم آن جا تنها کسی است که اشکال به پدر گرفته، که پدر من از اهل‌سنت اصطلاحات حدیث گرفته است و این اصطلاحات حدیثی مال ما نیست، کسی جرات نمی‌کند حدیث شیعه را دست بزند و برایش اسم بگذارد. دیدید که مرحوم استرآبادی در فوائد المدنیه، آن جا یک حمله‌هایی به علامه حلی می‌کند که علامه حلی به چه مجوز آمده حدیث را تقسیم کرده و حدیث حسن و مستفیض را آورده است؟ این‌ها قائل به صحت بودند و می‌گفتند حدیث دو تقسیم بیشتر ندارد: صحیح یا ضعیف است. کسی جرأت نباید بکند که وارد حریم حدیث بشود. شیخ حسن آن جا مقدمات مفصلی دارد. ۱۲ تا مقدمه آورده است.

سراج منیر : آیا تنویعات حدیث ثمره‌ای دارد؟

● اگر کسی بخواهد این تنویعات را انجام دهد توالی فاسده هم دارد مثلاً یکی از توالی فاسده‌ای که دارد این است که کسی که بخواهد این کار را بکند، حتما باید تخطئه کند فعل قدما را زیرا مثل مؤلف کتاب *بخاری* گفته "ما ادخلت فی کتابی الا ما صحّ" شما اگر بیایید در این جا احادیثی را به بهانه‌های خاص، تسمیه خاص، تنویع خاص، بخواهید یک قسم از احادیث را از این مجموعه خارج بکنید این لغویت در این مستثنی‌منه است. آن آمده گفته *(ما ادخلت فی کتابی الا ما صحّ ....)*، یعنی من حدیث صحیح آوردم. می‌بینم که یک

تعدادی مدرجات، مرسلات و موقوفات است. و ما اگر بیاییم این تعریف را منطبق بر ۹۰۰۰ هزار حدیث این کتاب بکنیم، می‌بینیم که سه هزار حدیث بیشتر نیست و بقیه خود به خود خارج می‌شوند. و چون خارج شدند شما مجبورید که یک اسمی برای آنها بگذارید. همه که یک حکم ندارند. یکی موقوف و دیگری مرسل و... و این امر تکاملی است برای صحیح بخاری و نباید بگوییم شکست است. زیرا هر چه دنیا به جلو می‌رود سیر تکاملی خود را طی می‌کند. و مؤلف نیز نمی‌خواسته فریب کاری بکند زیرا آن زمان این تعریف از حدیث صحیح نبوده که الان است.

الان هم خود مالکیه در صحیح بودن بعضی احادیث دچار مشکل شده‌اند. خود بخاری که کتاب فقهی ندارد، بلکه همین «ترجمه‌ها» را فقه بخاری می‌دانند. مثلاً در ترجمه باب می‌گوید: و قال الحسن، منظور حسن بصری است. این فتوای بخاری نیز هست. همین عناوین بابها فقه بخاری محسوب می‌گردد.

اما صحیح مسلم این‌گونه نیست. مسلم عناوین دارد اما عناوین از خودش نیست و نووی آنرا در قرن پنج و شش اضافه کرده است. یعنی مسلم عناوین برای خودش درست نکرد. چندی پیش کتابی دیدم که در جمع بین الصلاتین نوشته بود که مسلم یک بابی در جمع بین الصلاتین دارد در حالیکه این عناوین برای مسلم نیست بر خلاف بخاری که برای خودش است و فقه بخاری است.

سراج منیر: برای تسلط به این بحث ها در بخاری چه راهی وجود دارد؟

● بخاری یک سبک خاصی دارد. شما هیچ روایتی و فتوای شاذی از بخاری نمی‌یابید مگر اینکه معارض آن هم وجود دارد و این اشراف می‌خواهد. مکررات زیاد دارد. مثلا حدیثی را نقل می‌کند و ۳۵ بار در این کتاب تکرار می‌کند و در جایی سند را ارائه می‌دهد و در جای دیگر نیازی نمی‌بیند که ارائه بدهد. آقای خویی در البیان خواسته اشکالی بر بخاری بگیرد، و می‌فرماید: بخاری در احادیث متعه خواسته که روایت را مجهول کند و حدیث را این‌گونه آورده است *(عن عبدالله)* که منظور عبدالله بن مسعود است و بخاری این روایت را مجهول بیان کرده است. در صورتی که این روایت چند بار تکرار شده و در جاهای دیگر بخاری آورده عبدالله بن مسعود در بین عالمان شیعه برای اختصار مثل این کار مرسوم است در بحار جایی که تکرار بوده نسبت و یا تمییز را نیاورده است. بخاری در

کتابش آمده همین کار را کرده که البته بعضی از روایات ذکر شده سند محکمی ندارند. یعنی بعضی مرسلات است و بعضی مبهمات است.

کتاب بخاری، کتابی جامع است. کتاب جامع به کتابی می‌گویند که حداقل ۸ الی ۱۲ علم در آن وجود داشته باشد. در مقایسه کتابها بخاری کتاب جامع است. علاوه بر کتاب الاحکام و... کتاب الطب، کتاب تعبیرالرویا، کتاب الحیل آورده است و از نظر علوم متعدد کتاب منحصر بفردی است. به همین خاطر آن شخص گفت: «من تکلم فی البخاری تزندق»، بر کتاب بخاری نمی‌شود ایراد گرفت و حتی البانی هم این عقیده را دارد. وقتی *سلسله الاحادیث الضعیفه* را نوشت گفت من نسبت به بخاری جرات ندارم.

یعنی اگر به کتاب بخاری دست بزنند تنقیص سنت می‌شود که تنقیص سنت درست نیست و موجب کفر می‌باشد. و می‌گویند ما موظف هستیم که از سنت دفاع کنیم و تنقیص سنت رسول الله صلی الله علیه و آله، حرام است و ما هیچ حقی نداریم. تا سنه ۳۰۰ هیچ تنقیصی بر سنت وارد کنیم. و اخیراً بحثی پیش آمده که می‌گویند روافض با یهودیت می‌خواهند سنت را از بین ببرند، که همین بحث اخیراً در اردن نیز برپا است. لذا ما یا باید موافق صحیح بخاری باشیم یا مخالف آن. خب ما که نمی‌توانیم موافق صحیح بخاری باشیم و اگر مخالف هم باشیم با مستشرقین و مخالفین اسلام نیز هم پیاله خواهیم شد. البته مستشرقین بر صحیح بخاری خیلی بیشتر از ما ایراد می‌گیرند و می‌گویند که کتاب‌های حدیثی اهل‌سنت را بنی امیه ساخته است و نمی‌تواند منتسب به رسول خدا باشد ولی ما راه سوم را در پیش می‌گیریم و آن اینکه این احادیث حکایت شده است و ربطی به سنت ندارد و چرا باید سنت رسول صلی الله علیه و آله باشد ولی اهل‌بیت رسول علیهم السلام نباشند؟ ما باید راه خود را از مستشرقین جدا سازیم و بگوییم که ما ربطی به مستشرقین نداریم، کسی هم حق ندارد دیگران را متهم نماید.

در مدینه با تعدادی از آقایان با یکی از مدرسین حوزه مدینه ملاقات کردیم و بحث ما سه ساعت ادامه داشت. ما مطرح کردیم که امام صادق علیه السلام در بخاری نیست. در حالی که در بین ائمه و رجال اهل‌سنت که در صحیح آمده است، امام صادق علیه السلام برتر از همه آنها

است پس چطور از امام صادق‌علیه‌السلام روایت نکرده است. امام صادق‌علیه‌السلام بعنوان فقیه و صاحب نظر در حدیث است و احادیث زیادی دارد، چرا؟ اذعان دارند که امام جعفر صادق‌علیه‌السلام در بین ائمه فقه و حدیث چیز دیگری بوده و نمی‌توان او را با دیگران قیاس کرد، پس چرا نیاورده‌اند. ابوحنیفه‌ای که این قدر تکبر دارد و هیچ کسی را قبول ندارد، گفت که من کسی را افقه از جعفر الصادق ندیدم.

شاید علت آن یحیی بن سعید از مشایخ بخاری است. یحیی بن سعید قطّان احول بصری در مورد امام صادق‌علیه‌السلام چیزی گفته است. اهل بصره در یک زمان دشمن علی‌علیه‌السلام بودند. حدیث‌شناسی و رجال حدیث از شعبه می‌رسد به یحیی بن سعید قطان و از او می‌رسد به علی بن مدینی و از مدینی به بخاری می‌رسد. اینها مهره‌های اصلی حدیث هستند. یحیی بن سعید در مورد امام صادق‌علیه‌السلام کلمه بی ربطی گفت که می‌گویند منشاء آن شد که بخاری از امام صادق‌علیه‌السلام روایت نکند. البته ما در جای خود ثابت نموده‌ایم که عدم روایت بخاری از امام صادق‌علیه‌السلام تنها بخاطر گفته ابن قطان نبوده است.

سفیان ثوری که یکی از استوانه‌های حدیث است، وقتی آمد به بصره به میزبان خود گفت که من در مدینه عادت داشتم به مذاکره علم. الان هم یک نفر از عالمان بصره بیاور که مذاکره علم کنم. میزبان، یحیی بن سعید را برای مباحثه دعوت نمود، وقتی که یحیی رفت، سفیان به میزبانش گفت که من به تو گفتم که یک انسان برای مذاکره بیاور نه یک شیطان را!

همین سفیان ثوری می‌رفت دم در خانه امام صادق‌علیه‌السلام و می‌نشست. امام به غلامش می‌گفت که برو و به این شخص بگو که دم در خانه ما ننشیند. سفیان می‌گفت تا حدیثی نگویند من نمی‌روم و لذا هر روز یک حدیث از امام جعفر صادق‌علیه‌السلام می‌گرفت.

سراج منیر: این جریان انحرافی در صحیح بخاری به چه کسانی وابسته است؟

● ابن شهاب زهری یکی از معروف‌ترین محدثین بوده است، که از سنه ۸۰ تا ۱۲۴ در حدود ۴۴ سال در شکل دادن به حدیث نقش مهمی ایفاء نموده است، ۸ سال شاگرد امام سجاد‌علیه‌السلام در مدینه بود. که ارادت و اخلاص خاصی نسبت به امام داشت. وقتی که رفت

به شام، گفتند که چرا از امام سجاد علیه السلام روایت نمی‌کنی؟ گفت: که سلیمان بن عبدالملک به من گفت که اگر اینجا آمدی *(شام)* از احادیث امام سجاد علیه السلام نگو. زهری اولین کسی بود که احادیث غزوات را نوشت «اول من صنف المغازی» که سلیمان بن عبدالملک همان کتابها را از بین برد. سهیل زکار روایات زهری را جمع آوری کرده است.

چیزی که از دوران اول تدوین حدیث باقی مانده، کتاب *الموطا* است. از روایات زهری و دفاتر زهری این احادیث به دست رسیده است. زهری باعث شد که روایات اهل بیت از احادیث اهل‌سنت جدا شوند. چون او مال دوست بود خودش را فروخت به بنی امیه. همانطور که در تعابیر امام سجاد علیه السلام است که بنی‌امیه او را پل قرار دادند.

بنی‌امیه می‌خواستند سعید بن مسیب را ببرند که قبول نکرد. ذهبی آورده که عبدالملک می‌خواست دختر سعید بن مسیب را به عقد سلیمان بن عبدالملک در آورد. سعید شبانه سر به سجده گذاشت که خدایا این دختر را از من بگیر تا به خانه آنها نرود. سعید بن مسیب شبانه دخترش را به عقد طلبه فقیری در آورد. بنی امیه یک جبه و لباس موئین ضخیم بر تنش پوشاندند و در شدت گرمای حجاز در معابر گرداندند و بعد رفتند به سراغ ابن شهاب زهری که این شخص قبول کرد. او معلم اطفال بنی امیه بود. زهری معلم حجاج بوده است. حجاج را همه می‌شناسند که چه جنایاتی را مرتکب شده است. عبدالملک به سلیمان وصیت کرد که حجاج را از دست ندهد.

سنت را زهری تدوین کرد. ۱۲۵۰ حدیث از ۳۰۰۰ حدیث بخاری از زهری است.

سراج منیر: در این میدان، ابن‌تیمیه چه جایگاهی دارد؟

● ابن‌تیمیه آدم جسور و هتاکی است که حتی ابن حجر نیز این موضوع را اعتراف کرده است. اما به شیخ الاسلام هم معروف شده است.

علماء و قضاتی که از او شکایت می‌کردند اهل حدیث نبودند و حتی علماء شیعه نیز که شاکی بودند جواب می‌گرفتند.

ابن‌تیمیه حتی در مقابل ابوحنیفه جبهه می‌گیرد. او شافعی را خیلی قبول دارد. بعضی از فتواهایش طرفدار شیعه است. مثل طلاق فی مجلس واحد. او خیلی از روایات مناقبی که احمد نقل کرده بود را نپذیرفت. او احمد را در فقه پذیرفت ولی در عقاید قبول نکرد.

سراج منیر : آیا او معاند بوده است؟

● بله او جسور و هتاک بوده است. آدم‌های بیش‌فعال کار دست خودشان می‌دهند. او به قول مطلق کسی را قبول نمی‌کرد و ابوحنیفه را هتک می‌کرد. در برخی از فتاوای به نفع شیعه می‌باشد. حتی نقدی به خلیفه دوم دارد که چطور سه طلاق در یک مجلس شکل می‌گیرد. این مخالف قرآن است. الطلاق مرتان.

اگر بعضیها می‌گویند که مؤسس وهابیت ابن‌تیمیه است، این حرف درست نیست!! در واقع سلف که می‌گویند زمان ابن‌تیمیه نبود. ما ابن‌تیمیه‌هایی با همین جسارت در بین صحابه داریم مثل عروه بن زبیر که ۸۰۰ روایت در بخاری دارد. فرزندش می‌گوید: پدرم در عمرش سلام به قبر پیامبر نداد و زیارت آن نرفت. چه کسی شجره رضوان را قطع کرد؟ مگر خلیفه دوم نبود. مردم می‌رفتند به آن تبرک می جستند و او گفت:که حج و توحید از بین می‌رود. لذا دستور داد قطع کردند. چه کسی سایبان قبر عبدالرحمن بن ابی بکر که عایشه زده بود را خراب کرد؟ عبدالله بن عمر. این ابن‌تیمیه‌ها در آن زمان هم بودند. پس این فکر وهابی چیزی نیست که اخیراً درست شده باشد. بلکه در بین صحابه بودند. بخاطرتوحید بود و یا اینکه کینه دیرینه‌ای داشتندکه می‌خواستند با مظاهر و شخصیت‌های اسلام مخالفت بکنند. الان ما با اینگونه افراد مواجه هستیم وبا ادله‌ای که در دست داریم باید به صورت علمی با آنها مقابله کنیم.

سراج منیر : راه نقد ابن تیمیه چیست؟

● ابن‌تیمیه در بسیاری از موارد در کتابهایش تاویل را پذیرفته است و اعتقاد من این است که با فکر ابن‌تیمیه، نقد ابن‌تیمیه نشده است. در نقد او اگر کتاب‌های ابن‌تیمیه را واقعا خوانده باشیم بهتر می‌توانیم موارد تناقضات او را بدست آوریم که متأسفانه تاکنون بیشتر بر منقولات دیگران پافشاری کردیم و مستقیماً روی فکر ابن‌تیمیه کاری نکردیم وآنها هم همین موضوع را فهمیده‌اند. لذا درمدینه به ما گفتند که شما به ابن‌تیمیه تهمت می‌زنید؟ به ما تهمت می‌زنید و کتابهای نقد شیعه علیه وهابیت را نشان دادند. گفتند شما ابن‌تیمیه را از رحلهٔ ابن بطوطه معرفی کردید. یعنی شما می‌گویید که ابن بطوطه گفته که

ابن‌تیمیه چنان است و چنین! در حالی که ابن‌تیمیه کتاب «**الأسماء و الصفات**» دارد. «**العقیدة الواسطیة**» دارد. استواء بر عرش را می‌پذیرد آیا رفتید ببینید ابن‌تیمیه در مورد لا تدرکه الابصار چه می‌گوید؟ او مقلد بخاری است. بخاری راجع به توحید وترسیم آن چه می‌گوید؟ روایت، سئلت عن عایشه یا أمتا، هل رأی النبیﷺ «ربه» فقالت لقدقف شعری مما قلت... *(مو بر بدن من سیخ شد)* ثم قرأت لا تدرکه الابصار[1]. جسم باید قابل رویت باشد.

بخاری می‌گوید که قابل رویت نیست. عایشه می‌گوید که این حرف درست نیست. این روایت از بخاری است در مورد توحید. شما چگونه معنا می‌کنید؟ ابن‌تیمیه می‌گویدکه من مقلد بخاری هستم.

در روان‌شناسی امروز بیان می‌کنند که اگر حتی در کلاس‌های ابتدایی در مدارس اگر این دانش‌آموز حس کند که شما دوستش ندارید حرف شما در او تاثیر نخواهد کرد. باید او حس کند که شما دوستش دارید. اگر یک ذره بفهمد که می‌خواهید او را محکوم کنید، گیرش بیاندازید زیر بار شما نمی‌رود. باید در امر به معروف طوری باشیم که طرف مقابل حس کند که شما دوستش دارید. وگرنه نتیجه نمی‌دهد. اگر شما بخواهید مطلبی را تحمیل کنید، آن طرف جبهه می‌گیرد، و در صدد بر می‌آید که شما را زمین بزند.

ما در کتاب نویسی، مقاله نویسی و در سخنرانی این جنبه‌ها را مورد غفلت قرار داده‌ایم.

بحث علمی با جدل فرق می‌کند. کتاب تاریخ طبری را به عنوان کتاب عقیده مطرح کردن، فایده ندارد. کنار قبرستان بقیع به یکی از این وهابیها گفتم در درّ المنثور این روایت است گفت: فیه اباطیل، به گوش خودم فحش برعلیه سیوطی شنیدم. ما نمی‌توانیم مثلاً به صرف اینکه مرحوم فیض فلان روایت را آورده استناد کنیم. این برای ما توالی فاسده دارد. ما باید حدیث را در جلسه علمی بحث کنیم. مشکل سندی دارد. مشکل دلالی دارد. ما دستمان باز است. چرا برویم یک حرفی بزنیم که تا حالا کسی نزده است.

الان شیعه را به بی‌سوادی متهم می‌کنند. مشکل وهابیت فقه و اصول و استنباط نیست. شما می‌خواهید با علم کلام جواب آنها را بدهید ولی او علم کلام را حرام می‌داند.

۱. بخاری، ج۶، ص۵۰.

اینها تمام حرفشان بر مصطلحات حدیث است. اگر کسی در این وادی دستی داشته باشد می‌تواند کاری انجام بدهد و الا نمی‌شود.

شما اگر می‌خواهید بحث تاریخی بکنید حرفی نیست از مثل طبری و یعقوبی و ابن اثیر شاهد بیاورید، اما در مباحث عقیدتی، یقینیات و اطمینانیّات حکومت می‌کند. اصلا جایگاه بحث اعتقادی در مظنونات نیست. یعنی شما مباحث اصول را در جای خود، مسائل فلسفی معقول را در جای خود، فقه را نیز در جای خودش مطرح کنید و ابدا این برای شما مشکل‌ساز نیست.

باید به مانند حضرت امام رضا علیه‌السلام در مجلس مرو به لسان بزرگان ادیان سخن گفت که نتیجه آن شد که وقتی حضرت فرمود: الصلاه قد حضرت،[1] عمران صابی دامن حضرت را گرفت و گفت یابن رسول الله کجا مرا تنها می‌گذاری. من می‌خواهم با شما بمانم. حضرت فرمود بعد از نماز بر می‌گردیم. منطق گفتگو باید تخصصی باشد.

سراج منیر: وضعیت محققان اهل سنت درباره وهابیت چگونه است؟

● من مجموعه‌ای از کتب را جمع‌آوری نموده‌ام که در هیچ جای دیگر وجود ندارد. کتاب‌هایی که الان در مجامع علمی وجود دارد بیشتر کتاب‌های نمایشگاهی است که این کتاب‌ها چاپ بیروت و کشورهای عربی است و از کتاب‌های شبه قاره و حوزه‌های احناف وجود ندارد. مصادر شبه قاره با همه اهل‌سنت دیگر تفاوت دارد. یک دکتر از دارالعلوم پاکستان آمده بود که کارش مناظره بود و آدم بسیار جسوری بود. من دیدم حرف‌هایش یک مقدار غیر ازحرف‌هایی بود که دیگران می‌زدند. به این آقا گفتم که من در مورد بخاری کاری انجام می‌دهم و از حرف‌های شما معلوم است که حرفی برای گفتن دارید. این حرف را بعد از ۱۰ سال که در مورد بخاری کار کردم به او گفتم. ایشان گفت که اگر می خواهید این کار را انجام بدهید حتما باید با ما رابطه داشته باشید. من پس از ملاقات با این دکتر به این نتیجه رسیدم که ۱۰ سال کارم را کنار بگذارم. دیدم که یک سری کدهایی به من داد که من نشنیده بودم و ندیده بودم. اینها جلسات متعدد در هند و

۱. روایت الصلاه قد حضرت فقال عمران یا سیدی لاتقطع علی مسألتی، عیون اخبار الرضا،ج۱، ص۱۷۱، انتشارات جهان، ۱۳۷۸،ق، التوحید (صدوق) ص ۴۳۵، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.

پاکستان در باب مناظره و مقابله با دو گروه وهابیت و روافض دارند. معلومات آنها علیه بخاری بهتر از معلومات ما بود. لذا من به مدارک و منابع شبه قاره دست یافتم که در ایران نیست و چون سنی هستند بهتر از ما بخاری را می‌شناسند. کتاب‌های اردو مطالب بسیاری دارند و نقاط ضعف را بهتر می‌شناسند. ما برای مقابله با وهابیت نیاز به فکر جدید داریم که متأسفانه از این جهت حمایت چندانی نمی‌شود مسلماً مراکزی در قم و غیر قم مشغول به فعالیت در این زمینه هستند لکن این کار نیاز به برنامه‌ریزی و آموزش دقیق دارد من امیدوارم مرکز پژوهشی شما بتواند در این زمینه نقش پررنگ‌تری اقامه نماید و با ارائه برنامه‌های منظم و حمایت از پژوهشگران، کاستی موجود در این زمینه را جبران نماید.

آنچه بعد از فوت مرحوم آقای بروجردی برای شیعه اتفاق افتاد، در طول تاریخ نمونه ندارد. حوادث غیر عادی با چه سرعتی برای ارتقاء شیعه اتفاق افتاده است. امروز تنها در مدرسه امام خمینی(ره) قم از بیش از صد کشور اهل علم وجود دارد. اینها همه حوادث غیر عادی است و باید همراه این موج حرکت کرد و به نظر من تقویت این نظام بر همه واجب است و لذا ما کسی را نیاز داریم تا دراین مسیر هم‌نفس و یاور باشد. در خدمت مذهب باشد. دنبال ملاحظات شخصی نباشد که کار شکست می‌خورد.

در مراکز غیر شیعی که مخالفین برنامه‌ریزی می‌کنند، در قسمت‌های خود احساس کمبود علمی می‌نمایند، در مقابل شبهات پاسخ‌گو نمی‌باشند و این مراکز حوزوی شیعه می‌باشند که باید این رسالت را بخوبی انجام داده و با قوت علمی تشنگان و جویندگان زلال معرفت را سیراب نمایند.

در خاتمه تذکر این نکته را برخود لازم می‌دانم که بحکم آیه شریفه «فاسئلوا اهل الذکر» که از آیات مهم بحث تخصص و دارای دلالت روشن می‌باشد، ورود در مباحث بدون تخصص می‌تواند خطراتی در برداشته باشد فلهذا بعنوان یک لازم باید بپذیریم که تا زمانی که یقین و علم به بلوغ فکری در یک مطلب نداشته نباید اظهار نظر شود خصوصاً اگر آن مطلب در ارتباط؛ مذاهب مخالفین بوده باشد زیرا این امر مستمسکی می‌گردد تا شیعه مورد وهن مذهبی قرار گیرد و این خطر بزرگی است، پس نباید ما به خود اجازه دهیم که در مسائلی که تخصص نداریم وارد شویم.

مقالات عربی:

* **الهجوم على بيت الزهراء** عليها السلام (السيد خليل الشوكى)

* **ويل لهذه المفاهيم!** (فيصل العلياوى)

الهجوم على بيت الزهراء عليها السلام
بين الحقيقة والأوهام دراسة تحليلية

السيد خليل الشوكي

(دانش‌آموخته حوزه و کارشناسی ارشد کلام اسلامی)

ظهر الإسلام في جزيرة العرب باسطاً كفَّيه جميعاً، يحمل على هذا كتاب الله، وعلى تلك سُنَّة رسوله، وهو يدعو إلى الإيمان بهما كل أبيض وأسود، فآمن به قوم، وكفر به آخرون، وسار شوطاً من عمره يقطع طريقاً وسطاً بين صفَّين: صف من المؤمنين، وصف من الكافرين، ثمّ لم يلبث أن انقسم المؤمنون به على أنفسهم ؛ فانحازت طائفة منهم إلى عليٍّ عليه السلام، وطائفة أُخرى إلى أصحاب السقيفة، وكان محور الافتراق والاختلاف يكمن في الخلافة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله .

هذا الانقسام بات واضحاً استقراءه من خلال الانعكاس الواضح على عقائد وتفكير المسلمين إلى يومنا هذا، ولأجل الوقوف على أهم الشبهات التي تطرح عبر وسائل الإعلام المرئية وغير المرئية، ارتأينا فهرست البحث كما يلي:

شبهات وردود

من الشبهات التي تثار وتطرح على مائدة الحوار والنقاش العقائدي بين المدرستين السنّية والشيعية هي مسألة الهجوم على بيت فاطمة الزهراءعليها السلام بعد وفاة أبيها رسول اللهصلى الله عليه وآله والتحاقه بالرفيق الأعلى، وكانت هذه التساؤلات تأتي على نحو النفي هذه الحادثة منها:

١- عليٌّعليه السلام ذلك الرجل الذي قتل أبطال العرب وناوش ذؤبانهم، هو الذي قدَّ مرحباً وعمرو بن عبد وُدّ وهو الذي كانت ضرباته وَتراً، كيف يمكن تصوُّر سكوته على ضرب حليلته ومن ثم استسلامه للغاصبين في إخراجه من البيت قهراً، وتهديده بالقتل؟

٢- أين الأنصار وبنو هاشم عن ذلك اليوم؟

٣-كيف تفسّرون أنَّ فاطمة الزهراءعليها السلام ماتت شهيدة؟!!

رغم أن هذه الشبهات قد شغلت حيزاً واسعاً من حياة علمائنا الأطهار وهم يخوضون غمار المعترك الكلامي فيها، وقد أجادت أناملهم الشريفة بما لا تحصيها أقلام الكتّاب ومدادهم، حيث كتبوا في هذا المضمار عشرات المصنّفات والمؤلفات إضافة للخطب المنبرية والمحاضرات التي تبث للأُمّة في القنوات الفضائية وعلى شبكة الإنترنت وهو أوسع نطاق إعلامي اليوم، إلّا أن المشككين أصرّوا عناداً واستكباراً على عدم صحة مثل هذه الروايات وأنّها ضعيفة الإسناد .

أقول: في القضايا التاريخية نرجع إلى ما ذكره المؤرخون. والهجوم على بيت السيّدة فاطمة الزهراءعليها السلام والاعتداء عليها بالركل والضرب والشتم قد ذكرته كتب التاريخ من الفريقين، وذكر مؤرخي العامّة وعلمائهم للواقعة يكون أوقع للتصديق، وهذا ما نحاول إيضاحه من خلال حشد لمجموعة من الروايات الصحيحة عند علماء الجمهور.

بيان الحادثة

أجمع المؤرخون أنَّ ما حصل في اليوم الثاني من وفاة النبيّ ﷺهو أنّ مجموعة من الصحابة جاؤوا إلى بيت علي وفاطمة عليهما السلام، لا لكي يعزُّوهم بوفاة النبيّ، بل كانوا يحملون السيوف وأكداس من الحطب ليضعوها على باب على و فاطمةعليهما السلام، وأنذروا المجتمعين فيه أن يخرجوا ويبايعوا أبا بكر، وإلّا أحرقوا الدار بمن فيه! وكان في الدار فاطمةُعليها السلام بنت رسول اللهﷺ سيدة نساء أهل الجنّة، وعليعليه السلام عضد رسول اللهﷺ وابن عمه وصهره، والحسنُ والحسينُ عليهما السلام سبطا رسول اللهﷺ، وسيدا شباب أهل الجنّة، وبنو هاشم، وعدد من كبار الصحابة، من المهاجرين والأنصار(١)! ذكر أرباب التاريخ والسير عدداً منهم، كالعبّاس بن عبد المطلب وأولاده والفضل(٢)، والزبير(٣)، والمقداد(٤)، وطلحة(٥)، وسعد بن أبي وقّاص(٦)، وعتبة بن أبي لهب، وسلمان الفارسي(٧)، وأبي ذر الغفاري(٨)، وعمار بن ياسر(٩)، والمقداد بن الأسود(١٠)، والبراء بن عازب(١١)، وأُبي بن كعب(١٢)، وخالد بن سعيد(١٣).

---

(١) ابن هشام: ٤/ ٣٤٤، والطبري: ٢/ ٤٥٢ و ٤٥٥ وفي ط. أوروبا ١ / ١٨٣٣ – ١٨٣٧. وابن كثير: ٥ / ٢٧٠، وابن الأثير في أسد الغابة، ج١ / ٣٤، في ترجمة الرسول. وقد ورد في روايات أخرى أنّ سماعهم صريف المساحي كان ليلة الثلاثاء كما في طبقات ابن سعد: ٢ ق ٢ / ٧٨، تاريخ الخميس: ١ / ١٩١. الذهبي في تاريخه: ١ / ٣٢٧، والأصح أنّ ذلك كان ليلة الأربعاء. وفي مسند أحمد: ج٦ / ص٦٢: في آخر ليلة الأربعاء، وفي ص ٢٤٢ منه وص ٢٧٤ µما علمنا أين يدفن حتى سمعنا.

(٢) العقد الفريد: ٤/ ٢٥٩.

(٣) الطبري: ٣/ ٢٠٢، وذكره كثير من أرباب السيرة.

(٤) الاستيعاب: ٢ / ٤٥١، الإصابة: ج٣/ ص٤٣٣ – ٤٣٤، شرح نهج البلاغة، ج٢/ ص٥٦.

(٥) الطبري: ٣/ ٢٠٢ ; الكامل لابن الأثير: ٢/ ٣٢٥ ; وذكر هؤلاء الأربعة فى السيرة الحلبية: ٣/ ٣٦٠.

(٦) الاستيعاب: ٢ / ١٨ – ٢٥، والإصابة: ٢ / ٣٠ – ٣٢.شرح نهج البلاغة: ٢/ ٥٦.

(٧) الكنى والالقاب: ج٣، ص١٧٣.

(٨) ابن حبان: ص٣١.

(٩) الفصول المهمة في معرفة الأئمة: ج١،ص٤٤.

(١٠) الإصابة، ابن حجر: ج٦،ص١٦٠.

(١١) الاستيعاب: ١ / ١٤٤، الإصابة: ١ / ١٤٧.

(١٢) الاستيعاب ١ / ٢٧ – ٣٠، والإصابة ١ / ٣١ – ٣٢.

(١٣) تاريخ أبي الفداء: ١ / ١٥٦، السقيفة للجوهري: ٤٣ – ٥٠ – ٦٠، شرح النهج لابن أبي الحديد: ٢ / ٤٩ – ٥٦ الخطبة ٢٦ و: ٦ / ٥ – ١٢ الخطبة ٥٨، تاريخ اليعقوبي: ٢/ ١٢٤ خبر السقيفة، المصنف لعبد الرزاق: ٥ / ٤٧٢ – ٤٤٢ ح ٩٧٧٤ – ☜

وكان جرمهم أنّهم كانوا منشغلين بمراسم تجهيز النبيّ ﷺ ودفنه، فتفاجئوا بأنّ عدداً من الصحابة الذين تركوا مراسم جنازة النبيّ ﷺ وذهبوا خلسة عنهم واجتمعوا في السقيفة، وتحاجّوا فيمن هو الأحق بوراثة سلطان محمّد، فبادر عمر وبايع صاحبه أبا بكر وبايعه بضعة أشخاص، وتجمّع معهم مجموعة من حزب الطلقاء، حزب العتقاء، حزب المؤلفة قلوبهم، سفلة الأعراب وبقايا الأحزاب وحزب أرباب الحقد الدفين الموتورون من سيف علي عليه السلام يتقدّمهم عمر بن الخطاب، وأسيد بن الخضير[1] رئيس الأوس وبشير بن سعد[2] أحد وجوه الخزرج، وسلمة بن سلامة بن وقش الأشهلي[3]، وخالد بن الوليد[4] وقنفذ[5] وعبد الرحمن بن عوف[6] وسلمة بن أسلم[7] وفي بعضها: سلمة بن أسلم بن جريش الأشهلي[8]، وزياد بن لبيد[9] شاهرين سيوفهم ويحملون قبساً من النار مهددين بحرق البيت على من فيه إن لم يبايعوا أبي بكر، فلما سمع علي عليه السلام ومن حوله من المهاجرين والأنصار الذين اجتمعوا يتداولون فيما يفعلون، فاستحقوا المهاجمة والتهديد بالقتل وحرق الدار عليهم. وقد أشار إلى ذلك معاوية في كتابه إلى أمير المؤمنين عليه السلام بقوله: وما يوم المسلمين منك بواحد، لقد حسدت أبا

٧٥٨، رسالة سر العالمين للغزالي: ١١، الرياض النضرة: ١/ ٢٣١ ذكر بيعته و ٢٤١ ذكر البيعة العامة، الموفقيات للزبير بن بكار: ٥٩٠ ط. بغداد، وتاريخ الطبري: ٢ / ٤٤٣ - ٤٤٦.

(١) أُنظر: الإصابة: ١ / ٨٣، الاستيعاب: ١ / ٣١ - ٣٣.

(٢) الطبقات: ابن سعد، ج٣،ص٥٣١.

(٣) الاستيعاب بهامش الإصابة: ٢ / ٨٤ والإصابة ٢ / ٦٣؛ العقد الفريد: ٣ / ٦٣ ط مصر، تاريخ أبي الفدا: ج ١: ١٥٦، أعلام النساء: ٣ / ١٢٠٧، ابن قتيبة في الإمامة والسياسة ١ / ١٩.

(٤) الاستيعاب: ١ / ٤٠٥ – ٤٠٨، شرح نهج البلاغة: ٢ / ٥٧ و ٦ / ٤٨.

(٥) الجمل: ١١٧.

(٦) السنن للبيهقي: ٨ / ١٥٢، المستدرك: ٣ / ٦٦، حياة الصحابة للكاندهلوي: ٢ / ١٣، شرح نهج البلاغة: ٦ / ٤٨.

(٧) الاستيعاب: ٢ / ٨٣، الإصابة ٢ / ٦١.

(٨) المسترشد: ٣٧٨.

(٩) الاستيعاب: ١ / ٥٤٥، الإصابة ١ / ٥٤٠. في نسبه بجمهرة ابن حزم ص ٣٥٦ سقط بياضة.

بكر..! والتويت عليه، ورمت إفساد أمره، وقعدت في بيتك عنه، واستغويت عصابة من الناس حتّى تأخروا عن بيعته[1].

وفيما يلي حشداً من الروايات التي صدرت عن علماء الفريقين.

أولاً: قال أبو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري:

إنّ أبا بكر تفقّد قوماً تخلّفوا عن بيعته عند علي *(كرم الله وجهه)*، فبعث إليهم عمر فجاء فناداهم وهم في دار علي، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب وقال: والذي نفس عمر بيده لتخرجنَّ أو لأحرقنها على من فيها. فقيل له يا أبا حفص: إنّ فيها فاطمة، فقال: وإن، ثمّ وقفت فاطمة عليها السلام على بابها، فقالت: لا عهد لي بقوم حضروا اسوأ محضر منكم تركتم رسول الله صلى الله عليه وآله جنازة بين أيدينا وقطعتم أمركم بينكم لم تستأمرونا ولم ترّدوا لنا حقّاً فانصرفوا، ثمّ قام عمر فمشى معه جماعة حتّى أتوا باب فاطمة فدقوا الباب، فلمّا سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها: يا أبه يا رسول الله ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب وابن أبي قحافة[2].

ثانياً: قال الشهرستاني في الملل والنحل عن إبراهيم النظام:

إنّ عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتّى ألقت الجنين من بطنها، وكان يصيح أحرقوا دارها بمن فيها وما كان في الدار غير علي وفاطمة والحسنين عليهم السلام[3].

ثالثاً: قال ابن أبي الحديد المعتزلي.

قال أبو بكر: يا عمر، أين خالد بن الوليد؟ قال: هو هذا، فقال: انطلقا إليهما - يعنى علياً والزبير - فأتياني بهما، فانطلقا، فدخل عمر ووقف خالد على الباب من

(١) شرح نهج البلاغة: ١٥/ ١٨٦.

(٢) الإمامة والسياسة: لابن قتيبة الدينوري، ج١/ ص١٩.

(٣) الملل والنحل: ٨٣ باب ١ فصل ١ - ذكر المعتزلة - فرقة النظامية - من ط. مصر، وج ١ / ٧٣ ط. مصر- الأولى ١٣١٧، و ٥٧ من ط. دار الفكر - بيروت.

خارج، فقال عمر للزبير: ما هذا السيف ؟ قال: أعددته لأبايع علياً، قال: وكان في البيت ناس كثير، منهم المقداد بن الأسود وجمهور الهاشميين، فاخترط عمر السيف فضرب به صخرة في البيت فكسره، ثم أخذ بيد الزبير، فأقامه ثم دفعه فأخرجه، وقال: يا خالد، دونك هذا، فأمسكه خالد – وكان خارج البيت مع خالد جمع كثير من الناس، أرسلهم أبو بكر ردءاً لهما، ثم دخل عمر فقال لعلي، قم فبايع، فتلكأ واحتبس، فأخذ بيده، وقال: قم، فأبى أن يقوم، فحمله ودفعه كما دفع الزبير، ثم أمسكهما خالد، وساقهما عمر ومن معه سوقاً عنيفاً، واجتمع الناس ينظرون، وامتلأت شوارع المدينة بالرجال، ورأت فاطمة ما صنع عمر، فصرخت وولولت، واجتمع معها نساء كثير من الهاشميات وغيرهنَّ، فخرجت إلى باب حجرتها ونادت: يا أبا بكر، ما أسرع ما أغرتم على أهل بيت رسول الله ! والله لا أكلّم عمر حتى ألقى الله[1].

ولم تقف المسألة عند عودة ثقافة الغارة والقتل وقانون الغلبة ! بل زادت ثقافة الخلافة في الطنبور نغمة، فجعلت قمع المعارضة مفخرة دينية يرتلها المسلمون شعراً ونثراً! حتى جاء شاعرهم المصري حافظ إبراهيم[2]، في قصيدته العمرية المشهورة، التي يقول فيها:

وقـولـه لـعـلي قـالهـا عـمر ... أكـرم بسامعها أعظـم بملقيها

حرّقت دارك لا أبقي عليك بها ... إن لم تبايع وبنت المصطفى فيها

من كان مثل أبي حفص يفوه بها ... أمام فارس عدنان وحاميها ؟!

يقول الشيخ كاشف الغطاء: وقد ظن هذا الشاعر أن هذا من شجاعة عمر وهو خطأ، أو لم يعلم أنه لم تثبت لعمر قدم في المقامات المشهورة، ولم تمتد له يد في حروب

(١) شرح نهج البلاغة، لابن أبي الحديد المعتزلي، ج ٦،ص ٤٦.

(٢) هو شاعر النيل حافظ إبراهيم، أُنظر ديوان حافظ إبراهيم: ج ١، ص ٨٢ ط دار الكتب المصرية بالقاهرة عام ١٩٣٧ م تحت عنوان: (عمر وعلي).

النبيّ الكثيرة، فما ذلك إلّا لأمانة من عليعليه السلام بوصية النبيصلى الله عليه وآله بالصبر، ولو همّ به لهام على وجهه واختطفه بأضعف ريشة .

روايات إسقاط المحسنعليه السلام

من الفجائع التي تبكي لها عيون الإسلام والدين، التي أحرقت قلوب المؤمنين والموقنين ما إرتكبه عمر بن الخطاب من الظلم العظيم الذي أوجب سيدتنا فاطمة الزهراءعليها السلام ، هذه الواقعة الهائلة قد بلغ حد التواتر واليقين عند أهل الحق، ولكن من عجائب براهين علو كلمة الحق، وسمّو مرتبة الصدق، إن إبراهيم بن سيار بن هاني البصري المعروف بالنظام[1]، الذي هو من كبار علماء المعتزلة وأجِلّة كبراء المخالفين قد أعترف بوقوع هذه الواقعة الهائلة بكمال الإبانة والصراحة ولم يقدر على كتمانه أو إنكاره كما فعله بعض أرباب الصفاقة والوقاحة[2] .

وروى مقاتل بن عطية: أنَّ أبا بكر بعد ما أخذ البيعة لنفسه من الناس بالإرهاب والسيف والقوّة أرسل عمر وقنفذ وجماعة آخرين إلى دار علي وفاطمة، وجمع عمر الحطب على دار فاطمة وأحرق الباب! ولما جاءت فاطمة خلف الباب لترد عمر وأصحابه عصر عمر فاطمة خلف الباب حتى أُسقط جنينها ونبت مسمار الباب في صدرها، وسقطت مريضة حتى ماتت[3].

وقال الذهبي في الميزان، في ترجمة ابن أبي دارم: وقال محمّد بن أحمد بن حماد الكوفي

(١) أحد فرسان أهل النظر والكلام على مذهب المعتزلة وله في ذلك تصانيف مات ٢٣١. لسان الميزان: ١ / ٦٧. معجم المصنفين: ٣ / ١٥٨، تاريخ بغداد: ٦ / ٩٧. فهرست ابن النديم: ١٨٦.

(٢) إنّهم يعتبرون رواية ما جرى على فاطمةعليها السلام من أهم الطعون على النظام الذي كان أحد أعاظم شيوخ المعتزلة، حتى إنّ الشهرستاني يقول عنه: وزاد في الفرية، فقال: إنّ عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقت الجنين من بطنها، وكان يصيح: أحرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير علي، وفاطمة، والحسن، والحسين عليهم السلام .

(٣) ذيل طبقات ابن رجب: ١ / ٢٢. طبقات الشافعية: ج ٣ / ص ٣٨٩. شذرات الذهب: ج ٤ / ص ٢٢٤. المصنف ابن شيبة: ج ٧ / ص ٤٣٢، تاريخ الطبري: ج ٣ / ص ١٠١، مسند فاطمة للسيوطي: ٣٦، كنز العمال: ج ٥ / ص ٦٥١ وغيرها.

الحافظ بعد أن أرخ موته: كان مستقيم الأمر عامّة دهره، ثم في آخر أيّام كان يكثر ما يقرأ عليه المثالب، حضرته ورجل يقرأ عليه: إن عمر رفس فاطمة حتى أسقط محسن [1].

وقال ابن حجر العسقلاني في لسان الميزان في ترجمة أحمد بن محمّد السرى بن يحيى بن أبي دارم المحدّث الكوفي: قال محمّد بن أحمد بن حماد الكوفي الحافظ بعد أن أرخ موته: كان مستقيم الأمر عامّة دهره، ثم في آخر أيّامه كان أكثر ما يقرأ عليه المثالب، حضرته ورجل يقرأ عليه: أنّ فلاناً رفس [2] فاطمة حتى أسقطت بمحسن [3].

أقول: لأجل روايته لهذا الحديث فقد خُدش في استقامته وصار سبباً للطعن عليه وجرحه وبالتالي إسقاطه عن الاعتبار.

وقال ابن أبي الحديد في شرحه: فقال *(النقيب أبو جعفر)*: إذا كان رسول الله صلى الله عليه وآله أباح دم هبّار بن الأسود لأنّه روع زينب فألقت ذا بطنها، فظهر الحال أنّه لو كان حياً لأباح دم من روع فاطمة حتى ألقت ذا بطنها [4].

وفي أنساب الأشراف لأحمد بن يحيى البلاذري *(المتوفى ٢٧٩)*: إنّ أبا بكر أرسل إلى علي يريد البيعة، فلم يبايع، فجاءه . . . ومعه فتيلة فتلقته فاطمة [5].

وقال أبو الفتح محمد بن عبد الكريم الشهرستاني [6] في كتاب الملل والنحل، في ذكر مقالات النظام ما لفظه: إنّ عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقت الجنين من بطنها، وكان يصيح أحرقوها بمن فيها، وما كان في الدار غير علي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام.» [7]

(١) ميزان الاعتدال ١: ١٣٩.

(٢) الرفس: الصدمة بالرجل في الصدر. العين، الخليل بن أحمد الفراهيدي، ج٧، ص٢٤٦. باب العين والفاء معاً.

(٣) لسان الميزان: لابن حجر، ج ١ / ص ٢٦٨.

(٤) شرح نهج البلاغة: لابن أبي الحديد المعتزلي، ج١٤/ ص١٩٣.

(٥) أنساب الأشراف: أحمد بن يحيى البلاذري، ج١/ ص٥٨٦.

(٦) أبو الفتح محمد بن عبد الكريم بن أحمد الشهرستاني مات ٥٤٨. المتكلم الأشعري، ط طبقات الشافعية: ٤ / ٥٧٨ تذكرة الحفاظ: ٤ / ١٠٤. مرآة الجنان: ٣ / ٢٨٩. الأعلام، ٧ / ٨٣ مفتاح السعادة: ١ / ٢٦٤. الشذرات: ٤ / ١٤٩.

(٧) الملل والنحل ١: ٥٧.

وقال صلاح الدين خليل بن أيبك الصفدي [1] في الوافي بالوفيات، استدرك على كتاب «وفيات الأعيان» لابن خلكان في ترجمة نظام [2]، في ذكر أقواله: وقال: «إنّ عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقت المحسن من بطنها.» [3]

قال ابن الدمشقي: الأحاديث مستفيضة على أنّه كان لعلي وفاطمة – صلوات الله عليهما – ابن ثالث كان يسمّى محسناً، كما أورد الحافظ ابن عساكر [4] عدّة أحاديث بهذا المعنى. وأيضا أورد أحاديث أخر بهذا اللسان في الحديث: وما بعده من ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ دمشق. والمذكور في تلك الأحاديث أنّه ولد في حياة النبي صلى الله عليه وآله وتوفي في زمانه. وفي عنوان: ولد علي.

وفي أنساب الأشراف لإبن البلاذري [5]: ولد علي بن أبي طالب الحسن والحسين، ومحسن عليهم السلام، درج صغيراً. ومثله معنى ذكره اليعقوبي في ختام ترجمة أمير المؤمنين من تاريخه [6].

شبهة القائلين بنقل الشيخ الطوسي اتفاق الشيعة على عبارة النظام

ولرب قائل يقول:إن الشيخ الطوسي ينقل اتفّاق الشيعة على عبارة النظام من أنَّ عمر ضرب بطن فاطمة حتى أسقطت، في الوقت الذي جاءت الرواية عن (دلائل الإمامة) وغيره أنَّ قنفذاً هو الذي قام بضرب فاطمة (عليها السلام). وهو بذلك يريد أن يقول: إنَّ هذه المنقولات متناقضة فتسقط عن الاعتبار.

(١) صلاح الدين خليل بن أيبك بن عبد الله الصفدي الشافعي المتوفى ٧٦٤ المؤرخ الأديب معجم المؤلفين: ٤ / ١١٤.

(٢) النظام المعتزلي إبراهيم بن سيار البصري (١٦٠ ـ ٢٣١ هـ) وقال: قالت المعتزلة إنّما لقب ذلك (النظام) لحسن كلامه نظماً و نثراً، و كان ابن أُخت أبي هذيل العلاف شيخ المعتزلة، و كان شديد الذكاء، و نقل آراءه.

(٣) الوافي بالوفيات: ٥ / ٣٤٧ / ٣٩ / خ،الملل و النحل للشهرستاني: ١ / ٥٧، طبع دار المعرفة، بحوث في الملل و النحل السبحاني، ج٣،ص٢٤٨-٢٥٥.

(٤) تاريخ دمشق، ابن عساكر، تحت الرقم: (١٩ – ٢٠) من ترجمة الإمام الحسن هـ ص١٦، ط ١. ص١٧، ط ١.

(٥) أنساب الأشراف، ابن البلاذري: ج٢/ ص١٨٩،ط١.

(٦) تاريخ اليعقوبي: ترجمة أمير المؤمنين، ج٢/ ص٢٠٣.

جواب الشبهة

أولاً:تهالك الصحابة على ضرب السيدة الزهراءعليها السلام

إنَّ الشيعة قد اتفقوا على الأوّل، ولكنّهم لم ينفوا إقدام قنفذ على هذا الأمر أيضاً، فرواية دلائل الإمامة وغيرها شطر كبير منه تثبت مشاركته في هذا الفعل أيضاً، كما أنّ المغيرة بن شعبة قد كان له يد في ضرب فاطمة عليها السلام حتى أدماها، فلا مانع من أن يشارك الجميع في أمر كهذا، ويتسببون في الإسقاط، فيصح نسبته إليهم جميعاً، وإلى كل واحد منهم أيضاً، لتسببهم به. فهذه النسبة لا تعني أنَّ كل واحد منهم كان علّة تامة في الإسقاط.

ثانياً: تكرار الهجوم بمرآى ومسمع أبي بكر

لقد أوضحت النصوص: إنَّ الهجوم قد تكرّر على بيت فاطمةعليها السلام، كما أنَّ مبايعات أبي بكر قد تكرّرت أيضاً [1] وقد حصلت إحدى هذه المرات وهي محاولة الإحراق، فيما كان أبو بكر جالساً على المنبر يبايع له، ويرى ما يجري ولم ينكر ذلك، ولم يغيره، كما ورد في أمالي المفيدرحمه الله، وحصول هجومات عديدة نجده في العديد من الروايات بصورة صريحة حيناً، وهو مقتضى الجمع بين الروايات، حيث تلاحظ خصوصيات الأشخاص والتصرّفات التي ميزت كل هجوم حيناً آخر. بل بعض الروايات تؤكد: أنَّ أبا بكر نفسه كان يصدر الأوامر بالهجوم، وقد سبق الهجوم تهديدات بالإحراق وجمع للحطب . ثم أضرمت النار بصورة جزئية، ثم كسر الباب، وضربت الصدّيقة الطاهرة، من أكثر من شخص من المهاجمين، وسقطت إلى الأرض، ورفسّها ذلك الرجل برجله أيضاً [2]. وهذا اعترافات واضحة من كبار علماء أهل السنّة بوقوع هذه الواقعة العظمى وتلك الطامة

(١) الشافي لابن حمزة، ج ٤ / ص ١٨٨.

(٢) أنظر: مأساة الزهراء، السيد جعفر مرتضى العاملي، ج١، ص٣١٣.

روايات كشف بيت الزهراء عليها السلام

كشف القوم بيت فاطمة الزهراء عليها السلام وهجموا على دارها، وهذا من الأمور المسلّمة التي لا يشك ولا يشكك فيها أحد حتّى ابن تيمية.

منها ما قالها أبو بكر حينما دنت منه الوفاة: ما جاء في كتاب الأموال لأبي عبيد القاسم بن سلام المحدث الحافظ الكبير. قال: أجل إني لا آسى على شيء من الدنيا إلّا على ثلاث فعلتهن وددت أنّي تركتهن وثلاث تركتهن وددت أني فعلتهن وثلاث وددت أني سألت عنهنَّ رسول الله، فأمّا الثلاث اللاتي وددت أنّي تركتهنَّ: وهذا حديث مهم جدّاً، والقدر الذي نحتاج إليه الآن:

أولاً: فوددت أني لم أكشف بيت فاطمة عن شيء وإن كانوا قد غلقوه على الحرب.

ثانياً: ووددت أني لم أكن حرقت الفجاءة السلمي وأني كنت قتلته سريحاً أو خليته نجيحاً.

ثالثاً: ووددت أنّي يوم سقيفة بني ساعدة كنت قذفت الأمر في عنق أحد الرجلين يريد عمر وأبا عبيدة فكان أحدهما أميراً وكنت وزيراً.»[1]

ثمّ إنّ صاحب «الأموال» وإن لم يصرّح بلفظ الخليفة وكرّه التلفّظ به، لكن غيره جاء بنفس النص الذي أدلى به الخليفة يوم كان طريح الفراش .

منهم:

١- محمّد بن يزيد بن عبد الأكبر البغدادي *(١١٠-٢٨٥هـ)* أحد الأُدباء الكتّاب، وصاحب الآثار الممتعة، وقد نقل في كتاب «الكامل» ما روي عن عبد الرحمن بن عوف عند ما زار أبا بكر في مرضه الذي مات فيه، و قال: دخلت على أبي بكر أعوده

(١) كتاب الأموال، ص١٣١، الإمامة والسياسة: ج١،ص ١٨، العقد الفريد، ج٢، ص٢٥٤. الطبري، ج٤، ص٥٢ الطبعة الأولى، الإمامة والسياسة، ج١، ص٣٤ طبعة مؤسسة الحلبي بمصر. ابن عساكر ج٣٠،ص ٣٥.كنز العمال، ج٥، ص٦٣٥.اليعقوبي، ج٢،ص٢١٧.

في مرضه الذي مات فيه فسلمت و سألته: كيف به؟ فاستوى جالساً، إلى أن قال: قال أبوبكر: أمّا إنّي لاآسى إلّا على ثلاث فعلتهنّ ووددت انّي لم أفعلهنّ، وثلاث لم أفعلهنّ ووددت انّي فعلتهن، وثلاث وددت انّي سألت رسول اللهّ عنهم .

فأمّا الثلاث التي فعلتها و وددت أنّي لم أكن كشفت عن بيت فاطمةعليها السلام و تركته و لو أُغلَق على حرب، و وددت أنّي يوم سقيفة بني ساعدة كنت قذفت الأمر في عنق أحد الرجلين: عمر أو أبي عبيدة، فكان أميراً و كنت وزيراً، و وددت أنّي إذا أتيت بالفجاءة لم أكن أحرقته و كنت قتلته بالحديد أو أطلقته. وأمّاالثلاث التي تركتها و وددت أنّي فعلتها . . . [1]

٢- المسعودي في مروج الذهب: إنَّ أبا الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي *(المتوفّى عام ٣٤٦ هـ)*، أحد المؤرخين البارعين الذين كان لهم دور هام في تدوين تاريخ الإسلام، و قد ذكر في تاريخه المعروف بـ «مروج الذهب» عند ذكر أبي بكر ونسبه ولمع من أخباره وسيره، قال:

ومن كلامه *(ابى بكر)* إنّه لما احتضر، قال: ما آسى على شيء إلاّ على ثلاث فعلتها وَدِدْتُ أنّي تركتها، و ثلاث تركتها وَدِدْتُ أنّي فعلتها، و ثلاث وَدِدْت أنّي سألت رسول اللهصلى الله عليه وآله عنها، فأمّا الثلاث التي فعلتها و وددت انّي تركتها، فوددت انّي لم أكن فتشت بيت فاطمةعليها السلام ـ وذكر في ذلك كلاماً كثيراً ـ ووددت انّي لم أكن حرقت الفجاءة وأطلقته نجيحاً أو قتلته صريحاً، ووددت أنّي يوم سقيفة بني ساعدة قذفت الأمر في عنق أحد الرجلين فكان أميراً و كنت وزيراً، والثلاث التي تركتها وودت انّي

(١) شرح نهج البلاغة، ج٢،ص ٤٥ ـ ٤٧ ولاحظ الكامل، ج١،ص ١١، تحقيق الدكتور محمّد أحمد الدّالي، مؤسسة الرسالة، بيروت، و يظهر من محقّق الكتاب انّه وجد النص في الكامل حيث نقل شيئاً منه حول هذا النص. إلاّ أنَّ اليد الأمينة على التراث حرّفت الباقي فلم تذكر الرواية برّمتها حسب ما نقله ابن أبي الحديد عن الجوهري عن الكامل للمبرد.
نعم أشار المحقق في ذيل الصفحة إلى ما رواه صاحب العقد الفريد.

فعلتها . . . الخ.»[1]

٣- الطبراني في المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني (٢٦٠ ـ ٣٦٠ هـ) صاحب «المعجم الكبير» يعرّفه الذهبي في ميزانه، ويقول: حافظ، ثبت[2] فقد نقل في فصل اسمّاه «ممّا اسند أبو بكر عن رسول اللهّ» فجاء في ذلك الفصل حديث عبد الرحمن بن عوف أبا بكر في مرضه الذي توفّي فيه، فقال أبو بكر له: أمّا أنّي لا آسى على شيء إلاّ على ثلاث فعلتهن ووَدِدْتُ أنّي لم أفعلهن، وثلاث لم أفعلهن وددت انّي فعلتهن،وثلاث وددت انّي سألت رسول اللهّ صلى الله عليه وآله عنّها، فأمّا الثلاث اللاتي وددت أنّي لم أفعلهن، فوددت انّي لم أكن كشفت بيت فاطمة وتركته وإن أُغلق على الحرب، ووددت أنّي يوم سقيفة بني ساعدة كنت قذفت الأمر في عنق أحد الرجلين أبي عبيدة أو عمر، فكان أميراً و كنت وزيراً . . .الخ. [3]

٤- ابن عبد ربه في العقد الفريد قد تقدّم كلام ابن عبد ربه عند ذكر الحوار الذي دار بين فاطمة وعمر بن الخطاب من دون أن يشير هناك إلى الحوادث المريرة التي وقعت بعده، ولكنّه صرّح في مورد آخر بكشف الدار حيث نقل حديث عبد الرحمن بن عوف عند ما زار أبا بكر في مرضه، فقال: وقال تحت عنوان استخلاف أبي بكر لعمر: أجل انّي لا آسي على شيء من الدنيا إلاّ على ثلاث فعلتهن، ووددت اني تركتهن، وثلاث تركتهن ووددت انّي فعلتهن، و ثلاث وددت انّي سألت رسول اللهصلى الله عليه وآله عنهن. فأمّا الثلاث التي فعلتهن و وددت انّي تركتهن، فوددت انّي لم أكشف بيت فاطمةعليها السلام عن شيء و إن كانوا أغلقوه على الحرب، . . .الخ.» [4]

(١) مروج الذهب، ج٢، ص٣٠١، طبعة دار الأندلس، بيروت.

(٢) سير اعلام النبلاء؛ ميزان الاعتدال، ج٢، ص١٩٥، رقم الترجمة ٣٤٢٣.

(٣) المعجم الكبير: ١ / ٦٢، برقم ٤٣.

(٤) العقد الفريد، ج٤، ص٩٣، تحت عنوان استخلاف أبي بكر لعمر.

٥- الجويني في فرائد السمطين: إبراهيم بن محمّد الحديد المعروف بالجويني *(المتوفّى عام٧٢٢هـ)* من مشايخ الذهبي، يقول في حقّه: إمام، محدّث، فريد، فخر الإسلام وصدر الدين[١]، فقد روى في كتاب فرائد السمطين بالسند المذكور فيه عن ابن عباس، إنَّ رسول اللهّ ﷺكان جالساً ذات يوم إذ أقبل الحسن عليه السلام، فلما رآه بكى، ثمّ قال: **إليَّ إليَّ يا بُنيّ فمازال يُدنيه حتّى أجلسه على فخذه اليمنى** . ثمّ أقبل الحسين عليه السلام فلمّا رآه بكى، ثمّ قال: **إليَّ إليَّ يا بُنيّ، فمازال يُدنيه حتّى أجلسه على فخذه اليُسرى.** ثمّ أقبلت فاطمة عليها السلام، فلمّا رآها بكى، ثمّ قال: **إليَّ إليَّ يا بُنيّة فاطمة، فاجلسها بين يديه.** ثمّ أقبل أمير المؤمنين علي عليه السلام، فلمّا رآه بكى، ثمّ قال: **إليّ إليّ يا أخي، فمازال يدنيه حتى أجلسه إلى جنبه الأيمن.**

فقال له أصحابه يا رسول اللهّ! ما ترى واحداً من هؤلاء إلاّ بكيت ! أو ما فيهم من تسرّ برؤيته ؟ فقالﷺ: والذي بعثني بالنبوّة، واصطفاني على جميع البرية، إنّي و إيّاهم لأكرم الخلائق على اللهّ عزّ وجلّ و ما على وجه الأرض نسمة أحبَّ إليَّ منهم.

إلى أن قال: «و أمّا ابنتي فاطمة فانّها سيدة نساء العالمين من الأوّلين والآخرين، وهي بضعة منّي وهي نور عيني، وهي ثمرة فؤادي، وهي روحي التي بين جنبيّ، وهي الحوراء الإنسيّة، متى قامت في محرابها بين يدي ربّها جلّ جلاله، زهر نورها لملائكة السماء كما يزهر نور الكواكب لأهل الأرض. ويقول اللهّ عزّ وجلّ لملائكته: يا ملائكتي، انظروا إلى أمتي فاطمة سيدة إمائي قائمة بين يدي، ترعد فرائضها من خيفتي وقد أقبلت بقلبها على عبادتي، أُشهدكم انّي قد أمّنت شيعتها من النار . وانّي لما رأيتها ذكرتُ ما يُصنع بها بعدي كأنّي بها و قد دخل الذُّل بيتها وانتهكت حرمتها و غصب حقّها، ومنعت إرثها، وكُسر جنبها، وأسقطت جنينها، و هي تنادي يا محمّداه فلا تجاب، و تستغيث فلا تغاث.» [٢]

(١) معجم شيوخ الذهبي، ص١٢٥ رقم الترجمة ١٥٦.

(٢) فرائد السمطين، ج٢، ص٣٤ـ ٣٥، طبعة بيروت.

٦- الذهبي في تاريخ الإسلام: يقول شمس الدين محمّد بن أحمد بن عثمان الذهبي *(المتوفّى ٧٤٨هـ)* في كتاب تاريخ الإسلام: روى علوان بن داود البجلي، عن حميد بن عبد الرحمن عن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه، و قد رواه الليث بن سعد عن علوان عن صالح نفسه، قال: دخلت على أبي بكر أعوده في مرضه فسلمت عليه وسألته كيف أصبحت ؟

فقال: «بحمد اللهّ بارئاً»، إلى أن قال: ثمّ قال: انّي لا آسى على شيء إلاّ على ثلاث فعلتهن و ثلاث لم أفعلهن، وثلاث وددت أنّي سألت رسول اللهﷺعنهن: وددت انّي لم أكن كشفت بيت فاطمة وتركته وأن أُغلق عليّ الحرب، وددت انّي يوم سقيفة بني ساعدة كنت قذفت الأمر في عنق عمر أو أبي عبيدة»[1]

٧- عبد الفتاح عبد المقصود و كتاب «الإمام عليعليه السلام أحد الكتّاب البارعين في العصر الحاضر، فقد جدّ وثابر وبذل جهوداً جبارة وأخذ زبدة المخض من الحقائق الناصعة وقدّم بكتابه هذا خدمة مشكورة وقال في حادثة الدار» إنّ عمر قال: «والذي نفسي بيده، ليخرجنّ أو لأحرقنّها على من فيها.

قالت له طائفة ـ خافت اللهّ، ورعت الرسول في عقبه: يا أبا حفص إنَّ فيها فاطمة .

. . فصاح لا يبالي: و إن .

واقترب وقرع الباب، ثمّ ضربه و اقتحمه . . . بدا له عليّ.

ورنّ حينئذاك صوت الزهراء عند مدخل الدار.

فأن هي إلاّ رنة استغاثة أطلقتها: « يا أبت رسول اللهّ . . . » تستعدي بها الراقد بقربها في رضوان ربّه على عسف صاحبه، حتّى تبدّل العاتي المدل غير إهابه، فتبدّد على الأثر جبروته، وذاب عنفه وعنفوانه، وودّ من خزى لو يخرّ صعقاً تبتلعه مواطئ قدميه

(١) تاريخ الإسلام، ج٣، ص١١٧ ـ ١١٨.

ارتداد هدبه إليه.

وعندما نكص الجمع، و راح يفرّ كنوافر الظباء المفزوعة أمام صيحة الزهراء، كان عليّ يقلّب عينيه من حسرة وقد غاض حلمه، و ثقل همّه، وتقبضت أصابع يمينه على مقبض سيفه كهمّ من غيظه أن تغوص فيه.» [1]

اعتراف ومماطلة

بعد أن أقرّ ابن تيمية *(المتوفى ٧٢٨)* بهذه الروايات، فهو لم ينكر أصل القضية ولم ينكر تمنّي أبي بكر، وإنما يبرر هذا الهجوم بقوله:

إنّه كبس البيت لينظر هل فيه شئ من مال الله الذي يقسمه وأن يعطيه لمستحقه، ثم رأى أنّه لو تركه لهم لجاز، فإنّه يجوز أن يعطيهم من مال الفي. [2]

الجواب: كبس لغة:

قال ابن منظور: والتَّكْبيس والتَّكَبُّس: الاقتحام على الشيء، وقد تَكَبَّسوا عليه، ويقال: كَبَسوا عليهم،ويقال: كبسوا عليهم . وفي نوادر الأعراب: جاء فلان مكبساً وكابساً إذا جاء شاداً، وكذلك جاء مكلساً أي حاملاً [3]

وقال: الفيروز آبادي في القاموس المحيط: كَبَسَ البِئْرَ والنَّهْرَ يَكْبِسُهما: طَمَّهُما بالتُّرابِ، وذلك التُّرابُ: كِبْسٌ، بالكسر، و رأسَهُ في ثَوْبِهِ: أخْفَاهُ، وأدْخَلَهُ فيه، وغارٌ في أصْلِ الجَبَلِ، و- دارَهُ: هَجَمَ عليه.» [4]

يقول الزبيدي في تاج العروس:كبس داره: هجم عليه وإحتاط به وزاد الزمخشري:

(١) عبد الفتاح عبد المقصود: الإمام علي عليه السلام، ج٤، ص٢٧٤ ـ ٢٧٧. و له كلمة أُخرى في هذا الموضوع لاحظ الجزء ١ / ١٩٢ـ١٩٣ لم نأت بها روماً للاختصار.

(٢) منهاج السنة، ج٤، ص٣٤٣، طبعة دار الكتب العلمية.

(٣) ابن منظور، لسان العرب، ج٦،ص١٩١.

(٤) الفيروز آبادي، القاموس المحيط، ج٢، ص٢٤٤.

وكبس تكييساً، مثله، أي أقتحم عليه.»[1]

الصحاح في اللغة للجوهري: وكبسوا دار فلان: أغاروا عليها فجأة[2].

ثم نسأل: هل كبس أبو بكر بيت أحد غير بيت الإمام علي؟ !

هل هو يتهم الإمام علياً بسرقة مال الله وإخفائه عن الناس وحبسه عن غير مستحقه؟

هل كان بيت عليعليه السلام هو بيت مال المسلمين حتى يرى إن كان فيه مال أو لا؟ !

وكيف وصل المال المزعوم إلى بيت الإمام علي؟ ..!

ولماذا لم يوضع هذا المال في غير بيت عليعليه السلام ؟!

اخرج البخارى غضب فاطمةعليها السلام على ابى‌بكر واستدام هذا الغضب حتى توفيت.

ثم يحق لنا أن نسأل ابن تيمية:

من أين أتى بهذه الأعذار الواهية البعيدة كل البعد عن المنطق ؟

هل هناك نصوص تاريخية تدعم رأيه ودفاعه عن أبي بكر؟ وتؤيد قوله المذكور؟

قرائن وشواهد

إنّ هناك قرائن وشواهد تدل بوضوح على أنّ سيّدة نساء العالمينعليها السلام استقبلت بعد رحيل أبيها حوادثَ مريرة من قبل من تسنّم منصة الخلافة، ويدلّ على ذلك الأُمور التالية:

أـ إنَّ فاطمة هجرت أبا بكر ولم تكلمه إلى أن ماتت.

أخرج البخاري في كتاب الخمس «فغضبت فاطمة بنت رسول اللهّ فهجرت أبا بكر فلم تزل مهاجرته حتى توفيت[3] .

وأخرج في كتاب الفرائض وقال: فهجرته فاطمة فلم تكلمه حتى ماتت[4] .

(١) الزبيدي، تاج العروس، ج٨،ص٤٣٨.

(٢) الجوهري، الصحاح، ج٣،ص٩٦٩.

(٣) صحيح البخاري، ج٤، كتاب الخمس.

(٤)صحيح البخاري، ج٩، كتاب الفرائض.

وذكر في كتاب المغازي في باب غزوة خيبر قوله: فوجدت فاطمة على أبي بكر فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت [1].

فما ظنك بروايات يرويها الإمام البخاري، وما هذا إلاّ لأنّها انتهكت حرمتها حتّى لاذت بقبر أبيها، وقالت:

ماذا على من شمّ تربة أحمد ألاّ يشم مدى الزمان غواليا

صُبَّت عليَّ مصائب لو أنّها صُبَّت على الأيّام صرن لياليا [2]

ب ـ إنَّ علياً لما جهز فاطمة الزهراء وأودعها في قبرها، هاج به الحزن، وخاطب الرسولﷺ، وقال: ستنبّئك ابنتك بتضافر أُمّتك على هضمها، فأحفها السؤال، واستخبرها الحال، هذا ولم يطل العهد ولم تخل منك الذكر [3].

كلّ ذلك يعرب عن أنّها عليها السلام ماتت مظلومة، مقهورة، مغصوبة الحقّ.

ج ـ إنها دفنت ليلاً بإيصاء منها، فما هو السرّ في هذا الإيصاء.

قال البلاذري بعد ذكره السند: إنَّ علياً دفن فاطمةعليها السلام ليلاً، إلى أن قال: وأوصت فاطمةعليها السلام أن تحمل على سرير طاهر، فقالت لها أسماء بنت عميس: اصنع لك نعشاً كما رأيت أهل الحبشة يصنعون فأرسلت إلى جريد رطب فقطعته، ثمّ جعلت لها نعشاً، فتبسمت ولم تر متبسمة بعد وفاة النبيّﷺ إلاّساعتها تيك، و غسلها عليّ، و أسماء، و بذلك أوصت ولم يعلم أبو بكر و عمر بموتها[4].

وأخيراً إنَّ ما ذكرناه من المصادر الكثيرة يكفي في إثبات المقصود ولو أضفنا إليه ما ذكره مؤرّخو الشيعة ومحدّثوهم حول حوادث السقيفة، لأصبحت القضية من المتواترات

(١) صحيح البخاري، ج٥، باب غزوة خيبر.

(٢) وفاء الوفا، ج٢، ص٤٤٤.

(٣) نهج البلاغة: خطب الإمام علي،ج٢،ص١٨٢ الخطبة ٢٠٢.

(٤) أنساب الأشراف، ج١، ص٤٠٥.

بل الضروريات التي لا يشكّ فيها من له إلمام بالتاريخ.

وبالجملة يكفي في ثبوت هذه الروايات، سواءً كان التهديد بالحرق أو كشف الدار وضرب السيدة الزهراءعليها السلام وإسقاط المحسنعليه السلام أو اقتياد أمير المؤمنينعليه السلام رواية جملة من علمائهم لها، بل رواية الواحد منهم لها لا سيّما مع تواترها عند الشيعة، ولا يحتاج إلى رواية ممّن أجهد نفسه في بغض أهل البيتعليهم السلام.

ويمكن أن نختم هذه الأبواب بقول المؤرخ المصري عبد الفتاح عبد المقصود قال: إنَّ الصورة التي رسمها التاريخ لا تخفي أنَّ أبا بكر وصاحبيه كانوا على بيّنة بالخلافة فيمن ينبغي أن تنحصر، ولمن يجب أن تؤول، إن لم يكن استناداً إلى ما سمعوه من لسان الرسول، فبمقتضى فضله وقدمته وارتفاع ذكره بين المسلمين، ارتفاعاً شاع وملأ الأسماع، حتّى لأوشك أن ينعقد حينئذٍ على أفضليته الإجماع . . كانوا يعلمون أنّه الأوّلى بالأمر بعد ابن عمه العظيم، ثم لم يمنعهم علمهم هذا أن يبادروا إلى ما هو له فتقبض أكفهم عليه . . وسواءً افعلوا ذلك عن اختيار أم اضطرار، عمداً وقصداً، أم أكرهتهم الظروف على البدار، فإنّهم في الصورة التاريخية المرسومة أو على الأقل في رأي الكثيرين، وقد غمطوا ابن أبي طالب حقه المعلوم . .[1].

شبهات وردود

- الشبهة الأولى:

١- قالوا أنَّ عليّاًعليه السلام ذلك الرجل الذي قتل أبطال العرب وناوش ذؤبانهم، هو الذي قدَّ مرحباً وعمرو بن عبد وُدّ وهو الذي كانت ضرباته وَتراً، كيف يمكن تصوُّر استسلامه للغاصبين ومن ثم إخراجه من البيت قهراً، وتهديده بالقتل؟

(١) السقيفة لعبد الفتاح عبد المقصود، ص١١١.

❖ جواب الشبهة:

لكي نحيط بأبعاد المؤامرة بشكل دقيق وواضح،لا بد لنا أن نعرف.

أولاً: نوعية المؤامرة التي حيكت خيوطها تحت مظلّة السقيفة.

ثانياً:الأيدّي التي ساهمت في إنجازها .

أولاً: نوعية المؤامرة:

١- الانقلاب على الأعقاب:

بعد وفاة رسول اللهﷺ انطوت قريش على مكنون حقد دفين أظهرته من خلال ثورة عارمة على أهل بيتهﷺ واستئصالهم تماماً عن خلافته الإلهية وتأسيس دولة إسلامية ذات طابع علماني مبتني على انتقال الخلافة بين قبائل قريش ناقضين بذلك جميع الأُسس الإلهيّة التي جاءت لكي تؤسس منهجاً إسلامياً مبتنياً على الارتباط بالوحي الإلهي والنص النبوي، هذا العهد اتخذ بإجماع حزب الطلقاء ومن سوّلت لهم أنفسهم من المهاجرين والأنصار بتنحية بنو هاشم بعد أن نالوا حضاً وافراً من النبوّة إذ لا تجتمع النبوّة والخلافة في بيت واحد.

٢- إبعاد عليعليه السلام عن الخلافة الإلهية:

من أهم ما يميز المجتمع الإسلامي في ذلك الوقت أنّه مجتمعاً غارقاً برواسب الجاهلية والنعرات العشائرية والقبلية التي حالت دون تأييد المسلمين للإمام عليعليه السلام إذ كانوا ينظرون إلى مسالة خلافة الإمامعليه السلام بأنّها مجرّد زعامة أثرها الرسول لأبن عمه وقبيلته، ولم يكونوا ينظرون لها من زاوية عقيدية وأنها اختيار الله سبحانه وتعالى، يقول السيد الصدر: «حول هذه النقطة: «وأنا أظن ظناً

كثير من العلماء ينقلون هجوم عمر الى بيت فاطمةعليها السلام و اسقاط جنينها و احراق بيتها

كبيراً أن علي بن أبي طالب عليه السلام لو لم يكن ابن عم النبي صلى الله عليه وآله لو أن الصدفة لم تشأ أن يكون الرجل الثاني في الإسلام، لو لم يكن من أسرة محمّد صلى الله عليه وآله لو كان من عدي أو لو كان من تميم، لو كان من أسرة أخرى لكان لهذه الولاية مفعول كبير جداً...[1]».

٣- إعداد كوادر معادية لأهل البيت عليهم السلام لتولي مناصب الحكم

أشرف الحزب القرشي على إعداد كوادر يتّصفون بحنقهم وعدائهم لعلي وأهل بيت عليهم السلام وتهيئتهم في المنافسة لهم في الوصول إلى المناصب العالية في الحكم، ويحتل الأمويون موقع الصدارة في هذا المضمار؛ لما تميزوا به من طموحات عالية في السلطة والخلافة، لذا نجدهم قد احتلوا المناصب الإدارية المهمة أيّام أبي بكر وعمر، مضافاً لمبدأ الشورى الذي ابتدعه عمر، ليعطي الحظ الأوفر لعثمان بن عفان للوصول إلى دفة الحكم، وقد أخذت هذه الكتلة تزداد وتتسع يوماً بعد يوم حتى استتبت لها الأمور؛ وذلك لأنّها لم تكن متمثلة في شخص واحد، بل كانت في بيت كبير من قريش، وبالتالي سوف يكون وصول آل محمّد عليهم السلام إلى سدّة الحكم متعذراً، أو ليس سهلاً على أقل تقدير.

٤- الحيلولة دون وصول بنو هاشم إلى أي منصب رئاسي في الدولة البكرية العمرية

أجمع القوم الذين حضروا السقيفة أن يشترطوا في إعطاء البيعة لأبي بكر هو منع بنو هاشم من الوصول إلى سدّة الحكم، قال عبد الرحمن بن عوف: أبايعك على شرط عمر أن لا تجعل أحداً من بني هاشم على رقاب الناس، أي عدم توليه هاشمي، فقال علي عند ذلك: ما لك ولهذا إذا قطعتها في عنقي فإن عليَّ الاجتهاد لأمّة محمّد حيث علمت القوة والأمانة استعنت بها كان في بني هاشم أو غيرهم، قال عبد الرحمن: لا

(١) أهل البيت تنّوع أدوار ووحدة هدف. دار التعارف للمطبوعات، ص٨٣.

والله حتى تعطيني هذا الشرط، قال علي: والله لا أعطيكه أبدا[1].

ومعنى ذلك أنّ عبد الرحمن قد سار على نهج الخلفاء الثلاثة.

٥ - عزل كل العناصر التي تميل إلى بني هاشم:

أيضاً من بنود الإتفاق أن يقوم الخليفة الجديد بعزل جميع من له ميل وحبّ لأهل البيت عليهم السلام، ولذا عزل أبو بكر خالد بن سعيد بن العاص عن قيادة الجيش الذي وجّهه لفتح الشام، لأنَّ عمر نبه أبا بكر إلى نزعة خالد الهاشميّة، وميله لآل محمّد عليهم السلام، وذكّره بموقفه المعارض لهم بعد وفاة الرسول[2].

٦- السعي لإضعاف القدرة الاقتصادية:

العامل الاقتصادي له دور كبير في تحفيز الرجال وشحذ هممهم للنصرة، وهذا ماكان يؤرق الحكّام الجدد، فقاموا بسلب فدك والعوالي عن بيت النبوة خشية أن يستثمرها الإمام عليه السلام في الدعوة لاستعادة حقّه الشرعي في الخلافة، لعلمهم أنّها كانت سنداً قوياً لعلي عليه السلام، لا سيّما وأنّ أبا بكر نفسه اتخذ المال وسيلة من وسائل الإغراء وكسب الأصوات، وإليك بعض تلك الشواهد:

منها:

أ- شراء الذمم بالأموال والمناصب:

عندما عاد أبو سفيان إلى المدينة سأل عمّا جرى أثناء غيبته عنها: فقالوا: مات رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: من وليّ بعده؟ قيل: أبوبكر، قال: أبو فصيل؟! قالوا: نعم، قال: ما فعل

الهجوم على بيت فاطمة عليها السلام في المسلمات التي لا يمكن انكارها و حتى ابن تيميه لا يشك فيه

(١) الإمامة والسياسة، ص ٢٥.

(٢) تاريخ الطبري، الطبري، ج٢، ص ٥٨٦.

المستضعفان علي والعباس؟ أمّا والذي نفسي بيده لأرفعنَّ لهما من أعضادهما، قال أبو بكر، وذكر الراوي وهو جعفر بن سليمان: إنّ أبا سفيان قال: شيئاً آخر لم تحفظه الرواة، فلمّا قدم المدينة قال: إني لأرى عجاجة لا يطفئها إلاّ دم، فكلّم عمر أبا بكر، فقال: إنّ أبا سفيان قدم وإنا لا نأمن شرّه، فدفع إليه ما في يده فتركه ورضي [1]. وكان في يد أبي سفيان في ذلك الحين صدقات كثيرة للمسلمين قد جمعها منهم ؟!

ولم يقف الأمر على الرشوة المالية حتّى تعداه إلى الرشوة السلطوية، إذ يظهر أن أبا سفيان لم يقنعه المال وحده، بل طمح إلى أبعد من ذلك، فقال أبو سفيان: ما لنا ولأبي فصيل ؟ ! إنّما هي بنو عبد مناف! ! فقيل له: إنّه قد ولي ابنك، قال: وصلته رحم [2] .

ب- التسلل إلى بعض الرموز المهمّة:

أجمع أرباب التاريخ أنّ أبا بكر أرسل إلى عمر بن الخطاب وأبو عبيدة بن الجراح والمغيرة بن شعبة، فقال: ما الرأي[3]؟ قالوا: الرأي أن تلقي العباس بن عبد المطلب فتجعل له في هذا الأمر نصيباً، يكون له ولعقبه من بعده، فتقطعون به ناحية علي بن أبي طالب عليه السلام، حجّة [4] لكم على علي إذا مال معكم، فانطلق أبو بكر وعمر وأبو عبيدة بن الجراح والمغيرة حتى دخلوا على العباس ليلاً [5].

ما ورد في وصية فاطمة عليها السلام قبل رحيلها اصدق شاهد على انظلامه و غضبه على من هجم على بيتها و قتل بنينها

(١) السقيفة، أبو بكر الجوهري، ص٣٩. شرح نهج البلاغة، لابن أبي الحديد، ج٢ ص٤٤. شرح النهج، ج١، ص١٣٠ - مصطفى البابي الحلبي.

(٢) تاريخ الطبري، ج٣، ص٢٠٢.

(٣) في نص الجوهري أنّ قائل هذا الرأي هو المغيرة بن شعبة وهذا هو الأقرب إلى الصواب.

(٤) هذه الزيادة في نسخة الإمامة والسياسة، ج١، ص١٤.

(٥) تاريخ اليعقوبي، ج٢، ص١٢٤-١٢٥؛ ونحوه الإمامة والسياسة، الدينوري، ج١، ص٢١؛ السقيفة، أبو بكر الجوهري، ص٤٩؛ شرح نهج البلاغة، لابن أبي الحديد المعتزلي، ج٢، ص٥٢.

ج- الإجحاف في تقسيم الأموال:

لما اجتمع الناس على أبي بكر قسّم قسماً بين نساء المهاجرين والأنصار، فبعث إلى امرأة من بني عدي بن النجار قسماً مع زيد بن ثابت، فقالت: ما هذا ؟ قالوا: قسم قسّمه أبو بكر للنساء، قالت: أتراشونني عن ديني فقالوا: لا، فقالت: أتخافون أن أدع ما أنا عليه ؟ فقالوا: لا، فقالت: والله لا آخذ منه شيئاً أبداً [1].

ومنها: منح أبو بكر مزايا خاصّة لابنته عائشة، إذ إنّه جعل زيادة في عطائها ألفي دينار بعدما جعل عطايا أمهات المؤمنين ستة آلاف دينار لكل واحدة[2]، واستمرت عائشة بأخذ الزيادة في عهد أبيها وعمر الذي أوصى له بالخلافة من بعده.

ثانياً: الأيدّي التي ساهمت في إنجازها:

كان الأنصار قد اجتمعوا في سقيفة بني ساعدة، وتركوا جنازة الرسول يغسّله أهله، فقالوا: نولي هذا الأمر بعد محمّد، سعد بن عبادة .وكان بشير بن سعد بن ثعلبة الخزرجي وأسيد بن الحضير سيد الأوس، يضمران الحقد لزعيم الخزرج سعد بن عبادة وينافسانه في السيادة فحسداه على هذا الترشيح وخافا أن يتم له الأمر، فأضمرا له الحقد الدفين مجمعين على صرف الأمر عنه بكلّ ما لديهما من وسيلة، وصافقهما على ذلك عويم بن ساعدة الأوسي [3]، ومعن بن عدي[4] حليف الأنصار، وقد كان هذان على اتفاق سرّي مع أبي بكر وعمر وحزبهما، فكانا من أولياء أبي بكر على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله، وكانا مع ذلك ذوي بغض وشحناء لسعد

(١) السقيفة وفدك، ص٥١؛ شرح نهج البلاغة، لابن أبي الحديد، ج٢، ص٥٣. وأخرجه ابن سعد في الطبقات الكبرى، ج ٣، ص١٨٢.

(٢) راجع: تاريخ اليعقوبي، اليعقوبي، ج٢، ص١٥٣.

(٣) صحابي أنصاري كان مؤاخياً لعمر بن الخطاب (الاستيعاب،ج ٣، ص ١٧٠).

(٤) ابن هشام، ج٤، ص٣٣٩ وفي الموفقيات للزبير بن بكار (معن بن عدي) بدل (عاصم) راجع ابن أبي الحديد، ج ٢ في شرحه (ومن كلام له في معنى الأنصار).

بن أبي عبادة، فانطلق عويم إلى أبي بكر وعمر مسرعاً فشحذ عزمهما لمعارضة سعد، وأسرع بهما إلى السقيفة ومعهما أبو عبيدة، وسالم مولى أبي حذيفة، ولحقهم آخرون من حزبهم من المهاجرين، فكثر بينهم اللغط وارتفعت الأصوات، حتى فرقت من الاختلاف، فقال عمر: ابسط يدك يا أبا بكر ! فبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون، ثم بايعته الأنصار(١). ولما رأت الأوس ما صنع بشيربن سعد *(الخزرجي)* وما تدعوا إليه قريش وما تطلب الخزرج من تأمير سعد بن عبادة، قال بعضهم لبعض، وفيهم أسيد بن الخضير، وكان أحد النقباء: والله لئن وليتها الخزرج عليكم مرة، لا زالت لهم عليكم بذلك الفضيلة، ولا جعلوا لكم فيها نصيباً أبداً، فقوموا فبايعوا أبا بكر . وفي رواية المعتزلي: لما رأت الأوس أنَّ رئيساً من رؤساء الخزرج قد بايع، قام أسيد بن حضير، وهو رئيس الأوس، فبايع حسداً لسعد ومنافسة له أن يلي الأمر (٢). فقاموا إليه فبايعوه، فانكسر على سعد بن عبادة وعلى الخزرج ما كانوا أجمعوا له من أمرهم. فأقبل الناس من كل جانب يبايعون أبا بكر، وكادوا يطؤون سعد بن عبادة (*في رواية عمر في البخاري: فنزونا على سعد بن عبادة* (٣). فقال أُناس من أصحاب سعد: اتقوا سعداً لا تطؤوه ! فقال عمر: اقتلوه ! قتله الله ! ثم قام على رأسه، فقال: لقد هممت أن أطأك حتى تندر عضوك . إلى أن وثب ابنه قيس بن سعد، وأخذ بلحية عمر وقال له: والله يابن الصهاك الحبشية الجبان الفرار في الحروب والليث في الأمن، لو حركت منه شعرة ما رجعت إلى وجهك ضاحكة، أي: ما أبقيت لك سناً تبدو عند الضحك. فقال أبو بكر: مهلاً يا عمر ! الرفق هاهنا أبلغ . فأعرض عنه عمر. وقال سعد: أما والله لو أن بي قوة ما، أقوى على النهوض، لسمعت مني في

(١) البخاري، كتاب الحدود، باب رجم الحبلى من الزنا.

(٢) شرح نهج البلاغه، لابن أبي الحديد، ج٢،ص ٢.

(٣) نسبه في جمهرة ابن حزم، ص ٦٥، والاستيعاب، ج٢، ص٣٢ – ٣٨ والإصابة، ج٢،ص٢٧ – ٢٨.

أقطارها وسككها زئيراً يحجرك وأصحابك ; أمّا والله إذا لألحقنك بقوم كنت فيهم تابعاً غير متبوع ؛إحملوني من هذا المكان . فحملوه فأدخلوه في داره [1].

وأخرج البخاري بسنده عن عائشة قالت: لقد خوف عمر الناس وإن فيهم لنفاقاً فردّهم الله بذلك[2].

وروى أبو بكر الجوهري: أنَّ عمر كان يومئذ - يعنى يوم بويع أبو بكر - محتجزاً يهرول بين يدي أبي بكر ويقول: ألا إن الناس قد بايعوا أبا بكر [3] .

وحال انتهاء مؤتمر السقيفة وحفاظاً على هذا المنجز الذي حصل فلتةً قام عمر بن الخطاب بنشر قوةً عسكريةً ملئ بها جميع سكك المدينة، وذلك بالاستنجاد بمرتزقة العرب بعد استمالتهم ببعض المغريات والمناصب، يقول الطبري: وأقبلت أسلم بجماعتها وهم بكامل أسلحتهم وبأيديهم مشاعل النيران حتّى تضايقت بهم السكك تبحث عن معارض لتفتك به، فكان عمر يقول: ما هو إلّا أن رأيت أسلم فأيقنت بالنصر[4]. فلما بويع أبو بكر أقبلت الجماعة التي بايعته تزفه زفاً إلى مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله فصعد على المنبر - منبر رسول الله صلى الله عليه وآله - فبايعه الناس حتى أمسى، وشغلوا عن دفن رسول الله صلى الله عليه وآله حتى كانت ليلة الثلاثاء[5].

وهذا دليل واضح على أنَّ هناك مؤامرة قد خطط لها عمر بن الخطاب، قد حشدّ لها الكثير من مرتزقة العرب في بسط نفوذ بنود السقيفة، هذه الشبكة الهائلة من العلاقات

(١) الطبري: تاريخ الأمم والملوك: ط سويدان، ج٣، ص٢٢١ - ٢٢٢.

(٢) ـ المصدر السابق،ج٧،ص٢٤ ح٣٦٦٩.

(٣) في كتابه السقيفة، راجع ابن أبي الحديد، ج١، ص١٣٣. وفي ٧٤ منه بلفظ آخر.

(٤) الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (المتوفي٣١٠)، التاريخ الطبري، ج ٢، ص ٢٤٤، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. وقال الزبير بن بكار في الموفقيات برواية النهج، ج٦،ص ٢٨٧: (فقوي بهم أبو بكر) ولم يعينا متى جاءت أسلم ويقوى الظن أن يكون ذلك يوم الثلاثاء. وقال المفيد في كتابه (الجمل): إن القبيلة كانت قد جاءت لتمتار من المدينة (الجمل، ص٤٣)

(٥) الموفقيات، ص ٥٧٨؛ والرياض النضرة، ج١، ص١٦٤، وتاريخ الخميس، ج ١، ص١٨٨. ابن هشام فى سيرته، ج٤، ص٣٤٠. والطبري، ج٣، ص٢٠٣ (وط. أوروبا، ج١،ص ١٨٢٩).

والمعتقدات، مكّنت زعامة الأكثرية من اختراق وحدة القلّة المؤمنة، ومن إيجاد شرخ فيها، ومكّنت عمر بن الخطاب من تكوين جبهة عريضة، تتكون من الأكثرية التي كانت مشركة ثم أسلمت، ومن المرتزقة من الأعراب.

فلسفة سكوت الإمام علي عليه السلام

إنّ الطريق للجواب على هذه الإشكالات والشبهات يكون عن طريق أمرين:

الأمر الأوّل: نقضي.

الأمر الثاني: حلّي.

أمّا النقضي:

وهذا ما نحاول مناقشته تبعاً لمتبنياتهم فيما ينسبونه لعثمان بن عفان وكيف هجم القوم على داره وأهبوه ناراً ثم عدوا عليه فقتلوه وقطعوا أصابع زوجته نائلة، وفيما يلي مجموعة من الروايات الصادرة عن علماء الجمهور:

١- سنن الترمذي – باب مناقب عثمان بن عفان – حديث رقم ٣٧١١: «حدّثنا، سفيان بن وكيع حدّثنا أبي ويحيى بن سعيد، عن إسماعيل بن أبي خالد، عن قيس بن أبي حازم، حدّثني أبو سهلة قال: قال عثمان يوم الدار: إنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله قد عهد إليَّ عهداً فأنا صابر عليه، قال أبو عيسى:هذا حديث حسن صحيح غريب لا نعرفه إلّا من حديث اسماعيل بن أبي خالد.»

وقد حكم الألباني بصحة هذه الرواية في تعليقته على سنن الترمذي[1].

٢- سنن ابن ماجة – باب في فضائل أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله – حديث رقم ١١٣: «حدّثنا محمّدبن عبد اللهبن نمير وعليبن محمّد قالا حدّثنا وكيع،حدّثنا إسماعيلبن أبي خالد، عن قيسبن أبي حازم، عن عائشة قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه: وددت

(١) سنن الترمذي، ج٥، ص ٢٩٦.

أن عندي بعض أصحابي، قلنا: يا رسول الله ألا ندعو لك أبا بكر ؟ فسكت، قلنا: ألا ندعو لك عمر ؟ فسكت، قلنا: ألا ندعو لك عثمان ؟ قال: نعم، فجاء فَخَلا به، فجعل النبيّ صلى الله عليه وآله يكلمه ووجه عثمان يتغير، قال قيس : فحدثني أبو سهلة مولى عثمان أنّ عثمان بن عفان قال يوم الدار: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله عهد إليّ عهداً فأنا صائر إليه، وقال علي في حديثه: وأنا صابر عليه، قال قيس: فكانوا يرونه ذلك اليوم وقد حكم الألباني بصحة هذه الرواية في تعليقته على سنن ابن ماجة [1].

٣- مستدرك على الصحيحين – فضائل عثمان بن عفان – حديث رقم ٤٥٤٣: حدّثنا أبو عمرو عثمان بن أحمد بن السماك ببغداد، حدّثنا عبد الرحمن بن محمّد بن منصور الحارثي، حدّ ثنا يحيى بن سعيد القطان عن إسماعيل بن أبي خالد، عن قيس بن أبي حازم، عن أبي سهلة مولى عثمان عن عائشة رضي الله تعالى عنها: إنّ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: أدعو لي أو ليت عندي رجلاً من أصحابي، قالت: قلت: أبو بكر ؟ قال: لا، قلت: عمر ؟ قال: لا، قلت: ابن عمك علي ؟ قال: لا، قلت: فعثمان ؟ قال: نعم، قالت: فجاء عثمان، فقال: قومي قال: فجعل النبيّ صلى الله عليه وآله يسّر إلى عثمان ولون عثمان يتغير، قال فلما كان يوم الدار قلنا: ألا تقاتل ؟ قال: لا، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله عهد إليّ أمراً فأنا صابر نفسي عليه، هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه وقد حكم الذهبي بصحة هذه الرواية في تلخيصه على المستدرك [2].

١- تاريخ ابن خلدون *(العبر وديوان المبتدأ والخبر)* – باب حصار عثمان وقتله – روى أحداث الهجوم على دار عثمان ومنها: فقاموا إلى الباب ليقتحموه فمنعهم الحسن بن علي وابن الزبير ومحمد بن طلحة ومروان وسعيد بن العاص ومن معهم من أبناء

(١) سنن ابن ماجة ١ / ٤٢.

(٢) المستدرك على الصحيحين، ج٣،ص١٠٠.

الصحابة وقاتلوهم وغلبوهم دون الباب، ثم صدّهم عثمان عن القتال وحلف ليدخلنّ، فدخلوا وأغلق الباب، فجاؤوا بالنار وأحرقوه ودخلوا وعثمان يصلي وقد افتتح سورة طه، وقد سار أهل الدار فما شغله شيء من أمرهم حتى فرغ جلس إلى المصحف يقرأ فقرأ (**الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**. آل عمران ١٧٣)، ثم قال لمن عنده: إنّ رسول الله ﷺ قد عهد إليّ عهداً فأنا صابر عليه ومنعهم من القتال، وأذن للحسن في اللحاق بأبيه وأقسم عليه فأبى وقاتل دونه ... . ودخل عليه محمّد بن أبي بكر فحاوره طويلاً بما لا حاجة إلى ذكره ثم استحيا وخرج، ثم دخل عليه السفهاء فضربه أحدهم وأكبت عليه نائلة امرأته تتقي الضرب بيدها، فنفحها أحدهم بالسيف في أصابعها، ثم قتلوه وسال دمه على المصحف، وجاء غلمانه فقتلوا بعض أولئك القاتلين، وقتلا آخر، وانتهبوا ما في البيت وما على النساء حتى ملاءة نائلة، وقتل الغلمان منهم وقتلوا من الغلمان، ثم خرجوا إلى بيت المال فنهبوه، وأرادوا قطع رأسه *(أي عثمان)* فمنعهم النساء، فقال ابن عديس: اتركوه ... وكان قتله لثمان عشرة خلت من ذي الحجة وبقي في بيته ثلاثة أيام ...[1].

وهناك روايات كثيرة وردت في مسند أحمد ومصنّف ابن أبي شيبة ومسند أبي يعلي الموصلي وصحيح ابن حبان ومسند البزار *(البحر الزخار)* وسير أعلام النبلاء للذهبي أعرضنا عنها خوفاً من التطوال وحشد الروايات.

نتيجة الروايات

١- إنَّ عثمان كان في غاية الاستسلام فلم يشهر سيف ويدافع به عن نفسه وحليلته نائلة بنت الفرافصة.

(١) تاريخ ابن خلدون، ج٢ ق١،ص١٤٩.

٢- التزامه الكامل بوصية رسول اللهﷺ ولم تأخذه حميته وغيرته على حليلته وهو يرى كيف أنّها تتعرض للقتل وهي تحمل السيف لتذّب عنه. واشتبكت مع أحد المسلحين وحاولت انتزاع سلاحه، حتى قطعوا وفي رواية بتروا أصابعها !! بل حتى تجرأ أحد المهاجمين بأن ضربها بيده على عجيزتها !! وهذا قبل قتل عثمان وهو جالس مكانه ؟! .

٣- لم نشهد منه موقفاً مروياً يستنهض فيه همم الناس لنصرته، بل كان يرجع الكثير ممّن أرادوا الدفاع عنه وعن بيته.

٤- إنَّ فترة الحصار استمرت زهاء أربعين يوماً على الرأي المشهور، وهو من له الحكم والسلطة والسيادة في إصدار الأوامر للجيش للنصرة والدفاع عنه.

أقول:

مثل ما جرى على عثمان قد جرى على أمير المؤمنينعليه السلام فماذا تعيبون على إمامنا سكوته وكيف لا يرفع السيف وهو البطل الصمصام وهو يرى حليلته تضرب ويسقط جنينها.

فإذا هوجمت دار عليعليه السلام فقد هوجمت دار عثمان.

وإن أضرمت النيران في باب عليعليه السلام ، فباب عثمان كذلك .

وإن أصيبت الصديقة الزهراءعليها السلام من جراء الهجوم، فزوج عثمان كذلك .

فما تعتذرون به لعثمان لعدم صدّه للهجوم على داره وأهله، فاعتذروا به لعلي أيضاً، فنحن نُلزم القوم بما ألزموا به أنفسهم ولا يعني هذا بالضرورة أننا نقبل به، ولكننا نرُدّ عليهم بما ورد عندهم وإن قيدّت الوصية ابن عفان فكذلك قيدت الوصية علي بن أبي طالب عليه السلام .

فعلام هذا الصياح والإنكار والتشكيك، إنّكم تكيلوا بمكيالين وتعذرون ابن عفان ولا تعذرون علياً وهذا أمر غير مقبول ولا معقول .

ثم إنّكم تعتبرون من هاجم دار عثمان قتلة ومجرمين وفجرة وفسقة وأصحاب فتنة، بينما تترضون عمّن هاجموا دار علي وفاطمة وتثنون عليهم بُكرة وعشياً ؟! أم إن عثمان خليفتكم وعلي ليس بخليفة ولا صحابي عندكم ؟!

أمّا الأمر الثاني: الحلّي: بعد أن الزمنا القوم بما الزموا به أنفسهم، نأتي لنتاول الأمر الأخر وهو (الحلّي) نقول:

النظرة المستقبلية للإسلام:

١- وهذا الأمر نجده واضحاً في رؤية الإمامعليه السلام المستقبلية للإسلام وحرصه الشديد على صيانة التجربة الإسلاميّة- التي تعرّضت بعد وفاة الرسولصلى الله عليه وآله للاهتزاز والزيغ - من المخططات الدفينة التي يكنّها أعداء الإسلام من الداخل والخارج، فهو يعلم أنَّ القوم قد حشّدوا الكثير من المرتزقة الذين امتلأت بهم الطرقات والسكك وهم يشهرون السيوف ويحملون اقباس من النار يبحثون عمّن يعترض طريقهم، فلو وقعت الحرب حينذاك لما بقيت من دين الله باقية، والمسلمون يومذاك محاصرون بالفرس من جهة والروم من جهة أخرى، وبمن ادّعى النبوّة وتكاثر أتباعه وجنده من جهة ثالثة، وبالمنافقين في داخل المجتمع من جهة رابعة، وبالذين قد دخلوا الإسلام تواً ولا زال رسول الله يؤلف قلوبهم بالأموال والغنائم حتّى لا يرتدوا على أعقابهم ويعودوا لمحاربة الإسلام من جهة خامسة، وبالذين يخالفون أوامر رسول اللهصلى الله عليه وآله ويماطلون في تسيير جيش أسامة ويرمون النبيّصلى الله عليه وآله بالهجر والهذيان والعياذ بالله من جهة سادسة، وغيرهم وغيرهم[1].

(١) أنظر: علي كعثمان قيدته الوصية، عادل كاظم عبد الله، ص٩٠، ط/ الطبعة الأولى ١٤٢٨ هـ - ٢٠٠٧ م دار وادي السلام للتحقيق والنشر، بيروت – شارع سوريا – بناية صمدي.

التقييد بالوصية:

٢- كما نعلم أنَّ الإمام كان مقيداً بوصية النبيّ صلى الله عليه وآله وهذا الأمر يوجب عليه الالتزام الكامل بتطبيقها حرفياً، وفيه أنَّ النبيّ صلى الله عليه وآله قد أمره بالصبر والتريث وعدم الانجرار إلى مخططات القوم وتكالبهم على السلطة وسلبهم حقّه الشرعي، الذي يقضي من خلاله في مصالح المسلمين والمساواة في الرعية، وحفظ الثغور الإسلامية من كيد الأعداء، فلم تكن عنده نزعة التفكير بالملك والمصلحة الخاصّة، فكان ينفذّ ما أوصاه الرسول صلى الله عليه وآله من وصاياه ولم تهزّه كثرة الجموع من حوله محاولين استنهاضه وخوض غمار الحرب والتصدّي بالسيف، لعلمه بعدم وفائهم عند الوثبة واصطكاك الأسنة، وفعلاً جاءه الكثير يستنهضونه للقيام وأخذ حقه الشرعي، فما كان إلّا أن أجابهم بقوله: **وإيم الله لو فعلتم ذلك لما كنتم إلّا كالحرباء، ولكنكم كملح في الزادّ وككحُل بالعين**[1]، وفي رواية أخرى عن الإمام الباقر عليه السلام: جاء المهاجرون والأنصار وغيرهم بعد ذلك إلى علي. فقالوا أنت والله، أمير المؤمنين وأنت أحق فأراد أمير المؤمنين اختيار مدى صدقهم في مدّعاهم فقال لهم: **إن كنتم صادقين فاغدوا عليّ محلقّين.** وعندما صار غد حلّق أمير المؤمنين عليه السلام رأسه وحلّق سلمان، وحلق المقداد وحلّق أبا ذر ولم يحلق غيرهم، ثم انصرفوا، فجاءوا مرة أخرى فقالوا له: أنت والله أمير المؤمنين وأنت أحقّ بالناس وأولاهم بالنبي، هلمّ يدك نبايعك وحلفوا أيضاً، فقال لهم أمير المؤمنين عليه السلام: «إن كنتم صادقين فاغدوا عليّ غداً محلّقين.. فما حلق إلا هؤلاء الثلاثة»[2]، وفي رواية أخرى، قال الإمام علي عليه السلام: **اللّهم إنّك تعلم أنَّ النبيّ صلى الله عليه وآله قد قال لي: إن تمّوا عشرين فجاهدهم وهو قولك في كتابكِ «إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ»**[3]، قال

(١) بحار الأنوار للمجلسي، ج٢٨، ص١٩١-ط.بيروت.

(٢) البحار (المجلسي، ج٢٨، ص٢٣٦).

(٣) الآية ٦٥ من سورة الأنفال.

الراوي وسمعته يقول: **اللّهم وأنهم لم يتمّوا عشرين حتى قالها ثلاثاً**[1].

بنو هاشم بقية السيف:

٣- حرصه الشديد على البقية الباقية من أهل بيته عليهم السلام وأصحابه الذين يمثلون النموذج الواعي للخط الرسالي الأصيل، فقال عليه السلام: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَأَكْفَئُوا إِنَائِي وَأَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقّاً كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي وَقَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ فَاصْبِرْ مَغْمُوماً أَوْ مُتْ مُتَأَسِّفاً فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ، فأغضَيتُ عَلى القَذى وَجَرعتُ رِيقِي عَلى الشَّجي، وصَبَرتُ مِن كَظمِ الغَيظِ على أمرٍّ مِنَ العَلقَمِ، وَألمّ للقَلبِ مِن وَخز الشفِّار**[2]. وإلّا فالقضية أعمّق بكثير مما يتُصور، لأنَّ القوم كانوا عازمين على إشعال نار الحرب، وحاولوا مراراً وتكراراً أن يستدرجوا الإمام لذلك، وبيّتوا النيّة إلى هدم صرح الإسلام وبناء هيكلية جديدة باسم الإسلام بما يتناسب وأهوائهم ومصالحهم، فكانت الصورة واضحة للإمام عليه السلام فقال: **فقبضت يدي حتى رأيت راجعة الناس قد رجعت عن الإسلام يدعون إلى محق دين محمّد صلى الله عليه وآله فخشيت إن لم أنصر الإسلام وأهله أن أرى فيه ثلماً أو هدماً تكون المصيبة به عليّ أعظم من فوت ولايتكم التي هي متاع أيام قلائل**[3]. يقول الشهيد مطهري: إنّ السكوت في بعض الموارد يصبح أحوج من القيام بالسيف إلى تملك النفس والإرادة.... .

كل هذه الأحداث جعلت من الإمام ه أن يلتزم جانب الصبر وهو يرى كيف تضرب السيّدة الزهراء عليها السلام وهي تستغيث به، ولكن هيهات لأبن أبي طالب أن يؤثر

(١) تفسير العياشي، ج ٢،ص ٦٦ – ٦٨، عنه بحار الأنوار، ج٢٨، ص٢٢٧. العوالم، ج١١،ص ٤٠٥ – ٤٠٧.

(٢) نهج البلاغه، محمد عبده، ج٢، ص ٢٠٢ خطبه ٢١٧ و الإمامة والسياسة، ابن قتيبة، ج ١، ص ١٣٤، و مجمع الأمثال، أحمد بن محمد الميداني النيسابوري (المتوفي ٥٢٨)، ج ٢، ص ٢٨٢ و شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، ج ٦، ص ٩٥ و ج ١١، ص١٠٩.

(٣) الإمام علي في نهج البلاغة، الخطبة ٦٢.

مصلحته على مصلحة الإسلام ويخالف ما أوصاه أبن عمه وهو يوصيه بالصبر بما يجري على أهل بيته، فصبر وهو يرى الزهراء مسقطتاً على الأرض وهي تُناديّ بضعيف الصوت وقد أخذها نزف الدم، فقالت: **يابن أبي طالب افترست الذئاب وافترشت التراب** ، وفي بعض النسخ: **افترست الذئاب وافترستك الذباب ... ما كففت قائلاً ولا أغنيت باطلاً، ولا أغنيت طائلاً، ولا خيار ليتني متُّ قبل هينتي ودون ذلّتي،عذيري الله منك عادياً ومنك محامياً** لهذه الجملة احتمالات: الأوّل: الله يعتذر منك بسبب إساءتي إليك أو إيذائك بهذا النوع من الكلام.

الثاني: عذري أنك قصرت في إعانتي وحمايتي. وهناك احتمالات أخرى بعيدة جداً.

ويلاي في كل شارق ويلاي في كل غارب، مات العمد ووهن العضد، أي مات الذي كان يسند به ويعتمد عليه في الأمور وبموت العماد ضعف العضد، أي: بموت الرسول ضعف الإمام أمير المؤمنين عليه السلام وفي نسخة: **وذلَّ العضد، شكواي إلى أبي وعدواي إلى ربي، اللهم أنت أشد قوة وحولاً وأحدُّ بأْساً وتنكيلاً.**

فقال لها عليها السلام : **لا ويل عليكِ** هذا جواب من الإمام على كلامها حيث قالت: **ويلاي** فيقول الإمام لها: **لا ويل عليك** أي لا ينبغي أن تقولي **ويلاي. بل الويل لشانئك** لمبغضك الذي خسر الدنيا والآخرة، الويل لعدوك الذي ظلمك، وكسر قلبك وآذاك. **نهنهي عن نفسك يا ابنة الصفوة** أي: كُفّي وامنعي نفسك عن الحزن والغضب يا ابنة الذي اصطفاه الله واختاره على العالمين. **وبقية النبوة** أنت بضعة النبي، وقد أُوذي النبيّ صلى الله عليه وآله من أمته، كما قال صلى الله عليه وآله : **ما أُوذي نبي بمثل ما أُوذيت** .

أنت – يا فاطمة – بعض من ذلك الكل، وجزء من سيد الرسل. فاصبري على ما أصابكِ.

ثم أنه عليه السلام ذكر موقفه، وبيّن تكليفه الشرعي اتجاه تلك الأحداث فقال: **فما ونيتُ عن ديني** أي: ما عجزت عن القيام بما يجب، وما ضعف ديني واعتقادي، أي لم أصنع شيئاً

استحق عليه اللوم والعتاب، لأنني مأمور بالصبر والسكوت، لأنَّ رسول الله ﷺ قد أمرني بالصبر إن لم أجد أعواناً، وليس غصب فدك والعوالي بأعظم من غصب الخلافة والاستيلاء على منصة الحكم، والجلوس على مسند السلطة، **ولا أخطأْت مقدوري** أي: ما تركت ما دخل تحت قدرتي وإمكانيتي، كأنّهعليه السلام يعتذر عن سبب تقاعده عن نصرتها.والمقدور – هنا – ليس المقدور العقلي بل المقدور الشرعي، وأمير المؤمنينعليه السلام كان يستطيع أن ينهض ويحمل سيفه ويهاجم المغتصبين، ويقتل منهم أفراداً لا يتجاوزون العشرة ويستولي على فدك والعوالي، وعلى الحكم، ما قتل عليّعليه السلام يوم بدر حوالي خمسة وثلاثين رجلاً من الشجعان؟ مع العلم أنَّ رجال السلطة يومذاك لم يكونوا بأشجع من الذين حضروا يوم بدر لمحاربة رسول الله، هذه القدرة العقلية المتوفرة للإمامعليه السلام.

وأما القدرة الشرعية: فإنّ علياً إذا نهض لأجل القضاء على تلك الأفراد فمعنى ذلك وقوع الفتن والمصائب والاضطرابات الداخلية واتساع نطاق الفتنة وخاصة وأنّ هناك أفراداً يتربصون بالإسلام وينتهزون الفرصة للإطاحة بذلك الدين الذي كان غضاً جديداً لم تستقر أركانه بعد، ولم يضرب بجرانه الأرض، أضف إلى ذلك وصية النبيصلى الله عليه وآله لعليعليه السلام بالصبر والسكوت.

إذن: فالأفضل التضحية بفدك والعوالي، والسكوت عن المغتصبين رعاية للإسلام وحفظاً للدين من الضياع والانهيار. **فإنّ كنتِ تريدين البلغة، فرزقك مضمون** والضامن هو الله الذي تكفّل رزق كل ذي روح، **وكفيلك مأمون** وهو الله تعالى لا يخلف وعده فيما تكفّله وضمنه، **وما أُعدَّ لكِ** من الأجر، وتهيأ لك من الثواب في الآخرة والعظمة يوم القيامة والدرجات العالية التي أحرزتيها في مقابل هذه المصائب والاضطهاد والمظلومية، **أفضل ممّا قطع عنكِ** من الأراضي، وأفضل مما منعوكِ من حقوقكِ، **فاحتسبي الله** اصبري طلباً لرضاه.

فقالت: **حسبي الله. وأمسكتْ** امتثلت أمر إمامها، وأطاعت زوجها، وقالت: حسبي الله. أي: الله كافئي وعليه أعتمد في أموري. وسكتت ورضيت عليها السلام [1].

وفي رواية ابن أبي الحديد المعتزلي في شرحه[2] قوله عليه السلام عندما حرّضته فاطمة الزهراء عليها السلام يوماً للنهوض والوثوب فسمع صوت المؤذن: أشهد أنَّ محمّداً رسول الله فقال لها: أيسرك زوال هذا النداء من الأرض؟! قالت: لا، قال: فإنّه ما أقول لك يقول الشهيد مطهري: نعم فما هي هذه القدرة التي لا تحرّكه معها العواصف، ولا تزعزعه القواصف؟ فيكن بها ويسكن مع إثارتها له بهذه الكلمات، وهي العزيزة لديه، منتهى العزة والكرامة؟ بل ويسكنها ويهدئها حتى يسمعها تقول: حسبي الله ونعم الوكيل.

و في حديث ان فاطمة عليها السلام صديقة شهيدة دلالة واضحة بلوغ السيدة الزهراء مقام الصديقين الذى يحكى عن صدقها مع نفسها و مع ربها و مع الناس من حولها

هذا هو سكوته العظيم!أمّا قيامه الأهم والأعظم والذي انفرد به هوباهى وقال: «... **ولم يكن ليجترأ عليها أحد غيري** ...» فهو قيامه بالأمر والسيف أمام كل من خرج عليه من عائشة أم المؤمنين، وطلحة والزبير العظيمين، ومعاوية الأهم والأعظم، والخوارج المرقة «... **فأنا فقأت عين الفتنة، ولم يكن ليجترأ عليها أحد غيري، بعد أن ماج غيهبا واشتد كلبها**» [3].

- **الشبهة الثانية:**

يقولون أين الأنصار وأين بنو هاشم ونخوتهم وأنفتهم وشجاعتهم وكونهم

(١) مروج الذهب، ج٢، ص٣٠٤.
(٢) شرح نهج البلاغة، ج١١،ص١٣.
(٣) نهج البلاغة، خطب الإمام علي، ج١،ص١٨٢.

سادة لقريش يجعل العقل يرفض مثل هذه القصة؛ إذ في إثباتها طعن فيهم عامّة وفي سيدنا علي رضي الله عنه خاصّة.

❖ جواب الشبهة:

كما عهدنا موقف بنو هاشم من إمامهم وعميد قومهم أمير المؤمنين عليه السلام وكيف أنّهم كانوا إلى جنبه عند تغسيل وتكفين النبيّ صلى الله عليه وآله وتجهيزه في حين كان الصراع محتدماً على أشدّه في السقيفة حول الخلافة ومن يتسنّمها حتى عهدنا الصراع بين المهاجرين والأنصار.

إلى أن جاء البراء بن عازب فضرب الباب على بني هاشم، وقال: يا معشر بني هاشم بويع أبو بكر! فقال بعضهم لبعض: ما كان المسلمون يحدثون حدثاً نغيب عنه ونحن أولى بمحمّد! فقال العباس: فعلوها وربّ الكعبة ! وكان عامّة المهاجرين وجلّ الأنصار لا يشكون أنَّ علياً عليه السلام هو صاحب الأمر بعد رسول الله صلى الله عليه وآله حينها غضب بنو هاشم وعدد كبير من الأنصار واحتشدوا في بيت أمير المؤمنين عليه السلام رافضين كل المؤامرات التي جرت خلسةً تحت مظلّة السقيفة، وهذا الموقف الحازم ينم عن عقيدة راسخة بأنَّ الخلافة لا تكون إلّا للإمام علي عليه السلام ، وأنَّ أبا بكر أخذها منه عنوة .

وعندما علمت الزهراء عليها السلام ، بما حدث في اجتماع سقيفة بني ساعدة، وأبوها سيد المرسلين لم يدفن بعد، بكت حزناً لهول المصيبة، حتى أنّه لما جاءها بعض الصحابة، وفيهم أبو بكر وعمر وأبو عبيدة، معزّين، قالت: « تركتم رسول الله صلى الله عليه وآله جنازة بين أيدينا وقطعتم أمركم بينكم ولم تستامرونا وصنعتم بنا ما صنعتم ولم تروا لنا حقاً.»[1]

(١) أمالي المفيد،ص٥٠.

ثم أعربت السيدة الزهراءعليها السلام عن سخطها وغضبها لسلب الخلافة فقالت: ويحهم أنى زحزحوها عن رواسي الرسالة وقواعد النبّوة؟ ألا ذلك هو الخسران المبين ما الذي نقموا من أبي الحسن؟ استبدلوا والله الذنابى بالقوادم والعجز بالكاهل؟ ألا إنّهم هم المفسدون ولكن لا يعلمون[1].

هذه الأحداث تترجم لنا موقف بنو هاشم والأنصار من السقيفة، وكان احتشادهم في بيت النبوة إعلاناً صارخاً بالولاء والإقرار بإمامة أمير المؤمنينعليه السلام وبالتالي فإنّهم تحملوا نتائج هذا الموقف من رجالات الدولة .

يقول: أبو عمر: «تخلف عن بيعته طائفة من الخزرج وفرقة من قريش.» [2]

قال محمّد بن إسحاق: «وكان عامّة المهاجرين وجل الأنصار لا يشكون أنَّ علياً هو صاحب الأمر بعد رسول اللهصلى الله عليه وآله.» [3]

وقال الزبير بن بكار - بسنده إلى إبراهيم بن سعيد بن إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف الزهري قال: لما بويع أبو بكر واستقر أمره ندم قوم كثير من الأنصار على بيعته ولام بعضهم بعضاً وذكروا علي بن أبي طالب وهتفوا باسمه [4] ، وقال الطبري: فقالت الأنصار أو بعض الأنصار لا نبايع إلّا علياً [5].

وقال عبد الرزاق في المصنّف: قال عمر: تخلفت عنّا الأنصار بأسرها في السقيفة[6].

ومن جملة الذين إنحازوا إلى جهة عليعليه السلام :

١- فروة بن عمرو. قال الزبير بن بكار في الموفقيات: كان فروة بن عمر ممّن تخلّف

(١) أنظر:ابن أبي طيفور: بلاغات النساء، ج١٩، ص٢٠، أعلام النساء لعمر كحالة، ج٣، ص١٢١٩، شرح النهج للمعتزلي، ج٤، ص٨٧.

(٢) الرياض النضرة، ج١، ص٢٣١ ذكر بيعته.

(٣) الأخبار الموفقيات، ص٥٨٠، ح ٣٨٠.

(٤) الأخبار الموفقيات، ص٥٨٣، ح ٣٨٢.

(٥) تاريخ الطبري، ج٢، ص٤٤٣ الأخبار الواردة بيوم وفاة النبي.

(٦) المصنف، ج٥، ص٤٤٢ ح ٩٧٥٨.

عن بيعة أبي بكر، وكان ممّن جاهد مع رسول اللهﷺ وقاد فرسين في سبيل الله، وكان يتصدّق من نخله بألف وسق في كل عام، وكان سيداً، وهو من أصحاب عليعليه السلام وممّن شهد معه يوم الجمل. وذكر الزبير بن بكار بعد ذلك عتاب فروة لبعض الأنصار الذين ساعدوا أبا بكر في بيعته.[1]

٢- خالد بن سعيد الأموي كان عاملاً لرسول الله على صنعاء اليمن فلما مات رسول الله رجع هو وأخواه أبان وعمر عن عمالتهم، فقال أبو بكر: مالكم رجعتم عن عمالتكم؟ ما أحد أحق بالعمل من عمال رسول اللهﷺ، ارجعوا إلى أعمالكم . فقالوا: نحن بنو أحيحة لا نعمل لأحد بعد رسول الله[2]. وتأخر خالد وأخوه أبان عن بيعة أبي بكر، فقال لبني هاشم: إنّكم لطوال الشجر طيبوا الثمر نحن تبع لكم[3]. وتربّص ببيعته شهرين يقول: قد أمرني رسول اللهﷺ ثم لم يعزلني حتّى قبضه الله، ولقي علي بن أبي طالب وعثمان بن عفان، فقال يا بني عبد مناف لقد طبتم نفساً عن أمركم يليه غيركم، فأمّا أبو بكر فلم يحفل بها عليه، وأمّا عمر فأضغنها عليه[4].

وأتى علياً عليه السلام، فقال: هلم أبايعك فوالله ما في الناس أحد أولى بمقام محمّد منك[5].

فلما بايع بنو هاشم أبا بكر بايعه خالد[6].

ثم بعث أبوبكر الجنود إلى الشام وكان أوّل من استعمل على ربع منها خالد بن سعيد، فأخذ عمر يقول: أتؤمره وقد صنع ما صنع وقال ما قال، فلم يزل بأبي بكر

(١) الموفقيات، الزبير بن بكار، ص ٥٩٠. وفروة بن عمرو الأنصاري البياضي شهد العقبة وبدر وما بعدهما مع رسول اللهﷺ، أسد الغابة، ج ٤، ص١٧٨.

(٢) الاستيعاب، ج ١، ص ٣٩٨ - ٤٠٠ والإصابة، ج ١، ص ٤٠٦، وأسد الغابة، ج ٢، ص ٨٢، وراجع ابن أبي الحديد، ج ٦، ص ١٣ و ١٦.

(٣) أسد الغابة، ج ٢، ص ٨٢ وابن أبي الحديد، ج ٢، ص ١٣٥. ط المصرية الأولى.

(٤) الطبري طبعه. أوروبا، ج١، ص٢٠٧٩، ج ٢، ص ٥٨٦ وتهذيب تاريخ ابن عساكر، ج ٥، ص ٤٤٨. وفي أنساب الأشراف، ج١، ص٥٨٨ ذكر أنّ خالد بن سعيد تأخر عن البيعة.

(٥) اليعقوبي، ج ٢، ص ١٠٥.

(٦) أسد الغابة، ج ٢، ص ٨٢، وراجع تفصيل ذلك في ابن أبي الحديد، ج ١، ص ١٣٥ نقلا عن سقيفة أبي بكر الجوهري.

حتى عزله، وأمر يزيد بن أبي سفيان[1].

٣- سعد بن عبادة الأنصاري *(زعيم الخزرج)*:

يروى أنَّ سعداً ترك أيّاماً ثم بعث إليه أن أقبل فبايع، فقد بايع الناس وبايع قومك، فقال: أما والله حتى أرميكم بما في كنانتي من نبل وأخضب سنان رمحي، وأضربكم بسيفي ما ملكته يدي، وأقاتلكم بأهل بيتي ومن أطاعني من قومي فلا أفعل، وأيم الله لو أنَّ الجن اجتمعت لكم مع الإنس ما بايعتكم حتى أعرض على ربي واعلم ما حسابي.

فلما أُتي أبو بكر بذلك، قال عمر: لا تدعه حتى يبايع . فقال له بشير بن سعد: إنه قد لج وأبى، وليس بمبايعكم حتى يقتل، وليس بمقتول حتى يقتل معه ولده وأهل بيته وطائفة من عشيرته، فاتركوه فليس تركه بضاركم إنّما هو رجل واحد. فتركوه وقبلوا مشورة بشير بن سعد، واستنصحوه لما بدا لهم منه، فكان سعد لا يصلي بصلاتهم ولا يجتمع معهم ولا يحج ولا يفيض معهم بإفاضتهم . . الخ فلم يزل كذلك حتى توفي أبو بكر وولي عمر[2].

قال المسعودي: وخرج سعد بن عبادة ولم يبايع فصار إلى الشام فقتل هناك سنة ١٥هـ[3]

وفي رواية ابن عبد ربه:رمي سعد بن عبادة بسهم فوجد دفيناً في جسده فمات، فبكته الجن فقالت:

وقتلنا سيد الخزرج سعد بن عبادة ورميناه بسهمين فلم يخط فؤاده[4]

كذلك موقف بريدة من السقيفة وبيعة أبي بكر ! فقد ذكرت الروايات أنّه كان مسافراً

(١) الطبري، ج ٢، ص ٥٨٦ وفي ط أوروبا، ج١، ص٢٠٧٩، تهذيب تاريخ ابن عساكر، ج ٥، ج ٤٨، وفي أنساب الأشراف، ج١، ص٥٨٨ ذكر أن خالد بن سعيد تأخر عن البيعة.

(٢) الرياض النضرة، ج ١، ص ١٦٨ مضافا إلى المصادر.

(٣) مروج الذهب، ج ١، ص ٤١٤ و ج ٢، ص ١٩٤.

(٤) العقد الفريد، ج ٤، ص ٢٥٩ - ٢٦٠.

إلى الشام، ورجع إلى المدينة بعد وفاة النبيّ صلى الله عليه وآله بقليل، وتفاجأ ببيعة أبي بكر، فأعلن عدم شرعية السقيفة، وذهب إلى قبيلته القريبة من مكة ونصب الراية في وسطهم، وأعلن الاعتصام والنفير، حتى يأمرهم علي بأمره ! فاستجابت له قبيلته، وكانت أوّل تهديد مسلح ضد أهل السقيفة ! ولذلك صرح عمر أنّه بقي متخوفاً من عدم نجاح بيعة السقيفة *(حتى بايعت أسلم فأيقنت بالنصر !)* وقد استمرت مشكلة بريدة وقبيلته حتى أرسل إليهم علي عليه السلام أنَّ الوقت فات، وأنَّ أكثر قريش والأنصار قد بايعوا أبا بكر. والاختلاف والحرب بعد وفاة النبيّ صلى الله عليه وآله باشرة، ليس في مصلحة الإسلام[1].

- **الشبهة الثالثة:**

قولهم إنها شهيدة يعني شاهدة على الناس لا مقتولة

توضيح محل الخلاف

حري بنا ونحن نقف أمام قضية تاريخية وخلافية تدعونا إلى التمسك بجميع المعايير العلمية والأخلاقية التي توقفنا على الحقيقة من أقرب طرقها، كما أنَّ هذه الدراسات والأبحاث كانت ولا تزال مفتقرة إلى مزيد من التجدّد والتعمّق في دقائقها الجزئية وركائزها الحقيقية التي بُنيت عليها، لعلّة غائية توجب عليها التجدّد في كل عصر وزمان؛ نظراً لأهميتها البارزة في حياتنا الراهنة ودورها الكبير في تحديد الانتماء العقائدي.

ومحور البحث يتناول مسألة شهادة الصدّيقة فاطمة عليها السلام وهل أنّها ماتت شهيدة أم أنَّ معنى شهيدة هي بمعنى شاهدة على الأمّة يوم القيامة؟! كل هذه التساؤلات نحاول أن نجيب عليها بطريقة علمية استقرائية تبعاً للنصوص القرآنية والأدلة الصادرة من طريق الفريقين.

(١) سنن الترمذي، ج٥،ص٣٦٠.

❖ **جواب الشبهة**

ورد في الحديث عن الإمام موسى الكاظم عليه السلام : **إن فاطمة صدّيقة شهيدة** [1].

قال الشيخ المجلسي في مرآة العقول[2]: الصِّدّيقة فِعِّيلة، للمبالغة في الصدق والتصديق، أي كانت كثيرةَ التصديق لِما جاء به أبوها صلى الله عليه وآله، وكانت صادقةً في جميع أقوالها، مُصدِّقةً أقوالَها بأفعالها، ولا ريبَ في عصمتها عليها السلام لدخولها في الذين نزلت فيهم آية التطهير بإجماع الخاصّة والعامّة، والروايات المتواترة مِن الجانبين.

هذا الحديث فيه دلالة واضحة لبلوغ السيدة الزهراء عليها السلام مقام الصدّيقين الذي يحكي عن صدقها مع نفسها ومع ربّها ومع الناس من حولها، وقد عرفت أنّها كانت الأصدق بعد أبيها كما روت عائشة .

كما أنَّها نالت منزلة القرب الإلهي بحيث وصلت إلى مقام الشهداء الذين يشهدون على الأُمّة يوم القيامة، ونستوحي منه أيضاً أنَّها وصلت إلى مقام الشهداء الذين يشهدون على الأمّة يوم القيامة، كما هو شأن الأنبياء الذين اصطفاهم الله سبحانه واختارهم لمقام الشهادة .

إنّ ضم كلمة *(الشهيدة)* إلى كلمة *(الصدّيقة)* هو الذي يوحي لنا بهذا التفسير لكلمة الشهيدة، لأنَّه يلتقي مع الإشارة القرآنية، لذلك في قوله تعالى: «**وَمَن يُطِعِ اللهَّ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَـئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُّ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـئِكَ رَفِيقًا**. النساء/ ٦٩»، وقوله تعالى: «**وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَـؤُلاء وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ**. النحل/ ٨٩»، وغيرها من الآيات القرآنية التي تتحدّث عن مقام الشهادة على الأمّة. ولا ريب أنَّ موقع الشهادة على الأمّة هو أعظم من موقع الشهادة بمعنى

(١) الكافي، ج ١، ص ٤٥٨، ح ٢.

(٢) مرآة العقول، المجلسي، ج٥، ص٣١٥.

القتل في سبيل الله، لأنَّ الشهادة بالمعنى الأوّل هي صفة الله سبحانه: «**أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**. فصلت/ ٥٣»، وهو أيضاً صفة أنبياء الله «**فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَـؤُلاء شَهِيدًا**. النساء/ ٤١». وعندما يختار الله أحداً للاصطفاء ولمقام الشهادة، كما اختار سيدتنا الزهراءعليها السلام لذلك، فإنَّ هذا الاصطفاء لا ينطلق من فراغ، بل هو ينطلق من الخصائص التي تحبب هؤلاء إلى الله، وتجعلهم في مستوى حمل الرسالة، وتجسيد قيمها في الحياة[1].يقول الشيخ مكارم: الشهيد في أصل اللغة هو من يشهد، غاية ما هناك أن الإنسان قد يشهد على حق بكلامه، وقد يشهد بعمله وقتله في سبيل أهدافه الطاهرة[2] .

ومن الطبيعي أنّ *(الشهيد)* في الفكر الإسلامي لا ينحصر بالشخص الذي يقتل في ميدان الجهاد، بالرغم من أنّه أوضح مصداق لمفهوم الشهيد، بل ينطبق على كل الأشخاص الذين يؤمنون بالعقيدة الإلهّية ويسيرون في طريق الحق حتى رحيلهم من الدنيا، وذلك تماشياً مع الروايات الإسلامية فإنّها تعد هؤلاء في زمرة الشهداء .

مع هذه الخصوصية لمعنى الشهادة والتي أعطيت للسيدة الزهراءعليها السلام وأنّها شاهدة على الأُمّة، إلا أنّه في المقام نرى أنَّ مفهوم حديث الإمام الكاظمعليه السلام: **إن فاطمة صدّيقة شهيدة** ناظر إلى معنى الشهادة التي هي من مصاديق القتل بمفهومها الواسع.

١ – قال ابن الأثير: إنَّ كلمة *(شهيد)* و *(شهيدة)* في الأصل: من قتل مجاهداً في سبيل الله، ويجمع على شهداء، ثم اتسع فيه فاطلق على من سمّاه النبيّصلى الله عليه وآله من المبطون، والغرق، والحرق[3]. وقال الزبيدي: الشهيد في الشرع القتيل في سبيل الله[4].

(١) الزهراء القدوة، ص ١٨٣ / ١٨٤ وبيان الحق، ص ٣٥.

(٢) مكارم الشيرازى، تفسير الأمثل، ج٣،ص٢٣٢.

(٣) تاج العروس، ج ٢، ص ٣٩١، والنهاية لابن الأثير، ج ٢، ص ٥١٣.

(٤) تاج العروس، ج ٢، ص ٣٩١.

فهرس المصادر والمنابع

١. القرآن الكريم.

٢. ***أهل البيت تنّوع أدوار ووحة هدف***،السيد محمّد باقر الصدر، دار التعارف للمطبوعات.

٣. ***أمالي***،أبي عبد الله محمد بن النعمان العكبري البغدادي، طبعة إيران مؤسسة النشر الإسلامي.

٤. ***إحقاق الحق وإزهاق الباطل***، نور الله التستري،طبعة قم،١٤٠١هـ.

٥. ***الكافي***، الكليني،طبعة،دار الكتب الإسلامية،طهران،الطبعة الثانية،١٣٩٨هـ.

٦. ***الاحتجاج***، الطبرسي،تعليق: محمد باقر الخرسان،طبعة دار النعمان.

٧. ***الاختصاص***،المفيد،تحقيق: علي أكبر الغفاري،طبعة دار المفيد،بيروت.

٨. ***أنساب الأشراف***،البلاذري،تحقيق: كمال الحارثي،طبعة مكتبة الخانجي. مصر. ١١٢٥هـ.

٩. ***أسد الغابة في معرفة الصحابة***،ابن الأثير،تحقيق: محمد إبراهيم،طبعة القاهرة،١٣٩٠هـ.

١٠. ***الاصابة***،ابن حجر،تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود،دار الكتب العلميةأبيروت.

١١. ***الصحيح من سيرة النبي الاعظم***، جعفر مرتضى العاملي،طبعة، دار السيرة،بيروت.

١٢. ***الصواعق المحرقة***، ابن حجر الهيثمي.

١٣. ***سيرة ابن هشام***، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد. مكتبة محمد علي صبيح وأولاده . مصر ١٣٨٣ق.

١٤. ***الإستيعاب***، ابن عبد البر، تحقيق: علي محمد البجاويأالطبعة: الأولى،دار الجيل١٤١٢.

١٥. ***الإمامة والسياسة ابن قتيبة***، تحقيق: طه محمد الزيني مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع.

١٦. ***الكنى والالقاب***، الشيخ عباس القمي،مكتبة الصدر، طهران.

١٧. ***صحيح ابن حبان***، تحقيق: شعيب الأرنؤوط الطبعة: الثانية،مؤسسة الرسالة١٤١٤، ١٩٩٣م.

١٨. ***أضواء البيان***، الشنقيطي،مكتب البحوث والدراسات،. طبعة/ دار الفكر . ١٤١٥، ١٩٦٥م.

١٩. ***نظم درر السمطين***: الزرندي الحنفي الطبعة: الأولى سنة الطبع: ١٣٧٧، ١٩٥٨ م.

٢٠. ***ديوان حافظ إبراهيم***، ط دار الكتب المصرية بالقاهرة عام ١٩٣٧ م .

٢١. ***العين***، الخليل بن أحمد الفراهيدي، تحقيق: الدكتور مهدي المخزومي، الدكتور إبراهيم السامرائيأالطبعة: الثانية، الناشر: مؤسسة دار الهجرة، سنة الطبع: ١٤٠٩.

٢٢. *شرح نهج البلاغة*، ابن أبي الحديد المعتزلي، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم الطبعة: الأولى. الناشر: دار إحياء الكتب العربية . عيسى البابي الحلبي وشركاه. ١٣٧٨،١٩٥٩ م.
٢٣. *انساب الأشراف*، أحمد بن يحيى البلاذري، تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي،الطبع: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات . بيروت . ١٣٩٤، ١٩٧٤ م .
٢٤. *لسان العرب*، ابن منظور،، الناشر: نشر أدب الحوزة . قم، .١٤٠٥
٢٥. *الفيروز آبادي*، القاموس المحيط.
٢٦. *الصحاح*، الجوهري، أحمد شمس‌الدين الطبعة: الأولى،دار الكتب العلمية. بيروت ١٤١٥ . ١٩٩٤م.
٢٧. *بحار الأنوار*، المجلسي،التحقيق: محمد الباقر البهبودي، مؤسسة الوفاء . بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤٠٣ . ١٩٨٣ م .
٢٨. *بلاغات النساء*: ابن أبي طيفور،مكتبة بصيرتي، قم المقدسة.
٢٩. *بناء المقالة الفاطمية في نقض الرسالة العثمانية*، ابن طاووس، تحقيق: علي الغريفي، قم.
٣٠. *الجمل والنصرة لسيد العترة في حرب البصرة*، الشيخ المفيد، طبع الحيدرية.
٣١. *تاج العروس*: الزبيدي: تحقيق: علي شيري دار الفكر - بيروت دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع. بيروت١٤١٤، ١٩٩٤م.
٣٢. *تاريخ مدينة دمشق ابن عساكر الدمشقي*. تحقيق: سكينة الشهابي،طبعة:دمشق ١٤٠٢هـ.
٣٣. *تاريخ اليعقوبي*، دار صادر – بيروت. ١٤٠٥هـ.
٣٤. *تاريخ الطبري*، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت.
٣٥. *تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير والأعلام*، الذهبي، تحقيق: عمر عبد السلام،دبعة دار الرائد العربي. القاهرة ١٤٠٥هـ.
٣٦. *تاريخ الخلفاء*، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي،دار الجبل، بيروت. ١٤٠٨هـ.
٣٧. *تاريخ ابن خلدون الطبعة*: الرابعة دار إحياء التراث العربي . بيروت.
٣٨. *تفسير العياشي محمدبن مسعود العياشي تحقيق*: الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي: المكتبة العلمية الإسلامية . طهران
٣٩. *تبصرة العوام*: ط المجلس بطهران
٤٠. *مأساة الزهراء*، السيد جعفر مرتضى العاملي،نشر دار السيرة بيروت.

٤١. *مروج الذهب:* طبعة دار الأندلس، بيروت.
٤٢. *ميزان الاعتدال الذهبي* تحقيق: علي محمد البجاوي الطبعة: الأولى: دار المعرفة للطباعة والنشر. بيروت ١٣٨٢، ١٩٦٣ م.
٤٣. *منهاج السنة*، ابن تيمية طبعة دار الكتب العلمية .
٤٤. *مجمع الزوائد:* الهيثمي دار الكتب العلمية . بيروت: ١٤٠٨ . ١٩٨٨ م.
٤٥. *الموفقيات*، الزبير بن بكار/ ط . بغداد .
٤٦. *سير اعلام النبلاء:* الذهبي تحقيق: شعيب الأرنؤوط الطبعة: التاسعةمؤسسة الرسالة . بيروت . ١٤١٣، ١٩٩٣ م.
٤٧. *سنن الترمذي* التحقيق:عبد الوهاب عبد اللطيف،دار الفكر .
٤٨. *سنن ابن ماجه:* التحقيق:محمد فؤاد عبد الباقي دار الفكر .
٤٩. *كتاب سليم بن قيس الهلالي*، الناشر: انتشارات هادى ـ قم، الطبعة الأولي، ١٤٠٥ هـ.
٥٠. *كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال*، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي تصحيح: الشيخ بكري حياني * الشيخ صفوة السفا، مؤسسة الرسالة.
٥١ . *لسان الميزان*، ابن حجر، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٠ق.
٥٢. *صحيح البخاري*، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ١٩٨١ م.
٥٤. *شرح نهج البلاغة:* محمد عبدة الناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر بيروت.
٥٣. *نظم السمطين*، الزرندي الحنفي الطبعة: ١٣٧٧ . ١٩٥٨ م.
٥٤. *علي كعثمان قيدته الوصية*، عادل كاظم عبد الله، دار وادي السلام للتحقيق والنشر، بناية صمدي الطبعة الأولى ١٤٢٨ هـ . ٢٠٠٧ م.

ما هذه المفاهيم؟! (١)

فيصل العلياوى

(دانش‌آموخته حوزه و كارشناسى ارشد فقه و اصول)

تمهيد

بين الحين والآخر يخرج من علماء الجمهور من يصدح بالحق ويبيّن أباطيل مذاهبهم والبدع التي عليها القوم، ومن أولئك الذين رفضوا مبدعات الامور وقالوا كلمة الحق الدكتور محمد علوي المالكي الحسني في كتابه الموسوم بـ(**مفاهيم يجب أن تصحح**) وقد قام بذكر مفاهيم تسالم عليها الخاصة والعامة وأنكرها الوهابية، وقد تحدّثنا في العدد السابق لهذه المجلة عن هذا الكتاب بما يغنينا عن التكرار هنا، ولكن الكلام هو عمن رد عليه وقال: (**هذه مفاهيمنا**)، وهذا الكتاب احتوى على مقدّمة ذكر فيها المؤلف تعريف للعبادة حيث قال: «إنّها الذل والخضوع والاستكانة في اللغة»، وقد رتبها على ستة أبواب وهي كالآتي:

الباب الأوّل *(وقد تحدّث فيه عن تعريف الوسيلة)*، ورد كلام العلوي المالكي في التوسل في ص٤٨ و تحدّث عن حديث قبر فاطمة بنت أسد، وتوسل النبيﷺ بمن قبله، وردّ على مصنّف كتاب مفاهيم يجب أن تصحح إلى غير ذلك من الأمور التي تتعلق بالتوسل حيث أنكر جميع الأحاديث التي استدل بها العلوي المالكي.

وأمّا **الباب الثاني**: فقد تحدّث فيه عن الشرك في قوم نوح *(ص٨٠)*، و الشرك في قوم إبراهيم*(ص٨٢)*، و الشرك في العرب*(ص٨٥)*، ودخول الشرك لهذه الأُمّة عن طريق الباطنيين*(ص٨٥)*، ثم تحدّث في *(ص٩٢)* عن توحيد الربوبية والألوهيّة، والفرق بينهما، وإقرار المشركين بالأوّل دون الثاني، وذكر دلائل ذلك من القرآن و السنّة.

ثمّ تحدّث عن مسألة *(المجاز العقلي)*، وقام برد احتجاج العلوي المالكي به في تجويز الشرك الأكبر.

و أمّا الباب الثالث: فقد تحدّث عن معنى الشفاعة لغة، وما ورد في القرآن من الشفاعة المنفية والمثبتة*(ص١١١)*، وقال: إنّ الأنبياء ليس لهم حقّ على الله في أن يجيب كلّ ما دعوا، وذكر له دلائله*(ص١١٤)*، وتحدّث في *(ص١١٨)* عن شفاعة النبي محمّدﷺ وأنكرها كما هو الثاتب في مفاهيم الوهابية ورد على العلوي المالكي قوله بالشفاعة.

و أمّا الباب الربع: فقد تحدّث عن التكفير وذهب إلى تكفير ما سماهم بعباد القبور*(ص١٥٥)*.

أمّا الباب الخامس: فقد عقده للحديث عن التبرك وتحدّث عن المعنى اللغوي لـ(التبرك)، والآيات في ذلك*(ص١٧٣)*، وذهب إلى أنّ البركة لله، لا يجوز أن تطلب من غيره، وفي *(ص١٧٥)* قسّم البركة إلى قسمين وتحدّث عن التبرك بالنبي والصالحين وعدم جواز ذلك في *(١٧٧-١٧٩)*، ثم ختم هذا الباب في الحديث عن معنى الانتساب إلى السلف*(ص١٨٦)*.

و أمّا الباب السادس: فقد تحدّث فيه عن عقيدة الدكتور العلوي المالكي التي ذكرها في كتاب مفاهيم يجب أن تصحح حيث قال: إنّ الرسولﷺ لا تصيبه الأمراض، إلّا ما لايوجب التنقيص من خفيف المرض، ورد عليه*(ص١٩٣)*، ثم ختم كتابه بخاتمة *(ص٢٠٧)*. ونحن لما نظرنا إلى كثرة المطالب في هذا الكتاب وعدم إمكان

الرد عليها في مقالة واحدة عقدنا لكل باب من الأبواب المذكورة ردّاً على حده حسب الترتيب المذكور في المصنّف (هذه مفاهيمنا)، فيالها من مفاهيم وتباً لها، ولما يفتخرون به،و لهذا نحاول في هذه المقالة أن نسلط الضوء على الباب الأوّل وهو باب التوسل، فنقول وبالله المستعان والتوفيق:

بعد أن اعترض الشيخ صالح بن عبد العزيز صاحب كتاب **(هذه مفاهيمنا)** على تعريف الوسيلة قال: كلامه *(أي صاحب كتاب مفاهيم يجب أن تصحح)* حوى جملتين.

الأولى: من الحق.

والثانية: فيها إجمال به يتوصل إلى ما نهى الله عنه، ولم يجعله وسيلة.

فقوله: *(والمدار فيها.. الخ)* **!** مجمل يمكن تفسيره على أحد وجهين:

الأول: أن يدخل في ذلك ذوات الأنبياء والصالحين باعتبار أنّ لهم من المنزلة والزلفى عند الله ما يجل عن الوصف.

فإن كان هذا معنياً، فالله سبحانه وتعالى لم يجعل ذوات الأنبياء والصالحين أو جاههم أو حرمتهم وسيلة إليه ولا سببا للزلفى لديه.

الثاني: أن تكون الوسائل من الأعمال ونحوها مشروعة، لم تتبع فيها سبل المبتدعة، وإنّما اتبع فيها السنّة، وهذا حق[1].

وقال في تعريف الوسيلة هي: التقرب إلى الله بأنواع القرب والطاعات، وأعلاها إخلاص الدين له، والتقرب إليه بمحبّته ومحبّة رسوله ومحبّة دينه ومحبّة من شرع حبّه، بهذا يجمع ما قاله السلف، وقولهم من اختلاف التنوع[2].

وقال في موضع آخر: واتخاذ الوسائط من دون الله من أصول كفر الكفار كما

(١). *هذه مفاهيمنا*، ص٩.

(٢). *هذه مفاهيمنا*، ص١٠.

صرح به تعالى في قوله عنهم: «**مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللهِ زُلْفَى**»[1].

إلى غير ما ذكر في الباب الأوّل من كتابه المشؤم الذي ألّفه ردّاً على من صدح بالحق منهم، فراجع الكتاب لترى الأدلة الواهية والتخريجات الغريبة التي قام بها، ولكن نحاول في هذه المقالة الرد على ما كتبه الكاتب ونقد هذه المفاهيم الخاطئة:

أولاً: تعريف الوسيلة

لغة: التوسّل من وسلت إلى ربّي وسيلة: عملتُ عملاً أتقرّبُ به إليه، وتوسّلت إلى فلان بكتاب أو قرابة، أي تقربتُ به إليه[2].

وقال الجوهري في الصحاح: الوسيلة ما يتقرّب به إلى الغير والجمع: الوُسُل والوسائل[3].

اصطلاحاً: والمقصود منه في المقام، هو أن يقدِّم العبدُ إلى ربّه شيئاً، ليكون وسيلةً إلى الله تعالى لأن يتقبّل دعاءه ويجيبه إلى ما دعا، وينالَ مطلوبه، مثلاً إذا ذكر الله سبحانه بأسمائه الحسنى وصفاته العليا ومجّده وقدّسه وعظّمه، ثم دعا بما بدا له، فقد اتّخذ أسماءه وسيلة لاستجابة دعائه ونيل مطلوبه، ومثله سائر التوسّلات، والتوسّل بالأسباب في الحياة، أمر فطري للإنسان، فهو لم يزل يدق بابها ليصلَ إلى مسبباتها، وقال الإمام الصادق عليه السلام: **أبى الله أن تجري الأشياء إلاّ بأسباب فجعل لكل شيء سبباً**[4].[5]

إنّ الوسيلة إذا كانت وسيلة عادية للشيء وسبباً طبيعياً له، فلا يشترط فيها إلاّ وجود الصلة العادية بين الوسيلة والمتوسّل إليه، فمن يريد الشبع فعليه الأكل فلا

١. *سورة الزمر*، الآية٣.
٢. *ترتيب المعين*، مادة «وسل».
٣. *الصحاح*، ج٥، مادة «وسل».
٤. *الكافي*، ج١، ص١٨٣.
٥. التوسل، ص١٩.

يُريحه شربُ الماء، إذ لا صلة بين شرب الماء، وسدِّ الجوع، فالعقلاء في حياتهم الدنيوية ينتهجون ذلك المنهج بوازع فطري، أو بعامل تجريبي، نرى أنّ ذا القرنين عندما دُعي إلى دفع شرّ يأجوج ومأجوج الّذين كانوا يأتون من وراء الجبل ويفسدون ويقتلون ويغيرون، لبّى دعوتهم وتمسك بالسبب الطبيعي القويم الذي يدفع به شرّهم فخاطبهم بقوله: «**آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَاراً قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً * فَمَا اسْطَاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً**».[1]

ففي هذا الموقف العصيب توسّل ذو القرنين ـ ذلك الإنسان الإلهي ـ بسبب طبيعي إذ أنّه وقف على الصلة بين الوسيلة وما يهدف إليها، وهو سدّ الوديان بِقِطَعِ الحديد حتى إذا سوى بين الجبلين أمر الحدّادين أن ينفخوا في نار الحديد التي أُوقدت فيه حتى جعله ناراً، وعند ذلك قال: ائتوني نحاساً مذاباً أو صفراً مذاباً، حتى أصبَّه على السد بين الجبلين وينسد بذلك النقب ويصير جداراً مصمتاً، فكانت حجارته الحديد وطينه النحاس الذائب[2].

ثانياً: تعريف العبادة

لقد عرفت العبادة بتعريفين ذكرهما اهل اللغة وكلاهما ناقص وهما:

اولا: العبادة الخضوع والتذلل وهذا التعريف لا يعكس معنى العبادة بصورة دقيقة وذلك لان العبادة اذا كانت مرادفة في المعنى للخضوع والتذلل، فلا يمكن ان نعتبر أي انسان موحداً لله؛ لان البشر بفطرته يخضع لمن يتفوق عليه معنوياً أو مادياً، اضف الى ذلك ان القران الكريم يامر الانسان بان يتذلل لوالدية فيقول: «**وَاخْفِضْ لَهُمَا**

١. الكهف، آلايه٩٦ ـ ٩٧.
٢. التوسل، ص٢٠.

جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيراً»[1]. فاذا كان الخضوع والتذلل معناه عبادة من تذللت له، فهذا يستلزم الحكم بكفر من يبرّ والديه، كما انه يستلزم الحكم بتوحيد من يعقّ والديه[2].

ثانياً: نهاية الخضوع بين يدي من تُدرك عظمته وكماله، وهذا التعريف لا يختلف عن سابقه من حيث النقص والاشكال الوارد عليه:

اولاً: لان الله أمر الملائكة بالسجود لادم فيقول عزّ وجل: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»[3]. فاذا كان معنى العبادة هو ما ذكره فان ذلك يستلزم القول بكفر الملائكة الممتثلين لامر الله بالسجود، وايمان الشيطان المخالف لامر الله بعدم السجود.

ثانياً: ان اخوة النبي يوسف عليه السلام ووالديه سجدوا جميعاً ليوسف كما يحدثنا القران الكريم قال تعالى: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّداً وَقَالَ يَا أَبَتِ هَـذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً»[4]، فهل اعتبر احد من المسلمين ام المفسرين لهذه الآية سجود ابوي يوسف واخوته وفيهم من كان بني مشرك؟؟

ثالثاً: ان كل المسلمين اقتداءً برسول الله صلى الله عليه وآله يقبلون الحجر الاسود المستقر في زاوية الكعبة المشرفة ويتبركون به، ونفس هذا العمل كان يقوم به عبّاد الاصنام تجاه اصنامهم، مع العلم ان عملهم شرك بينما عمل المسلمين توحيد قطعاً[5].

اذا معنى العبادة ليس ما ذهب اليه صاحب الكتاب في مقدمته بل لها معنى اخر بعيد عن مفاهيمهم التي يفتخرون بها، وان كان ما ذكروه يعتبر من اركان العبادة.

١. الإسراء، آلايه٢٤.
٢. أُنظر: الوهابية في الميزان، ص١٨٠.
٣. البقرة، آلايه٣٤.
٤. يوسف، آلايه١٠٠.
٥. أُنظر: الوهابية في الميزان،ص١٨١.

اما المعنى الحقيقي للعبادة فهي تتكون من عنصرين:

١- الخضوع والتذلل

٢- الاعتقاد الخاص

وهذا الاعتقاد الخاص هو الذي يحسم الموقف ويفصل القضية فالخضوع اذا كان مقروناً بهذا الاعتقاد فهو عبادة وهذا الاعتقاد الخاص هو الذي يصبغ العمل بصيغة العبادة، وبدونه لا تتحقق العبادة حتى لو كانت بمظهرها.

وعلى هذا يكون التعريف الحقيقي للعبادة هو: الخضوع نحو الشي، باعتبار أنّه إله أو ربّ.

وبعبارة اخرى: هي نصب العبد نفسه في مقام المملوكية لربه و لذلك كانت العبادة منافية للاستكبار و غير منافية للاشتراك[١] وقد ورد في الحديث عن ابي بصير عن ابي عبدالله في قوله: *(واتخذوا من دون الله آلهة ليكونوا لهم عزا كلا سيكفرون بعبادتهم ويكونون عليهم ضدا)* يوم القيامة اي يكونون هؤلاء الذين اتخذوهم آلهة من دون الله عليهم ضدا ويوم القيامة ويتبرؤن منهم وعن عبادتهم إلى يوم القيامة ثم قال: ليست العبادة هي السجود ولا الركوع وانما هي طاعة الرجال، من اطاع مخلوقا في معصية الخالق فقد عبده.[٢]

ثالثاً: التوسل عند المسلمين

اعلم أن التوسل عند المسلمين من الأمور المسلمة لأنها وردت كنص في القران الكريم قال تعالى: «**وَابْتَغُواْ إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ**» إلا أنه وقع الخلاف في المصداق، فذهب جُل المسلمين إلى أن الوسيلة هي الأعمال الصالحة، والتي منها التقرب والتوسل إلى الله بالذوات الطاهرة للأنبياء والأولياء، وذهب بعض متعصبي السلفية إلى القول بان الوسيلة هي التوسل بالطاعات، والعمل الصالح فقط، وغير ذلك يُعد شرك بالله، كما

١. الميزان في تفسير القرآن،ج١، ص١٢.

٢. وسائل الشيعة، ج١٦، ص١٤٧.

ذهب إلى هذا القول صاحب الكتاب الذي نحن بصدد نقده والرد عليه، أما البعض الآخر من السلفية كصاحب كتاب مفاهيم يجب أن تصحح فقد ذهب إلى أن الخلاف شكلي، وليس بجوهري؛لأن التوسل بالذوات يرجع في الحقيقة إلى توسل الإنسان بعمله، وهو المتفق على جوازه[1].

ولتحقيق القول في المسألة نعرض آراء علماء المسلمين في التوسل لتعرف من خلال ذلك تفاهة مفاهيمهم وبُعدها عن الدين الحنيف.

رابعاً: آراء علماء الأمامية

إن المسلم به والمتفق عليه عند الإمامية هو جواز التوسل بالنبيﷺ والأئمة الأطهار من أهل بيتهعليهم السلام، بل بجميع الأولياء والصديقين والشهداء لما ورد عن أهل بيت العصمة من الأخبار الدالة على الجواز. قال رسول اللهﷺ: من أراد التوسل إلي، وأن يكون له عندي يد أشفع له بها يوم القيامة، فليصل أهل بيتي، ويدخل السرور عليهم[2].

وعن بعض أصحابنا، عن داود الرقي قال: إني كنت أسمع أبا عبد اللهعليه السلام أكثر ما يلح في الدعاء على الله بحق الخمسة، يعني رسول الله، وأمير المؤمنين، وفاطمة، والحسن، والحسينعليهم السلام.[3]

وعن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال: سألت النبيﷺ، عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه؟ قال: سأله بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين الا تبت علي، فتاب عليه[4].

وصفوة القول أن التوسل والخضوع والتواضع أمام العتبات المقدسة التي يضم

---

١. مفاهيم يجب أن تصحح، ص٤٤.

٢. الأمالي الشيخ الصدوق، ص٤٦٢. أمالي الطوسي،ص ٤٢٣ - ٩٤٧.

٣. وسائل الشيعة (طبع)،ج٧، ص٩٧ – ٩٨.

٤. المصدرالسابق، (طبع)، ج٧، ص٩٩.

ثراها نبياً أو معصوماً أو ولياً من الصالحين، هو في حقيقته توسل وخضوع وتواضع للخالق تبارك وتعالى، وليسوا هم إلا وسيلة كالصلاة والصوم وبقية العبادات والطاعات التي يتوسل بها إليه تعالى[1].

والحاصل أنه قد ثبت بالأخبار المستفيضة أنهم الوسائل بين الخلق وبين الحق في إفاضة جميع الرحمات والعلوم والكمالات على جميع الخلق، فكلما يكون التوسل بهم والاذعان بفضلهم أكثر كان فيضان الكمالات من الله أكثر[2].

خامساً: آراء علماء الجمهور

وقد بسط القول في التوسل جمع لا يستهان بعدتهم علماء الجمهور منهم:

١ – الحافظ ابن الجوزي المتوفى ٥٩٧ في كتاب *(الوفاء في فضائل المصطفى)* جعل فيه بابين في المقام: باب التوسل بالنبي. وباب الاستشفاء بقبره.

٢ – شمس الدين أبو عبد الله محمد بن النعمان المالكي المتوفى٦٧٣ في كتابه *(مصباح الظلام في المستغيثين بخير الأنام)* قال الخالدي في صلح الأخوان: هو كتاب نفيس نحو عشرين كراسا. وينقل عنه كثيرا السيد نور الدين السمهودي في"وفاء الوفاء" في الجزء الثاني في باب التوسل بالنبي الطاهر.

٣ – ابن داود المالكي الشاذلي. ذكر في كتابه*(البيان والاختصار)* شيئا كثيرا مما وقع للعلماء والصلحاء من الشدائد فالتجؤا إلى النبي صلى الله عليه وآله فحصل لهم الفرج.

٤ – تقي الدين السبكي المتوفى٧٥٦ في"شفاء السقام" ص١٢٠ – ١٣٣.

٥ – السيد نور الدين السمهودي المتوفى٩١١ في"وفاء الوفاء"ج٢ ص٤١٩ – ٤٣١.

٦ – الحافظ أبو العباس القسطلاني المتوفى٩٢٣ في"المواهب اللدنية ".

---

١. المزار،ص٣.

٢. بحار الأنوار،ج١، ص١٠٣.

٧ – أبو عبد الله الزرقاني المصري المالكي المتوفى١١٢٢، في شرح المواهب٨ ص ٣١٧ .

٨ – الخالدي البغدادي المتوفى١٢٩٩ في *(صلح الأخوان)* وهو أحسن ما ألف في الموضوع فقد جمع شوارده في سبعين صحيفة، وأفرد فيه رسالة ردا على كلمة السيد محمود الآلوسي في التوسل بالنبيﷺ طبعت في عشرين صحيفة بمطبعة "نخبة الأخبار " سنة ١٣٠٦ .

٩ – العدوي الحمزاوي المتوفى١٣٠٣ في" كنز المطالب" ص.١٩٨

١٠ – العزامي الشافعي القضاعي في *(فرقان القرآن)* المطبوع مع *(الأسماء والصفات)* للبيهقي في١٤٠ صحيفة وهو كتاب قيم أدى للكلام حقه.

وافتى الحطاب الرعيني وغيره بالجواز أيضاً حيث قال: والقسم أن يقول: أقسمت عليك بنبيك محمدﷺ أو أقسم عليك به كما في الحديث الذي ذكره، أما التوسل فالظاهر أنه جائز والله أعلم[١] .

وقال ابن عابدين الحنفي: وقال السبكي: يحسن التوسل بالنبي إلى ربه، ولم ينكره أحد من السلف ولا الخلف، إلا ابن تيمية فابتدع ما لم يقله عالم قبله[٢] .

وقد استدل الشوكاني على الجواز في نيل الأوطار قائلاً: وذلك لأن الله تعالى لما كان في نهاية الكمال، ونحن في نهاية النقصان، لم يكن لنا استعداد لقبول الفيض الإلهي، لتعلقنا بالعلائق البشرية، والعوائق البدنية، وتدنسنا بأدناس اللذات الحسية، والشهوات الجسمية.

وكونه تعالى في غاية التجرد ونهاية التقدس، فاحتجنا في قبول الفيض منه جل وعلا إلى واسطة له وجه تجرد، ونوع تعلق، فبوجه التجرد يستفيض من الحق، وبوجه

١. *مواهب الجليل*،ج٤،ص ٤٠٦.

٢. *حاشية رد المحتار*، ج٦، ص٧١٦.

التعلق يفيض علينا، وهذه الواسطة هم الأنبياء، وأعظمهم رتبة وأرفعهم منزلة نبينا ﷺ فذكر عقب ذكره جل جلاله تشريفا لشأنه مع الامتثال لأمر الله سبحانه[1].

وقد نص الحنابلة في مصنفاتهم الفقهية على استحباب التوسل برسول الله ﷺ ونقلوا ذلك عن الإمام أحمد أنه استحبه كما في كتاب الإنصاف فيما ترجح من الخلاف(٢/ ٤٥٦) وغيره، ونقل ابن كثير في البداية(١٤/ ٤٥) أن ابن تيمية أقر أخيرا في المجلس الذي عقده له العلماء بالتوسل، وأصر على إنكار الاستغاثة.

واعتمد الإمام الحافظ النووي استحباب التوسل والاستغاثة في مصنفاته كما في حاشية الإيضاح على المناسك له(صفحة٤٥٠) و(صفحة ٤٩٨) من طبعة أخرى وفي شرح المهذب المجموع(٨/ ٢٧٤) وفي الأذكار (صفحة٣٠٧) من طبعة دار الفكر في كتاب أذكار الحج و(صفحة١٨٤) من طبعة المكتبة العلمية، وهو مذهب الشافعية وغيرهم من أئمة الجمهور المجمع على جلالتهم وثقتهم عندهم، وإني أود أن أسرد بعض الأدلة من الأحاديث الصحيحة الثابتة عند علماء الجمهور وأئمة الحفاظ والمحدثين عندهم، والتي لم تضرها محاولة تلاعب المتلاعبين في الطعن في أسانيدها كما فعل صاحب كتاب هذه مفاهيمنا.

ولا يُعرف الحق كما هو معلوم بالجعجعة وكثرة الكلام ونفخ الكتب بتكثير عدد الصفحات وإنما يعرف الحق بالبراهين العلمية، والأدلة الواضحة الجلية، وإن كانت قليلة العبارات، فهي كثرة التعبيرات والإشارات.

سادساً: أدلة التوسل من كتب الجمهور.

(١) حديث الشفاعة المتواتر والمروي في الصحيحين وغيرهما من أن الناس يتوسلون بسيد الأنام عند اشتداد الأمر عليهم يوم القيامة ويستغيثون به فقد روى

[1]. *نيل الأوطار*، ج١، ص٨. وقد نقل المباركفوري كلام أخر للشوكاني فراجع *تحفة الأحوذي*، ج١٠، ص٢٦-٢٧.

البخاري عن سيد الانام محمد انه قال:" إذا كان يوم القيامة ماج الناس بعضهم في بعض فيأتون آدم فيقولون: اشفع لنا إلى ربك.

فيقول: لست لها ولكن عليكم بإبراهيم فإنه خليل الرحمن، فيأتون إبراهيم فيقول: لست لها ولكن عليكم بموسى فإنه كليم الله، فيأتون موسى فيقول: لست لها ولكن عليكم بعيسى فإنه روح الله وكلمته، فيأتون عيسى فيقول: لست لها ولكن عليكم بمحمدﷺ، فيأتوني فأقول: انا لها فاستأذن على ربي فيؤذن لي، ويلهمني محامد أحمده بها لا تحضرني الآن فأحمده بتلك المحامد واخر له ساجدا فيقال: يا محمد ارفع رأسك وقل يسمع لك وسل تعط واشفع تشفع. فأقول: يا رب أمتي أمتي.

فيقال: انطلق فأخرج منها من كان في قلبه مثقال شعيرة من ايمان.

فأنطلق فافعل ثمّ أعود فأحمده بتلك المحامد، ثمّ اخر له ساجدا. فيقال: يا محمد ارفع رأسك وقل يسمع لك وسل تعط واشفع تشفع.

فأقول: يا رب أمتي أمتي فيقال انطلق فأخرج منها من كان في قلبه مثقال ذرة أو خردلة من ايمان.

فأنطلق فأفعل ثم أعود فأحمده بتلك المحامد، ثمّ اخر له ساجدا، فيقال: يا محمد ارفع رأسك وقل يسمع لك وسل تعط واشفع تشفع.

فأقول يا رب أمتي أمتي. فيقول: انطلق فأخرج من كان في قلبه أدنى أدنى مثقال حبة من خردل من ايمان فأخرجه من النار، فانطلق فأفعل."[1] ، فلو كان التوسل والاستغاثة من الكفر والشرك لِمَ يشفع النبيﷺ للناس يؤمئذ، ولا يأذن الله له بالشفاعة للمشركين والكفار على زعم من يكفر عباد الله بالآلاف، ويحاول تهييج العامة والسذج على من أظهر كفر من قال بقدم العالم المجمع على كفر قائله ومعتقده، وأيضا لو كان التوسل شركا أو

[1]. صحيح البخاري، ج٨، ص٢٠١ – ٢٠٢، صحيح مسلم، ج١، ص١٢٦.

كفرا لبينه رسول الله ﷺ عندما أخبر أصحابه بحديث الشفاعة.

فلما لم يكن كفرا بنص الأحاديث المتواترة كان امرأ مندوبا إليه في الدنيا والآخرة لأن العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب.

ومن قال: إن التوسل والاستغاثة كفر في الدنيا ليس كفرا في الآخرة.

قلنا له: إن الكفر كفر سواء كان في الدنيا أو في الآخرة، قبل موته ﷺ وبعد موته لا فرق. وإن ادعيت الفرق فأت لنا بدليل شرعي مخصص مقبول معتبر.

(٢) حديث الصحابي الجليل عثمان بن حنيف رضي الله عنه قال: إن رجلا ضريرا أتى النبي ﷺ فقال ادع الله أن يعافيني فقال: إن شئت دعوت وإن شئت صبرت وهو خير قال فادعه. فأمره أن يتوضأ ويحسن الوضوء ويدعو بهذا الدعاء: اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربي في حاجتي لتقضى. اللهم شفعه في. قال سيدنا عثمان: فعاد وقد أبصر. رواه احمد بن حنبل[١] و الترمذي[٢] والنسائي[٣]، وابن خزيمة[٤] والحاكم[٥] وأقره الذهبي[٦] بالأسانيد الصحيحة.

(٣) حديث الإمام علي عليه السلام: أن النبي ﷺ لما دفن فاطمة بنت أسد عليها السلام أم الإمام علي عليه السلام قال: اللهم بحقي وحق الأنبياء من قبلي اغفر لأمي بعد أمي "رواه الطبراني والحاكم مختصرا وابن حبان وغيرهم، وفي إسناده روح بن صلاح قال الحاكم ثقة وضعفه بعضهم والحديث صحيح[٧].

١. *مسند احمد*، ج٤، ص١٣٨.
٢. *سنن الترمذي*، ج٥، ص٢٢٩.
٣. *السنن الكبرى*، ج٦، ص١٦٩.
٤. *صحيح ابن خزيمة*، ج٢، ص٢٢٦.
٥. *المستدرك*، ج١، ص٣١٣.
٦. *تاريخ الإسلام*، ج١، ص٣٦٥، وقد ذكره غيرهم أمثال: *الجامع الصغير*، ج١، ص٢٢٧، العهود المحمدية، ١١٢، كنز العمال، ج٢، ص١٨١.
٧. *إرغام المبتدع الغبي بجواز التوسل بالنبي (ص)* – الحافظ، ص٥.

(٤) وروى البخاري في صحيحه:"أن عمر استسقى عام الرمادة بالعباس عم النبيﷺ ومن قوله توسلا به: اللهم إنا كنا نتوسل إليك بنبيناﷺ وإنا نتوسل إليك بعم نبينا قال فيسقون[١].

قال الحافظ ابن الصديق المغربي: وفي الحديث إثبات التوسل بهﷺ وبيان جواز التوسل بغيره كالصالحين من آل البيتعليهم السلام ومن غيرهم[٢].

ثم يقول: وفي هذه الأدلة بيان لمن ألقى السمع وهو شهيد، هذا إذا كان قلبه نظيفا لا يحب رمى عباد الله بالشرك بمجرد مخالفتهم لمزاجه وأراد اقتفاء النبيﷺ.[٣]

(٥) ما ذكره الحافظ ابن حجر العسقلاني حيث قال: روى ابن أبي شيبة بإسناد صحيح عن أبي صالح السمان عن مالك الدار وكان خازن عمر قال: أصاب الناس قحط شديد في زمن عمر فجاء رجل إلى قبر النبيﷺ فقال: يا رسول الله استسق لأمتك فإنهم قد هلكوا، فأتي الرجل في المنام فقيل له: ائت عمر واقرئه السلام، وأخبره أنهم يسقون[٤].

قال الحافظ ابن الصديق المغربي: إسناده صحيح وقد ضعف هذا الأثر الصحيح الألباني بحجج أوهى من بيت العنكبوت في توسله *(ص١١٩ - ١٢١)* وزعم أن مالك الدار مجهول. ونقل ترجمته من كتاب الجرح والتعديل لابن أبي حاتم فقط ليوهم قراءه أنه لم يرو عنه إلا رجل واحد وهو أبو صالح السمان، وقد تقرر عند الألباني بما ينقله عن بعض العلماء من غير المتفق عليه، أن الرجل يبقى مجهولا حتى يروي عنه اثنان فأكثر. ثمّ قال لينصر هواه إن المنذري والهيثمي لم يعرفا مالك الدار فهو مجهول، ولا يصح السند لوجود مجهول فيه ثم

١. *صحيح البخاري*، ج٢، ص١٦.
٢. *المصدر السابق*.
٣. *المصدر السابق*، *ص٧*.
٤. *فتح الباري*، ج٢، ص٤٩٥. وصححه أيضا ابن كثير في البداية والنهاية، ج ٧، ص ٩٢ من طريق البيهقي.

تبجح قائلا: وهذا علم دقيق لا يعرفه إلا من مارس هذه الصناعة[1].

و هؤلاء القوم حرفوا السنة المحمدية، وابتدعوا في الدين أموراً توافق أهوائهم، وما يختلج في قلوبهم من أمراض وأحقاد، واليك هذا المثال: حديث سد الأبواب حيث أمر رسول اللهﷺ بسد الأبواب الشارعة في المسجد وترك باب عليعليه السلام، والحديث صحيح، وقد أخطأ ابن الجوزي بذكره في الموضوعات. ورد عليه الحافظ[2].

وابن تيمية لانحرافه عن عليعليه السلام كما هو معلوم. لم يكفه حكم ابن الجوزي. بوضعه فزاد من كيسه حكاية اتفاق المحدثين على وضعه، وأمثلة رده للأحاديث التي يردها لمخالفة رأيه كثيرة يعسر تتبعها.

وقد ذهب رئيس مذهبهم الشيخ الألباني وغيرهم من السلف الطالح المبتدع، فإذا رأوا حديثا أو أثرا لا يوافق هواهم فإنهم يسعون في تضعيفه بأسلوب فيه تدليس وغش، ليوهم قراءه أنهم مصيبون كما فعل صاحب كتاب هذه مفاهيمنا، مع أنه مخطئ بل خاطئ غاش.

فمن الأمور التي حاولوا التدليس بها وإنكارها التوسل بالنبيﷺ مع ما هو ثابت في كتب الجمهور فقد روى البيهقي في دلائل النبوة[3] من طريق يعقوب بن سفيان حدثنا أحمد بن شبيب بن سعيد[4] ثنا أبي عن روح بن القاسم[5] عن أبي جعفر الخطمي عن أبي أمامة بن سهل بن حنيف عن عمه عثمان بن حنيف أن رجلا كان يختلف إلى عثمان بن عفان، فذكر القصة بتمامها. ويعقوب بن سفيان هو الفسوي الحافظ الإمام

١. *إرغام المبتدع الغبي بجواز التوسل بالنبي*ﷺ، ص١٨.

٢. *القول المسدد*، ص٢٣.

٣. *أنظر: دلائل النبوة*، ج٦، ص ١٦٦ – ١٦٨.

٤. أحمد بن شبيب قال الذهبي في *الميزان*، ج١، ص ١٠٣ – ١٠٤؛ صدوق، ثم نقل عن الأزدي أنّه قال منكر الحديث، ثم رد عليه وقال: قلت: قد وثقه أبو حاتم وهو من رجال البخاري كما في الجمع، ج١، ص١٠ – ١٨.

٥. قال الحافظ في *التقريب* (١٩٧٠ طبعة محمد عوامة): ثقة حافظ من رجال صحيح البخاري، ج٢، ص١٢٥، وصحيح مسلم، ج١، ص١٥٦. *وسنن النسائي*، ج١، ص٩٧. *وسنن ابن ماجة*، ج١، ص١٥٦.

الثقة، بل هو فوق الثقة عندهم[1]، وهذا إسناد صحيح. فالقصة صحيحة جدا، وقد وافق على تصحيحها أيضا الحافظ المنذري[2] والحافظ الهيثمي[3].

ورغم ما قدمنا من أدلة على جواز التوسل عند الإمامية وعلماء الجمهور، ممن لم يركن إلى حقده على الدين كالسلفية والوهابية، نجد أمثال الألباني ومن تبعه كصاحب الكتاب الذي نحن بصدد نقده والرد عليه، ينهجون منهج شيخ الإسلام الأموي ابن تيمية، في تحريف الدين، وإدخال البدع فيه، والتدليس على العوام.

فها هو يقول في كتابه (**هذه مفاهيمنا**) والذي كتبه ردا على كتاب (**مفاهيم يجب ان تصحح**): ومسألة التوسل بالذوات، وكذا التوسل بأعمال من انقضى- سعيهم كيف ينقضي سعيهم فهل الموت عند الوهابية هو نعدام الانسان الم يقرأوا في القرآن الكريم قوله تعالى: «**وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاء عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**»[4]، وهي تدل على حياة الشهداء ايعقل ان يكون النبيﷺ اقل مرتبة من الشهيد؟ لم يقل الرسولﷺ «**قَالَ إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاَثٍ صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ وَعِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ وَوَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ**»[5]. **قَالَ أَبُو عِيسَى هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ**[6]، فهل هذه الرسالة الخالدة والاعمال الرائدة التي قام بها سيد الانام لا تعتبر عند الوهابية اخزاهم الله صدقة جارية؟ وهل السيدة الزهراءعليها السلام لا تعد ولداً صالحاً؟

ثمّ يقول: لا خلاف عند السلف من الصحابة والتابعين أنها *(اي مسألة التوسل)* ليست من الدين، ولا هي سائغة في الدعاء. وبرهان ذلك أنه لم ينقل عن واحد منهم

١. *تهذيب الكمال*، ج٣٢، ص٣٣٣و٣٣٤. *والكاشف في معرفة من له رواية في كتب الستة*، ج٢، ص٣٩٤.
٢. *الترغيب*، ج١، ص٤٧٦.
٣. *مجمع الزوائد*، ج٢، ص٢٧٩.
٤. *آل عمران*، آلايه١٦٩.
٥. *البحار*، ج٢، ص٢٢ *وصحيح ابن حبان*، ج١٣، ص٢٧، *والموطأ*، ج٢، ص٣٩٩.
٦. *سنن الترمذي*، باب الوقف، ج٥، ص٣٨٩.

بنقل صحيح مصدق أنه توسل بأحد الخلفاء الأربعة أو العشرة أو البدريين.

اقول: بعد ما تقدم من سيرة السلف الصالح من الصحابة وما سطرة العلماء في كتبهم من الجواز يكذبون ويقولون لا خلاف!!

وقال: والعمل على وفق ما فهموه هو المنجي كما فضل في"السلف والسلفية، من هذا الكتاب، ومن ابتغى نهجا جديدا فهو الخَلَفي، وليس له حظ منهم.

إذا تقرر هذا، فالتوسل بالذوات ونحو ذلك ممنوع لأوجه:

الأول: أنه بدعة لم تكن معروفة عند الصحابة والتابعين، وكل بدعة ضلالة، وليس على الله أكرم من الدعاء، وفي الحديث:[**الدعاء هو العبادة**] أخرجه أبو داود والترمذي وغيرهما بإسناد صحيح عن النعمان بن بشير.

فإذا كان عبادة بل هو العبادة فإحداث أمر في العبادة مردود باتفاق العلماء.

ويرد عليه: مما لا شك فيه ان لفظ الدعاء في اللغة العربية هو النداء وقد يستعمل في العبادة، الا انه لا يمكن ان نعتبر الدعاء والعبادة لفظين مترادفين في المعنى، فلا تقول: ان كل دعاء عبادة وذلك للامور التالية:

اولا: لقد استعمل القران المجيد لفظ الدعاء في مواضع عديدة ولا يمكن القول بان العبادة، ومن هذه المواضع قوله تعالى في سورة نوح:«**قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَنَهَاراً**»[1] فهل يصح ان يقال ان النبي نوح عليه السلام قصد من كلامه هذا انه عبد قومه ليلاً ونهاراً[2].

ثانياً: نعم قد ورد هذا الحديث في كتب الامامية ايضا وبسند صحيح عن علي بن إبراهيم، عن ابيه، عن حماد بن عيسى، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: ادع ولا تقل: قد فرغ من الامر، فإن الدعاء هو العبادة، إن الله عزوجل يقول:«**إِنَّ الَّذِينَ**

١. *نوح، آلايه ٥.*

٢. *أُنظر: الوهابية في الميزان*، ص٢٩٧.

يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»[1] وقال: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»[2].

ولكن الدعاء هنا بمعنى السؤال كما هو الظاهر خصوصاً مع أقترانه بأستجب لكم فهو دليل على أن المراد بالعبادة في الآية المذكورة الدعاء، عبره بها لأنه من أعظم أبوابها وهذا أولى مما قاله بعض المفسرين من أن المراد بالدعاء هنا العبادة وبالاستجابة الاثابة حيث قال: المعنى اعبدوني اثب لكم، إذ فيه حمل اللفظ على خلاف ظاهره في الموضعين[3].

ثم قال صاحب الكتاب: الثاني: أن قول القائل: أتوسل بأبي بكر وعمر... خطأ محض، جره إليه سقم فهمه، وكثافة ذهنه، واعتقاده أن كل شيء توسل به يكون وسيلة، وهذا غلط.

فمن قال أتوسل بأبي بكر مثلاً فقد جمع بين ذاتين لا وسيلة ولا طريق توصل وتجمع أحدهما بالآخر، فكأنما هذا القائل قد لفظ لفظاً لا معنى له، بمنزلة من سرد الأحرف الهجائية، إذ لا اتصال بين ذات المتوسَّل والمتوسَّل به حتى يجمع بينهما.

فلا بد من جامع يتوسل به، وهو حب الصحابة مثلا، وهو من عمل المتوسل، فإذا قال: أتوسل إليك رب بحبي لأبي بكر، أو بحبي لعمر، أو بحبي لصحابة نبيك كان هذا حسناً مشروعاً.

وكذا إن قال: أتوسل إليك بتوقيري وتعزيري وحبي واتباعي لنبيك نبي الرحمة كان هذا من الوسائل النافعة. فلازمٌ ذكر الإيمان أو العمل الصالح الذي يصل بين ذاتين لا يجمع بينهما إلا بجامع[4].

انظر إلى هذا المدلس بعد كل ما نقلنا من كلام الجمهور من علمائهم تجده ينكر

١. غافر، الآية ٦٠.
٢. الكافي، ج٢، ص٦٤١.
٣. شرح اصول الكافي (المازندراني)، ج١٠، ص١٦١.
٤. هذه مفاهيمنا، ص١٣-١٤.

ويقول بان هذه المسألة لم يقل بها احد، ولا عجب فالرجل سلك مسلك الألباني الذي يقول عنه الحافظ ابن الصديق المغربي: تميز في التدليس والخيانة في النقل، والتحريف في كلام العلماء، جرأته على مخالفة الإجماع، وعلى دعوى النسخ بدون دليل، وهذا يرجع إلى جهله بعلم الأصول، وقواعد الاستنباط، ويدعى أنه يحارب البدع مثل التوسل بالنبيﷺ، لكنه يرتكب أقبح البدع بتحريم ما أحل الله، وشتم مخالفيه بأقذر الشتائم خصوصا الإمامية والصوفية و الأشعرية، وحاله في هذا كحال ابن تيمية، تطاول على الناس فأكفر طائفة من العلماء، وبدع طائفة أخرى، ثم اعتنق هو بدعتين لا يوجد أقبح منهما:

إحداهما: قوله بقدم العالم، وهي بدعة كفرية والعياذ بالله تعالى.

والأخرى: انحرافه عن عليعليه السلام، ولذلك وسمه علماء عصره بالنفاق، لقول النبيﷺ لعلي" لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق" وهذه عقوبة من الله لابن تيمية الذي يسميه الألباني شيخ الإسلام، ولا أدري كيف يعطى هذا اللقب وهو يعتقد عقيدة تناقض الإسلام[1].

(٦) روي بالإسناد الصحيح عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه أن النبيﷺ قال: حياتي خير لكم تحدّثون ويحدث لكم، ووفاتي خير لكم تعرض علي أعمالكم، فما رأيت من خير حمدت الله عليه، وما رأيت من شر استغفرت الله لكم[2].

قال السقاف: وحديث *(حياتي خير لكم....)* رواه البزار في مسنده كما في كشف الأستار عن زوائد البزار *(١/٣٩٧)* بإسناد رجاله رجال الصحيح، كما قال الحافظ نور الدين الهيثمي في المجمع *(٩/٢٤)*،وقال الحافظ السيوطي في الخصائص الكبرى *(٢/٢٨١)*

١. إرغام المبتدع الغبي بجواز التوسل بالنبيﷺ،ص٢٢.

٢. مجمع الزوائد، الهيثمي،ج٩،ص٢٤. قال الحافظ الهيثمي في مجمع الزوائد(ج٩، ص٢٤) رجاله رجال الصحيح.

سنده صحيح، وقال الحافظان العراقيان، الزين وابنه ولي الدين، في طرح التثريب(٣/٢٩٧): إسناد جيد، وطرح التثريب من آخر مؤلفات الحافظ الزين العراقي.

وروى الحديث ابن سعد بإسناد حسن مرسل كما في فيض القدير(٣/٤٠١) و صنف في هذا الحديث مولانا محدث العصر سيدي عبد الله بن الصديق الغماري جزءا حديثيا خاصا سماه (*نهاية الآمال في صحة وشرح حديث عرض الأعمال*) قرظه له شقيقه الحافظ السيد أحمد بن الصديق الغماري الحسني. فمما قدمناه بان أن الذين صححوا الحديث من أهل الحديث:

(١) الحافظ النووي .

(٢) الحافظ ابن التين .

(٣) الحافظ القرطبي .

(٤) الحافظ القاضي عياض.

(٥) الحافظ ابن حجر العسقلاني كما نقل ذلك عمن تقدم ذكرهم في الجمع بينه وبين حديث الشفاعة كما في الفتح (١١/٣٨٥).

(٦) الحافظ زين الدين العراقي إمام زمانه .

(٧) الحافظ ولي الدين بن زين الدين العراقي أبو زرعة .

(٨) الإمام الحافظ السيوطي .

(٩) الحافظ الهيثمي كما في مجمع الزوائد .

(١٠) المحدث المناوي في فيض القدير .

(١١) الحافظ المحدث السيد أحمد الغماري.

(١٢) المحقق سيدي عبد الله بن الصديق .

وهؤلاء الأئمة النقاد بلا شك، ولا ريب مقدم تصحيحهم عند كل عاقل كما نظن على تضعيف الألباني له في سلسلته الضعيفة (٢/٤٠٤). ولا أشك أن الألباني ضعف

الحديث لا لضعف سنده، وإنما لمخالفته لمشربه فقط[1].

وفي هذا الحديث دليل على التوسل بهﷺ بعد رحيله إلى جوار ربّه و إلا ما معنى قولهﷺ: *(ووفاتي خير لكم تعرض علي أعمالكم)* فهذه المنزلة الرفيعة التي خصه الله جل ثناؤه بها خاتم رسلهﷺ لهي خير دليل على أن التوسل بهﷺ جائز بل وبكل من كان له منزلة عند الله سبحانه.

ولكن هذا الكاتب يأبى إلا الإنكار والتدليس فيقول: عودٌ إلى استدلاله[2] الفاسد بقول المكروب بعد موت النبي:[يا محمد إني أتوجه بك إلى ربي] وأي دليل في هذا بعد معرفة بطلان الحديث ونكارته؟! أفيحتج بالمنكرات والأباطيل؟! إنه لعجب عجيب وأمر غريب واستدلال مريب، فنتنزل معهم في المناظرة بالكلام على معنى هذا اللفظ فأقول:

أولاً: أيكون قولك وقول المسلمين في "التشهد": *(السلام عليك أيها النبي...)* نداء للنبي بعد مماته؟ أينادي المسلمون النبي في كل صلاة، أم أن لفظ النداء هنا لاستحضار منزلة الرسول؛ ليكون أمكن في القلب لما يجب في حقه من تعزيره وتوقيره ونصرته؟ فما استدل واحد من العلماء المهتدين بالتشهد على دعوى جواز مناداة النبي بعد موته، وهذا إجماع لا خلاف فيه.

وهذا الأثر- مع نكارته الشديدة- من هذا الباب إنما يكون لاستحضار ما قلنا في لفظ المصلي في التشهد، وهو التفات، والالتفات له مقتضيات معلومة في فنون المعاني والبيان، وأقول هذا تنزلا في المجادلة، وإلا فما ينبغي ابتداءً، والمناسب هنا ما ذكرنا آنفاً.

ثانياً: غاية ما في هذا الأثر المنكر الضعيف أنه توجه بالنبي (في الدعاء، فأين هذا من دعاء الميت؟! فإن التوجه بالمخلوقات سؤال به لا سؤال منه، وكل أحد يفرق بين

---

١. *الإغاثة*، ص١٢- ١٣.

٢. *أي صاحب كتاب مفاهيم يجب أن تصحح.*

سؤال الشخص وبين السؤال به، فإنه في السؤال به قد أخلص الدعاء لله، ولكن توجه إلى الله بذاته، وأما في سؤاله نفسه ما لا يقدر عليه إلا الله، فيكون قد جعله شريك الله في عبادة الدعاء، فليس في حديث الأعمى وحديث ابن حنيف هذا إلا إخلاص الدعاء لله كما هو صريح فيه، إلا قوله يا محمد إني أتوجه بك، وهذا ليس فيه المخاطبة للميت فيما لا يقدر عليه، إنما فيه مخاطبته مستحضراً له في ذهنه كما يقول المصلي: السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته كما أوضحته في الوجه الأول.

ثالثاً: أيكون هذا الدعاء الذي تفرج به الكروب، وتزول به الشدائد المهلكات، وتحصل به المنجيات خفياً على الأمة، فلم يستعملوه حين أصابتهم الشدة والضيق؟! قحط المسلمون في زمن عمر فتوجهوا بالعباس أي- بدعائه- والرسول (ميت عندهم، وأصاب المسلمين فتن في زمن عثمان وعلي، وبعده محن وأمور لا يعلم شدتها إلا الله فلِمَ لَمْ يستعملوه؟! أين زعمكم يا أرباب الحجاج! وأصحاب الفهوم؟![1]

وللرد على هذا المدعي والمنكر لهذه السنة التي اتفق عليها الصحابة الاجلاء والتابعين لهم بإحسان وسار عليها السلف ثم الخلف نقول:

اولا: من قال ان السلام على النبيﷺ في الصلاة او في غيرها هو استحضار لمنزلة النبيﷺ فقط، بل السلام عليه يحمل في طياته استحضار لكل مقامات النبيﷺ ومن هذه المقامات مقام الشهادة الذي كرر في القران الكريم اكثر من ثلاث مرات والشهادة كما هو متفق عليه لا تصح الا من الحاضر الذي يرى الفعل والفاعل قال تعالى مخاطبا للنبيﷺ: «**فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَـؤُلاء شَهِيداً**»[2].

والعجيب ان هؤلاء ينكرون الحياة البرزخية للنبي الاكرمﷺ، ويعتقدون ان وفاته

١. هذه مفاهيمنا،ص٣٤-٣٥.

٢. النساء، آلايه٤١.

هي في حدّ موت الكفّار، مع ان القران ذكر أنَّ للشهداء حياة خالدة، فهل مقام نبي الاسلام اقل من مقام الشهداء؟ مع كل هذا السلام الذي نرسله له في الصلاة، فاذا لم ندرك أن التوسل بعد وفاته هو توسل بالخالدين فكل هذا السلام لا معنى له والملتجى الى الله من هذا التعصب الاعمى والصم الذي يؤدي بالانسان الى المجهول[1].

ثانياً: مَنْ قال أنَّ التوسل هو السؤال من الميت حتى يكون شرك، انما التوسل هو أن يقدِّم العبدُ إلى ربّه شيئاً، ليكون وسيلةً إلى الله تعالى لأن يتقبّل دعاءه ويجيبه إلى ما دعا، وينالَ مطلوبه، وهذا الشيء كلما كان محبوب من الله وذو مقام رفيع كان وسيلة افضل ولا يوجد من هو ارفع مقام من النبيﷺ واهل بيته الاطهارعليهم السلام.

ولكن الاشتباة الذي وقع فيه الوهابيون هو تصورهم أنّ مفهوم التوسل بأولياء الله هو أنهم يكشفون الضر ويحلّون المشاكل، وتصوروا أنَّ قضاءهم للحاجات ودفعهم للكربات يتحقق منهم على نحو الاستقلال، مع أنّ ما نقصده من التوسل ليس هذا المعنى[2].

ثالثاً: ومَنْ قال أنَّ المسلمين لم يتوسلوا بالنبيﷺ عندما تصيبهم مصيبة والقران يشهد على ان الذي يأتي للنبي مذبنا يغفر له واي مصيبة اشد من الذنوب قال تعالى:«**وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّاباً رَّحِيماً**»[3].

وبعد كل ما ذكر من الادلة الساطعة من كتب الامامية والجمهور على سيرة الصحابة والتابعين وتوسلهم بالنبيﷺ نجد هؤلاء القوم يحرفون الكلم عن مواضعه حسبما يوافق مفاهيمهم ثمَّ يقولون هذه مفاهيمنا غير مكترثين بتغيير السنة واظهار

١. *أُنظر: الشيعة شبهات وردود، ص١٩٤.*
٢. *أُنظر: المصدر السابق، ص١٨٤.*
٣. النساء، آلايه٦٤.

البدعة واتفاق الخيرة من المسلمين وهاهم علماء الجمهور ينقولون رواية التوسل عندما يفسرون الاية[1]: «**وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّاباً رَّحِيماً**»[2] واليك ما نقله ابن حجر المالكي في الصواعق عن الامام الشافعي وهو من كبار علماء الجمهور، انه كان يتوسل باهل البيت عليهم السلام وينقل عنه الشعر المعروف:

آل النبي ذريعتي وهم إليه وسيلتي
أرجو بهم أعطى غداً بيدي اليمين صحيفتي

فاي مفاهيم هذه التي يتحدّثون عنها ويفتخرون بها؟ واي عقول تستوعب ما يفسرون؟ الى الله المشتكى وعليه المعول وهو حسبي ونعم الوكيل.

١. *الشرح الكبير*، ج٣، ص٤٩٤؛ *وتفسير ابن كثير*، ج١، ص٥٣٢؛ *وتفسير الثعلبي*، ج٣، ص٣٣٩؛ *والدر المنثور*، ج١، ص٢٣٨؛ *دفع الشبه عن الرسول*، ص١٤٠–١٤١؛ *وسبل الهدى والرشاد*، ج١٢، ص٣٨٠؛ *وتفسير البحر المحيط*، ج٣، ص٢٩٦.
٢. *النساء*، *الآية* ٦٤.

فهرس المصادر والمنابع

١. ***إرغام المبتدع الغبي بجواز التوسل بالنبي*** الحافظ ابن الصديق المغربي تحقيق حسن بن علي السقاف الطبعة الثانية١٩٩٢م دار الامام النووي عمان الاردن.

٢. ***الإغاثة بأدلة الاستغاثة*** حسن بن علي السقاف الطبعة الاولى دار الامام النووي عمان الاردن.

٣. ***أمالي محمد بن الحسن الطوسي*** تحقيق فسم الدراسات الاسلامية في مؤسسة البعثة الطبعة الاولى دار الثقافة قم.

٤. ***الأمالي*** محمد بن علي بن الحسين بن بابوية الصدوق الطبعة الاولى مؤسسة البعثة قم المقدسة.

٥. ***بحار الأنوار*** محمد باقر بن محمد تقي المجلسي الطبعة الثانية مؤسسة الوفاء بيروت .

٦. ***البداية والنهاية*** الحافظ أبو الفداء إسماعيل بن كثير الدمشقي الوفاة ٧٧٤هـ ج٩ الطبعة الاولى دار إحياء التراث العربي بيروت.

٧. ***تاريخ الاسلام*** شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي تحقيق عمر عبد السلام تدمري الطبعة الاولى دار الكتاب العربي.

٨. ***تحفة الأحوذي بشرح جامع الترمذي*** محمد بن عبد الرحمن بن عبد الرحيم المباركفوري المكتبة السلفية بالمدينة المنورة طبع القاهرة، ست مجلدات من القطع الكبير الترغيب.

٩. ***تفسير ابن كثير*** إسماعيل بن كثير القرشي الطبعة الثانية دار المعرفة بيروت.

١٠. ***تفسير البحر المحيط*** أبي حيان الأندلسي الطبعة الاولى دار الفكر١٤٠٣هـ.

١١. ***تفسير الثعالبي***(الجواهر الحسان في تفسير الميزان) عبد الرحمن بن محمد الثعالبي المالكي الطبعة الاولى دار إحياء التراث العربي بيروت. تحقيق علي محمد معوض و الدكتور عبد الفتاح أبو سنة.

١٢. ***تقريب التهذيب*** ابن حجر العسقلاني طبعة محمد عوَّامة دار الرشيد بحلب الطبعة الأولى ١٤٠٦هـ.

١٣. ***تهذيب الكمال*** يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج المزي تحقيق الدكتور بشار عوده معروف الطبعة الاولى مؤسسة الرسالة بيروت.

١٤. ***التوسل*** العلامة جعفر السبحاني الطبعة الاولى مركز الابحاث العقائدية قم.

١٥. *الجامع الصغير* جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي الطبعة الاولى دار الفكر بيروت .
١٦. *حاشية رد المحتار* محمد أمين بن عمر ابن عابدين الطبعة الاولى دار الفكر.
١٧. *الدر المنثور* جلال الدين السيوطي الطبعة الاولى دار المعرفة بيروت.
١٨. *دفع الشبه عن الرسول* الامام الكبير أبو بكر بن محمد الحصني الدمشقي الطبعة الثانية١٤١٨هـ دار احياء التراث العربي القاهرة.
١٩. *دلائل النبوة* اسماعيل بن محمد الاصبهاني الملقب بـ(قوام السنة) الطبعة الاولى دار العاصمة للطباعة والنشر.
٢٠. *سبل الهدى والرشاد* محمد بن يوسف الصالحي الشامي الطبعة الاولى دار الكتب العلمية بيروت.
٢١. *سنن الترمذي(الجامع الصحيح)* محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذي السلمي تحقيق أحمد محمد شاكر وآخرون دار إحياء التراث العربي بيروت.
٢٢. *السنن الكبرى* احمد بن الحسين البهيقي الطبعة الاولى دار الفكر بيروت .
٢٣. *شرح اصول الكافي* المولى محمد صالح المازندراني تحقيق ابو الحسن الشعراني الطبعة الاولى دار احياء التراث العربي.
٢٤. *الشرح الكبير* عبد الرحمن بن قدامةٌ الطبعة الثانية دار الكتاب العربي بيروت.
٢٥. *الشيعة شبهات وردود* (الشيخ مكام الشيرازي):١٩٤.
٢٦. *الصحاح* إسماعيل بن حماد الجوهري الطبعة الرابعة دار الملايين بيروت تحقيق احمد عبد الغفور عطار.
٢٧. *صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان* محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي تحقيق شعيب الارنؤوط الطبعة الثانية ١٤١٤هـ مؤسسة الرسالة بيروت.
٢٨. *صحيح ابن خزيمة* محمد بن إسحاق بن خزيمة أبو بكر السلمي النيسابوري تحقيق الدكتور محمد مصطفى الأعظمي المكتب الإسلامي- بيروت،١٣٩٠هـ- ١٩٧٠م.
٢٩. *صحيح البخاري* محمد بن إسماعيل البخاري الطبعة الخامسة دار الفكر دمشق.
٣٠. *صحيح مسلم* مسلم بن الحجاج النيسابوري الطبعة الاولى دار الفكرٌ بيروت.

٣١. ***لواقح الانوار القدسية في بيان العهود المحمدية*** سيدي عبد والوهاب الشعراني الطبعة الثانية شركة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر.
٣٢. ***فتح الباري***، احمد بن علي بن حجر العسقلاني الطبعة الثانية مطبعة دار المعرفة للطباعة والنشر.
٣٣. ***القول المسدد في الذب عن المسند للإمام أحمد*** أحمد بن علي العسقلاني أبو الفضل تحقيق مكتبة ابن تيمية الطبعة الأولى،١٤٠١مكتبة ابن تيمية- القاهرة.
٣٤. ***الكاشف في معرفة من له رواية في كتب الستة*** حمد بن أحمد أبو عبدالله الذهبي الدمشقي دار القبلة للثقافة الاسلامية مؤسسة علوم القرآن جدة حقوق الطبع محفوظة الطبعة الاولى ١٤١٣ –١٩٩٢.
٣٥. ***الكافي*** محمد بن يعقوب الكليني الطبعة الثالثة دار الكتب الإسلامية قم المقدسة.
٣٦. ***كنز العمال*** علي بن حسام المتقي الهندي الطبعة الاولى مؤسسة الرسالة بيروت.
٣٧. ***مجمع الزوائد*** علي بن أبي بكر الهيثمي الطبعة الاولى دار الكتب العلمية بيروت.
٣٨. ***المزار الشهيد الأول*** محمد بن مكي العاملي. الطبعة الاولى١٤١٠هـ تحقيق ونشر مدرسة الامام المهدي عليه السلام قم المقدسة
٣٩. ***المستدرك على الصحيحين*** محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري الطبعة الاولى دار الكتب العلمية بيروت.
٤٠. ***مسند احمد*** الإمام احمد بن حنبل الطبعة الثالثة دار صادر بيروت.
٤١. ***مفاهيم يجب أن تصحح*** الدكتور محمد علوي المالكي الحسني الطبعة الاولى دار جوامع الكلم للطباعة والنشر والتوزيع بالقاهرة.
٤٢. ***مواهب الجليل*** محمد بن محمد الحطاب الرعيني الطبعة الاولى دار الكتب العلمية بيروت. تحقيق الشيخ زكريا عميرات.
٤٣. ***الموطأ الإمام مالك بن انس*** الطبعة الاولى دار إحياء التراث العربي بيروت.
٤٤. ***ميزان الاعتدال*** محمد بن احمد الذهبي تحقيق: علي محمد البجاوي دار المعرفة للطباعة والنشر بيروت لبنان.
٤٥. ***الميزان في تفسير القران*** العلامة محمد حسين الطباطبائي الطبعة الثانية اسماعيليان قم.

٤٦. ***منتق الإخبار مع نيل الأوطار*** محمد بن علي الشوكاني دار الكتب العلمية بيروت.

٤٧. ***هذه مفاهيمنا*** صالح بن عبد العزيز بن ال الشيخ الطبعة الاولى ١٤٢٩هـ -٢٠٠٨ مكتبة الهدي المحمدي

٤٨. ***وسائل الشيعة*** محمد بن الحسن الحر العاملي الطبعة الاولى مؤسسة ال البيت عليهم السلام قم تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.

٤٩. ***الوهابية في الميزان*** العلامة جعفر السبحاني الطبعة الثالثة مؤسسة الامام الصادق عليه السلام أقم المقدسة.

گزارش:

* **کتاب‌شناسی وهابیت** (محمدعلی موحدی‌پور)
* **بازشناسی عرصه‌های نبرد نرم** (سید سلمان هاشمی)

بررسیِ کتاب
«تاریخ نجد» نوشته حسین‌بن غنام

محمدعلی موحدی‌پور
(دانش‌آموخته حوزه و کارشناسی تاریخ اسلام)

روضة الافکار و الافهام لمرتاد حال الامام و تعداد غزوات ذوی الاسلام مشهور به *تاریخ نجد* اثر حسین‌بن ابی بکربن غنام است که در مبرز از نواحی احساء متولد شد. او از قبیلهٔ بنی‌تمیم با اصالت نجدی بود، اما در احساء زندگی کرده است.[۱] دوران کودکی و نوجوانی را در احساء گذراند و مقدمات علوم را نزد علمای آل عبدالقادر و علمای آل مبارک و دیگران فرا گرفت. با توجه به این‌که مذهب غالب در احساء مالکی بود، فراگیریِ کتاب‌ها و مبانی مذهب مالکی را شروع کرد[۲] و تا آن‌جا پیش رفت که از مفتیان احساء شد.[۳] ادبیات عرب را به خوبی آموخته و برآن مسلط شده بود و قصاید زیبایی از او باقی مانده است.[۴] ابن بشر در تاریخ وفاتش از او با عنوان الشیخ العلامه و البحر الفهامه یادکرده و می‌گوید: ابن غنام در دانش‌های گوناگون و در نظم و نثر توانا بود.[۵] اثر دیگر ابن غنام کتاب *العقد الثمین فی شرح احادیث اصول‌الدین* است که آن را به امیر عبدالعزیزبن محمد بن سعود

۱. *علماء نجد*، ج۲، ص۵۶.
۲. *معجم المولفین*، ج۳، ص۳۱۷.
۳. *تاریخ ابن لعبون*، ص۲۳۵؛ *تاریخ الفاخوری*، ص۱۷۲.
۴. *علماء نجد*، ج۲، ص۵۶.
۵. *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۱۱.

اهدا کرده و نسخه‌ای از آن در *المکتبة السعودیة* ریاض موجود است. او از کتاب دیگرش به نام *رفع الملام عن الائمة الاعلام* یاد کرده که اثری از آن برجای نیست.

ابن غنام و محمد بن عبدالوهاب

ابن غنام از مدافعان جدی محمد بن عبدالوهاب به شمار می‌آید. برخی دلیل اهمیت کتاب وی را در تاریخ وهابیت هم‌عصر بودنِ مؤلف با محمد بن عبدالوهاب، شاگردی‌اش نزد او و شاهد بودنِ مؤلف در چگونگیِ گسترش وهابیت برشمرده‌اند.[1] از سوی دیگر، طبق گزارش مؤلف در ابتدای کتاب، به دستور محمد بن عبدالوهاب و با مشورت او این کتاب را نگاشته و هدف و انگیزه‌اش، انتشار مذهب وهابیت در سراسر جهان بوده است.[2] از طرفی، برخی به شاگردیِ او نزد محمد بن عبدالوهاب خدشه وارد کرده و قائل‌اند که او پس از تصرف احساء به درعیه آمده است. بنابراین، آگاهی از زمان دقیق سفر حسین بن غنام به درعیه، مرکز وهابیت، در شناخت افکار او اهمیت دارد.

قرینه‌هایِ بسیاری بر حضور حسین بن غنام در این دوره با محمد بن عبدالوهاب وجود دارد که ناگزیریم بدان اشاره کنیم. عبدالله العثیمین از مورخان برجستهٔ جزیرهٔ العرب می‌گوید: حسین بن غنام کتاب خویش را *روضة الافکار و الافهام لمرتاد حال الامام و غزوات ذوی الاسلام* نامیده و فقط به بیان زندگیِ محمد بن عبدالوهاب پرداخته است و در بعضی از نقاط کتاب خویش، از او با تعبیر امام یاد کرده است. ابن غنام در مقدمهٔ کتابش اشاره می‌کند که این کتاب را به دستور امام نوشته است. با وجود قرینه‌های ذیل، کلمهٔ امام را بر محمدبن عبدالوهاب حمل می‌کنند و از این جمله، بر شاگردیِ او نزد محمد بن عبدالوهاب استفاده می‌کنند و ورود او به درعیه را در زمان حیات محمدبن عبدالوهاب می‌دانند.[3] از

۱. *محمد بن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه*، ص۲۱۹.

۲. «أردت أن أصنف فيما اشرق ضياؤه وانتشر، وشاع في غالب الأقطار واشتهر من الغزوات التي هي في محيا الدهر كالغرر، والفتوحات الإسلامية التي مبدؤها العقد السادس من القرن الثاني عشر... والإمام ايده الله تعالى يعزم علي في ذلك ويشير فشرعت فيه حتى أتقنته تصحيحاً وتحريراً وتلقنت تلك المغازي ممن حوى في الصدق رياسة وتصديراً» *تاریخ نجد*، ص۸

۳. فإنه وصفه عند حديثه عن لجوء سعدون بن عريعر إلى الدرعية سنة ۱۲۰۰ق بالإمام، *تاریخ نجد*، ص۱۶۲؛ وعندما رثاه سنة ۱۲۰۶ق قال عنه: الشيخ الامام محمد بن عبد الوهاب، همان، ص۱۸۰

سویی، شیخ عبدالله کردی در ۱۲۰۹ق، ابیاتی را از بحرین برای حسین بن غنام می‌فرستد که در آن زمان، او به عنوان امیرالحاج شهر درعیه در حال سفر به مکه بوده است. اگر او در سال ۱۲۰۸ق به درعیه آمده، چگونه می‌تواند منصب امیرالحاج را داشته باشد؛ در حالی که خود یک منصب مهم است. پس، احتمالاً سال‌ها پیش به درعیه آمده و پس از کسب شهرت، امیرالحاج شده است.[۱] هم‌چنین، برخی حمد بن ناصر بن معمر را یکی از شاگردان وی معرفی کرده‌اند. و از آن‌جایی که حمد بن ناصر از ملازمان محمد بن عبدالوهاب بوده و یکی از بزرگان وهابیت به حساب می‌آید، احتمالاً حضور ابن غنام در درعیه باید به سال‌های خیلی پیش برگردد. از سویی دیگر، با اندک تأملی در *تاریخ نجد* در می‌یابیم که حسین بن غنام فردی متعصب و افراطی در مورد وهابیت است و هدفش از نگارش این کتاب، انتشار آن به اقصی نقاط عالم اسلام است. بدین سبب، کمی بعید به نظر می‌رسد که پس از تصرف احساء، به درعیه آمده باشد و در اولین فرصت ممکن، به شهر درعیه، مرکز وهابیت، نرفته باشد.

از سوی دیگر، قرینه‌هایی بر حضور نداشتنِ حسین‌بن غنام در این دوره هم وجود دارد. عبدالله العثیمین می‌گوید: با تأملی در کتاب *تاریخ نجد* در می‌یابیم که غالباً امام بر عبد العزیز بن سعود اطلاق شده و فقط چند بار به محمد بن عبدالوهاب نسبت داده شده است. از طرفی، ابن غنام در بیشتر موارد از محمد بن عبدالوهاب به لفظ شیخ تعبیر کرده است و هم‌چنین، تعبیر «ایده الله تعالی» در «**والإمام أيَّده الله تعالى يعزم عليَّ في ذلك و يشير**» حاکی از جمله‌ای دعایی در حق حاکم سیاسی است؛ یعنی فرمان نوشتن این کتاب از ناحیهٔ محمدبن عبدالوهاب نبوده، بلکه از طرف عبدالعزیز بن سعود بوده که در موارد مختلف از او با لفظ امام یاد می‌کند، اگرچه در بسیاری از موارد، فقط به لفظ عبدالعزیز بسنده کرده است.[۲]

از سوی دیگر، شاگردیِ محمدبن عبدالوهاب افتخاری بزرگ برای بزرگان وهابیت

۱. البته، ابن غنام به فردی عالم و ادیب معروف بوده و احتمالاً جایگاه ویژهٔ او به این موارد نیازی ندارد. هم‌چنین، اگر سال فتح احساء را ۱۲۰۷ق بدانیم، دو سال زمانی کافی برای کسب شهرت و اعتماد است.

۲. العثیمین موارد متعددی را برای اطلاق امام بر عبدالعزیز بیان کرده است، ولی به دلیل در دسترس نبودن منبع قدیمی و تغییر متن نسخهٔ موجود به قلم دکتور اسد امکان تطبیق وجود نداشت. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: *ابن غنّام مؤرخاً لنجد في عهد الدولة السعودية الأولى۲* ، عبدالله الصالح العثیمین، روزنامه جزیره السعودیه، ش۲، ۱۲ جمادی الاولی۱۴۲۳ق.

شمرده می‌شود و کسی از نقل آن صرف‌نظر نمی‌کند. با وجود این‌که حسین بن غنام اولین تاریخ‌نگار وهابی به حساب می‌آید، تعداد کمی به شاگردیِ او نزد محمد بن عبدالوهاب اشاره کرده‌اند، که این خود حاکی از تردید آنان در مورد این موضوع است.[1]

تاریخ نجد در یک نگاه

روضة الافکار و الافهام لُمرتاد حال الامام و تعداد غزوات ذوي الاسلام چهار بخش دارد:

بخش اول به تشریح احوال مسلمانان و سرنوشت اسلام در عربستان و دیگر کشورهای اسلامی، نظیر مصر، یمن، شام و عراق پرداخته و از بعضی از عقاید و آداب و رسوم مسلمانان، چون زیارت قبور و اعتقاد به نذور و طلب شفاعت از اولیاءالله، که به ظنّ مؤلف بدعت در اسلام است، به شدت انتقاد کرده و با استناد به احادیث و روایاتی از پیامبر اسلامﷺ در زمینهٔ ردّ این اعتقادها، آنان را به شرک و کفر متهم می‌سازد. او در این بخش، زمینه را برای توجیه افکار وهابیت آماده ساخته تا در فصول بعدی بدان بپردازد .

بخش دوم شامل شرح جزئیات زندگی شیخ محمدبن عبدالوهاب و چگونگیِ به شهرت رسیدنِ او و تأثیر افکار و عقایدش بر مردم و شیوخ معاصرش است.

بخش سوم با عنوان غزوات، شامل قدیمی‌ترین وقایع جنبش وهابیت است. او شرح وقایع را با حوادث ۱۱۵۹ق آغاز می‌کند؛ یعنی یک سال پس از آن‌که محمد بن عبدالوهاب مجبور به ترک عُیینه در نجد شد و درپی یافتن پناهگاهی به درعیه وارد شد. ابن غنام با آن‌که تا ۱۲۲۵ق در قید حیات بوده اما فقط به شرح وقایع تا سال۱۲۱۲ق به شرح وقایع پرداخته است.

بخش چهارم که مفصل‌ترین بخش کتاب است به آرا و نظریات شیخ محمد بن عبدالوهاب و نامه‌ها و پیام‌های او اختصاص دارد و به شرح جزئیات فرقهٔ وهابیت پرداخته است.

تاریخ ابن غنام به دلیل ثبت دقیق مراحل پیش‌رفت و توسعهٔ وهابیت و نقل وقایعی که

۱. برخی از منابعی که به شاگردی حسین بن غنام اشاره نکرده‌اند: *مشاهیر علماء نجد و غیرهم*، ص۳۲؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۶۸،۱۶۷؛ *عنوان المجد*، ج۱، ص۱۹۲،۱۹۱، الشیخ محمد بن عبدالوهاب، *عقیدته السلفیة ودعوته الإصلاحیة وثناء العلماء علیه*، ص۲۲.

خود او شاهد آن‌ها بوده، بسیار اهمیت دارد و بدین لحاظ، بیشتر نویسندگانی که در مورد تاریخ معاصر جزیرةالعرب تحقیق کرده‌اند، از آثار او استفاده و به آن‌ها استناد کرده‌اند .[1]

تاریخ نجد چند نوبت به چاپ رسیده است. چاپ اول در بومبای هند در سال ۱۳۳۲ق با بودجهٔ ملک عبدالعزیز صورت گرفت. چاپ دوم در مصر در سال ۱۳۶۸ق در انتشارات باب الحلبی با بودجهٔ ابابطین و سومین چاپ در انتشارات مدنی در مصر درسال ۱۳۸۱[2] و ظاهراً آخرین چاپ آن درسال ۱۴۱۵ق به کوشش دکتر ناصر الدین‌اسد در بیروت صورت پذیرفته است.

برخی دکتر اسد را متهم به تحریف کرده‌اند و قائل‌اند که در کتاب *تاریخ نجد* اضافاتی کرده است. او واقعهٔ حملهٔ بردگان به محمدبن عبدالوهاب *(که در نسخه‌های قدیمی‌تر نبوده است)* را در نسخهٔ جدید اضافه کرده است. علاوه بر این، ابن غنام دلیل سفر محمد بن عبدالوهاب را به عیینه، پذیرفتنِ دعوت محمد بن عبدالوهاب توسط ابن‌معمر دانسته‌اند که اثری از این دعوت در کتاب *روضه الافکار* موجود به قلم دکتر اسد نیست.[3]

نقد و بررسیِ تاریخ نجد

به اعتقاد برخی، ادبیات سجع گونهٔای *تاریخ نجد* مانع از درک آسان و راحت آن می‌شود.[4] هم‌چنین، از ظاهر کتاب چنین بر می‌آید که نویسنده بسیار تحت تأثیر محمدبن عبدالوهاب قرار گرفته و بی نهایت شیفتهٔ مذهب وهابیت شده است؛ بنابراین، به پیروی از محمد بن عبدالوهاب، مسلمانان عصر خویش را بدتر از مشرکان صدر اسلام دانسته و آغاز جنگ‌های محمدبن عبدالوهاب را به فتوحات مسلمانان در صدر اسلام تشبیه کرده است.[5] حسین‌بن غنام در دفاع از وهابیت، بیشتر مسلمانان عصر خویش را مشرک و کافر می‌خواند و

۱. ر.ک: *دائره المعارف بزرگ اسلامی*، ج۴، ص۳۶۶

۲. *مشاهیرعلماءنجد وغیرهم*، ص ۱۸۵، ۱۸۶.

۳. این نویسنده برای ادعای خود دلایلی آورده که برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مقالهٔ «اسباب انتقال محمد بن عبدالوهاب من حریملاء الی العیینه» در *(سایت انجمن اهل حدیث)*؛ ابن غنَّام مؤرخاً لنجد في عهد الدولة السعودية الأولى ٤، عبدالله الصالح العثيمين، روزنامه جزیره السعودیه، ش۲، ۲۶جمادی الاولی۱۴۲۳ق.

۴. *مشاهیر علماء نجد وغیرهم*، ص۱۸۵ و *تاریخ نجد*، ص۸.

۵. «والفتوحات الإسلامية التي مبدؤها العقد السادس من القرن الثاني عشر» همان، ص۸.

معتقد است که اکثر مسلمانان مشرک شده و به سوی جاهلیت بازگشته‌اند و نور هدایت در وجودشان به دلیل غلبهٔ هوا و هوس، جهل و گمراهی خاموش شده وکتاب خدا را رها کرده‌اند و پیرو پدرانشان شده‌اند.[1] او مانند محمدبن عبدالوهاب معتقد است که مسلمانانِ دوران‌های گذشته مشرک و گمراه بوده‌اند[2] و این شرک و گمراهی تمام دیار مسلمانان را فرا گرفته است[3] تا جایی‌که شرک را میان مسلمانان بسیار بزرگ‌تر از آنچه مسیحیان انجام می‌دهند دانسته و حکم به ارتداد مسلمانان کرده است.[4] او با این مقدمه‌چینی، زمینه را برای ترویج افکار وهابیت فراهم می‌آورد.

ابن غنام محمد بن عبدالوهاب و پیروانش را افرادی الهی می‌داند که خداوند در موارد

---

۱. «كان أكثر المسلمين ـ في مطلع القرن الثاني عشر الهجري ـ قد ارتكسوا في الشرك وارتدوا إلى الجاهلية، وانطفأ في نفوسهم نور الهدى لغلبة الجهل عليهم واستعلاء ذوي الأهواء والضلال. فنبذوا كتاب الله وراء ظهورهم، واتبعوا ما وجدوا عليه اباءهم من الضلالة، وقد ظنوا أن اباءهم أدرى بالحق وأعلم بطريق الصواب فعدلوا إلى عبادة الأولياء والصالحين أمواتهم وأحياءهم يستغيثون بهم في النوازل والحوادث» همان، ص۱۳.

۲. «ولقد حدث هذا الغي والضلال والتغيير في الدين منذ زمن قديم، ثم تعاقبت العصور وتوالت السنون، والغي يزداد، والضلال ينتشر، حتى جاء من ظن أن الدين هو ذلك الضلال والإسراف لأنهم وجدوا عليه آباءهم واجدادهم» همان، ص١٤.

۳. «ولقد انتشر هذا الضلال حتى عم ديار المسلمين كافة فقد كان في بلدان نجد من ذلك أمر عظيم وهول مقيم كانوا يقصدون قبر زيد بن الخطاب في الجبيلة يدعونه..إلى أن قال: وكان النساء يأتون بليدة الفدا حيث يكثر ذكر النخل المعروف بالفحال ويفعلون عنده أقبح الأفعال فيتبركون به ويعتقدون فيه. فكانت المرأة إذا تأخرت عن الزواج فتضمه بيديها ترجو أن يفرج عنها كربها وتقول: يا فحل الفحول أريد زوجاً قبل الحول» همان، ص١٤،١٥؛ سپس درباره مکه اینچنین می‌گوید:«واما ما يفعل في الحرم المكي الشريف فهو يزيد على غيره كثيراً....وكذلك ما يفعل عند قبر المجوب فكانوا يعظمون أمره ويلتمسون عنده الشفاعة لهم لتغفر ذنوبهم» همان، ص۱۵؛ «واما يفعل في جدة فقد عمت به البلوى وبلغ من الضلال والفحش غاية مابعدها غاية ففيه قبر طوله ٦ذراعاً عليه قبة...» همان، ص۱۷. سپس، درادامه باقی دیار مسلمین را نام می برد؛ مانند: مصر«اما في بلدان مصر وصعيدها من الأمور التي ينزه الإنسان عن ذكرها وتعدادها خصوصاً عند قبور الصلحاء والعباد كما ذكرها الثقات في نقل الأخبار فأكثر من أن يحصى فمنها أنه يأتون قبر أحمد البدوي وقبور غيره من العباد والزهاد والمشهورين بالخير فيستغيثون وينذبون ويسألونهم المدد،» همان، ص۱۸؛ یمن«واما ما يفعل في بلدان اليمن من الشرك والفتن فأكثر من أن يستقصى» همان، ص۱۹؛ حضر موت «واما ما يفعل في حضرموت والشحر ويافع فقد ثوى فيها الغي وطمى الفساد ...» همان، ص۲۰؛ شامات«واما ما في حلب ودمشق وأقصى الشام وأدناه فيفوق الوصف ويتجاوز الحصر كما يذكره من شاهده فقد بلغ أهل تلك البلاد من العكوف على القبور وتقديم القرابين والنذور إليها منزلة لا يوقف لها على حد» همان، ص۲۱؛ موصل«وفي الموصل وبلاد الأكراد وما يليها وفي العراق وخاصة بغداد والمشهد من المنكر مالا يحتاج إلى بيان فالناس هناك يقصدون قبر أبي حنيفة و معروف الكرخي والشيخ عبدالقادر الجيلاني ـ رضي الله عنهم ويتوجهون إليهم بالدعاء والاستغاثة» همان، ص۲۱؛ نجف«وأما مشهد علي ابن أبي طالب رضي الله عنه فقد صيرته الرافضة وثناً يعبد» همان، ص۲۱؛ بحرین«واما في القطيف والبحرين من بدع الروافض والشرك القبيح والمشاهد الوثنية ومظاهر الضلال فلا يكاد يخفى على أحد من الناس لكثرته وشيوعه» همان، ص۲۲.

٤. «وكفى بما ذكرناه حجه عليهم فى خروجهم عن الاسلام فقد غلو فيه و اتو من الشرک اعظم مما فعل النصارى بالمسيح...» *تاریخ نجد*، ص۲۲.

مختلف آنها را یاری و دشمنانشان را خوار و ذلیل کرده است و آنها را بر دشمنانش پیروز گردانده است.[1]

در یک نگاه کلی، می‌توان ابن غنام را مورخی جانب‌دار نامید. وی در بخش عظیمی از کتاب خویش، گزارش‌هایی از محمد بن عبدالوهاب ارائه کرده که دیگر مورخان وهابیِ معاصر او، به آن‌ها اشاره نکرده‌اند. در مقایسه‌ای که بین دو کتاب *تاریخ نجد* حسین‌بن غنام و *عنوان المجد* عثمان‌بن بشر به عنوان دو کتاب مرجع صورت گرفت، این جانب‌داری آشکار شد. ابن غنام محمد بن عبدالوهاب را کودکی تیز هوش، با حافظه‌ای قوی، زیرک و صاحب بیانی فصیح توصیف می‌کند و می‌گوید: او قرآن را پیش از ده سالگی فراگرفت و حافظ قرآن شد و عبدالوهاب از فهم و ادراک او با وجود کمیِ سنش متعجب بوده و می‌گفته که از محمد در احکام بهره‌ها برده است. هم‌چنین، ذکر شده که پیش از دوازده سالگی بالغ شده و پدرش در همان سال برایش همسری اختیار کرده است.[2] در حالی که درکتاب ابن بشر که نسبتاً اثر مفصل‌تری نسبت به کتاب ابن غنام است، اثری از این موارد یافت نمی‌شود. نکتهٔ قابل تأمل این است که ابن غنام از گزارش‌هایی که باعث خدشه‌دار شدنِ وجههٔ محمدبن عبدالوهاب می‌شود پرهیز دارد. اختلاف محمدبن عبد الوهاب با پدرش در ابتدایِ اظهار تفکراتش را ابن‌بشر، آلوسی و دیگران گزارش کرده‌اند؛[3] در حالی که همان‌گونه که در گذشته دیدیم، ابن غنام نه تنها رابطه‌ای صمیمی از این پدر و پسر تصویر کرده، بلکه می‌گوید عبدالوهاب بن سلیمان که خود قاضی عیینه و حریملاء بود، از پسرش در احکام بهره‌ها برده است. برای اثبات کذب این مدعا کافی‌ست در گفتار البانی، از سلفیان معاصر، کمی تأمل کرد. البانی می‌گوید: محمدبن عبدالوهاب شناختی از احادیث و علوم مربوط به آن نداشت. ابن‌تیمیه تلاش بسیاری برای برحذر داشتنِ مردم از تمسک به احادیث ضعیف در فقه و عقاید سلفی داشت، ولی بالعکس، محمدبن عبدالوهاب توجهی به این امر در

۱. «ولکن الله القی فی روع الشیخ ما استبان به خیانه عثمان وغدره، فامتنع عن الذهاب» همان، ص۱۰۰؛ «اظهر اعراب الجنوب من الباس والشده والشجاعه فی القتال ما اذهل المسلمین، ولکن الله اراد لدینه الخیر، فکتب لاهل الحق النصر» همان ص۱۶۳؛ « فکتب الله النصر للمسلمین، فهزموا اهل الضلال» همان، ص۱۲۴؛همان، ص۸۹.

۲. همان، ص۸۳.۸۱

۳. *عنوان المجد*، ج۱، ص۳۷؛ *تاریخ نجد* «آلوسی»، ص۱۰۸؛ *بحوث و تعلیقات فی تاریخ المملکه العربیه السعودیه*، ص۲۱؛ *خلاصه الکلام*، ص۲۲۹.

فقه و حدیث نداشت و در واقع، شناختی از این علوم نداشت و برای اثبات این مدعا به رسالهٔ *آداب المشی الی الصلاة* استناد کرده است.[۱]

ابن‌غنام در مناسبت‌های مختلف، از معاندان محمدبن عبدالوهاب به اهل شرک، گمراهی و باطل تعبیر کرده است.[۲] و آن‌ها را به پیروی از شیطان متهم نموده و این‌که راه ارتداد را در پیش گرفته‌اند[۳] و نقض عهد کرده‌اند.[۴] او در گزارشی از حمله به جزیرهٔ عمائر سخن به میان آورده است که در آن، پس از قتل وکشتار اهالیِ آن‌جا، حدود چهل نفر از زنان را به عنوان کنیز گرفتند.[۵] نکتهٔ قابل تأمل این‌ست که تمام امور نظامی و حمله به نواحی مختلف، با اجازه و صلاح‌دید محمد بن عبدالوهاب صورت می‌پذیرفت و بدون مشورت او، فرمانی صادر نمی‌شد.[۶] این‌گونه است که انسان، به طرز تلقیِ محمدبن عبدالوهاب و پیروانش از مسلمانان عصرخود آگاه می‌شود، که چگونه خود را با پیامبرﷺ و جنگ‌های او با مشرکان مقایسه می‌کردند.

در پایان، اشاره به این نکته لازم به نظر می‌رسد که *تاریخ نجد* با وجود این‌که کهن‌ترین و متقدم‌ترین تاریخ موجود در باب جنبش وهابیت به حساب می‌آید، در مقایسه با *عنوان المجد* اقبال کمتری داشته است و حتی ابن بشر، مورخ بزرگ وهابی و نویسندهٔ این کتاب، در منابع مورد استفادهٔ خویش، از کتاب تاریخیِ او نامی به میان نیاورده است، گرچه تلویحاً بدان اشاره کرده است،[۷] زیرا ابن غنام متهم به افراط و تکفیر مسلمانان است و این‌گونه تندرویها چهره‌ای خشن و منفور از وهابیت بر جای می‌گذارد.

۱.. بنگرید به متن و صوت البانی در گفتاری با نام « حقیقه الدعوه السلفیه »:
http://audio.islamweb.net/audio/index.php?page=FullContent&audioid=٪۲۰۱۰۹۳۷۶

۲. « ثم هجم اهل الضلال جمیعاعلی الجبیله فی النهار » تاریخ نجد،ص۱۱۷، ۱۶۸، ۱۹۲

۳. همان، ص۱۷۳.

۴. همان، ص۱۹۴.

۵. «وقصدوا جزیره العمائر... فلما وصلوا ساحل الجزیره اغاروا علی اهلها فقتلوا منهم عده رجال. واخذ المسلمون ما بها من الاموال و استولوا علی ست من الخیل ونحو اربعین من الاماء»، تاریخ نجد، ص۱۹۷.

۶ . «وقد بقی الشیخ بیده الحل والعقد، والأخذ والإعطاء، والتقدیم والتأخیر، ولا یرکب جیش ولا یصدر رأی من محمد بن سعود ولا ابنه عبدالعزیز إلا عن قوله ورأیه علی ما سیبین بعد قلیل...» همان،ص۸۹؛ *عنوان المجد*، ج۱،ص۴۶ و *محمد بن عبدالوهاب مصلح مظلوم*،ص۵۷.

۷. *عنوان المجد*، ج۱، ص ۲۹،۳۰.

فهرست منابع

١. *ابن غنّام مؤرخاً لنجد في عهد الدولة السعودية الأولى٤*، عبدالله الصالح العثيمين، روزنامه جزيره السعوديه، ش٢، ٢٦ جمادى الاولى١٤٢٣ق .
٢. *ابن غنّام مؤرخاً لنجد في عهد الدولة السعودية الأولى٢*، عبدالله الصالح العثيمين، روزنامه جزيره السعوديه، ش٢، ١٢ جمادى الاولى١٤٢٣ق .
٣. *بحوث و تعليقات فى تاريخ المملكه العربيه السعوديه*، عبدالله الصالح العثيمين، رياض، مكتبه التوبه، چاپ دوم،١٤١١ق.
٤. *تاريخ ابن لعبون*، حمد بن لعبون، تحقيق عبدالله البسام، اول، (بى‌جا، بى‌تا).
٥. *تاريخ الفاخورى*، فاخورى، محمدبن عمر، تحقيق عبدالله بن يوسف الشبل، رياض، الامانه العامه للاحتفال بمرور مائه عام على تاسيس المملكه العربيه السعوديه، ١٤١٩ق.
٦. *تاريخ نجد*، محمود شكرى الآلوسى، تحقيق محمد بهجه الاثرى، قاهره، مكتبه مدبولى، (بى‌تا).
٧. *خلاصة الكلام فى بيان امراء بلد الحرام*، احمد بن زينى دحلان، مصر، مطبعه الخيريه، ١٣٠٥ق.
٨. *روضة الافكار والافهام لمرتاد حال الامام*، حسين بن غنام، تحقيق ناصر الدين اسد، بيروت ـ قاهره، دار الشروق، چهارم، ١٤١٥ق.
٩. *الشيخ محمد بن عبد الوهاب عقيدته السلفية و دعوته الإصلاحية و ثناء العلماء عليه*، أحمد آل أبو طامي، تصحيح عبد العزيز بن عبد الله الباز، مدينه، مطبوعات الجامعه الاسلاميه، (بى‌تا).
١٠. *علماء نجد خلال ثمانيه قرون*، عبدالله آل بسام، رياض، دائر العاصمه المملكه العربيه السعوديه، دوم، ١٤١٩ق.
١١. *عنوان المجد فى تاريخ النجد*، عثمان بن عبدالله بن بشر، تحقيق عبدالرحمن بن عبد اللطيف آل الشيخ، رياض، مطبوعات دار الملك عبد العزيز، چهارم، ١٤٠٢ق.
١٢. *محمد بن عبد الوهاب مصلح مظلوم و مفترى عليه*، مسعود الندوى، تحقيق عبد العليم عبد العظيم البسترى، رياض، وزرات الشئون الاسلاميه و الاوقاف و الدعوه و الارشاد، ١٤٢٠ق.
١٣. *مشاهير علماء نجد و غيرهم*، عبد الرحمن بن عبد اللطيف آل الشيخ، تحقيق باشراف دار اليمامه للبحث و الترجمه و النشر، (بى‌جا)، دوم، ١٣٩٤ق.
١٤. *معجم المؤلفين*، عمر كحالة، بيروت ـ لبنان، مكتبة المثنى ـ دار إحياء التراث العربي، (بى‌تا).
١٥. *دائرة المعارف بزرگ اسلامى*، مدخل ابن غنام، عنايت الله فاتحى نژاد، زير نظركاظم موسوى بجنوردى، تهران، مركز دائره المعارف بزرگ اسلامى، سوم، ١٣٨٥ش.

بازشناسی عرصه‌های نبرد نرم

سید سلمان هاشمی
(پژوهشگر و دانش‌پژوه سطح سه امامت)

وهابیت و جنگ نرم

جنگ نرم، تهاجمی غیر نظامی است که در افکار و بینش مخاطبان تأثیر می‌گذارد. این جنگ با رأی و اندیشه انسان‌ها و تغییر یا اصلاح فکر افراد ارتباط دارد و به دلیل اینکه می‌کوشد در اندیشه انسان‌ها نفوذ کند، محتاج گذر زمان است و آثار تخریبی یا اصلاحی آن به مراتب از تهاجم فیزیکی بیشتر است بر این اساس، این جریان حرکتی بسیار کند، خزنده و غیر محسوس دارد و تأثیرگذاری و آثار تخریبی آن بسیار است.

در جنگ نرم، هدف، تخریب یا دفاع از یک ایدئولوژی، مکتب، مذهب یا اندیشه جاری در اجتماع است؛ با این بیان، جنگ بین حق و باطل، چه به صورت سخت و چه به صورت نرم، از ابتدای تاریخ تاکنون وجود داشته است؛ همچنان که بعد از رحلت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله نیز جنگی نرم بر سر جانشینی ایشان رخ داد که این جنگ تا سالیان سال ادامه داشت و هنوز جنگ دو جبهه حق و باطل ـ چه به صورت نرم و چه به صورت سخت ـ وجود دارد.

میان امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و معاویه نیز به خوبی می‌توان شیوه های جنگ نرم را دید و جای تأمل دارد که برخی در حال حاضر نیز داوری بین امیرالمومنین‌علیه‌السلام و معاویه را در این جنگ جایز نمی‌دانند.

باطل همیشه تلاش می‌کند در هیئت حق جلوه کند و بدین‌سان حق‌جویان را به بیراهه کشاند و برافکار و اعمال سیطره یابد. تشخیص حق از باطل در گرو عنایات الهی و رعایت قواعد حق‌جویانه و شناخت حیله‌های باطل است. در جدال فکری و تبلیغاتی بین حق و باطل، همیشه یک طرف به خدا نزدیک است و فردی که به خدا نزدیک است، حق است و آنکه دورتر است، باطل، و این قاعده در تمام نظام‌های حق و باطل وجود دارد.

امروزه اینترنت و فضای مجازی نیز میدان جنگ نرم است که در دسترس همگان است. این ابزار امکان فعالیت و برقراری ارتباطات کاربران فراوان را در سطح بین‌المللی با هر گرایش فکری و اعتقادی به سهولت فراهم کرده است. وهابیت نیز از طریق فضای مجازی با فعالیت‌هایی منحط و واهی هم‌چون سیاه‌نمایی در اعتقادات، تحریف و قلب حقایق اعتقادی، تاریخی، بیان خصمانه و یک‌جانبه دیدگاه‌های دیگران، هک کردن سایت‌ها به دلایل صرفاً اعتقادی و مخالف با نظریات وهابیت هستند و شبهه‌افکنی و... افکار باطل خود را در فضای مجازی پی‌گیری می‌کند.

وظیفه آگاهان و اندیشمندان

خداوند متعال در سوره مبارکه انفال می‌فرماید:

«وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»[1]؛ از فتنه‌ای بترسید که تنها دامن ستمگران شما را نمی‌گیرد و بدانید که خدا سخت کیفر می‌کند.

فتنه‌ای که در جامعه‌ای رخ می دهد، دامن همه را می‌گیرد. بنابراین به عنوان فرد مؤمن و مسلمان و حتی به عنوان انسان، وظیفه داریم که در مقابل فتنه‌های فکری و عقیدتی موضع بگیریم و سکوت در مقابل آن روا نیست. البته باید به یاد داشته باشیم که القای شبهه شاید در پنج دقیقه اتفاق بیفتد، ولی پاسخ‌گویی و زدودن شبهه ساعت‌ها زمان می‌برد.

برای مقابله با فرقه وهابیت در اینترنت باید به این نکات توجه کرد:

[1]. انفال،/۲۵.

اولاً، در فضای مجازی باید محور اصلی را به مخاطبان یادآوری کرد، بدین معنا که برای مخاطب اثبات شود هدف وهابیت با طرح مسائلی چون توسل، شفاعت و... سرگرم کردن مسلمانان به منظور اجرای اهداف منحط و پوچ خود است.

در این شرایط، بهترین راه مقابله، افزایش بصیرت است. باید بصیرت مردم و مخاطبان رسانه‌ها را افزایش دهیم. اگر دشمنان اطلاعات نادرست به مردم می‌دهند، ما اطلاعات درست را در جامعه گسترش دهیم و نادرستی اندیشه‌های آنان را بیان کنیم.

ثانیاً، باید پاسخ‌ها و پاسخ‌گویی، قوی باشد.

ثالثاً، در این فضای مجازی نباید به شیوه دفاعی اکتفا کنیم بلکه شیوه تهاجمی داشته باشیم؛ یعنی خودمان ایجاد فکر کنیم و آن‌ها را به پاسخ‌گویی وادار کنیم. وهابیت در اعتقادات بسیار ضربه‌پذیر است، ولی ما چقدر از این نقاط ضعف استفاده کرده‌ایم؟

سیرهٔ علما

در سیره علمای گذشته می‌بینیم که آنان با نوشتن کتاب‌هایی، وهابیت را در موضع دفاع قرار می‌دادند. در زمان حاضر نیز باید این اتفاق بیفتد و سؤال‌های جدی مطرح شود تا بدعت‌های این فرقه کاملاً آشکار گردد. نباید فرصت حمله به آنها بدهیم. ابتدا باید در رسانه‌ها، شبهات را شفاف سازی کنیم، سپس باید به درجه‌ای از پاسخ گویی برسیم که نه تنها در حالت دفاعی موفق باشیم، که حالت تهاجمی هم بگیریم؛ یعنی باید اشکالات و سؤالاتی را که در برابر وهابیون مطرح می‌شود، پشت سرهم و سلسله‌وار در رسانه‌ها مطرح کنیم تا ذهن‌ها از این موضوع پر شود و آنها مجبور شوند در مقام پاسخ‌گویی برآیند و فرصت شبهه‌پراکنی پیدا نکنند.

سایت‌های فعال علیه وهابیت

در جنگ نرم با شعار و تشریفات نمی‌توان به مقابله با دشمن برخاست، بلکه به حضور انسان‌های توانمند، ابزارها، اصول و برنامه خاص نیازمندیم. از این رو، پژوهشگران شیعه نیز با استفاده از فضای مجازی به مقابله با این فرقه برخاسته‌اند.

ما در این نوشتار سعی کردیم تعدادی ازسایت هایی را که در جنگ نرم علیه وهابیت تلاش می‌کنند، معرفی کرده‌ایم و معرفی بقیه آنهارا به شماره‌های آینده موکول می کنیم.

۱. مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف)

از جمله سایت‌هایی که در زمینه نقد وهابیت فعال و موفق بوده است، سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) است .

http://www.valiasr-aj.com

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) در جهت تحقیقات معارف اسلامی تأسیس گردید و واحد اطلاع رسانی این مؤسسه با هدف دفاع از دین مبین اسلام و روشنگری، فعالیت خود را آغاز کرد.

❖ محتوای سایت

یک: پرسش و پاسخ

از مهم‌ترین بخش‌های این پایگاه بخش پرسش و پاسخ است که به مباحث مختلف اعتقادی و مذهبی می‌پردازد. مخاطب می‌تواند سؤالات دیگران یا خود را مطرح کند و ببیند.

دو: کتب و مقالات

در این بخش کاربر می‌تواند مقالاتی را مشاهده کند که نویسندگان به بررسی متن و سند احادیث موضوعات مختلف مطرح شده از دیدگاه دانشمندان اهل سنت و ... پرداخته‌اند.

این مقالات به دو زبان عربی وفارسی نگاشته شده‌اند. برخی از عناوین مقالات:

- نقد شیخ محمد عبدالوهاب از درون (دکتر عصام العماد)؛
- الإجابة عن شبهات الغدیر؛
- الوهابیة فرقة للتفرقة بین المسلمین؛
- افشای ماهیت وهابیت؛
- وهابیت و تحقیر مقام انبیا و اولیا؛
- وهابیت و تکفیر مسلمین؛
- وهابیت و تجسیم؛

پیشنهاد: خوب بود در این قسمت مقالات عربی را از فارسی جدا می‌کردند تا دسترسی به آنها سهل باشد.

سه: سخنرانی‌ها

بخش دیگر سایت شامل سخنرانی‌هایی در موضوعات مختلف یا پاسخ به سؤالات و شبهات مطرح‌شده، به صورت صوتی و متنی است.

موضوعات برخی از این سخنرانی‌ها عبارت‌اند از: ولایت از نظر قرآن، پاسخ به شبهات غدیر، تاریخ پیدایش وهابیت و...

چهار: طرح پرسش

بخش دیگر طرح پرسش است که بازدیدکنندگان می‌توانند سؤالات خود را در زمینه‌های مختلف اعتقادی و مذهبی مطرح و پاسخ خود را دریافت کنند.

پنج: مناظرات

مناظراتی درباره شبهات مطرح شده با افراد مختلف نیز به زبان فارسی و عربی در این بخش موجود است. موضوعات برخی از این مناظرات عبارت‌انداز:

- مناظره با مولوی ملازاده پیرامون امامت و خلافت؛
- مناظره با استاد حمدان از اساتید وهابی دانشگاه ام القری در مکه مکرمه؛
- مناظرات الدکتورالحسینی القزوینی فی قناة المستقلة حول روایات الهجوم إلی بیت فاطمه علیها السلام؛
- مناظره استاد حسینی قزوینی با مولوی عبدالمجید مرادزهی پیرامون شهادت حضرت زهرا علیها السلام.

شش: فتنه وهابیت

فتنه وهابیت بخش دیگری است که شامل فتواهای علمای وهابیت و فتنه‌گری آنهاست. البته نظرات خوانندگان را نیز در هر مورد می‌توان مشاهده کرد.

موضوعات برخی از این فتنه‌ها عبارت‌اند از:

- با کشتن هفت محب اهل‌بیت، بهشت بروید!
- مسلمانی که بر اثر ایدز بمیرد، شهید است!
- قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را خراب کنید، ابن جبرین[1] بهشت را برایتان ضمانت می‌کند.

هفت: یادداشت

بینندگان این بخش می‌توانند موضوعات مختلف راجع به ائمه علیهم السلام و احادیث را به همراه سند مطالب مطرح شده، مطالعه کنند؛

[1]. «عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالله بن إبراهیم بن فهد بن حمد بن جبرین من آل رشید» در سال ۱۳۵۳ قمری در روستای "قویعیه" در منطقه ریاض عربستان سعودی به دنیا آمد.وی به همراه با چند تن دیگر از مفتیان وهابی با صدور فتاوایی خواستار انهدام مراقد امامان شیعه شدند.

موضوعاتی چون: امام صادق علیه السلام از دیدگاه علمای اهل تسنن، قبرستان بقیع قبل از تخریب به دست وهابیون، چه کسی تفرقه می‌اندازد: وهابیت یا شیعه، توسل در منابع اهل سنت، دنیای اسلام بدون وهابی‌ها و ...

هشت: آرشیو اخبار

اخبار دنیای وهابیت، سخنان، اعمال و فتنه‌گریهای شوم آنها همراه اظهار نظر خوانندگان در این بخش گنجانده شده است.

نُه: معرفی کتاب های منتشرشده این مؤسسه

این بخش با عنوان آثار منتشره یکی دیگر از بخش‌های این واحد است.

نکته جالب در این بخش این است که بیننده هم می‌تواند کتاب را مطالعه کند و در صورت تمایل کتاب را به صورت آنلاین بخرد.

ده: معرفی پایگاه‌های برتر و...

معرفی پایگاه‌ها به همراه مختصری توضیح، محصولات نرم‌افزاری و شبکه سلام از دیگر بخش‌های این واحد اطلاع‌رسانی است.

این پایگاه تا کنون بیش از هشت میلیون بازدیدکننده داشته است.

به امید آنکه چشمان حقیقت‌جوی خود را بیش از پیش و با دقت بیشتری به روی فتنه گرانی باز کنیم که با دلایل پوچ و نابخردانه سعی در تزلزل عقاید پیروان محمد و آل‌محمد علیهم‌السلام دارند.

مکان این مؤسسه: استان قم، خیابان صفائیه، کوچه ممتاز، کوچه ۵، پلاک، ۲۰

تلفن: ۷۷۳۵۸۳۱، فاکس: ۷۷۳۵۳۳۵

۲. توحید

http://www.altohid.com/

«التوحید» سایت دیگری است که به نقد مقالات و عقاید وهابیت به فعالیت می‌پردازد. گروهی از طلاب حوزه علمیه قم که به صورت خودجوش مطالعات و تحقیقاتی در این موضوع داشته‌اند اقدام به راه‌اندازی این سایت کرده‌اند، بیشتر دست‌اندرکاران این سایت اهل مناطق مرزی و آشنا به اجتماع و عرف این مناطق می‌باشند. گفتنی است که این سایت به هیچ یک از ارگان‌ها، احزاب یا گروه‌های سیاسی وابسته نیست.

از مهم‌ترین اهداف راه‌اندازی پایگاه اطلاع‌رسانی «التوحید»، نقد مقالات و عقاید وهابیون، افشای جنایات وهابیت، تولید کلیپ و کتاب موبایل در حقانیت شیعه و نقد وهابیت، پاسخ‌گویی به سؤالات و... است.

چنان‌که از اهداف این پایگاه معلوم می شود، این پایگاه اطلاع‌رسانی با محوریت بررسی و پرداختن به مسائل دینی و مذهبی و نیز مبارزه با افکار و اندیشه‌های انحرافی فرقه ضاله وهابیت آغاز به کار کرده است.

❖ محتوای سایت

یک: مقالات

در این بخش، بیننده می‌تواند مقالاتی را در نقد وهابیت با موضوعات مختلف مطرح شده مشاهده کند؛ مانندِ:

- خدا در آیین وهابیت؛
- وقتی پیامبرﷺ می‌گوید تعیین خلیفه دست من نیست؛
- محمد بن عبدالوهاب و حرکت وهابیت *(استاد جعفر سبحانی)*؛

دو. نقد شبهات وهابیت

این قسمت از بخش‌های مهم این سایت به شمار می‌رود.یکی از مباحث این بخش ارائه مقالاتی در نقد کتاب ***روزهای پیشاور***

*(نوشته محمد باقر سجودی در رد کتاب **شبهای پیشاور**)* است .

سه: جنایات وهابیت

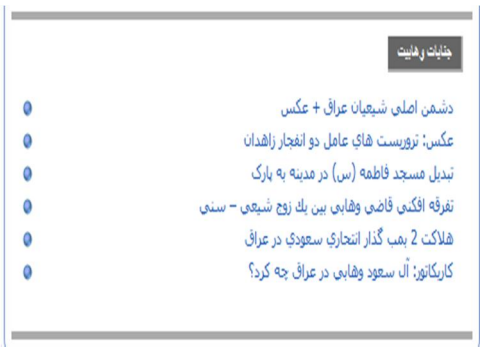

جنایات وهابیت ازقسمت‌های دیگر این سایت است و چنان که از اسمش پیداست در آن به طور مشروح جنایات وهابیت ذکر شده است؛ مانندِ:

آتش زدن کتابخانه بزرگ «**المکتبة العربیّة**» که بیش از ۶۰ هزار عنوان کتاب ارزشمند وکم نظیر و بیش از ۴۰ هزار نسخه خطّی منحصر به فرد داشت، به تصویر کشیده شده است.

چهار: مناظرات

یکی از جذابترین بخش‌های این سایت، قسمت مناظرات است که در طول تاریخ از گذشته تا کنون با مخالفین صورت گرفته است ؛ مانند:

- یک حکایت زیبا از مغلوب شدن بِن باز؛
- مناظره بین دکترعصام العماد و عثمان خمیس.

پنج: کلیپ شیعه

از بخش‌های تصویری، کلیپ شیعه است که رویدادها وجنایات در آن به تصویر کشیده شده و بیننده می‌تواند با مراجعه به لینک‌های مورد نظر، آنها را مشاهده یا دانلود کند؛ مانند:

- کلیپ سجده، اما از نوع وهابی؛
- فیلم تخریب مسجد و خانه‌های شیعیان به دست عوامل حکومت سعودی
- کلیپ جنایت‌های عبدالمالک ریگی

شش: کتب شیعه *(موبایل)*

از دیگر بخش‌های جالب این سایت به اشتراک گذاشتن فایل‌های بعضی از کتاب‌های شیعه است که به راحتی می‌توان آنها را با تلفن همراه مطالعه کرد؛ مانند تالیفات آیت الله میلانی و ...

هفت: پرسش و پاسخ

یکی دیگر از بخش‌های این سایت، بخش پرسش و پاسخ است که به شبهات و سؤالات مطرح شده در زمینه‌های اعتقادی پاسخ می‌دهد؛ مانند:

- مراد از ناصبی چیست؟ آیا شیعیان اهل سنت را ناصبی می‌دانند یا خیر؟
- اولین بار چه کسی از زیارت قبر پیامبر ﷺ جلوگیری کرد ؟
- آیا مراسم عزاداری از دوران صفویه رواج یافت؟

هشت: فتاوا

از بخش‌های جالب این سایت، بخش فتاواست که به فتواهای وهابیت اشاره دارد؛ مانند:

- مفتی وهابی *(عبدالرحمن براک)*: شیعیان کافرند!
- مفتی اعظم: قیام حسین علیه‌السلام، بر علیه یزید حرام بود!
- قبر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را خراب کنید، ابن جبرین بهشت را برایتان ضمانت می‌کند.

نُه: اخبار

در این بخش بیننده می‌توانند از آخرین اخبار و جنایات وهابیون علیه شیعه در سراسر جهان به ویژه بحرین مطلع شود.

ده: بخش گالری فیلم و عکس *(در نقد وهابیت)*:

از مهم‌ترین و جذاب‌ترین بخش‌های این سایت است؛ که در دو قسمت طراحی شده است. قسمت پاسخ به شبهات به صورت تصویری، و قسمت فیلم با حجم زیاد.

در این بخش جنایات وماهیت وهابیت و... به صورت مستند به تصویر کشیده شده است.

از دیگر قسمت‌های این گالری، تهیه کلیپ‌های مختلف در باب مناظرات وامامت است، که این سایت آن را به نمایش گذاشته است.

یازده: کتابخانه

بخش آخر این سایت، کتابخانه است که تعدادی از کتاب‌های نقد وهابیت در آن گنجانده شده است؛ مانند:

- کتاب پاسداری از مرقد پیامبران و امامان؛ *(نقدی بر کتاب زیارت از دیدگاه امامان)* نویسنده: جعفر سبحانی؛
- کتاب توحید و شرک در نگاه شیعه و وهابیت؛
- کتاب از سلفیه تا وهابیت

گفتنی است که فعالیت‌های پایگاه‌های اطلاع‌رسانی که به منظور پاسخگویی به شبهات راه‌اندازی می‌شوند، باید با تقویت زیرساخت‌های پاسخ‌گویی، تعمیم و توسعه کیفی پاسخ‌گویی و حضور پویا و مستمر در فضای مجازی همراه باشد تا بتوانیم شاهد نتایج مطلوب باشیم. امید است این مراکز نیز اهداف خود را با تدبیر و فعالیت‌های مداوم ادامه دهند.

نکته آخر

اگرچه تبلیغات وهابیت در فضای مجازی بسیار زیاد است و برخی از سایت‌های آنها نه میلیون صفحه دارد، ولی چنانچه این خانه عنکبوتی فرو بریزد، خواهیم دید که چیزی پشت آن نیست.

پاســخ به شـبهات

سید سلمان هاشمی
(پژوهشگر و دانش‌پژوه سطح سه امامت)

به حول و قوهٔ الهی و تحت عنایات حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، در این بخش از فصلنامه، *(به اختصار)*، به برخی از شبه‌هایِ وهابیت پاسخ داده شده است. برای مشاهدهٔ پاسخ تفصیلی، می توانید به سایت های مندرج در پایان هر سؤال، مراجعه کنید.

پرسش: آیا دین اسلام توسل به صالحان را پذیرفته است، با چه شرایطی؟

پاسخ: بله.

۱. وسیله بودن آن چیز از طریق کتاب و سنت برای نیل به مقاصد دنیوی یا اخروی ثابت شود.

۲. هیچ گونه اصالت و استقلالی برای اسباب و وسایل، قائل نشویم و تأثیر آن‌ها رامنوط به اذن و مشیت الهی بدانیم.

مانند: توسل به دعای صالحان

توسل به ساحت پیامبران و اولیای خاص خداوند برترین نوع توسل است، تا برای انسان از درگاه الهی دعا کنند.

توسل در قرآن نمونه‌هایی دارد که به دو مورد اشاره می کنیم:

قرآن مجید به کسانی که بر خویشتن ستم کرده‌اند *(گنهکاران)* فرمان می‌دهد که سراغ پیامبر بروند و در آن جا، هم خود طلب مغفرت کنند، هم پیامبر برای آنان طلب آمرزش کند و نوید می‌بخشد که: در این هنگام، خدا را توبه پذیر و رحیم خواهند یافت:

«مَا أَرْسلْنَا مِن رَّسولٍ إِلا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللهِّ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظلَمُوا أَنفُسهُمْ جَاءُوک فَاستَغْفَرُوا اللهَّ وَ استَغْفَرَ لهُمُ الرَّسولُ لَوَجَدُوا اللهَّ تَوَّاباً رَّحِيما»[1]

طبق فرموده قرآن، فرزندان یعقوب علیه‌السلام از پدر خواستند بابت گناهانشان از خدا برایشان آمرزش طلبد و یعقوب علیه‌السلام نیز درخواست آنان را پذیرفت و وعده‌ی استغفار داد:

«قَالُوا يَأَبَانَا استَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَطِئِينَ*قَالَ سوْف أَستَغْفِرُ لَكُمْ رَبى إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»[2]

پرسش: آیا توسل به انبیا و اولیا، که از دنیا رفته‌اند، مفید و عین توحید است؟

پاسخ: برای پاسخ به این سؤال یا ایراد، دو نکته را یادآور می شویم:

الف) حتی اگر فرض کنیم شرط توسل به نبی یا ولی، حیات داشتنِ آن‌هاست، توسل به انبیا و اولیایِ الهی پس از مرگ آنان، کاری غیر مفید خواهد بود، نه مایه ی شرک. این نکته‌ای است که غالباً از آن غفلت می شود و می‌انگارند که حیات وموت، مرز توحید و شرک است! در حالی که بر فرض پذیرفتنِ چنین شرطی، زنده بودن شخص نبی و ولی، ملاک مفید و غیر مفید بودن توسل خواهد بود، نه مرز توحیدی و شرک آمیز بودن عمل!

ب) مؤثر و مفید بودن توسل دو شرط بیشتر ندارد:

۱. فردی که به وی توسل می جویند، علم و شعور و قدرت داشته باشد.

۲. میان توسل جویندگان و او ارتباط برقرار باشد.

در توسل به انبیا و اولیایی که از جهان در گذشته‌اند، هر دو شرط فوق به دلایل روشن عقلی و نقلی تحقق دارد.

وجود حیات برزخی، یکی از مسائل مسلّم قرآنی و حدیثی است، که در جای خود به

---

[1]. نساء/ ۶۴

[2]. یوسف/ ۹۷و ۹۸.

اثبات رسیده است.

در جایی که به تصریح قرآن، شهدای راه حق حیات و زندگی دارند،مسلّماً پیامبران و اولیای خاص الهی، که بسیاری از ایشان نیز شهید شده‌اند، از حیاتِ برتر و بالاتری دارند.

یکی از دلایل وجود ارتباط میان ما و اولیای الهی این است که: امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آن‌گاه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را غسل می داد، به او چنین گفت: «**بابی انت و امی یا رسول الله لقد انقطع بموتک ما لم ینقطع بموت غیرک من النبوة والانباء و اخبار السماء... بابی انت و امی اذکرنا عند ربک و اجعلنا من بالک**؛ پدر ومادرم فدای تو باد ای رسول خدا، با مرگ تو چیزی منقطع شد، که با مرگ دیگران قطع نشده بود: با مرگ تو، رشته نبوت و وحی گسسته شد... پدر و مادرم فدای تو باد، ما را نزد خدایت به یادآور و ما را به خاطر داشته باش.»

گفتنی است که توسل به انبیا و اولیا صورت های مختلفی دارد، که مشروح آن در سایت های زیر موجود است:

http://tohid.ir/index.php/page,۵۳۸A۲۲۸۸.html
http://www.hajij.com/fa/۱۳۹۰-۰۲-۰۲-۱۷-۱۵-۳۹/religious/۵۵

پرسش: چه دلیلی بر مشروعیت زیارت قبور داریم ؟

پاسخ: با توجه به کتاب و سنت و فعل صحابه به این پرسش پاسخ می دهیم:

الف) قرآن کریم:

«**وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا**[1]؛ اگر آنان وقتی به خود ستم می‌کردند، سراغ تو می‌آمدند و از خداطلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنان آمرزش می‌طلبید، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می یافتند.»

این آیه به زیارت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حیات و ممات تشویق می‌کند؛ چنان که سُبکی می‌گوید:

۱. نساء /۶۴

علما از این آیه عمومیت حکم در حیات و وفات پیامبرﷺ را استفاده کرده اند، چون طبق روایات، از پیامبر اکرمﷺ نقل شده که فرمود: حَیاتی خَیرٌ لَکُمْ تحدثون و نحدث لکم و وفاتی خیر لکم تعرض علی أعمالکم...[1]

ب) سنت پیامبر اکرمﷺ

روایت‌ها و حدیث‌های بسیاری از رسول خدا ﷺ در تشویق به زیارت قبر شریف خود نقل شده است: «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي؛ هرکس قبرم را زیارت کند، شفاعتِ من بر او واجب می‌شود.»[2]

ج) فعل صحابه

«إنَّ عُمَرَ لّما قدم المدينة من فتوح الشام كان أوّل مابدأ بالمسجد وسلّم عَلى رسول اللهﷺ؛ عمر آنگاه که وارد مدینه شد، نخستین اقدامش این بود که به مسجد آمد و بر پیامبرخدا ﷺ سلام و درود فرستاد.»[3]

«إنَّ ابنَ عُمَرَ كان إذا قدم من سفرٍ دخل المسجد ثمّ اتى القبر فقال: السلام عليك يا رسول الله...؛ هرگاه عبدالله‌بن عمر از سفری باز می‌گشت، داخل مسجد می‌شد، سپس نزد قبر پیامبرﷺ می‌آمد و می‌گفت: سلام بر تو ای فرستاده خدا.»[4]

برای مشاهده پاسخ تفصیلی رجوع کنید به:

http://hajj.ir/hadjwebui/library/wfViewBookPage.aspx?bookId=۷۲۰&pageId=۲۶۱۵
http://www.shamsa-co.org/ziyarat/about-ziyarat/۵۸۸-ziyarat-sireye-ashab

۱. طرح التثریب، ص۲۹۷.
۲. السنن الکبری، ج۸، ص۴۴، ح ۱۰۴۰۶
۳. شفاء السقام، ص۱۴۴
۴. وفاء الوفا، ج۴، ص۱۳۶۰.

پرسش: آیا تبرک جستن به آثار اولیای خدا شرک محسوب می شود؟

پاسخ: تبرک جستن به آثار اولیای خدا مسئله نیست که هم اکنون در میان گروهی از مسلمانان پدید آمده باشد، بلکه ریشه‌های این رفتار را در تاریخ زندگانی رسول خداﷺ و صحابه آن حضرت می‌توان یافت.

نه تنها پیامبر گرامیﷺ و یاران وی، بلکه پیامبران پیشین نیز، بدین امر مبادرت می‌ورزیدند.

دلایل مشروع بودنِ تبرک به آثار اولیا از دیدگاه کتاب و سنّت:

۱. در قرآن کریم می خوانیم: هنگامی که یوسف صدیق، خود را به برادران خویش معرفی کرد و آنان را مورد بخشودگی قرار داد، فرمود:

«**اذْهَبُواْ بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا**» [۱]

پیراهن مرا با خود ببرید و بر صورت پدرم *(یعقوب)* افکنید تا دیدگانش بینا شود.

سپس می‌فرماید:

« فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً » [۲]

آن گاه که مژده دهنده آن پیراهن را بر رخسار او افکند، بینایی وی بازگشت.

این سخن گویایِ قرآن، گواهی روشن بر تبرک جستن پیامبر خدا *(یعقوب)* به پیراهن پیامبری دیگر *(حضرت یوسف)* است،

آیا می‌توان گفت رفتار این دو پیامبر گرامی از چارچوب توحید و پرستش خدا خارج بوده است؟!

۲. شکی نیست که پیامبر گرامی اسلامﷺ، هنگام طواف خانه خدا، حجرالاسود را استلام می‌فرمود یا آن را می‌بوسید.

بخاری در صحیح خود می‌گوید: مردی از عبدالله بن عمر درباره استلام حجر پرسید و او در پاسخ گفت: «**رأیت رسول الله ﷺ یستلمه و یقبّله**. پیامبر را دیدم که حجرالاسود را استلام

۱. یوسف، / ۹۳.
۲. همان، / ۹۶

می‌کرد و می‌بوسید». پس اگر لمس کردن یا بوسیدنِ سنگی شرک به خدا بود، هرگز پیامبرﷺ که منادی توحید است به چنین کاری مبادرت نمی ورزید.[1]

برای مشاهده توضیح به سایت های زیر مراجعه کنید:

http://www.nooreaseman.com/forum۲۵۱/thread۳۶۱۴.html
http://www.fetrat.com/WFM_QuestionAnswer.aspx?FLD_ID=۲۶۵
http://www.vahabiat.porsemani.ir/content/
www.porseshkadeh.com

پرسش: آیا توسل به معصومانعليهم‌السلام شرک است؟

پاسخ: روی آوردن به درگاه این بزرگواران و برگزیدگانِ خداوند بدان معنا نیست که ما از خود آن‌ها حل مشکل را مستقلاً طلب می‌کنیم، بلکه معتقدیم که این بزرگواران اگر کاری می‌کنند، به اذن خداوند است. اما وهابی‌ها که به دلیل این دعاها و توسل‌ها، نسبت شرک و کفر به ما می‌دهند، سخت در اشتباه‌اند و معنای حقیقی و واقعی شرک و کفر را نفهمیده‌اند؛ همان‌گونه که ماهیت توسل شیعه را ندانسته‌اند.

به هر حال، معتقدان به دعا و توسل، بزرگان و اولیا را شریک خدا نمی‌دانند، بلکه ایشان را به درگاه خداوند شفیع قرار می‌دهند؛ و به عبارت دیگر، ما همان اعتقادی را داریم که در آیه ۱۱۰ سوره مائده، درباره حضرت مسیحعليه‌السلام آمده است:

«وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوتَى بِإِذْنِي...»؛ هنگامی‌که به فرمان من، از گل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی و به فرمان من پرنده‌ای می‌شد و به فرمان من کور مادرزاد و مبتلا به بیماریِ پیسی را شفا می‌دادی و نیز مردگان را به فرمان من زنده می‌کردی ...

در این آیه شریفه، زنده کردن مردگان، شفای بیماران، آفرینش پرندگان، همه، به حضرت مسیح نسبت داده شده است، اما همه آن‌ها با اذن و دستور خداوند متعال بوده است. شیعه نیز جز این نمی‌گوید و معتقد است که بزرگان و اولیای دین می‌توانند به اذن و

۱. صحیح بخاری، جزء۲، کتاب الحج، باب تقبیل الحجر، ص۱ ۱۵۲-۱۵.

دستور خداوند کارهایی را که دیگران از انجام آن عاجزند، انجام دهند یا شفیع و واسطه بین بندگان و خدا بشوند، تا حضرت حق مشکلات بندگان را حل کند؛ بنابراین، دعا و توسل شیعه نه شرک است و نه کفر.

برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به:

http://www.ahl-ul-bayt.org
http://www.hawzah.org/Hawzah/Questions/QuestionView.aspx?...
http://www.fetrat.com/WFM_QuestionAnswer.aspx?FLD_ID=۳۸۱
http://www.rasekhoon.net/article/show-۳۷۳۰۴.aspx

پرسش: آیا هر حاجتی را از هر نقطه از جهان از اهل‌بیت علیهم‌السلام درخواست کنیم، همان موقع می‌شنوند؟

پاسخ: آری. در هر زمان و مکانی که از اهل‌بیت علیهم‌السلام طلب حاجت بخواهیم، درخواست ما را می‌شنوند و به آن پاسخ می‌دهند. و این مطلب با دلایل ذیل قابل اثبات است:

الف) عرضه شدن اعمال امت بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

اعمال امت همواره بر رسول خدا و سپس، بر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) عرضه می‌شود و آن حضرت از تمام اعمال ما آگاه است.

تعرض علی أعمالکم فما رأیت من خیر حمدت الله علیه وما رأیت من شر استغفرت الله لکم.[1]

ب) شاهد بودن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام بر امت

طبق آیات و روایت‌های فراوان، رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام، شاهد بر اعمال امت هستند و اعمال همه را زیر نظر دارند و در روز قیامت، یکی از شاهدان خواهند بود و بر طبق آن‌چه دیده‌اند، شهادت خواهند داد .

«یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذیراً»[2]

ج) سلام خطابیِ مسلمانان در نماز

۱. مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۹ ص ۲۴.
۲. احزاب/۴۵.

تمام مسلمانان در پایان نماز، به رسول خداﷺ سلام می‌دهند. اگر پیامبر خدا سلام آن‌ها را نمی‌شنود، پس کار همه مسلمانان بیهوده است و اگر می‌شنوند، پس قطعاً توسل‌های ما را نیز می‌شنوند و به آن‌ها پاسخ می‌دهند.

د) تسلط عزرائیل بر تمام جانداران

طبق روایت‌های موجود، عزرائیل در آنِ واحد می‌تواند جان تمام افراد را بگیرد. طبق روایت‌های دیگر، هر روز به تمام خانه‌هایِ رویِ زمین سر می‌زند و تمام عالم همانند طشتی در برابر اوست و... .

«إن اللّه حوی الدنیا لملک الموت حتی جعلها کالطست بین یدی أحدکم فهل یفوته منها شیء.»[1]

پاسخ تفصیلیِ این شبهه را می توانید در سایت های زیر ببینید:

http://www.valiasr-aj.com
http://www.fetrat.com/WFM_QuestionAnswer.aspx?FLD_ID=۳۱۱
http://roshdestan.com/?p=۱۷۹

۱. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۳، تفسیر الثعالبی، ج ۴، ص ۳۲۸، تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۶۶.